

پټه خزانه فی المیزان

قلندر مومند

جای چاپ
پرنترز- پبلشرز- بکسیلز
سمال اندسٹریز اسٹیت کوہات رود پشاور

۱۹۸۸

انتساب

به نام رفیق ورهنما ام
دوست محمد خان کامل مومند

سخنی از برگرداننده کتاب به زبان فارسی

ظهور «پته خزانه» محمد هوتک باتصحیح وتحشیه ازجانب مرحوم آقای حبیبی ازهمان آغازدریافت منفرد به فرد این کتاب توسط مرحوم آخوندزاده عبدالعلی درکویت، تا شناساندن و بیرون داد آن ازطرف مرحوم حبیبی و تا امروز، کتابیست که ازدیدگاه های مختلف فرهنگی - تاریخی وسیاسی مورد تعجب، توجه، وبررسی فرهنگیان هردو زبان پشتو وفارسی ودانشمندان اقوام مختلف کشور، وپژوهشگران دیگرالسنة جهان، مستشرقین ومحققین ممالک حوزه ، شرق شناسان وزبان شناسان جهان قرارگرفته، ودرراستای چگونگی واثبات حقیقت تاریخی این کتاب دلایل زیادی ازهرطرف ارائه شده وجروبحث های زیاد وسرگرم کننده فراوانی را تا امروزدربرداشته است. یکتا ازجمله محققان وپژوهشگران درین زمینه پروفیسورمعروف وشرق شناس شناخته شده بین الملل آقای مارگن شترن آلمانی میباشد، که شرح نظر ویرداشت این پروفیسوررا ازجریان گردهم آنی محققین درمورد این کتاب دردانشگاه کابل، ازقلم وحضورمحترم آقای پروفیسورسید سلطان شاه همام درکتابی به نام «سخن اندرشرح دردهای خراسانیان» (چاپ سال ۱۳۷۰ هـ ش طبع پشاور) دریافت وخوانده می توانید.

نویسندگان ، فرهنگیان ، ومورخین محترم زبانهای فارسی وپشتودر داخل کشور و بیرون از مرزهای وطن مانند دیگرپژوهشگران درسراسرجهان ، سالهاست که با اشتیاق تمام ویا اظهارادله فراوان درراستای تردید ویا تأیید این کتاب ازجهات مختلف نوشتاری - تاریخی وصحافی مشغول پژوهش ، روشنگری وایراز دیدگاه های ایشان میباشد. این امر واینگونه روند بررسی ودرستی جونی درمورد کتب ونیشته های تاریخی فرهنگی دردنیای امروزی، دیگرشکل یک اقدام سنتی، معمولی وتسلسل روایتی قبول شده را بخود گرفته است. ازجمله این همه پژوهشگران یکی هم پژوهشگرو نویسنده توانا مؤلف بی بدیل همین کتاب آقای قلندر مومند میباشد که پژوهش خودرا درمورد «پته خزانه» زیرنام «پته خزانه فی المیزان» درترازوی انصاف سالهای دراز پژوهش گذاشته اند. آقای مومند که درمسائل پژوهشی وتجسسی فرهنگی تاریخی از شهرت ومقام بسزائی علمی برخوردار

پته خزانه فی المیزان

مؤلف : قلندر مومند

برگردان از : دوکتور احد وفا معصومی

نشر نیما - آلمان

چاپ اول

قیمت : ۱۰ یورو - ۱۴ دلار

ISBN: 3-937687-26-2



Nima Verlag

Lindenallee 75

45127 Essen

Tel : 0049 (0)20120868

Fax: 0049 (0)20120869

nimabook@gmx.de

www.nimabook.com

هستند که با فروتنی عالمانه و صادقانه، و در عین حال با داشتن جسارت و دقت در خور تقدیر تحقیقی که برای هر پژوهشگر و نویسنده صادق ضروری میباشد، «پته خزانه» محمد هوتک را در مسیر سالهای قبل از چاپ و بعد از چاپ در سال ۱۹۸۸ عیسوی مورد غور و بررسی قرار داده است. مؤلف این کتاب همانطوریکه از متن کتابش پیداست حتی در همان آغاز ظهور «پته خزانه» محمد هوتک، نظرش را به پیش کسوتان زبان پشتوی آن وقت چون مرحوم آقای حبیبی، مرحوم آقای قیام الدین خادم و مرحوم آقای عبدالرؤف بینوا و محترم آقای محمد امین خوگیانی تقدیم داشته و با ارائه دلایل، تاریخ ادب دست داشته زبان پشتو، فرهنگ و ادب موجود زبان پشتو را در مقایسه با کتاب «پته خزانه» محمد هوتک ترجیح داده، و برای اثبات این ادعا با حواله ها و واگذاریهای بیشمار از دواوین شعرا پشتو و مراجعه به آثار مؤرخین، شعراء و نویسندگان زبان پشتو، قدامت و درستی این کتاب را به گونه شهادت، مانند (از هر دهن سخنی) مورد سؤال قرار داده اند.

اگرچه از سال طبع این کتاب یعنی سال ۱۹۸۸ میلادی تا امروز که نوزده سال و اندی از چاپ اول آن میگذرد، کمتر کسی را از زمره فرهنگیان هردو زبان پشتو و فارسی سراغ داریم که خبر این کتاب را نشنوده باشد، ولی کمتر کسی را میشناسیم که به مطالعه و درک چگونگی این کتاب پرداخته باشد. به تاسی از همین ضرورت عده زیادی از هموطنان در آرزوی مطالعه آن بوده و امید دسترس به ترجمه آنرا در دیگرالسنه کشور از جمله به زبان فارسی بنابر گستره عظیم محاوره به سر می پرورانیدند، ولی با آنهم و با همه انتظاری که از سوی فرهنگیان در مورد ترجمه این کتاب برده میشد و با همه خواهشی که مؤلف کتاب «پته خزانه فی المیزان» آقای قلندر مومند از فرهنگیان ادب فارسی و پشتو با ارائه دلایل مندرجه و ارائه شده در کتابش، در آرزوی رد و یا تأیید دلایلش در درستی و یا نادرستی دلایلش بوده است، نوشته قناعت بخشی در راستای آرزوی مؤلف درین مورد بیرون داده نشد و چیزی به خورد فرهنگیان نرسید تا به قناعت علمی و تحقیقی پژوهشگران از جمله به قناعت مؤلف کتاب در مورد پرداخته شود، و یا اقلأ به فارسی ترجمه گردد.

بنابر تقاضا و تمایل روز افزون و متمادی فرهنگیان زبان فارسی و دیگرالسنه کشور در ترجمه این کتاب از زبان پشتو به زبان فارسی که باید سالها پیش صورت می گرفت بالاخره اقدام گردید. (چاپ دوم پته خزانه محمد هوتک بن داود در همان ابتدا از زبان پشتو به زبان فارسی از طریق ریاست دارالتألیف وزارت معارف در سال ۱۳۳۹ هـ ش توسط شخص مرحوم آقای حبیبی ترجمه و به تعداد پنجهزار جلد تکثیر شده است).

مسئله ترجمه کتب از یک زبان به زبان دیگر و حتی در صورت ضرورت و احتیاج به پخش و تکثیر به زبانهای مختلف در جهان کتاب، فرهنگ و ترجمه، امروز از زمره اقدامات معمولی، عادی و ضروری شمرده شده و یگانه وسیله شناساندن دانشمندان فرهنگ و السنه ملت های مختلف دنیا به همدیگر در سطح جهان بوده و به یک امر قبول شده و دانسته شده تبدیل شده است. به گونه یک مثال کوچک بعد از مرگ خاتم کریستوارنوفسکی نویسنده آلمانی چه در زمان زندگی و چه بعد از مرگش بعضی از کتابهایش را، حتی به سی لسان مختلف جهان ترجمه و پخش کرده اند. که البته مثالهایی ازینگونه و حتی به مراتب بالاتر از آن در دیروز و امروز جهان نبشته و ترجمه فراوان است.

آمده است که پیامبر گرامی اسلام به ترجمه و آموزش دیگر زبانهای دنیا امر فرموده و توجه داشته بوده اند و حتی مشخص تر اینکه روزی به زید بن حارث دستور داده بودند که به برگردانی بسیاری از مطالب از زبان یهودی یا عبری به زبان عربی بپردازند.

در ترجمه این کتاب که با نیت پاک صادقانه فرهنگی و با اخلاص و بی طرفی عام و تام و با سعی بلیغی که باید شامل حال هر مترجم باشد، و با داشتن تسلط کامل در زبان پشتو و با حفظ امانتداری در آنچه مؤلف کتاب در نبشته و تحریر کتابش منظور داشته است، دست اندر کار ترجمه شدم و هر آنچه برای یک برگرداننده دین و فرض است در مورد ادا نموده ام، عفت زبان و کلام مؤلف محترم کتاب را برای هر نویسنده، خواننده و قلم بدست به حساب یک درس مهم و آموزش بی بدیل سرمشق قابل قدر پنداشتم. ضمن ترجمه سعی ورزیده ام تا رسانی ترجمه را برای درک مرام و آرزوی مؤلف عالیقدر مطابق به نبشته و مرامش از پشتو به فارسی تا حدود ممکن به کرسی بنشانم. البته درین راستا از آخرین حد

توانایی زبانی ام کارگرفته و تا توانسته ام مقصد و مرام مؤلف عالیقدر را آنچه منظور داشته اند ارائه و توضیح داده ام. روشن است که ترجمه حرف به حرف که معمولاً گنگ، نامفهوم و نارسا میباشد در هیچ یک زبانی از زبانهای جهان معمول و منظور نیست چونکه مرام مؤلف را رسائی و دریابندگی نمی بخشد و بنابراین تاحدی از آن پرهیز صورت گرفته است. در مورد ضمایم (الف) و (ب) که در آن از مأخذ کلمات (کلنی) و کلمه (استوگه) در کتب مربوط به این دو کلمه ذکری به میان آمده است، شرح هر دو کلمه از متن ترجمه مربوط به این کلمات دریافت شده میتواند. فهرست نوشته ها و کتابهای مربوط به اشاریه (الف) و اشاریه (ب) ضمیمه این ترجمه شده و باقی آنچه تحت نام صحیح و غلط آورده شده است، یکایک تصحیح و مطابق به آن ترجمه گردیده است.

باتقدیم احترام
دوکتور احد و فامعصومی.

کوتاه سخنی در مورد برگردان کتاب « پته خزانه فی المیزان »

ترجمه و برگردان نوشته ها، کتب و رسالات از یک زبان به زبان دیگر در طول تاریخ کتابت و مکتوب همیشه معمول و مروج بوده و این کار در سده های اخیر رونق بیشتر کسب نموده است. سالانه صدها و هزاراها کتاب از زبانها به زبانهای دیگر ترجمه و نشر میگردد. ترجمه آثار و کتب در میان توده های انسانی برای انکشاف و پخش علم و فرهنگ و آشنائی انسانها به علم، فرهنگ و معارف همدیگر کاریست بسیار مفید و مؤثر.

اما در مورد ترجمه و برگردان آثار و کتب از یک زبان به زبان دیگر در سرزمین آبانی ما افغانستان، با در نظر داشت اینکه این کشور یک کشور کثیر المله و سرزمین اقلیتهای قومی میباشد، کار ضروری و با ارزش تلقی میگردد. اگرچه از مدت ها به اینطرف سرو صداهائی در مورد اقلیتهای قومی بالا گرفته و حلقه های معینی برای حفظ حاکمیت یک قوم بر اقوام دیگر این موضوع را برخلاف مصالح ملی همگانی آگاهانه و هدفمند تبلیغ میکنند، ولی با صراحت باید گفته شود که هیچ قومی از زمره اقوام موجود در وطن عزیز ما در مقایسه با مجموع اقوام دیگر نمیتواند اکثریت داشته باشد. مثلاً اگر ما مجموع اقوام را در مقابل یک قومی از اقوام کشور قرار بدهیم، طبیعتاً آن قوم ولو بزرگتر هم باشد در اقلیت قرار می گیرد و این حقیقت را میتوان همچنان با مثالی از ریاضی به درستی توضیح بدهیم مثلاً مجموع اعداد ۱+۲+۳+۴ همیشه از عدد (۵) بزرگتر میباشد و قس علی هذا. ولی موضوع قابل تذکر اینست که زبان فارسی دری با داشتن سابقه درخشان تاریخی و با دارا بودن فرهنگ غنی ای که در آن وجود دارد در طول سده ها و قرنهای زبان همگانی در منطقه و مملکت عزیز ما بوده و میباشد.

مردم افغانستان صرف نظر از تعلقات قومی و منطقوی در فراگیری زبان فارسی دری سعی و تلاش فراوان دارند و این زبان را بصورت نوشتار و گفتار به کار میبرند و از همین سبب است که آقای داکتر عبدالاحد و فامعصومی در برگردان و یا ترجمه کتاب « پته خزانه فی المیزان »

همت گماشتند و این کتاب را که به زبان زیبای پشتو نوشته شده و کتابیست تحقیقی و روشنگر که به قلم توانای پژوهشگر و دانشمند گرانقدر آقای قلندر مومند نگارش یافته برای مطالعه دانشجویان و دانشمندان خیلی مفید و ارزشمند بوده، و میتوان از آن در درک حقایق استفاده شایان نمود.

آقای دوکتور وفامعصومی با تسلطی که در هر دو زبان فارسی دری و پشتو دارند، این کتاب یعنی «پته خزانه فی المیزان» را با کمال مهارت و با در نظر داشت صداقت و امانت داری که خاصه یک مترجم است به زبان فارسی دری برگردانیده و آماده طبع و نشر نموده اند تا باشد که تمام کسانی که مشتاق پژوهش و دانش اندازان استفاده نمایند. قابل توجه است که با وصف تفاوت لهجه در زبان پشتو درین طرف و آنطرف مرز و رسم الخط اردو که این کتاب به آن نوشته و طبع شده است و خواندن و فهمیدن آن خالی از اشکال نمیباشد، ولی با آنهم آقای داکتر وفامعصومی با زحمت و دقت فراوان از عهده ترجمه آن به خوبی و درستی برآمده است. اینجانب برای جناب ایشان در کارهای فرهنگی آینده همچنان توفیقات مزید آرزو میکنم. و من الله توفیق.

داکتر احمد فرید جبران

ماه می سال ۲۰۰۷ میلادی جمهوری فدرالی آلمان

فهرست

اول سخن
معروضات ابتدائی
شهادت دیوان یونس
نمونه ها و مثال ها
پس منظر تاریخی
جدیدیت
مأخذ پته خزانه
راویان پته خزانه
جوانب فنی
اینکرانیزم
متفرقات
اشاریه و نامنامه

هو الناصر

گفتنیهای اولی

آوانیکه من در مورد پتیه خزانه اولین مقاله ام را نوشتم و قبل از طبع آنرا به سمع استاد و دوست محترم آقای دوست محمد کامل مومند رسانیدم، ایشان به نتایج کلی ایکه من در مقاله ام از آن تذکر داده بودم موافقت تام خود را اظهار نمودند. از آن به بعد هنوز پنج سال دیگر محترم آقای کامل در قید حیات بودند. ایشان در مورد « پتیه خزانه » نه تنها هم نظر و متفق بامن بودند که حتی چندین بار اظهار اراده نموده بودند تا اگر، پندارهای خود را در مورد پتیه خزانه به وضاحت هنوز هم يك مقدار بیشتر به ملت پشتون تقدیم کنند.

اما نوشته سال (۱۹۳۰ ع) و علاوتاً مریضی ایکه دامنگیر ایشان گردید به ایشان این فرصت را میسر نساخت و این اراده مثمر ثمری نگردید. اگر بعضی از نویسندگان معاصر درباره پتیه خزانه به عقیده غلط « لاریب فیه » (نعوذ بالله) پافشاری نمیکردند شاید من هم به مقاله اول و دوم ام درین مورد (که نسبت به این مجموعه هم اول و هم دومی میباشد) بسنده نموده و آنرا کافی قبول می کردم، و هم درین سلسله به شمار مخالفینم نمی افزودم.

اما طرز العمل و برخورد معاصرینم طوری بود که مرا به يك جرو بحث طولانی مجبور نموده و من هم این همه سختیها را به دلیلی به گردن گرفتم که برای نسلهای آینده بسیاری از گفتنیها روشن گردد.

خدا کند که معروضات من مورد پسند ملت پشتون واقع گردد و شاید هم که اظهارات من به بعضی از برادران تلخ تمام شود اما در مورد تمام این گفتنیها، یگانه چیزیکه به اخلاص قلب گفته می توانم اینست که آنچه

نوشته ام از حسن نیت بوده ، وبا ارائه دلایل گفته ام. و اگر با آنهم کسی به حسن نیت من حمله ور میگردد و یا گفته هایم را غیرموجه می پندارند، این دیگر بی انصافی بزرگی بر من خواهد بود. اما هرکسی را این حق است که دلایل را صحیح و یا غلط بگوید، ولی هیچکسی را حق حمله بر نیت و اقدام من نیست. و اگر کسی به چنین امری مبادرت ورزد در پیشگاه خداوند جوابگوی خواهد بود، چه موضوع علم بر نیت و دانایی به آن ، تنها خدای راست و نه کسی دیگری را . در جریان نبشتن این معروضات محترم مرحوم عبدالحی حبیبی ، محترم عبدالروق بینوا و محترم محمد امین خوجانی و بعضی از نویسندگان دیگر، این جهان را وداع گفتند (انا لله وانا الیه راجعون) . در مرگ ایشان نه تنها زیان بزرگی به ادب پشتو وارد آمد بلکه آن انتقاداتی که من در مورد این معروضات از ایشان توقع داشتم تقریباً همچنان نامکمل باقی ماند . خدای پاک برکت آن بزرگان مرحوم را نصیب بزرگان موجود کند تا باشد که من از زحماتیکه برده ام از نظر و رأی واقعی آنها آگهی حاصل کنم. آمین.

پس از نوشتن این معروضات اطلاع حاصل کردم که در جواب مقاله اولم «مؤسسات مختلف فرهنگی در کابل دریادی از محمد هوتک و، دریادآوری از امیرکرو و شیخ بستان بریخ و فرهنگ پته خزانه ، در مورد نافع المسلمین نورمحمد غلجی ، دریادی از زرغونه و درباره زندگی و مزار محمد هوتک » نوشته هائی نموده اند که از آنجمله صرف مسوده ای درباره « زندگی و مزار محمد هوتک » در دوران این نوشتار بمن رسیده بود که من درین کتاب از آن یادداشت گرفته ام، اما انتظارم را در دست آوردن کتابهای دیگر درین مورد مناسب ندانستم. ولی اگر در رابطه به موضوع و برای انصاف ضرورتی به آن پیدا شود برای خوانندگان گرامی طور جواب الجواب به آن کتب و نوشته ها ، عندیة خود را به شکل رساله ای در زمان دیگر تقدیم خواهم نمود و بالله التوفیق. من پس از ادای شکران در برابر محسن حقیقی از آن دوستان و رفیقان سپاسگزارم که به دلیل موجودیت آنها این کتاب به این شکل امکان تکمیل و امکان چاپ حاصل نمود .

در زمره آنها محترم صاحبزاده امتیاز احمد، صاحبزاده فاروق و مبشر احمد بنگش بطور خاصی قابل یادآوری میباشد. چه ایشان کار تحقیقی و ادبی مرا متمادی و مستمر سرپرستی نموده اند. من از مشوره های ارزشمند پروفیسور تقویم الحق کاکا خیل اظهار ممنونیت

میکم ، چه ایشان بمن مشوره های بسیار پربهانی داده اند. در سلسله این کتاب از همه زیادتیر دوستم سید محمود ظفر متقیل زحمات گردیده است چه ایشان بار بار متن مسوده را آماده و حقیقت جونی نموده و علاوه بر آن بخش اشاره های این کتاب را هم مرتب نموده اند. و در پایان شکرانگی آقای انور الحق داودزی و چاپ کننده کتاب آقای مصطفی کمال را بخود واجب میدانم. خداوند پاک به همه ی اینها پاداش نیکی عنایت فرماید. و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العلمین.

۴ / خوشحال کالونی پیشور
(۳۱ جولای ۱۹۸۸ ع)

قلندر مومند
(شانزدهم عید بزرگ ۱۴۰۸ هـ)

معروضات ابتدائی

« پتہ خزانہ » در سال (۱۳۲۳ هـ ش) از طرف پبنتوتولنه در کابل چاپ و منتشر گردید. در ماه عقرب سال (۱۳۳۷ هـ ش) ریاست دارالتالیف وزارت معارف افغانستان این کتاب را یکبار دیگر بدست چاپ و انتشار سپرد. از آن به بعد در سال (۱۳۵۴ هـ ش) آمریت تقویه و انکشاف زبان پشتوی وزارت اطلاعات و کلتور، (پتہ خزانہ) را یک بار دیگر چاپ و به طبع رسانید، بعد از آن چندین بار دیگر این کتاب به طبع رسیده اما تا حدود ما بیشتر از سه چاپ آن نرسیده است. بعد از انتشار کتاب و در تمامی این مدت، عدۀ زیادی از نویسندگان و علمای پبنتون در مورد این همه زحماتی که « محمد هوتک » متحمل شده است به تصورات و قیاسهایی مبادرت ورزیدند اما تا جائیکه من اطلاع دارم، درباره استناد این کتاب هیچکسی کتبی و تحریری شک و شبیهه ای ننموده است. من در افغانستان با بعضی از برادران برای بحث درین سلسله سعی و کوشش ورزیده ام اما اصرار آنها این بود که، درباره حقیقت و صحت این کتاب اظهار شک و تردید کردن به مصلحت های قومی مطابقت نمی کند. ولی موقف من در جواب آنها طور همیش این بود که آن مصلحتهای قومی ای که دور و بالاتر از سویه و سطح انتقاد قبول شود، در حقیقت مخالف فوائد و مصلحتهای قومی میباشد. و از همین جهت است که من در مورد این کتاب هیچگاهی نظرم را تابع کدام مصلحت نام نهاد حفظ ننموده ام، و در موجودیت بزرگانی چون آقای حبیبی و صدیق الله رشتین و هم در موجودیت دیگر نویسندگان محترم حتی اگر به اختصار هم بوده، چیزی اظهار داشته ام که امروز آنها را توأم با دلایل در پیشگاه توده هائیکه پشتو میخوانند تقدیم میدارم.

دلیل دیگر نوشتن این مقاله هم این است که از مدتی احساس نموده ام که بر اساس تتبع نویسندگان برادر در افغانستان، مستشرقین و پشتو شناسان سویت

یونیون ، امریکه ، برطانیه ، هند و بعضی ازممالک دیگر « پته خزانه » را با چشمان پوشیده يك صحیفه قابل قبول میدانند و بنابراین امکانات این گفته روز به روز افزون می شود که این کتاب در نبود انتقاد بعد از چند زمانی صاحب آن استنادی گردد که باعث گمراهی نسلهای آینده گردیده ، و سد بزرگی در راه ریسرچ و تحقیق واقع شود. از خوش اختری که هنوز آنهمه بزرگان ، نویسندگان و محققین در قید حیات اند آنها تیکه در مورد استناد پته خزانه باعث ازاله شك و شبهه میگردند.

آنگاه تیکه این مقاله به طبع رسید تمام بزرگان ما آنها تیکه ما را درین سلسله رهبری کرده می توانستند زنده بودند. اما امروز از بخت بد محترم دوست محمد خان کامل مومند ، محترم آقای حبیبی ، محترم قیام الدین خادم ، محترم عبدالرؤف بینوا و محترم محمد گل خوگیا نی (خداوند پاک بر آنها ببخشاید) از ما جدا شده اند (انالله وانا الیه راجعون) و اگر خدا نخواستہ فردا اینها با ما نباشند پس نسل فردا در مورد واقعیت و اهمیت پته خزانه آن معلوماتی را که این بزرگان دارند نخواهند داشت ، و از همین جهت من اظهار نظر م را در مورد این کتاب ضروری دانسته و آرزو مند م که نظرم به همان جذبه ای که من خود را در اظهار آن مجبور میدانم مورد تحقیق و تدقیق قرار بگیرد و به آن معانی مختلفی (و) آنطوریکه بعضی مردم به آن عادت دارند (نبوشانند .) در حقیقت هردو گفته من یعنی اگر از یکسو از رهنمائی دوستان خود محروم شدم ، از جانب دیگر آنکه بعضیها برضد من و برخلاف کردارم به آغاز مهمی دست یازیدند ، درست از آب برآمد و به حقیقت پیوست (انما اشکو بثی و حزنی الی الله) .

بحث در مورد کتاب پته خزانه از نام آن آغاز میگردد. این کتاب میگوید :

اسم این کتاب « پته خزانه » است. زیرا در آن احوال و احوالی تذکر به میان آمده است که « پنهان بودند و آشکارا نبودند » (۱) . این بیان بطور کلی و مکمل درست نیست.

اول اینکه خزانه دوم این کتاب (۲) در بیان شاعران معاصر « محمد هوتک » میباشد که حال و احوال ایشان در زمان « محمد هوتک » به هر کسی (یا کم از کم برای مردمی که این کتاب برای ایشان نوشته شده بود) معلوم بود (۳) . در قسمت اول این کتاب یعنی (خزانه اول) احوال (۲۲) تن شاعرانی بیان شده است که در زمرة ایشان اسماعیل خریبون ، شیخ بوستان بیرخ ، شیخ متی ، علی سرور لودهی ، حمید لودی ، عیسی مشوانی ، سلطان بهلول لودی ، خوشحال بابا و رحمن بابا از نظر هیچکسی پنهان نبود.

در قسمت سوم کتاب (خزانه سوم) ، آن تذکراتیکه در مورد بعضی از خاتمه صورت گرفته ، است یاد یکتعدادی از آن جمله همچنان در قسمت اخیر مخزن افغانی آمده است. بنابراین دلیل نامگذاری کتاب طوریکه یادآور شدیم درین مورد هم قابل اطمینان نمیشد. درین ضمن مهمترین گفته اینست که در زمان « محمد هوتک » هر نسخه قلمی در حقیقت پته خزانه بود زیرا که آنوقت امکانات چاپ وجود نداشت. علاوه بر آن آنچه محمد هوتک بنام مأخذ یاد نموده در واقع بر بنیاد آن « احوال » خودش را به اثبات رسانیده است. حال در موجودیت این اظهارات به این کتاب « پته خزانه » گفتن به هیچوجه درست نمیشد زیرا که پته خزانه همان کتابهایی بوده اند که « محمد هوتک » به آنها حواله داده و فعلاً اثری از آنها وجود ندارد.

آخر به « محمد هوتک » از کجا و چگونه این دانش حاصل گردید که گویا در قرن بیستم کتابش به طبع میرسد ، و آنوقت دیگر از این کتابها اثری وجود نمیداشته باشد ، و در عدم موجودیت آن کتب ، این کتاب « پته خزانه » نامیده میشود. بنابراین این شك و تردیدیکه این کتاب در قرن بیستم بر اساس يك پیداوار تولید کیفی نفسانی ، و اختراع ذهنی يك شخصی میباشد که میخواهد آنرا در ذهن خوانندگان به عنوان يك خزانه ای که گویا تا حال پنهان بوده است ، تثبیت و تسلیم نماید بی بنیاد نبوده ، و این کیفیت از جانب « محمد هوتک » خوبتر به انجام می رسد.

قسمت دوم بحث متعلق به ترتیب و رده بندی این کتاب میباشد که اگر چه این قسمت ناممکن نبوده ولی به طور غیر اغلب ازین جهت ضروری و قابل یادآوری میباشد که ، در آن روزگار تیکه حتی برای زبانهای عربی ، فارسی و پشتو هم هنوز طریقه تقسیم و ترتیب کتب به لحاظ موضوعات مروج نبود ، « محمد هوتک » چگونه قادر شد که کتابش را به سه قسمت جداگانه تقسیم بندی نماید . چه ، طریقه و طرز العمل متقدمین آنوقت طوری بود که ، آنها بعد از ختم موضوع به تحریر کلمه « فصل » می پرداختند و بعد به موضوع نوی آغاز میکردند. حتی آنگاه تیکه مؤرخین دست به نوشتن تاریخ می زدند آنها هم در مورد باب بندی ها آنقدر اتمامی از خود به خرج نمیدادند ، بلکه در وسط عبارت به خط سرخ « فصل » و یا « ذکر از » مینوشتند و در صورت هنوز هم زیاده تر از زیاد ، در حاشیه کتاب عنوان رابه خط سرخ به تحریر می آوردند. اهتمام در مورد پراگرافها حاصل تلاش و کوشش قرن بیستم بوده و شاید در اثرتبع روایت و نقل انگریزی خود را در ادب تمام جهان جازده باشد. و از همین جهت است که در زبان فارسی ، پشتو ، هندی ، و عربی اسمی برای پراگراف وجود ندارد. در عربی و فارسی معاصر الفاظ جز و قطعه به همین

معانی استعمال میگردند، ولی باآنها اینها مفاهیم بسیارجدیدی اند که درقاموسها، به این معنی مورد استعمال قرارنگرفته اند. اما در «پته خزانه» اهتمام به استعمال پراگرافها چنان به کثرت صورت گرفته است که ازآن دارد چنین به اثبات میرسد که، «محمد هوتک» حتی درسالهای (۱۱۴۱-۱۱۴۲ هـ) باید کم ازکم ازاهمیت آن آگاه بوده باشد، ولی اگرچنین گفته شود که تقسیم بندی پراگرافها حاصل کارآقای حبیبی میباشد درآنصورت این اعتراض رفع میگردد، ولی همراه با آن این اعتراض بوجود می آید که بدون و مرتب کتاب با وجود تحریرحواشی بیشمارچراحتی تک حاشیه ای هم به همین غرض اضافه نکردند، که گویا دراصل کتاب پراگراف وجود ندارد. (ولی این گفته که گویا مرحوم کامل مومند هم درتاریخ مرصع پراگرافهایی ازذهن خود داخل وتوضیح کرده اند و آنرا درحاشیه ها وضاحت نداده اند درست نیست) (پشتو دسمبرسال ۱۹۷۹). درتاریخ مرصع به طورمثال درصفحات ۳۳، ۳۹، ۵۷، ۷۰، ۸۹، ۱۵۸، ۱۸۶، ۲۰۶، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۷، و به جای پراگرافها همان اهتمام صورت گرفته است، فصل ها وعناوین داده شده است که من ازآن تذکر دادم. حال فرض کنید که اگر چنین نمیشد با آنها تاریخ مرصع و «پته خزانه» دارای تفاوتهای بزرگی میباشد.

تاریخ مرصع نسخه های زیادی دارد، اما «پته خزانه» دارای کدام نسخه دیگری نمیباشد. نویسنده تاریخ مرصع راهرکسی می شناسد ولی محمد هوتک را هیچکسی نمیشناسد. همچنان درحالیکه هیچکسی ازپته خزانه ذکری به میان نیاورده است، به ذکر ازتاریخ مرصع مؤرخین زیادی (ازخود و بیگانه) پرداخته اند و ازآن نسخه های زیادی درجاهای مختلف موجوداست. ازاین گفته ها به اثبات میرسد که درتاریخ مرصع پراگرافی وجود ندارد حتی به مدافعين پته خزانه با درنظرداشت نسخه عکسی به چاپ رسیده این کتاب هم این نکته که این کتاب، دارای پراگرافها میباشد روشن نبود ودفاع ایشان ازاینکه گویا «پته خزانه» (حاوی پراگراف نمیباشد) غلط میباشد. دیگراینکه درمقابل و روبرو باصفحه (۱۱۱) دراصل کتاب، آنجائیکه «فیک سیمیلی» رقم زده شده است درصفحه اول آن سعی واهتمام برپراگراف شده است (این فیک سیمیلی با چاپ اول و دوم پته خزانه مقابله شده بود) وزماتیکه این مقاله اقبال چاپ پیدا میکرد درآنوقت سومین نسخه چاپی پته خزانه (چاپ عکسی) آن هنوزوجود خارجی نداشت. بعد ازچاپ نسخه عکسی حالا دیگراین فریادیکه «پته خزانه» درمتن اصلی واولی خود پراگراف نداشته است بکلی بی بنیاد ویی اساس میباشد. (نگاه به پشتو دردسمبر ۱۹۷۹ م) به این صورت این اظهارکه متن

کتاب نسبت به سده دوازدهم به سده چاردهم بسیارنزدیک است درست میباشد. حال اگراین موضوع پذیرفته شودآنوقت استناد کتاب جریحه دارمیشود.

در کتابهای قلمی عربی، فارسی و پښتو يك قاعده و روایت عام هم این بوده که صفحات به شمارهندسی نوشته شده نمیتوانست حالانکه درصفحه (۱۱۳) فیک سیمیلی پته خزانه طورهندسی هم نوشته شده است. (بعد از به میان آمدن چاپ عکسی کتاب اکنون گفته میشود که درتمام کتاب شماره صفحات به شکل هندسی رقم زده شده است).

آخرین تاریخ نسخه قلمی سال (۱۳۰۳ هـ) بوده یعنی این نسخه برای آخرین مرتبه در کویته درههین سال نقل شده است و اگر درکدام نسخه سده نوزدهم شماره صفحات درکدام جایی به حساب هندسی نشان داده شده بتواند، آن وقت اعتراض من غلط میباشد. (آقای هیواد مل به حواله ازبعضی کتابها اشاره نموده اند، ولی این اظهاروادعا را نکرده اند که درصفحات همین کتب هم ارقام هندسی توسط همان کاتبیکه کتاب رایه تحریردرآورده است، نوشته شده است. درغیرآن این ارقام هندسی بعداً به تحریردرآمده است، چونکه تمامی این کتابهاهمچنان دارای «رکابها» میباشد (زندگی و مزارمحمد هوتک). آقای هیواد مل در کتاب دیگری که درآن ازنسخه های قلمی پښتو درهندوستان تفصیلی به میان آورده اند، ازجمله همه تنها ازیک کتاب درسلسله آدم ودرختانی آورده اند که درین کتاب، شمارصفحات آن به هندسی صورت گرفته است (فهرست نسخه های قلمی پشتو درهندوستان صفحه ۳۲). گویا درتمام نسخه های قلمی پښتودرهندوستان تنها يك کتاب « شماره » دارد.

موضوع سوم مورد بحث، موضوع املاي کتاب است که مقدارواندازه آن دراول از «فیک سیمیلی» و (حال از روی چاپ عکسی) صورت میگیرد. در نسخه های قلمی پښتو «د» «دا» «ده» همه يك نواخت «د» رقم زده میشوند. حالانکه درنسخه قلمی پته خزانه این تفاوت به کمال اهتمام صورت گرفته است و حتی دريك جای منفرد به فرد هم درین حروف، اشتباه صورت نگرفته. به همین منوال به اساس املاي پیشین و کهنه نوشته «ژیه» «ژپ» «نورو» نور «حیواناتو»، «حیوانات» «نسته» نست، ضرورت نوشتاری داشت بخاطریکه متقدمین بجای «ه» و «و» پیش یا ضمه استعمال میکردند. (خوشحال بایا دربیرون داد ماده تاریخ هم همین هجرا برقرار نگهداشته است) و همین روایت تا شروع سده بیستم دوام داشت که درکتابهای چاپی سده بیستم هم اثبات آن دریافت میشود.

لغت « پاته » به اساس املاى قدیمى « پات » نوشته شده همچنان وقتیکه « چى » یا « چ » لزوم نوشتن داشت یا « چى » همچنان « رحمتونه » به شکل « رحمتون » ضرورت نوشتارى پیدامیکرد و قس على هذا. حالانکه تمامی این لغات یا الفاظ عیناً مطابق به املا جدید نوشته شده است و به همین دلیل است که تا زمانیکه دلیل آن روشن نگردد تا آنوقت این گفته که، طرز املاى پته خزانه املاى قدیمى و کهن میباشد قابل باورنمیباشد.

ثبوت دیگر جدید بودن املاى پته خزانه در استعمال حرف « گ » است که متقدمین آنرا « كاف فارسى » میگفتند و در نوشته هم آنرا « ك » مى نوشتند. البته پشتونها « ك » حلقه دار خود را به شکل موجود آن به تحریر مى آوردند و آن را « كاف فارسى » مى نامیدند. مرحوم حبیبى درباره « ك » پشنتو در صفحه هفتم كتاب « مرغلى خوشحال بابا » مینویسد: « طوریکه معلوم میشود در آن وقت (زمان خوشحال بابا) این گونه املا مروج بوده و فرق كاف و گاف نمى کردند ». متقدمین برای تمامی اسمای پشنتو که حرف آخر آن « ئ » میباشد حالت جمع آنرا « یو » مینوشتند و از آن هیچگاهی انحراف نورزیده اند. در « فيك سیمیلی » هم همین اهتمام صورت گرفته است. لکن در چاپ اصلی كتاب همچو رعایتی حفاظت نگردیده است (۴).

ضمیر غایب « ئ » اصلاً در املاى قدیم وجود نداشته است. مثلاً « تمیزئ ورکا » در نوشته کهن به شکل « تمیز ورکا » نوشته میشد که در آن صورت در اخیر « ز » « تمیز » کسره داده میشد و یا آنرا مقرر میکردند. در صفحه اول « فيك سیمیلی » این حرف چار مرتبه آمده است و در مرتبه پنجم به شکل « موژتى » هم موجود است ولى آقای حبیبى میگویند که این هم به اساس لهجه فعلی قندهارى همان شکل « موژته ئ » میباشد. حقیقت آنست که اگر متقدمین در روشنائى اصول املانى خودشان به همچو ترکیبى مبادرت میورزیدند در آن صورت آنرا « موژت » مى نوشتند. در سلسله املا حقیقت دلچسپى که وجود دارد اینست که در هر دو صفحه « فيك سیمیلی » حتى يك مرتبه هم « یای مجهول » به کار برده نشده است. در جای پشنتوى افغانستان حالت غربت و دور از وطن بودن « یای مجهول » يك واقعه امروزی میباشد. آقای عبدالحى حبیبى که در سال (۱۳۱۷ هـ) به سفتن مروارید « مرغلى خوشحال باباخټك » مصروف بودند، این حرف هنوز وجود خارجی داشت مگر زمانیکه در سال (۱۳۲۳ هـ) « پته خزانه » آفتابى و آشکارا شد آنوقت به اثبات رسید که آقای محمد عباس كاسى در سال (۱۳۰۳ قمرى) این حرف را از زبان پشنتو بیرون نموده بودند.

از تمامی این بحث این اندازه و مفهوم حاصل میشود که رسم الخط « پته خزانه » با رسم الخط آن دوران آنچه کاتبان كتاب، مدون و دیگر نویسندگان دعوى دارند مطابقت و برابرى ندارد. حتى بعضى از حروف در آن به حروفى رقم زده شده است که اصلاً وجود نداشته اند (۵).

اشتباه دیگر که در مورد كتاب پیدا میشود ناشى از آن تصریحاتیست که، آقای عبدالحى حبیبى در ضمن پیداکردن كتاب « پته خزانه » ولى بعد از اشاعه آن انجام داده است. قراریکه قبلاً از آن تذکر به عمل آمد، كتاب « پته خزانه » در سال (۱۳۲۳ شمسى) به چاپ رسیده است اما آقای حبیبى ادعا مى نمایند که نسخه قلمى این كتاب، به وساطت مرحوم عبدالحى آخوندزاده بدست ایشان رسیده است. که متأسفانه آقای حبیبى اظهار این كشف را بعد از وفات آخوندزاده مناسب و مهم دانسته اند، و تا زمانیکه آن مرحوم موصوف (عبدالحى آخوندزاده) در قید حیات بودند همچو گفته اى را اظهار نکردند. در حالیکه فرض علمى و اخلاقى ایشان این بود که این موضوع را در مقدمه كتاب، حواشى و یا متعلقات آن همان وقت واضح میساختند. در آنصورت این اعتراضیکه ایشان را امروز مسؤول قلم داد میکند، در مورد ایشان وارد نمیگردد. این نه تنها يك ضرورت اخلاقى بلکه برای مستند نمودن « پته خزانه » بزرگترین شهادت به شمار مى آید. بعد از وفات آخوندزاده عبدالحى برای اولین مرتبه دریكى از شماره هاى « افغانستان آزاد » بعد از آن در پنجم ماه جدى سال (۱۳۵۴ هـ) مطابق به پنجم نومبر سال (۱۹۷۵ م) در شماره (۲۶) « زیرى » به تصریح این موضوع طورى پرداخته اند که نسخه قلمى « پته خزانه » را به واسطه « علامه آخوندزاده عبدالحى »، « از مالك اصلی آن در بدل پول بدست آورده اند » (از بخت بد آقای حبیبى در سال ۱۳۵۴ هـ) همچنان به اظهار اسم « مالك اصلی » نسخه ضرورتى احساس نکرده اند که البته این شهادت و آنهم بعد از وفات مورد قبول چه كسى واقع میشود ؟ (۶).

این اعتراض هنوز هم زمانى سنگین تر گردید که ما در حاشیه پته خزانه تذکر حاجى محمد اکبر هوتكى را درباره كسيكه آقای محمد عباس كاسى در سال (۱۳۰۳ هـ) در مورد این نسخه برایش نقل و اظهار نموده بود، ملاحظه مینمائیم. چرا اسم يك شاعر و نویسنده بزرگ پشنتو و علامه و پیداکنده اصیل پته خزانه يعنى علامه عبدالحى نه در حاشیه دیده میشود و نه هم در مقدمه که بالاخره درین مورد چه اجازت و روایت شده میتواند؟

ختم درجه استناد در مورد « پته خزانه » به حقایق دیگرى هم که در متن كتاب موجود است تعلق میگیرد، که البته درین ضمن من به اشتباهات تاریخی ايكه از طرف تذکره نگار در مورد حال و احوال شاعران صورت گرفته است اشاره

نخواهم کرد بلکه صرف به غلطی هائی انگشت خواهم گذاشت، که از نظر نوعیت هیچ روایدی برای آنها دریافت شده نمیتواند. از همه اولتر باید دنبال الفاظ و لغاتی رفت که محمد هوتک براساس «تتبع متأخرینش» غلط به کاربرده است. درین راستا اولین لغت «ایواد» یا «هیواد» است که از جانب محمد هوتک و دیگر نویسندگان موجود در افغانستان به عین شکل، نادرست مورد استعمال قرار گرفته است. به تصوری نویسندگان موجود افغانستان «ایواد» یا «هیواد» به معنی ملک و وطن میباشد محمد هوتک هم عین مفهوم را می پذیرد و در قصیده بنکارندوی میگوید:

د بڼدواورو دی درست ایواد زرغون کړه
له قصداره تر دیبله یی یونونو (۷)

ترجمه: از عطای ابربخشش تمام ملک را از قصدارتادیل سرسبز نمودی.

همچنان دریک مصرعی از افتخار از امیر کرو گرفته شده:

ز مادبریو پرخول تاویزی هسک په نمخ ا و په ویاړ
داس له سوو می مزکه ریردی غرونه کاندم لتار
کرم ایوادونه ویچار له ما اتل نسته (۸)

ترجمه: به دور کله فتحم فلک به فخر چرخد

زسم اسپ من لوزد زمین، کوه زیروبر

آقای حبیبی سطر اخیر را چنین ترجمه میکنند:

«وطن هارا ویران میسازم پهلوانتری از من نیست» (۹)

حالآنکه در اینجا معنی «ایواد» یا «هیواد» به معنی «دور و بعید» میباشد.

به این شعر رحمن بابا دقت نمایند:

سبا زیری د وصال په مهجور کاندی

د هیواد خبر مونده شی له سیاحه (۱۰)

ترجمه:

نوید وصل می آرد سبا از بهر مهجوران ز سیاحان ز جای دور احوال میتوان پرسید

(سبا مانند سیاح از جای دور مرده وصال رابه مهجور می آورد، چونکه خبری

از جای دور از سیاح بدست می آید).

عبدالقادر خان خټک می فرماید: «که نژدی که په هیواد دی» (۱۱)

ترجمه: «اگر نزدیک و یا در جای دور است».

در سلسله هیواد این غلطی به نویسندگان محترم افغانستان، از اشعار بعضی از متوسطها به وجود آمده است که آنها، به یاد «هیوادی آشنا یا آشنای دور افتاده» گریسته اند و زمانیکه این غلطی شکل عام بخود گرفت آنقدر بر تروپیش رونده شد، که سرحد آن به امیر کرو و بنکارندوی کشید. البته همچو یک غلطی از ما هم صورت میگیرد چونکه برای ما هم این لغت، لغت جدیدی بود، اما چرا و چگونه امیر کرو، بنکارندوی و محمد هوتک به عین همین اشتباه میادرت ورزیده اند؟

همچنان لغت دیگری بنام «گروهیدل» است که در پته خزانه چندین بار آمده است.

«شیخ کراماتی هر چه زیادترو بزرگتر از خود نشان داد و مردم به او گرانیذند» (۱۲)

«نصر پسر شیخ حمید در ملتان با نمایندگان ملحدین نشست و برخاست نمود و از آنها عقاید الحاد و اسماعیلی را فرا گرفت و به عقاید ایشان گرانیذ» (۱۳).
لرغون ولی گروهیدلی

ترجمه: چرا از اول به این عقیده گرانیذی که بعداً گوشه گیری اختیار نمودی. آقای حبیبی معنی گروهیدل را مانند شیخ رضی و محمد هوتک به «گرویدن و عقیدت داشتن» ختم نموده اند و در همه جا هم آنطوریکه آقای حبیبی وضع نموده اند، به عین معنی به کاربرده اند ولی در حقیقت معنی و مفهوم گروهیدل «ترس از مافوق الفطرت است».

نظر آقای حبیبی را در شعر خوشحال خان دقت کنید:

نه یی زره په ما نرمیری نه گروهیری

خدایه څه می سر او کار شو له کافره (۱۵)

ترجمه:

نه رحمی در دلش بر من نه ترسی هم به سردارد

گرفتار از چه گردیدم خدایا من به این کافر

در شعر رحمن بابا:

گل لمبه شوه دبلبل په آه رحمانه نه گروهیری یار په های وهوی دستا

(۱۶)

ترجمه:

ز آه بلبل آتش در گرفت در جان گل رحمن ولی ازهای وهوی تو نمی ترسد نگارتو

شاید که آقای حبیبی از لغت گروهیدل نظریه سند داکتر بیلیو معنی و مفهوم

«گرویدن و عقیدت داشتن» را پیدا ویا اختیار کرده باشد. اما جای تعجب

اینجاست که محمد هوتک و شیخ رضی لودی درصدها سال قبل چگونه از معنی غلط بیلو آگهی حاصل نمودند.

«گروهیل» که يك لغت زنده عوام الناس است که هنوز هم مورد استعمال دارد اما محمد هوتک و شیخ رضی لودی هر دو، آنرا به عین معنایکه آقای حبیبی به آنها می پوشاند می پیوند، مورد استعمال قرار میدهند. بر همین راستا ترکیب «خان علیین مکان» است که محمد هوتک آنرا در مورد خوشحال بابا و میرویس خان مورد استعمال قرار میدهد. بر اساس تحقیقی که من در پستوننموده ام این ترکیب غلط را از همه اولترافضل خان ختک در تاریخ مرصع در مورد خوشحال بابا بکار برده است (درمآخذ و مراجع شماره ۳۵ پته خزانه آقای حبیبی به آن انتخاب تاریخ مرصع حواله نموده اند، که راورتی از آن در گلشن روه یاد آور شده است). مطابق به گرامر زبان عربی نوشتن «خان علیون مکان» ترکیب درستی بود، بخاطریکه در قرآن کریم «علیین» به حالت مجرور آمده است. این لغت حتی در یکی از قاموسهای عربی هم به حالت رفع «علیین» نمیباشد. اگر افضل خان مرتکب این غلطی شده بود البته که این يك تقاضای بشری میباشد، ولی محمد هوتک چگونه به این غلطی مبادرت ورزیده است در حالیکه محمد هوتک در کتاب «پته خزانه»، نه از افضل خان ذکر می کند عمل آورده است و نه به تاریخ او کدام واگذاری و حواله ی کرده است، و از سویی این حسن اتفاق چگونه به وقوع پیوسته است که غلطی ایکه از طرف افضل خان صورت می گیرد، عین همان غلطی را محمد هوتک بدون واقف بودن از شخص افضل خان و کتاب ایشان همچنان مرتکب میشود. اگر بر بنیاد استعمال در عدم درک از قواعد عربی در نوشته بعضی از نویسندگان ناخبر اینطور فرض شود که ترکیب «خان علیین مکان» هم درست میباشد، پس تازمانیکه این حقیقت که خوشحال بابا را بعد از وفاتش در تمام پستون خواه به اسم «خان علیین مکان» یاد کرده اند به اثبات نرسد چگونه ممکن است که از جانب محمد هوتک به این اسم یادگردند در حالیکه، به طور خاص محمد هوتک نه با افضل خان ملاقاتی داشته و نه هم تاریخ مرصع اش را مطالعه نموده بودند. (تاریخ مرصع تا سال ۱۳۳۶ هـ به حوادث روشنی می اندازد و در حالیکه مطابق به اظهار محمد هوتک پته خزانه در سال ۱۱۴۱-۴۲ به تحریر درآمده است) از سوی دیگر نه عبدالقادر خان در کتاب خود پدرش را به این نام یاد نموده است، و نه در کدام کتاب معلوم و هویدا این اسم آورده شده است و نه کدام نویسنده دیگر. (اما این نکته به یاد باشد که در پته خزانه ذکر احوال عبدالقادر خان آمده است) و از جانبی ذریعه و منبع معلومات محمد هوتک غیر از «گلشن روه» راورتی، دیگر چه کتابی و کدام ذریعه بوده است.

محمد هوتک در مورد شیخ متی چنین می نویسد: «اولاده این شخص رفتند و پراکنده شدند» (۱۷). درین جمله لفظ «بدنی» و درپشاور و بدنی قابل غور و توجه میباشد. در حالیکه محمد هوتک از آن یاد آور نمیشود که اوزکجا به این معلومات دسترسی حاصل نموده است، ولی هنگامیکه به ذکر شیخ عیسی مشوانی و سلطان بهلول لودی می پردازد از مخزن افغانی (صص ۷۴-۷۸) ذکر می کند به عمل می آورد. چون در مخزن افغانی لفظ (بدنی) نوشته شده پس گفته میتوانیم که محمد هوتک آنرا از همین کتاب نقل نموده است. اگر مصنف مخزن افغانی در زبان فارسی نمی توانست «بدنی» بنویسد مقصر و ملامت دانسته نمیشود، ولی جای تعجب اینجاست که، محمد هوتک که خود پستون بود «بدنی» را به صورت «بدنی» نگاشته است. همچنان اگر نعمت الله هروی در میان پشاور و بدنی فرقی گذاشته نمیتواند باز هم ملامتی ای متوجه ایشان نمیشود، اما به محمد هوتک پستون که در گرد و نواحی پستونخواه به جستجو بوده است (پته خزانه ص ۶) چرا این موضوع برایش روشن نبوده که «بدنی» در حومه پشاور به يك قریه ای گفته میشود، و ذکر این قریه به شکل «در پشاور و بدنی» نه، بلکه به شکل «در قریه بدنی واقع در پشاور» لازمی و ضرورت بوده است.

گواشل، ناتار و نطل هم از جمله الفاظی اند که آقای حبیبی در معنی آنها دچار اشتباه و غلطی شده اند. ولی جای تعجب اینجاست که محمد هوتک، بستان یریش، اسعد سوری و ابومحمد هاشم ابن زید هم در تتبع آقای حبیبی این الفاظ را همگون و یکسان غلط به کار برده اند. در شعری از بستان یریش:

دخیل عزت په روی بستان ته کړه د مهر خندل

کری له گناهه گواشل (۱۸)

ترجمه: ز مهر خنده به بستان نما ز عزت خویش دورش پدارز گناه.

که به گفته آقای حبیبی معنی گواشل «امتناع و از فعل بدی کسی را منع کردن» میباشد و بستان یریش هم آنرا به عین معنی به کار برده است، ولی این لغت ویا کلمه که هنوز هم معمول و مستعمل و به معنی «جنگ کردن و جنگیدن» است که حتی بعضی از قبایل آنرا به مفهوم کسی را از جنگ جدا کردن و «خلاص کردن» هم استعمال میکنند. مصرعی از اسعد سوریست:

پرنتلیو اورو دغم ناتار (۲۱)

آقای حبیبی آنرا چنین ترجمه مینماید:

«طوفان غم را بر غمزدگان نازل میسازی» (۲۲)

و در حاشیه صفحه لغت « نثلیو » رابه معنی « افسرده و غمزده » مینگارند و در زیر حاشیه مذکور لغت « ناتار » را به معنی « تاراج ، ایلغار و شدت طوفان باد و بیلان » (۲۴) میرسانند. که روی هم رفته تنها مفهوم اولی ناتار درست بوده و غیر از آن هر معنی دیگری کاملاً نادرست میباشد. « نثل » (که مصدر ناتار از آن حاصل گردیده است) تباہ کردن و چور کردن معنی دارد که هنوز هم درست و به همین معنی افاده شده و مورد استعمال قرار میگیرد.

اما در شعری از اسعد سوری به همان معنی غلطیکه از جانب آقای حبیبی صورت گرفته است مطابقت دارد. دریادی از شیخ بستان یریش، محمد هوتک قطعه (بدلی) از یریش را عنوان میکند « شعریکه آنرا بدله می نامند » و آقای حبیبی در ضمن نوشته و یادداشتی در مورد بدله از « بدلی » چنین تعریف میکنند: « نوع مخصوصیست از اشعار پشتو که به الحان مخصوص خوانده و سروده میشود. در ابتدا بدله دارای یک معیار عروضی خاصی بود که آنرا کسر می گفتند که تمام بدله بایستی به همان معیار برابر باشد و بعد از هر بندی تکرار میگردد و بدله اوزان زیادی دارد » (۲۵).

در یادآوری از بی حلیمه محمد هوتک مینویسد: « در اشعاری بی حلیمه نمائی از عشق مجازی معلوم نمیشود، بلکه تمامی اشعار ایشان در راه حقیقت و توصیف از محبوب حقیقی میباشد. یکی از بدله های ایشانرا که پدرم برایم گفته بود و آنرا از طرف رحمته الله علیها درج خزانه مینامیم (۲۶). با آنکه در مورد این تعریف « بدلی » من با ایشان توافق نظر ندارم ولی اگر بعد از آن کدام بدل به طور نمونه آمده باشد، در حقیقت آن غزل است که درباره غزل استعمال لغت « بدل » همچنان روایتی است که آقای حبیبی در مورد « مروارید خوشحال ختک » آغاز نموده اند (۲۷).

ازین بحث طولانی و به درازا کشیده شده چنین نتیجه حاصل میگردد که در « پته خزانه » الفاظ و ترکیب هائی به کار رفته است که ما در استعمال آن مرتکب غلطی و اشتباه میشویم، اما در مورد متقدمینی که از آنها این الفاظ به مارسیده است احتمال چنین غلطیها قطعاً امکان پذیر نبوده و از همین سبب است که این اغلاط اصالت « پته خزانه » و ادعای آنرا دچار شک و تردید می نماید. در مورد اشتباهات تاریخی ای که راجع به متن کتاب است من عرض خود را قبلاً اظهار نموده ام و گفتنی دیگری ندارم اما این عرض را تا اندازه ی ضروری میدانم که، بعضی از گفته ها که بالبداهت اشتباه معلوم میشود نتیجه تسامح و فرو گذاشت مؤلف شده نمی تواند. به طور مثال ذکری از اظهارات رحمن بابا یا شاعرانیکه خیلی قبل از ایشان گذشته اند یکجا مورد استعمال قرار میگیرد. اما وقتی که اظهار نظر در مورد عبدالقادر خان در دوره معاصر بکار برده میشود تاریخ

وفات رحمن بابا را سال (۱۱۱۸) مینویسند. (حالانکه تحریر قصیده گل خان و جمال خان در سال (۱۱۲۳) شاهد حیاتیات ایشان میباشد) و عبدالقادر خان را تا تاریخ تحریر در قید حیات میدانند (در حالیکه بعد از سال ۱۱۲۵ هیچ شاهی در مورد زنده بودن ایشان وجود ندارد) و به طور خاص در حالیکه چنین هم میگویند که « ظل الله پادشاه جهان شاه حسین به فرستادن کاتبان به پشاور همت گماشت و از پشاور دیوان رحمن بابا علیه الرحمه را با خود آوردند » (۲۸). اگر این گفته محمد هوتک حقیقت داشته باشد، پس چرا به این کاتبان در مورد وفات رحمن بابا و عبدالقادر خان ختک هیچکسی چیزی اظهار ننمود، و یا اینکه گویا به غیر از نقل و انتقال دیوان از هر گونه سؤال، منع فرموده شده بودند. در مورد نقل دیوان رحمن بابا این گفته هم قابل یادآوری میباشد که محمد هوتک در صفحه (۹۶) به این حقیقتی که نقل دیوان نزد حاجی میرویس خان موجود بوده اعتراف مینماید. پس با در دست داشتن نقل دیوان چه ضرورتی به فرستادن کاتبها به پشاور دیده میشد، و اگر گفته شود که شاید نقل مذکور گم شده باشد، این گفته ناغالب و کمتر محتمل میباشد، چه به اساس اهمیتی که میرویس خان به رحمن بابا قائل بود موضوع مفقود شدن دیوان باید یک واقعه غیر معمول و غیر طبیعی به تصویر بیاید، و مؤلف پته خزانه باید درین مورد تذکری میداد. افسانه فال کشیدن میرویس خان از دیوان رحمن بابا به حواله پته خزانه تنها در ۲۹ ذیقعه سال (۱۱۱۹ هـ) و یا چند روزی بعد از آن فرض کرده میشود، زیرا که در همین روزها میرویس خان داخل قندهار شده بود. به قصاندی از رحمن بابا که قبلاً به آن اشاره گردید، این قصاید در سال (۱۱۲۳ هـ) به واقعه (مرگ گلخان و جمال خان) ارتباط دارد. رحمن بابا کم از کم تا سال (۱۱۲۳ هـ) در قید حیات بودند که در سال (۱۱۱۹ هـ) هنوز نه دیوان رحمن بابا تکمیل شده بود و نه سؤال فال کشیدن به میان آمده میتواندست. که شاید بنا بر همین غرض پته خزانه خود باعث « کشتن » رحمن بابا شده باشد تا به اینوسیله در سال (۱۱۱۹ هـ)، از دیوان رحمن بابا، جواز فال کشیدن توسط میرویس خان را بدست بیاورد (۲۹). آقای محمد هوتک در ابتدای کتاب می نویسد: « و قتی که من به تحریر این کتاب آغاز نمودم روز جمعه ۲۶ جمادی الثانی سنه ۱۱۴۱ هـ بود » (۳۰) اکنون اگر به اثبات برسد که روز شانزدهم جمادی الثانی سال (۱۱۴۱ هـ) روز جمعه نبوده است در آن صورت تمام عمارت پته خزانه بکلی از هم فرومی ریزد، و هیچ دلیلی خواننده را به اصالت پته خزانه قناعت داده نمیتواند.

مطابق به « تقویم تاریخی » مرتبه عبدالقدوس خان هاشمی، اول جمادی الثانی سال (۱۱۴۱ هـ) روز اتوار مطابق به سال (۱۷۲۹) میلادی میباشد که به این

صورت شانزدهم جمادی الثانی سال (۱۱۴۱ هـ) يك روز دوشنبه (روز پیر) میباشد. اگرچه در سلسله ماههای هجری به قدرنیم روز امکان تفاوت موجود میباشد ولی تفاوت روز جمعه و دوشنبه - پیر (گل) قطعاً ممکن نمیشد. تنها همین دلیل برای ساختگی بودن پته خزانه کفایت میکند. ولی اگر هنوز هم کسی به اصلیت پته خزانه اصرار می ورزد در آن صورت جز زیاده روی و تجاوز چیز دیگری به حساب نمی آید. بعضی از آقایون درین مورد تکیه بر آنل بدل بودن ماههای قمری میکنند، ولی طوریکه به عرض رسانیده شد اگر به قدرنیمی از روز هم در ماه تفاوت به وجود بیاید، با آنهم تفاوت بین روز جمعه تا دوشنبه دور از قیاس می باشد. همچنان در مورد نمونه کلام شعراء از طرف محمد هوتک اشتباهاتی بوقوع پیوسته است که به هیچ وجه آنرا «اتفاق» شمرده نمیتوانیم. به طور مثال در مورد چگونگی نمونه کلامیکه از رحمن بابا نقل شده است که يك مصرع آن چنین است: «توان توفیق خود فتنو را خفه نه وه» ترجمه: به رغم فتنه مرا کی توان و توفیق بود

این مصرع از شعر رحمن بابا در نسخه های چاپی به همین شکل بوده اما در جمله شانزده نسخه چاپی ایکه من موقع مطالعه اش را دریافتیم قرأنت آن چنین است:

توان توفیق د فتنو هیخ را خفه نه وه «یا» توان توفیق د فتنو هیخ را خفه نشته «ترجمه: به رغم فتنه نبود هیچ توان و توفیق یا به رغم فتنه نباشد توان و توفیق. حال دیگر خواننده ها خود به این گفته دقت کنند که محمد هوتک از نسخه های چاپی دیوان رحمن بابا چگونه استفاده نموده است. و حال اگر گفته شود که نسخه چاپی هم در حقیقت مبتنی به این ویان دیوان قلمی میباشد، این يك گفته کاملاً درست نیست زیرا که یکی از دلایل در غلطی از نسخه های چاپی رحمن بابا این هم شده میتواند، که کاتبان و نسخه نویسان اگر گاهی به مفهوم و معنی شعری پی نبرده باشند، آنرا از جاتب خود نوشته و اصلاح کرده اند. به عقیده من این مصرع در آن دیوان قلمی ایکه نسخه چاپی به آن متعلق بوده چنین نوشته شده است: توان توفیق د فتنو هیخ را خفه نه وه.

نسخه نویس «هس» یا «هیخ» را «هسی» خوانده است و برای برابری وزن «هس» را حذف نموده و «خو» را به آن اضافه نموده است. که اگر دقت شود در نسخه های چاپی و مصرعیکه از طرف محمد هوتک یادآوری شده، لغت «خو» کاملاً بی مورد بوده و مربوط به رحمن بابا نمیشد. حال اگر کسی بگوید که عین غلطی از محمد هوتک هم شده میتواند دیده میشود که درین صورت هم از آن تمبانی جور شده نمیتواند، اما قلعه «سخن فهمی» محمد هوتک مسمار میگردد.

در ضمن نمونه کلامی از شیخ عیسی مشوانی محمد هوتک تنها به ذکر و نقل اشعاری می پردازد که قبل از آن آنرا مخزن افغانی تذکارداده بود و آنچه آقای بزرگ دوست محمدخان کامل مومند درباره یادداشتهای تاریخ مرصع همراه با اشعار فارسی و هندی آن در صفحات (ص ۱۳۰۰) و (ص ۱۳۰) به حواله از نسخه های قلمی و داگی و چاپی اکادمی پبنتو) تحریر داشته است (۳۲)، گویا تا حدود شیخ مشوانی یگانه وسیله محمد هوتک تنها کتاب نعمت الله میباشد. اگرچه این موضوع کدام موضوع قابل اعتراض نیست اما از آن اندازه «پنهان بودن» پته خزانه معین و تعیین مقدار میگردد که از آن فوقاً در بحث وجه تسمیه کتاب تذکر صورت گرفت. در اشعار بی بی حلیمه استعمال واحد مذکر متکلم قابل توجه و دقت میباشد:

و هر چاوته چه گورم واره دی دی
د جمال په نندارویی شادمان شوم
ترجمه: به هر کی بنگرم جمله او باشد
شوم شاد از تماشای جمالش
غیر فکر می له زره نه رابهر شو
پر خلیل او پردعو باندی یکسان شوم
ترجمه: ز دل فکر دیگر رخت سفر بست
خلیل و مدعی دیدم به یکسان
آقای حبیبی در مورد نثر محمد هوتک می نویسد: «سلیمان ماکو در تلقین جملات و تعبیر، زیر تاثیر زبان عرب به نظر می آید و هم «خوشحال خان، عبدالقادر خان و افضل خان زیر تاثیر زبان فارسی رفته اند. ولی محمد هوتک تا توانسته خود را ازینگونه تاثیرات نامناسب دور داشته است» (۳۳).

در مورد نثر خوشحال بابا من باین نظر آقای حبیبی موافق نیستم ولی در اینجا برای این بحث جایی نیست. البته یکی دو نمونه ی از نثر سوچه محمد هوتک رابه طور مثال تقدیم میدارم:

«پس مرا به دربار خود خواست و تشویق نمودند» (۳۴). «حال وقت آنست که شمشیرها را از غلاف بیرون کنیم و خود را (تن های خود را) از دست دشمن محافظت نماییم. همان بود که در ۲۹ ذی القعدة سنه ۱۱۱۹ هـ مردم گرد هم آمدند» (۳۵). در جمله اول استعمال کلمه «تشویق» برای تردید دعوی آقای حبیبی کفایت میکند. در فقره دوم «همان بود» فارسی مستقیماً ترجمه «هغه وو» میباشد (آقای حبیبی در صفحه ۹۹ «همان بود» را ترجمه نموده اند) که در تمام پبنتو مثال آن به نظر نمیخورد. البته در فارسی جدید هم صورت استعمال دارد و از آن معلوم میشود که یا، «هوتک بابا» از زبان مستقبل فارسی کار گرفته اند، یا اینکه این فارسی دان ما هر امروزی کدام جانی آنرا با نثر محمد هوتک با هم دوخته و چسپانیده است. فعلاً موقع غروب بررسی نثر پته خزانه نیست ولی اگر خداوند به من وقت و توفیق عنایت فرمود، درین سلسله معروضاتم را دوباره تقدیم خواهم نمود و البته در اخیر این نکته را باید

بگویم که در نثرونظم پته خزانه کدام روایتی از نظم و نثر متقدمین هویدا نمیگردد، و در نظم «ترو» «سکه» «خبله» «وبله» «خپسر» و در نثر «وکاتی» و «ماورته که» «خخو» و همچنان الفاظ دیگر که در ادب قدیم ورق به ورق دریافت میشود، در «پته خزانه» برای یک مرتبه هم، مورد استعمال قرار نگرفته است و اطلاعات زیاده‌تر ازین را هر خواننده ذهین روبرو میشود که «محمد هوتک در توابع» «پبنتو» گشت و گذار نموده است، و با وجود مطالعه در شعرو شاعری رحمان وخوشحال برای مرزا انصاری، دولت لون، ارزانی ومخلص در «خزانه» اش جانی نداده است، ودلیل آن هم این شده نمیتواند که گویا برای محمد عباس کاسی و برای کدام شخص دیگر چنین نوشتن پته خزانه آثار طبع شده مرزا و دیگر شعرای روشن ها میسر نبوده است. در روشنی این معروضات درباره اصلیت پته خزانه پیدا شدن شک وتردید امر ضروری بوده و از همین جهت است که من، در پی بنیاد گفتن وفرضی دانستن این مجموعه از اعتبار افتاده یعنی «پته خزانه»، حق به جانب میباشم.

حواله ها و حواشی

- ۱- چاپ دوم پته خزانه ص ۶.
- ۲- باب دوم پته خزانه دوم صص ۱۰۶ - ۱۷۵
- ۳- «محمد در هرسه خزانه مطالب خود را بر اساس روایات ثقه و مأخذ ضبط نموده است درباره معرفی نمودن ایشان در خصوص مشاهیر معلومات زیاده‌تر در آثار دیگر هم دریافت شده میتواند» زندگی و مزار محمد هوتک اثر هیوادل، کابل سال ۱۳۶۲ هـ مطابق به ۱۹۸۳ میلادی یعنی آقای هیوادل به راه راست این ادعای محمد هوتک را تردید میکند که «اینجا آن حال واحوالی آمده است که پنهان بودند و آشکارا نبودند» «صفحه ۶ پته خزانه».
- درین ارتباط به بحث مفصلی در ارتباط به جدیدیت مراجعه کنید.
- ۵- ایضا.
- ۶- بحث دیگر را در باب چارم «پس منظر تاریخی» ملاحظه نمایند.
- ۷- چاپ دوم «پته خزانه» ص ۵۴.
- ۸- ایضا (ص ۳۴)
- ۹- ایضا (ص ۳۵).
- ۱۰- کلیات رحمن بابا (ص ۱۸۲).
- ۱۱- یوسف نلیخا کرسنو متی (ص ۱۸۵)
- ۱۲- چاپ دوم پته خزانه ص ۱۵۲.

- ۱۳- ایضا (ص ۷۰).
- ۱۴- ایضا.
- ۱۵- مرغری از خوشحال خان خٔک (ص ۱۹۸) و چاپ دوم پته خزانه (ص ۷۰).
- ۱۶- کلیات رحمن بابا (ص ۲۴).
- ۱۷- «پته خزانه» چاپ دوم (ص ۲۴).
- ۱۸- ایضا (ص ۶۸).
- ۱۹- ایضا.
- ۲۰- دکشنری یلیو (ص ۱۴۰).
- ۲۱- چاپ دوم پته خزانه (ص ۴۴).
- ۲۲- ایضا (ص ۳۴).
- ۲۳- ایضا (ص ۴۲).
- ۲۴- ایضا.
- ۲۵- ایضا (ص ۶۶).
- ۲۶- ایضا (ص ص ۱۸۰-۱۸۲).
- ۲۷- مباحث دیگر را درین ضمن در باب سوم مطالعه فرمائید.
- ۲۸- چاپ دوم پته خزانه (ص ۹۴).
- ۲۹- در سلسله احوال و دیوان رحمن بابا مباحث دیگر را در صفحات ششم و هفتم مطالعه فرمائید.
- ۳۰- چاپ دوم پته خزانه ص ۶.
- ۳۱- تقویم تاریخی سال (۱۱۴۱ هـ) کیندر.
- ۳۲- (ص ص ۱۳۳۰-۱۳۰۱) درین سلسله برای مباحث دیگر به باب ششم پته خزانه ذکر معروضات مرا در باره شاعر چاردهم «مقبول ربانی شیخ عیسی مشوانی» ملاحظه نمایند.
- ۳۳- چاپ دوم پته خزانه (ص ۲۶۸).
- ۳۴- ایضا (ص ۶).
- ۳۵- ایضا (ص ۹۸).

شهادت دیوان یونس

«پته خزانه» از یک شاعری به نام محمد یونس خان چنین بیان مینماید :
 «پسر عموی من رحمت هوتک روایت مینماید که در سال (۱۱۳۵ هـ) به پشاور رفته بودم و در خیبریا محمد یونس شیوا بیان ملاقی شدم، و به اشعارش گوش فرادادم. محمد یونس خان در آن وقت جوان سی و یک ساله و از نظر

قومیت مربوط به قوم موسی خیل بود که، پدرش نورمحمد خان از موسی خیل به کسی بایرنقل مکان نموده بود و درخیبرزندگی مینمودند. محمد یونس خان درپشاوربه مطالعه علوم و کتب مشغول بود و درآن زمان که هنوزعبدالرحمان بابا درقید زندگی بود، شاگردی او را پذیرفت و دیوانی از اشعارش را تکمیل نمود که حاوی غزلهای بسیاربوده، و درخیبر به شهرت رسید. «این غزل را رحمت هوتک از دیوان شعراو به من آورد تا آنرا ثبت این کتاب نمایم. خداوند محمد یونس را زنده و معزز داشته باشد.

معلوماتی که «پته خزانه» درمورد شاعر میدهد طورخلاصه چنین میباشد :

- ۱ - محمد یونس خان درخیبرزندگی مینمود.
- ۲ - او درسال (۱۱۳۵ هـ) جوان سی و یک ساله بود.
- ۳ - اسم پدرش نورمحمد خان و درقوم بایربود.
- ۴ - یونس خان درزمان زندگی رحمن باباشاگرد او بود.
- ۵ - یونس خان دیوان خودرا درسال (۱۱۳۵ هـ) مرتب نموده بود که درخیبر شهرت داشت.
- ۶ - دوغزل از دیوانش برای این منظورنقل گردیده بود که تا در پته خزانه ثبت گردد.
- ۷ - یونس تا سال (۱۱۴۲ هـ) زنده بود.

و این همان یونس است که دیوانش از طرف محقق عبد الله خدمتگار با مقدمه و حواشی درسال (۱۳۵۶ هـ مطابق به سال ۱۹۷۷ م) از طرف وزارت اطلاعات و کلتور در افغانستان به چاپ رسیده است. این دیوان چاپی حاوی آن دوغزل یادشده و یک معما میباشد که در «پته خزانه» به محمد یونس خان منسوب میباشد. بهر صورت تا حال این گفته هنوزمورد جارو جنجال نیست که دیوانی که بنام یونس به چاپ رسیده است، کلام همان یونس است که «پته خزانه» از آن تذکار میدهد یا غیر آن. زیرا اگر معلومات ارانه شده درپته خزانه برخورد به معلوماتی نماید که از دیوان یونس حاصل میگردد پس درین صورت شهادت داخلی کتاب در فیصله، بسیار معتبر قبول میشود (طوری که لازم است) که البته در روشنی این شهادت معتبر، «تألیف محمد هوتک» استناد خودرا از دست میدهد. قبل از اینکه معلومات در ارتباط با «تألیف» یونس از نظراهمیت تدقیق گردد، بحث درمورد واقعه آمدن رحمت هوتک به پشاور ضروری میباشد. قرارگفته محمد هوتک، پسراکایش رحمت هوتک درسال (۱۱۳۰ هـ) به پشاور رفته بود و این درست مطابق به همان زمانی میباشد که افضل خان خټک، صاحبزاده محمدی و همچنان حمید باباحتماً زنده بودند و علیخان غالباً هنوززرقید حیات بوده است. علاوه برآن و درعین زمان

اومیتوانست که توسط یونس درمورد اشرف خان هجری، صدرخان خټک و سکندرخان همچنان معلومات بدست آورد، و اینها همه درحالی صورت میگیرد که رحمت هوتک دوغزلی از دیوان یونس را برای ثبت درپته خزانه از دیوان او با خود آورده بود. حالا درباره این همه شاعران بزرگ ضرورت این نکته را از برای چه پی نبردند تا معلوماتی جمع آوری نمایند، و آنرا از برای «ثبت کردن» به محمد هوتک بسپارد. و آنهم درحالت خاصی که او یکماه مهمان یونس بود و تمامی این شاعران خورد و بزرگ از معاصرین یونس بودند. چرا یونس دادن معلومات را درین باره به رحمت هوتک مهم و معتبرانه انگاشته بود، و آنهم درحالی که در یکی از اشعارش یونس، به «شعراى زیادى» خبرمقابله و مناظره شعری را به این الفاظ تصریح کرده است :

په تقریرد شعر فهم کره یونسه په قابو کښى درته ناست دى شاعران ډیر (۲) ترجمه :

به تقریر سخن یونس بیا ندیش که درقا بونشسته شاعران زیاد چرا یونس مهمانش را از احوال اینهمه شاعران آگهی نداد؟ حال اگر به روایت محمد هوتک ازین زاویه نظراندازی شود در آن هیچ شک و شبهه ای باقی نمی ماند که رفتن رحمت هوتک به پشاور یک واقعه تماماً فرضی میباشد. (۳). تردید این همه معلوماتی که «پته خزانه» به روایت از محمد هوتک به ما ارانه میدارد، از دیوان خود یونس برمی آید. و برینای اهمیت اعتبار، روایتی از همه زیادتربا درست، روایت درخصوص ولایت ایشان میباشد. به حواله از رحمت هوتک «پته خزانه» پدريونس را نورمحمد نشان میدهد درحالی که یونس خود درمقطعی از غزل خود میگوید:

چی سل شیرپنخوس او دوه اويا دوه نام که
هغه پوه گنه یونسه په ابجد ستا (۴)

ترجمه :
کس از یکصد و پنجاه و شش و هفتاد و دو
کشد دونام، بداند یونس و ابجد او

درین شعراعداد اسم آب یا (پدر) وجد یا (نیکه) یونس نشان داده شده که اگر به رعایت ترتیب یکصد و پنجاه اسم پدرش باشد پس هفتاد و دو اسم جد ایشان میشود، و اگر از باعث وزن شعر ترتیب ساقط شده باشد، در آن صورت هفتاد و دو اسم پدر ایشان و عدد یکصد و پنجاه به اسم جد ایشان تعلق میگیرد. حال اگر بیا «تألیف» محمد هوتک واقعیت داشته باشد و اسم پدريونس نورمحمدخان باشد درین صورت یک عدد هم به اسم ایشان مطابقت ندارد، ولی از آنجائیکه شهادت داخلی و متنی خود کتاب درخوراهمیت و اعتماد بسیار میباشد،

بنابران آنچه محمد هوتک و رحمت هوتک فرموده اند هر دو از اعتبار ساقط میشوند.

نویسنده حواشی دیوان یونس محقق آقای عبدالله خدمتگار در تشریح این مقطع چنین می پردازند:

این مصرع بنام یونس معنائی است که راه حل آن چنین است:

« اگر عدد (۱۵۶) با عدد (۷۲) جمع شود نتیجه (۲۲۸) میشود ، و اگر کلمات (ا ب ج د) به حساب ابجد قبول شود ، در آن صورت عدد (۱۰) از آن استخراج میگردد. حال اگر این عدد (۱۰) به حساب فوق علاوه گردد نتیجه (۲۳۸) میشود و حروف کلمه یونس (ی و ن س) به حساب ابجد مصادف به عدد (۱۲۶) میشود که ، اگر دو برابر قبول شود عدد (۲۳۸) از آن حاصل میگردد. $۱۵۶ + ۷۲ + ۱۰ = ۲۳۸$ یا $۲۳۸ \div ۲ = ۱۱۹$ یونس انتهی (۵) .

این حساب ازین لحاظ بکلی غلط است که اگر اعداد نام یونس دومرتبه هم جمع شوند از آن عدد (۲۵۲) حاصل میشود ، و اگر عدد (۲۳۸) منتج شده از شعر تقسیم (۲) شود از آن (۱۱۹) بدست می آید که ارتباطی به نام یونس ندارد. ولی طوریکه به عرض رسانیده شد به اسم آب (پدر) و جد (نیکه) یونس تعلق دارد. در مضمون شعر هم « دونام » به آن دلالت میکند که اعداد ۱۵۶ و ۷۲ دو نام میباشد. »

حال این اعداد (۱۵۶) و عدد (۷۲) اسامی چه کسانی اند؟ معلوم که ازین اعداد اسامی زیادی ساخته شده و بوجود آمده می تواند ولی از آنجاییکه در حاشیه کتاب و در حل این معما دست خطی بنام « محمدی » صورت گرفته است، بنا لازم است که ارتباط و تعلق اولی « فرض » کرده شود. که اگر به این صورت محاسبه گردد از عدد (۱۵۶) درست اسم « محمدی جان » حاصل میشود در ارتباط به « محمدی » از همه نزدیکتر، اسم « احمد » تصور شده میتواند که از حسن اتفاق اعداد « احمد جیو » همان شماره (۷۲) میشود و ارتباط این اسماء به (جان) و (جیو) نمایانگر احمد جیو بزرگ و محمدی جان کوچک میباشد. به این حساب « احمد جیو » اسم جد یونس و محمدی جان اسم پدرش شده میتواند. اگر از (۷۲) مطلب یکصد و چهل گرفته شود پس از یکصد پنجادش اسم « یوسف » و از (۱۴۰) اسم « یسع » بدست می آید که مانند اسم یونس به اسامی پیغمبرانی که در قرآن کریم از ایشان نام برده شده استخراج میگردد. حاشیه نگار دیوان چاپی، عبدالله خدمتگار به این نظر وضاحت می بخشد که از جانب « محمدی » در حاشیه دیوان، حل معما به اثبات میرساند که این دیوان از نظر صاحبزاده محمدی هم گذشته که اگر این نظر درست باشد با آنهم کم از آن این موضوع به اثبات نمی رسد که « یونس » به خاندان

حضرت چمکنی میان عمر صاحب تعلق داشته است. زیرا که به اساس روایات معلوم محمدی صاحبزاده و احمدی صاحبزاده که هر دو برادر هم دیگر بودند و در دیوان یونس « محمدی جان » و « احمد جیو » با هم پدر و پسر میشوند. بنا تا زمانی که در ارتباط به محمدی صاحبزاده و احمدی صاحبزاده به روایات معلوم تردیدی بوقوع نیوندد تا آن زمان ما مجبوریم که محمدی جان و « احمد جیو » را مربوط به این خاندان ندانیم. (اگرچه در دیوان یونس بعضی الفاظ مطابقت به طرز محاوره ی همگون با جوردارد و صاحبزادگان چمکنی هم اصلاً از با جورد اینجامسکن گزین شده اند). بالاخره چیزیکه ازین بحث حاصل گردید اینست که اسم پدر یونس به هیچوجه نور محمد نبوده و اگر این به اثبات برسد پس با يك شاعر معاصر پس از يك ماه مصاحبت هنوز هم در اسم پدرش غلطی کردن و درست ندانستن در ارتباط به تألیف « محمد هوتک » مونیید همان نظری میباشد که من قبلاً به آن وضاحت بخشیده ام و آن اینکه، این کتاب به عنوان يك سند قطعاً غیر معتبر و در آخرین نتیجه جعلی میباشد.

سخن مهم دومی در رابطه با یونس متعلق به سکونت اومیباشد. « پته خزانه » سکونت یونس را علاقه خیبر ذکر میکند، اگرچه خیبر خود يك علاقه وسیع میباشد. اما اینکه رحمت هوتک با وجود يك ماه اقامت در آن هنوز هم به محل سکونت یونس پی نبرده است، برای ضعف و ناتوانی روایت کافی شمرده میشود. ولی با آنهم از دیوان یونس معلوم میشود که او مسكون مناطق کوهستانی نبوده است. این يك شعر یونس است که :

په اسره ئ سرکشان له غره راکو زشی

بی دعوی غالب په غر او په سم زر دی

ترجمه : اگر زکوه به وادی روی زآزتهی به صلح میشود کوه و دشت یکسان زر درین شعر استعمال فعل « پانین شدن » تنها در آن وقت ممکن بود که یونس در همواری سکونت میداشت. اگر روایت تألیف محمد هوتک درست باشد و یونس مسكون خیبر میبود، در آن صورت شعر شکل زیر را بخود اختیار میکرد:

په اسره ئ سرکشان له غره ورکو زشی

بی دعوا غالب په غره او په سم زر دی

ترجمه : « سرکشان به آرزوی خود از کوه پاتین میگردند، چه اگر دعوانی موجود نباشد غالبیستی و بلندی برای زیرکسان میباشد. » که این توجیه همچنان در مورد این شعر اشتباه گفته میشود، زیرا شده میتواند که یونس این شعر را وقتی سروده باشد که در سلسله تحصیل علم در پشاور اقامت داشت. بخاطریکه برای آشکار کردن يك حقیقت مستقل در تحت الشعور شاعر علامتهای مورد استعمال همیشه دارای حیثیت مستقل میباشد، و این شده نمیتواند که

اگر اوزیکسو به چیزی صداقت آفاقی بگوید و از سویی هم آنرا به علایم عارضی بخواهد به اثبات برساند، و از سویی هم برای به خطا و اشتباه افگندن این توجیه، در شعر يك قرینه دیگری هم موجود است و آن عبارت از کلمه «سرکشان» است و این نشان دهنده اینست که در خیال شاعر باشندگان کوه از جمله سرکشان هستند. و هرگاهیکه مضمون شعر در مقام تعریف زرباشد و از برای سرکشان در مقام ذم استعمال شده باشد، از آن این مطلب حاصل میشود که شاعر باشنده و مسکون کوه نبوده است. و وقتی که این مطلب از آن استنباط شود تحقیق رحمت هوتک و محمد هوتک غلط ثابت میگردد. همچنان یونس در يك غزل دیگر مفهوم کوه را به رعایت بُعد مکانی می آورد و میگوید:

په هرشان به درته ورسی یونسه

که ترغره لاندی دی وی رزق روزی

ترجمه:

به هر طوری رسد (یونس) برایت ولو در زیر کوه پنهان بود رزق (۷)
حال اگر یونس باشنده خیبر نامیده شود، این شعراصلت خود را از دست میدهد، زیرا که رزق و روزی باشندگان کوه خواهی خواهی دریابین کوه میباشد. این شعر لزوماً به شاعری تعلق میگیرد که در همواری دشتگونه ای زندگی و سکونت داشته باشد، و معلوم است که خیبر علاقه هموار و میدانی نیست. برای اثبات تعلق نداشتن یونس بکوه، این شعر هم درخور اهمیت زیاد است:

سترگو یی آهو خجل کری لاری له دی ملکه

خکه اوس مکان له شرمه عین غرلری

ترجمه: آنکس که نرگش به خجالت فگند غزال

رفت از وطن ز شرم و شدش کوه ماوا (۸)

از ملك « بیرون رفتن و در کوه مقام گزیدن » دلیل این حقیقت است که ملك یونس دور از کوه بوده است. از بعضی اشعار یونس چنین استنباط میشود که او باشنده منطقه ای بوده که در آنجا ستم اداری و استحصال معاشرتی هویدا بوده است. اشعار زیرین او بطور خاصی دعوت به غورو دقت میکند:

رعیت د ظالماتو ظلم ورك كره

په انصاف غوري نه اخلی خبر څوك

اربابان او حاكمان سره لاس يو كا

نور دخوار غريب اوري شور او شر څوك

ترجمه: ز ظلم ظالمان گم شد رعیت ز انصاف کس به غور از حال نپرسد

چو همدستند اربابان و حاکم کجاکس ناله ی خواران بپرسد

در شعر دوم از لفظ « اربابانو » چنین استنتاج میشود که یونس به منطقه و محلی تعلق داشته که در زیر تسلط و سیطره سیاسی اربابان قرار داشته است. و این علاقه باید منطقه غوریاخل بوده باشد، چونکه تنها خوانین و بزرگان غوریاخل را ارباب می نامیدند (۱۰). و در قرن دوازدهم در غوریاخل (خلیل، مومند و داوودی) درین منطقه پراگنده و مسکون بودند یعنی جاییکه هنوز هم سکونت دارند. بناً به تصور غالب شده میتواند که یونس در غوریاخل و یا در منطقه غوریاخلی ها مسکن گزین بوده است. شعر زیر مطابق به همین نظر است:

پیدانگان کوتوال راهدار لیونی سپی دی

په ډکه دی خدای څوك نه كا برابر څوك

ترجمه: سگ دیوانه اند کوتوال و رهدار مکن یارب برابر کس به ډکه
اگرچه این شعر همچنان اثبات کننده این امر است که یونس به عوض يك جانی در منطقه خیبر آزاد در محلی سکونت داشته است، که در آنجا کوتوالها، رهداران و پیدانگان مشمول جامعه بوده اند. بآنکه نویسنده حاشیه دیوان برادر فاضل عبدالله خدمتگار، این شعر را برای سکونت او در خیبر به مثابه دلیل تقدیم میکند و میگوید که ډکه در علاقه بالاترا خیبر واقعست که در گذشته و حتی تا این عصر گمرک داشته و هنوز هم دارای اداره ژاندارمری سرحدی مامیباشد (۱۱). حال آنکه در مصرع دوم شعر « ډکه » نام منطقه نیست بلکه، معنی این لفظ به تنگ آوردن، از دست و از پا گرفتن، آویزان کردن و تکان دادن است. خوشحال بابا میگوید:

شریور پښتون به سل په ډکه یوسی

کشمیری چه بغرک شالونه ی په دوش وی (۱۲)

ترجمه: پښتون شال دار به یک تکان صد عدد آنرا آویخته پا خود می برد ولی
کشمیری شال های بغرک خود را به دوش حمل میکند. (شری نوعی از شال و یکا ش است که مردان آنرا در زمستان و موسم سرما میپوشند. مترجم).
شعری از قصیده رحمان بابا است:

هم یی هند په ډکه واخست هم کابل هم پښتور (۱۳)

ترجمه: به یک تکان هند و کابل و پشاور را متصرف شد.

شعری هم از علی خان است که:

دي پښکي له کوهی په ډکه واخستی هلکو

نوری لکه اوښ په هره لار کښی برزولی (۱۴)

در شعر یونس « بکه » همچنان هویدا به همین مفهوم بکار برده شده است. اما این سخن، سخن دیگر است که عبدالله خدمتگار نویسنده نسخه قلمی با وجود تکرار کلمه «خوک» به این نکته پی نبرده اند. چه این شعر همان گونه نیست که نوشته شده است، درست آن باید چنین به تحریر میرسد:

پیاده گان کوتوال رهدارلیونی سپی دی

په بکه دی ی خدای نکا برابر خوک

ترجمه: کوتوال ها، رهدارها و پیاده گان همچو سگهای دیوانه هستند که درین شرایط خدا کسیرا سردچار این تنگ آمدن نسازد.

به اینصورت در «تالیف» محمد هوتک این گفته اش همچنان غلط به اثبات میرسد که گویا یونس از ساکنین خیبر می باشد، و اگر این گفته به اثبات برسد در آنصورت همه روایتهای رحمت هوتک افسانه محض و «پته خزانه» هم به یک نمونه ساختگی مبدل میگردد.

موضوع شاگردی و استاد یونس و رحمان بابا هچنان یک قسمتی از سلسله افسانه های رحمت هوتک می باشد، زیرا که دیوان یونس خود شاهد این ادعا نمی باشد. تنهایی از مصرع های دیوان یونس طور نیست که به مرگ رحمان بابا در آن اشاره شده است ولی این دعوی که یونس شاگرد رحمان بابا بوده است، درست به نظر نمیرسد. درین شعر که حاوی یازده مصرع می باشد از آنجمله پنج مصرع آن در باره رحمان بابا و شش مصرع دیگر آن تنهافرادیست مربوط به «جدائی دوستان خوب». بناً این شعر به جای شاگردی و استاد ی میان این دو اثبات و دلیل خوبی در دوستی میان یونس و رحمان بابا شده میتواند، و اگر ما شعری در مرثیه کسی بنویسیم این به آن معنی نمی باشد که ذمه دار هم عصر بودنش هم باشیم. چه اگر موضوع ازین قرار نباشد، پس محتشم کاشانی و میرانیس که هر دو مرثیه امام حسین علیه السلام را نوشته اند باید معاصر حضرت امام همام قبول شوند.

به این سلسله نویسنده فاضل مقدمه چاپی دیوان، این شعریونس را پیشکش میکند:

حقیقت ی و یونس و ته خرگند دی

دیر غرور دی په خیل شعر ختک نکا (۱۵)

ترجمه: «حقیقت موضوع نزد یونس آشکار است، ختک باید به شعر خود بسیار غرور ننماید»

و در اینجا این سؤال بی جواب باقی می ماند که درین شعر مطلب شاعر از ختک کدام ختک می باشد. آقای نویسنده مقدمه این شعر رحمان بابا را:

که بی شعر د رحمان مومند تر غور شی
غور به نه باسی په شعر د خوشحال خوک

ترجمه: گر به گوشش برسد شعری ز رحمان مومند

کس فرا می ندهد گوش، به شعر خوشحال

از آن به بعد و به خاطری که از آن این تأثیر برایش دست داده است، به حواله از آن نوشته است که شاید یونس در شعر خود به خوشحال اشاره ای کرده باشد. حالانکه از شعریونس این موضوع روشن میشود که او در ارتباط به یک شاعر زنده و در قید حیات ختک این شعر را گفته است، چونکه او را به غرور نورزیدن مشورت میدهد و همچو مشورتی را کسی به شاعر فوت شده داده نمیتواند، چونکه خوشحال بابا در سال (۱۱۰۰ هـ) وفات نموده بودند. حال اگر یونس در سال ۱۱۳۰ هـ، جوان «سی ساله ویا «سی ویک ساله» هم بوده باشد پس باید یادرسال ۱۱۰۰ هـ ویا در سال ۱۰۹۹ هـ چشم به دنیا کشوده باشد. به این اساس او درین سن و سال نمیتوانسته راجع به خوشحال چیزی بنویسد. در حقیقت این شعر یونس بجواب یک شعر کامکار ختک نوشته شده که مقطع آن چنین است:

هسی نر کامکار ختک نه دی پبیلی

چه غوری خبشی په غور خنی بک نه کا (۱۷)

ترجمه: «کامکار ختک آنچنان ذری نسفته است که غوری گوش خود را از شنیدن آن به خس و خاشاک پر نکند».

و درین مقطع حرفهای «سخن گسترانه» یونس را به این مجبور نموده است، که دعوی ختک را مبنی بر غرور پذیرا شود. درباره این اظهار محمد هوتک رحمت هوتک دو غزلی از دیوان یونس را به این منظور برایش با خود آورده بود تا «درین کتاب آنرا ثبت کنم» نمایانگر این حقیقت است که رحمت هوتک حتی در سال (۱۱۳۰) هجری میدانست که گویا محمد هوتک در سال (۱۱۴۲) هجری دست به نوشتن «پته خزانه» میزند. این گفته را هم به محمد هوتک مربوط میدانند که باری گفته بود: «من میخواستم که به دریافت و جمع آوری شهرت شعری پبشتو بپردازم مگر گذشت زمان امامم نداد و این آرزو در قلم خشکید» (۱۸). پس از خشکیدن این آرزو وقتی که محمد هوتک دوباره دست به نوشتن چگونگی حال و احوال این شعراء می زند میگوید: «و قتی که نور چشم پبشتونخوا امام المسلمین و ابن قاتل الرفضه و الکافرین شاه حسین ادام الله دولته الی یوم الدین..... از اراده و تصمیم من آگهی حاصل

نمودند، مرا به دربار خود خواستند و مشوق کارم شدند....ومن خواستم که کتاب مذکور هرچه زودتر انجام شود (۱۹).

از آنجائیکه شاه حسین در سال (۱۱۳۵ هـ) در مسند شاهی نشسته بود، این ادعا دور از حقیقت جلوه میکند که رحمت هوتک در سال (۱۱۳۰) یعنی کم از کم پنج سال قبل از تصمیم نوشتن کتاب برای عموزاده اش، غزلهای یونس را تهیه دیده باشد و اگر قبول شود که رحمت هوتک قبل از «خشکیدن آرزوها» ی محمد هوتک از اراده اش در مورد آگاه بوده، درینصورت یکبار دیگر این سؤال به میان می آید که چرا محمد هوتک تنها به دوغزل یونس اکتفا نموده و از احوال شعرای بزرگ دیگری چون میرزا و ارزانی (که یونس از ایشان به حواله شعر رحمان بابا حتمی و ضروری خبر بود) و همچنان از حمید و صاحبزاده محمدی برای محمد هوتک چیزی جمع آوری نکرده است، و دلیل این عمل چه بوده است که در سفر پشاورش تنها با یونس و محمدگل مسعود ملاقات نموده و دیگر به سراغ هیچکسی نرفته و ندیده، و در مورد اراده ثبت در کتاب محمد هوتک به کسی اظهاری ننموده است (۲۰).

و قتیکه «پتہ خزانه» در سال (۱۱۴۲ هـ) به اتمام رسیده باشد و دوازده سال بعد از سنه (۱۱۳۰) هجری که محمد هوتک برای یونس دعا و تمنای زنده بودن میکند، پس معلوم میشود که هنوز یونس در قید زندگی بوده است و بدبختانه که محمد هوتک ذریعه و واسطه این آگهی و فهم خود را نمایان نمیسازد. حقیقت اینست که آنچه در مورد حال و احوال خود بعد از سال (۱۱۳۵ هـ) بیان میدارد در آن نه از سفر پشاور یادآوری و نه از تماشای خیبر سرگذشتی دیده میشود. مقابلتاً او خود را به درباریان شاه حسین آشکارا میسازد و خود را به پادشاه آنقدر نزدیک می نماید که کسی را به آن باور شده نمیتواند که او از دربار برای مدت زیادی دور بوده باشد. و این سؤال همیشه مطرح میباشد که هرگاه محمد هوتک از مرگ و زندگی پسر خوشحال ختک، عبدالقادر ختک به مثابه یک شاعر بزرگ خبر نباشد، پس چگونه در مورد زندگی یونس به قاطعیت حرف زده میتواند.

اینها همه حقایقی اند که تالیف فرضی و جعلی محمد هوتک را آشکار و بصورت غیر قابل تردید به اثبات میرساند. اگر مانند دیوان یونس در چاپ نسخه های قلمی دیگری که پتہ خزانه از آن یاد آور میشود بند و بست و اقدامی صورت میگرفت، آنوقت این نسخه ها مانند دیوان یونس نشاندهنده و مونیذ اثبات های اضافی و زیادتری میشدند که گفته میشد، کتاب پتہ خزانه یک کتاب جعلی و غیر مستند میباشد.

حواله ها و حاشیه ها

- ۱ - پتہ خزانه چاپ دوم ص ص ۱۱۴ - ۱۱۶.
- ۲ - دیوان یونس ص ۷۷.
- ۳ - بحثی در باره ثقافت رحمت هوتک را در باب هفتم «راویان پتہ خزانه» ملاحظه فرمائید.
- ۴ - دیوان یونس ص ۱۲۰.
- ۵ - همان صفحه ۱۲۰ (حاشیه).
- ۶ - همان ص ۲۲۵.
- ۷ - همان ص ۲۵۲.
- ۸ - همان ص ۲۵۶.
- ۹ - همان ص ۱۴۵ (هردوشعر).
- ۱۰ - بزرگان کاسیه ها هم اربابها نامیده میشوند اما اینجا ذکر ی از «کاسیا» بيمورد میباشد.
- ۱۱ - مقدمه دیوان یونس ص بیست و دوم حاشیه.
- ۱۲ - مرغری مربوط به خوشحال ختک ص ۴۵۴.
- ۱۳ - کلیات رحمان بابا ص ۸۳۰.
- ۱۴ - چاپ دوم دیوان علیخان ص ۱۳۶.
- ۱۵ - دیوان یونس ص ۱۳۴.
- ۱۶ - کلیات رحمان بابا ص ۱۲۰ مقدمه دیوان یونس ص هفدهم.
- ۱۷ - دیوان کامگار خان ختک ص ۱۰۰.
- ۱۸ - چاپ سوم «پتہ خزانه» ص ۴.
- ۱۹ - ایضاً ص ص ۴ و ۵.
- ۲۰ - بحث بیشتر درباره رحمت هوتک در باب هفتم مطالعه گردد.
- ۲۱ - «پتہ خزانه» چاپ دوم ص ۱۲۰.

بسم الله الرحمن الرحيم

بیلگی

(نمونه ها یا مثالها)

در صفحات قبل بطور اختصار به ذکر اعتراضاتی پرداختیم که در مورد « پته خزانه » بوجود می آید. اما در صفحات آتی کوشش خواهیم نمود که با وجود یادآوری بازهم دوباره درباره اعتراضات قبلی تفصیلات زیادتری به خواننده ها تقدیم نمایم. و در اثبات اینکه « پته خزانه » یک دستاویز جعلی میباشد، دلایل بیشتری ارائه نمایم.

در صفحات قبلی من به ازالفاظیکه به همین غرض به آنها اشاره نموده ام طوریکست که بعضی از آن کلمات غلط بوده، و توقع برده نمیشود که این الفاظ از جانب نویسندگان قرن دوازدهم غلط بکار برده شده باشد، که یکی ازین لغات کلمه « هواد » میباشد. در مورد این کلمه این یادآوری لازم است که قبل از سال ۱۳۲۰ هجری شمسی نویسندگان پښتون در مورد معنی این لغت آن طوریکه امروز در افغانستان مروج است عمل نکرده اند، و در نوشته ها و تتبعات نویسندگان افغانی و تعدادی از نویسندگان ما همچنان رواج پیدا نموده است. در سال (۱۳۲۲ هـ) در ضمیمه چاپ شده کتاب « پته خزانه » واژه « هواد » در زمره لغات نادر جا داده شده ولی در ترجمه کتاب به زبان فارسی، به مفهوم « مملکت » و « وطن » بکار برده شده است. آگاه از آن در سال (۱۳۱۷ هـ)، آقای حبیبی درخواستی مربوط و همراه با مقدمه « مرغلری خوشحال خټک » به چاپ رسیده بود. اما با آنکه این لغت در فهرست واژه های نادر نوشته شده است معنی آن توضیح نگردیده است اما در صفحه ششم کتاب از آن نام برده شده است که، « با وجود آنهم خیلی از اشعار و کلمات حل طلب باقیمانده است. ابیاتی را به حرف (ح) علامه گذاشته و نوشته ایم و در آخر کتاب هم یک جدولی از لغات نادر اضافه نموده ایم ترجمه و معنی این لغات قابل حل یا حل طلب را به پښتونها واگذار شده ایم که شاید پښتونهابه حل این لغات و ابیات توفیق حاصل کنند » (۱).

گویا که تا سال ۱۳۱۷ هجری شمسی کلمه « هواد » در افغانستان برای مہتران و کھتران یک کلمه حل طلب بوده و معنی آن روشن نبوده است.

همچنان زمانیکه آقای عبدالحی حبیبی در سال (۱۳۱۷ هـ) به نوشتن مقدمه دیوان عبدالقادر خان خټک پرداختند آنهم ضمیمه ای داشته که در آن کلمه « هواد » درج شده است.

در خلال سالهای (۱۳۱۷ هـ) مطابق (۱۹۳۸ م) و در سال اشاعه کتاب « پته خزانه » یعنی سال (۱۳۲۳ هجری) مطابق به سال (۱۹۴۴ م) زمانیکه کتاب « شعرای پښتون » در سالهای (۱۳۲۰ هـ) مطابق به سال (۱۹۳۸ م) به طبع رسید ولی با حیرت و تعجب این که اگر کدام کلمه ای در سال (۱۳۱۷) مطابق به سال (۱۹۳۸ م) نادر و حل طلب باقیمانده بود در سال (۱۳۲۳ هـ مطابق به سال ۱۹۴۴ م) همچنان در فهرست کلمات نادر تذکار داده شده است. در حالیکه لغات مذکور در سال (۱۳۱۹ هجری مطابق به ۱۹۴۰ م) به اندازه ای عام فهم قبول شده بودند که حتی ضرورت به نوشتن کدام یادداشت هم در مورد آنها احساس نشده است (۲). طوریکه یادآوری شد دیوان عبدالقادر خان خټک همچنان در سال (۱۳۱۷ هـ) از طرف آقای حبیبی در قندهار به طبع رسید و منتشر گردید (۳). از آنجائیکه در اشعار عبدالقادر خان خټک هم از کلمه « هواد » یادی به میان آمده است، پس معلوم است که در سال (۱۳۱۷ هـ) به ترتیب کننده دیوان هم مفهوم این کلمه روشن نبوده است. بهر صورت این کلمه را به حیث یک کلمه با مفهوم برای اولین مرتبه تا حدودیکه مطالعه ما اجازه میدهد آقای حبیبی در سال (۱۳۱۹ هـ) بکار بردند و از آن به بعد مروج گردیده است. شعرای پښتون از تذکره اولیای نوشته شده از جانب سلیمان ماکو یاد نموده اند و هم از صفحات یافت شده این کتاب تصاویر بدست دارند که در ضمن این هفت صفحه (صفحه هشتم آن عنوان است) دومرتبه کلمه « هواد » استعمال گردیده است از آنجمله یکدفعه در شعریکه مربوط به شیخ ملکیار غرشین میباشد یعنی:

هواد د پل دی غازیانو گوری

خښتن مو مل دی

ترجمه: وطن از دیگران هست ای غازیان ببینید، خداوند مددگار شماست. و بار دیگر در تذکره موسی به اینگونه: « موسی که پدر بزرگ و قطب بود رفت و با بختیارها به کشوریکه سند نامیده میشد جایگزین شده بود » (۴). اگر مرحوم آقای حبیبی و دیگر نویسندگان افغانستان در تخلیقات و کشفیات خود درین زمان میانگین، این کلمه را به همان مفهومی که امروز آنرا استعمال میکنند بکار برده می بودند یعنی آنچه امروز به کار می برند درین صورت البته ما با عدم موجودیت نثرات و رساله های مربوط، به ارائه این حواله ها و واگذاری ها قاصر میباشیم. ولی به تصور ما اثر و قیام اولی کتاب شعرای پښتون جلد اول است که در آن واژه « هواد » را به مفهوم وطن استعمال نموده اند.

در کتاب شعرای پښتون جلد اول یک مثال از مثنوی اکبر زمینداوری نوشته شده است که به طور نمونه چنین میباشد:

که نژدی که په هواد یم زه دده په خیال و یادیم (۵)

ترجمه : اگر در نزد او یا دور از او ام به فکرش هستم و دریاد او ام اگر چه در مصرع اول این شعر که کلمه « هواد » در آن به کار برده شده ، برگرفته شده از کتاب «یوسف زلیخا» عبدالقادر خان میباشد، و در صفحات گذشته از آن یاد آور شده ایم، اما برای خطورت تازه در خاطره خوانندگان یکبار دیگر از آن یاد آور شدیم .

که نژدی که په هیواد دی که په زره لکه فولاد دی (۶)
ترجمه : اگر نزدیک است و یا که دور است و گردارای قلبی چون پولاد است درین مورد در جای مناسبی یاد آور خواهم شد که اکبر زمینداوری آنطوریکه مؤلف جلد اول « شعرای پبنتونها » نظر دارد هم عصر و هم زمان امیر تیمور گرگان نبوده بلکه، شاعر خیلی بعذر از عصر امیر تیمور میباشد . اگر تحلیل و تجزیه جلد اول « شعرای پبنتو » درست قبول شود در آن صورت ایشان اولین شاعر پبنتوست که کلمه « هواد » را به مفهوم « فاصله » به کار برده اند . حال آنکه حقیقت این چنین نمیباشد . اولین شاعر پبنتو که واژه « هواد » را به معنی « فاصله » استعمال نمود ه است خوشحال خان بابا میباشد که از اوست :
دوه مین چه په هواد و پله بیل شی خدای بی خشکله د تش سلام محتاج کا (۷)
ترجمه : گردو عاشق شوند به فاصله دور خدای کند به سلامی مرا ایشان محتاج شاید اینهمه مشکلات از همین شعر که « هواد » یعنی چه ؟ منشأ گرفته باشد بخاطریکه اگر این شعر از اقتباس و تلامزش جدا گردد خواننده در مفهوم کشور بودنش دچار اشتباه شده میتواند .

این شعر در غزلی از خوشحال بابا که مطلع اش چنین است :
اورنگ زیب چه ارایش د تخت او تاج کا
تخت او تاج به بی مرگی تاخت او تاراج کا

ترجمه :
اورنگ که گرم زینت و زیبست و ذیهم غارت کند مرگ دمی تاج و تخت او
به اساس تحقیق دوست محمدخان کامل مومند این غزل در سال (۱۰۷۴ هجری) در موقع عید رمضان و یا در عید قربان همین سال در دهلی به تحریر رسیده است (۸) و از آنجائیکه این غزل از جمله غزلهای ابتدائی واولی در فراقتنامه خوشحال بابا میباشد ازینرو به یقین میتوان گفت، که این غزل باید دور از وطن و در فراق نوشته شده باشد. که اگر با این پس منظر در درک از مفهوم آن تلاش کنیم، « هواد » به معنی « وطن » نی بلکه به معنی « فاصله » به اثبات میرسد.

حال اگر درین شعر معنای « هواد » ، « وطن » شده نتواند پس يك قرینه قابل باوری از آن، از این حقیقت به وجود می آید که، اگر بجای « هواد »، « وطن » نوشته شود درین صورت این مصرع شعر، شکل زیر را بخود میگیرد:

دوه مین چه په وطن و پله بیل شی

دو عاشقیکه در کشور از هم جدا شوند

ترجمه : اگر چه در وزن کدام تفاوتی نشان نمیدهند ولی به درستی از آن ثابت میگردد که درینجا، به معنی و مفهوم « فاصله » به کار برده شده، چونکه در مفهوم « در وطن » و یا « در هواد » از هم جدا شدن مفهومی ندارد و محاوره پبنتو شده نمیتواند. و شعر در مجموع به معنی اینست که در میان دو عاشق (فاصله و دوری بوجود آمده است) که بالاخره به يك سلام خشک و خالی محتاج همدیگر گردیده اند. استعمال کلمه « هواد » برای بار دوم در شعر خوشحال بابا درین شعر دیده میشود:

د هواد یاران می هر زمان یاد پیری چه بی مخ په خوب کبنی و وینم و و یارم
ترجمه : یادم نمی رود ز رفیقان دور دست

نازم اگر په خواب ببینم روی دوست

قبل ازین شعر، این شعر ذکر شده است :

د طلب غری می لاندی شول تر غرونو

هغه بیل یاران په کومو غریو غوارم (۱۰)

ترجمه : آرزوهای طلب در زیر کوهها ناپدید گردیدند، حال یاران دور از هم شده را به کدام آرز و کوشش بخواهم.

در مصرع دوم این شعر کلمه « بیل » مفهوم « هواد » را به قدر کافی می رساند ولی متأسفانه این يك چشم انداز خوبی برای آن ادعا میشود که این شعر هم مانند دیگر اشعار در هندوستان نوشته شده است و نتیجه گیری از مفهوم آن چنین میشود که شاید خوشحال بابا « یاران هواد » را به مفهوم همان « یاران وطن » تصور نموده با شدند. ولی حقیقت اینست که درینجا هم مطلب از هواد همان « فاصله » و یا « بیل - جدائی » میباشد. و اگر طور دیگری می بود سؤال پیدا میشد که چرا مرحوم حبیبی به معنی و مفهومی به این سادگی نرسیده اند.

خوشحال بابا برای سومین بار کلمه « هواد » را درین مطلع به کار برده اند:

هغه یار چه له مالری په « هواد » دی

همیشه راته حاضر د زره په یاد دی (۱۱)

ترجمه : یاریکه زمن فاصله بگرفت و جدا است

او در دل من حاضر و پیوسته به یاد است

درینجا در اولین نظر پیدا است که کلمه « هواد » به مفهوم ملك و وطن استعمال شده و دوباره همان سؤال پیدا میشود که چرا مرحوم حبیبی در وهله اول به مطلبی به این آسانی پی نبرده اند و در ضمیمه کتاب « مرغری

خوشحال خټک « درج کلمه « هواد » را در فهرست کلمات حل نشده ضروری میدانند.

« چند ماه » بعد از ترتیب کتاب « مرغری خوشحال خټک » مرحوم آقای حبیبی دست به ترتیب و تنظیم دیوان عبدالقادر میزند که درین دیوان هم کلمه « هواد » چهار مرتبه استعمال شده و برای اولین مرتبه درین شعر:

چه په وقت د تلو راتلو کا چغاړونه د هواد یاران را یاد زانی اکثرکا (۱۲)

ترجمه: چو دررفت و برگشت کشند نعره ها کنگسان کنند یاد یاران دور حال دیگر غلط فهمی در سلسله اشعار خوشحال بابا و در مفهوم این کلمه چه اساس و بنیادی خواهد داشت، و آنهم در حالیکه ایشان در هندوستان گرفتار و نظربند بوده اند. و درین شعری از عبدالقادر خان کلمه « هواد » را به معنی « وطن » یاد کردن دارای چه جواز و بنیاد تاریخی میباشد که باید عمارتی از غلط فهمی بر آن بناء گردد؟ برای بار دوم عبدالقادر خان کلمه « هواد » را اینگونه مورد استعمال قرار میدهد:

په تحقیق چه نیم دیدن ورلره یوسی

له هواده چه یار وکاندی په یارخط (۱۴)

ترجمه: حقا که نیم دیدن گردد از آن میسر از دوراگر به یار نویسد نامه، یار درین شعرواژه « هواد » را به مفهوم وطن تعبیر کردن اگر دیگر هیچ چیزی در آن نباشد، چیزی که بخواهی یا نخواهی در آن هست آن یک سرزوری میباشد. زیرا اگر درین شعر به جای کلمه « هواد » وطن استعمال گردد در آن صورت شعر شکل زیر را بخود میگیرد:

په تحقیق چه نیم دیدن ورلره یوسی له وطنه چه یار وکاندی په یارخط

ترجمه: حقا که نیم دیدن گردد از آن میسر گر از وطن به یار نویسد نامه یار که درین صورت شعر بکلی بی معنی میگردد، چونکه ضرورت به نوشتن نامه تنهایی دلیل بودن در جای دور مطرح میگردد و نامه هم وقتی مفهوم نیمی از دیدن را بخود میگیرد، که امکان دید وادید کامل موجود نباشد. و از سویی در داخل یک وطن به « نیم دیدن » ضرورتی وجود ندارد البته در « داخل وطن » هم نظر به دوری مسافت و « فاصله » نامه نوشتن جواز پیدا نموده و معمول میباشد، که درینجا به همین معنی رقم زده شده است. باید این هم بخاطر باشد که درین شعر عبدالقادر خان میتوانست از استعمال کلمه وطن استفاده کند ولی ترجیحاً کلمه « هواد » را بکار برده است و آنهم به این دلیل که در کلمه وطن معنی ای که او میخواست موجود نبود، ولی در کلمه « هواد » دیده میشود. در سلسله کلمه « هواد » سومین شعر عبدالقادر خان چنین است:

چه یی شا په شا په کټ کښی ناستی نه شه

دا فلک یی په هیواد خبله جدا کا

ترجمه: و قتی که میسر نگردد که پشت بر پشت ویا پهلوی به پهلوی هم در یک چارپائی نشسته نتوانند، فلک آنها را به جاهای دور از هم خوار جدا میسازد. بهم بستگی و تلازم میان کلمات « پشت به پشت » و کلمه « هواد » تقاضا میکند که هواد به معنی وطن نه، بلکه به مفهوم جدائی و فاصله تصور شود و اگر با آنهم کسی این لغت را درین شعر، وطن معنی کند پس او باید برای درک و فهم از شعر برای خود اثبات قابل فهمی ارائه بدارد. در مورد این شعر این سخن قابل یادآوری دانسته میشود که در چاپ قندهار دیوان و در ضمیمه لغات نادر سهواً به این شعر اشاره ای نشده است. در حاشیه چاپ قندهار دیوان عبدالقادر خان خټک و در مصرع اول این شعر در حاشیه، واژه « ناستی » به شکل « نماستی » و در متن مصرع دوم « خبله » به صورت « خله » آمده است. شعر چارمی که عبدالقادر خان در آن کلمه « هواد » را کار برده است:

یارپه « هواد » نه دی که د زړه مینه پیداگر

میننه هسی خیز دی چه نژدی لری کونیه (۱۵)

ترجمه:

محبت گر شود پیدا نباشد یار دور از یار

محبت طرفه پیدایست که سازد دور را نزدیک

مفهوم این شعر آنقدر واضح و هویداست که در موجودیت آن به معنی دوری و فاصله برای لغت « هواد » دیگر هرگونه دعوانی بی سند ثابت میگردد، چونکه غیر از فاصله و دوری دیگر معنی ندارد. و معنی شعر اینست که: « اگر کسی محبت قلبی ای پیدا کند معشوق دور نیست، بخاطریکه محبت چیز است که چیزهای دور را نزدیک میسازد » حال اگر کسی کلمه « هواد » را به معنی « وطن » تعبیر و تصور کند پس در تشریح این شعر چه گفته میتواند؟ آیا به تصور آنها اگر گفته شود که « یار در وطن نیست تا محبت قلبی پیدا کند » آیا این دگر یک مفهوم مسخره و خنده آور نیست؟ (پس این بهتر است) زیرا محبت دور را با هم نزدیک میکند. اما به قیاس من اگر کلمه « هواد » به معنی وطن شده باشد شاید که در روشنی همین اشعار هفتگانه ای که از آنجمله (سه قطعه آن به خوشحال بابا و چار قطعه آن به عبدالقادر خان) تعلق دارد « دریافت » گردیده باشد. زیرا آنوقت یا دیوانهای شعر شعرای دیگر در زبان پښتو وجود نداشت و یا اگر موجود بود در دسترس قرار نداشت، و یک ثبوت دیگر این دعوا هم این شده میتواند که در جلد اول شعرای پښتو اکثراً به حواله « گلشن روه » و به حواله از کلید افغانی و در جلد دوم شعرای پښتو به حواله از « هار و بهار » شناخته و

معرفی شده اند. ازین رو از زمره هفت قطعه شعر در نتیجه استنباط شخصی و به خوشی خاطر خود « هواد » را به مفهوم وطن تعبیر کرده اند. حقیقت آنست که کسانیکه آنوقت این کلمه را به این معنی بکار می بردند چندان ملامت هم نبوده اند زیرا که برای آنها با در دست داشتن و میسر بودن همان مقدار مواد در آنوقت، قبول همین مقدار زحمت ممکن بوده است. اما حالا اقرار به درستی آن به همان معنی سخنی به یقین ملامت کننده میباشد.

در شعر کلاسیک از سده یازدهم تا سده چهاردهم هجری واژه « هواد » متواتر به معنی « دور فاصله ، جدائی و بعد » تعبیر شده است و اگر کسی در بعضی ازین اشعار به استخراج معنی وطن دست یافته باشد، اما از دیگر اشعار این نویسندگان به وضاحت هویدا میگرد که مفهوم « هواد » وطن نیست. ولی ما حالا و درین صورت در استحکام این نظر که مفهوم هواد « وطن » نمیباشد خود را مجبور میدانیم. برای اثبات این ادعا به تقدیم نمونه هایی از چارصد سال شاعری می پردازم :

قاسم :

درباره قاسم گفته میشود که ایشان شاعر قرن یازدهم هجری میباشد (۱۶) ولی در خزانه گم شده (ورکه خزانه . مؤلف) در جمله اشعار درج شده به عنوان نمونه ی از کلامش این شعر هم آورده شده است :

نن می خه رنگ هوا دی اشنا یادیری

چی دیر دیری یادوم زره می خویدیری (۱۷)

ترجمه :

چه هواست بر سر امروز، که به یاد آشنا ام

چو فزون به یادم آید، به درد آورد دلم را

درینجا لفظ « هوادی » کدام معنی روشنی را ارائه نمیدهد اما در صفحات آینده احساسیکه شعرای دیگر از معنی این واژه نموده اند از آن به روشنی معنی « دور، جدا و فاصله » پیدامی شود. یکی ازین شعرای قرن یازدهم که تاشش سال اول قرن دوازدهم هنوز زنده بوده است اشرف خان هجری فرزند ارشد خوشحال بابا می باشد که در دیوان ایشان این کلمه در هفت جای بکار رفته است که تفصیل آن چنین است :

۱ -

دلایل بیتون له قیسه هسی نه وه لکه زه بی په هیواد کرمه له یاره
ترجمه : حتی فراق لیلی از قیاس آنقدر غیر قابل تحمل نبوده است مثلیکه من دورها از هجران یار رنج میبرم.

یا: نه دوراست آنچنان مجنون زلیلی که من افتاده دور از یار خویشم
۲ -

دهیواد اشنا په سترگو لیده نشی که په خوب راته حاضرشی دیر کرم دی
ترجمه : آن یار دور رفته نیاید به دیده باز

آید به خواب اگر گهی خیلی کرم بود
۳ -

- یار هره گوره له ما لری په هواد دی فوایح بی راکوی قاصد می باد دی
ترجمه :

یار به هر سو ز نظر دور زمن افتادست باد شد قاصد من در طلب بوی خوشش
۴ -

چی بی عشق ایبسی ز مپه زره بنیاد دی

ترجمه : چو در دل عشق او بنیاد بگذاشت بود حاضر به پیشم گرچه دوراست
۵ -

اشتیاق د هیوادی اشنا غالب شی په خاطر می لا ثقیل د هجر باد دی
ترجمه : چواشتیاق به دور رفته یار غالب شد هوای هجر او بارگران خاطر شد
۶ -

- هجری خشک ژرا نه کاندی واعظه چی له یاره نصیب لری په هیواد که
ترجمه : ای واعظا چگونه نریزد هجری اشک

کز یار خود نصیب نمودش جدایه دور
۷ -

شب او روزی خالی نه یمه له فکره سوزنده آتش دکن یار په هواد دی (۱۸)
ترجمه : فارغ نه ام ز یاد او در لیل و در نهار سوزنده آتش دکن و یار جای دور

در اشعار اول، دوم، سوم و چارم این اشعار و اشعار دیگر استعمال کلمه « هواد » روشن کننده صورت استعمال آن است و مقصد از شعر اول اینست که « دوری و هجران لیلی و مجنون نبود آنچنانکه جدائی میان من و یار من است ». و مفهوم شعر دوم چنین است که « اگر چه دیدن یار از نظر رفته میسر نیست، ولی اگر در خواب هم گهی حاضر گردد، کمال مهربانی اش خواهد بود. و مقصد از شعر سوم اینست که « اگر چه از یار به فاصله جدا شده ام اما باد قاصد من در آوردن رایحه خوشش می باشد ». و مفهوم شعر چارم اینست که « محبت معشوق در قلبم بنیادی پی افکنده است که اگر چه او از من دوراست ولی همیشه در کنارم قرار دارد ». که در پرتو این مفاهیم معنی هیوادی طوریکه در شعر پنجم

و همچنان به عین معنی در اشعار ششم و هفتم استعمال شده است کارمشکلی نمی باشد. همانطوریکه خوانندگان صورت استعمال کلمه هواد را در اشعار عبدالقادرخان ختک پسر دیگر خوشحال خان که در آن واژه هواد همچنان مورد استعمال قرار گرفته است مطالعه نموده اند. حالا به ملاحظه اشعاری دیگری بپردازید ولی بخاطر داشته باشید که از آنجائیکه زندگی عبدالقادرخان ختک تا سال (۱۱۲۵ هـ) یقینی میباشد، پس او شاعر قرن یازدهم و دوازدهم شمرده میشود. در گلدسته مربوط به عبدالقادرخان ختک شعری موجود است که :

دمقصود کعبه که لری په هواد دی

هم وردرومی که مریی وی که آزاددی (۱۹)

ترجمه :

اگرچه کعبه مقصود دوراست به سویش می روند آزاد و بنده
این دیگر به فیصله خوانندگان محترم مربوط است که به کدام منطق واستدلال
کسی کعبه را به معنی « وطن » پیوند میدهد.
در « یوسف زلیخا » مربوط به عبدالقادرخان از زمره چارموردیکه در آن کلمه
هیواد بکار برده شده است نمونه ای از یک مورد چنین است:

که نژدی که په هیواد دی که په زره لکه فولاد دی
ترجمه : اگر نزدیک من یا دوست از من ویا قلبش به مانند فولاد است
به حواله و واگذاری از کرسئومیتی ویا اضافه از آنچه در صفحات پیشین به آن
اشاره گردید نمونه های دیگر آن چنین است :

شپه او ورخ کرم فریادونه غر می خی په هیوادونه
ترجمه : به فریادم شب و روز رود آوازم دور
و یا :

چی بنگاره کری فریادونه غر بی خی په هیوادونه

ترجمه : بلند چون میکند فریادها را به برگیرد صدایش دورها را
درینجا این هم به خاطر باشد که اگر معنی هواد وطن می بود پس مطابق به
محاوره درست پیشتو، باید به جای « په هیوادونه = دردورها » ،
« تره یوادونه = تابه دورها » بکار برده میشد. که به عین مفهوم به ذکر دو
شعر دیگری می پردازیم (که البته در مورد و موقع خودش بار دیگر تذکر و
حواله داده میشود) و در آنجا هم از « په هواد - در جای دور » و « په
هوادونه - در جاهای دور » ذکر کرده است . شعری از نجیب :

هسی شان کوم فریاد دستا له درده

چی می غرخی په هواد دستا له درده (۲۰)

ترجمه : ز درد آن چنان فریاد دارم
که می پیچد فغان از درد دردور

و در شعری از فیاض :

چی افراد گوزار کاوه په مزکه پریوت

د فریاد نعره بی تلی په هوادونه (۲۱)

ترجمه : وقتیکه افراد حمله ورمیشدند به زمین می افتیدند و صدای نعره
ایشان به جاهای دور میرسید.
در شعر دیگری از عبدالقادرخان ختک :

له هواده سلام راوری بیا د وصل پیغام راوری (۲۲)

ترجمه : سلام از دور آرید ز وصل هم مژده آرید
حال خواننده در پرتو این اشعار عبدالقادرخان باید خود ببیند که آیا شده میتواند
که کلمه هواد به مفهوم وطن استعمال گردد ؟

سکندر خان ختک شاعر صاحب دیوان و برادر عبدالقادرخان ختک که همچو دیگر
برادرانش شاعر قرن یازدهم و دوازدهم میباشد این کلمه را در دیوانش
دومرتبه به کار برده است یک بار به شکل « هوادی - دورافتاده »
و بار دیگر در صورت « هواد - دور » اشعارش چنین است :

بیامی یاد د خپل وطن قدر په زره شی

څوک عزت د مسافره یوادی کاندی (۲۳)

ترجمه : ز قدرم در وطن بگذشت دریاد کی داند قدر دور افتاده رهرو
درین شعر معنی هیوادی آنقدر واضح و روشن است که در موجودیت وابسته
بودن و لازم و ملزوم بودن به « دخیل وطن - وطن خود » و « مسافر »
از همان آغاز به مفهوم « وطن و ملک » شده نمیتواند.

همچنان به شعر دیگری از این شاعر دقت نمایند :

ما به حال د زره و یاروته بنگاره کری

د اسرار خبری چاته په هیواد شی (۲۴)

ترجمه : ز حال دل کنم آن یار آگاه

که اسرار کی توان از دور گفتن

درین شعر اگر « هواد » به معنی وطن انگاشته شود شعر این مفهوم را به
خود خواهد گرفت « که گفتن سخن اسرار در وطن صورت پذیر نیست » که البته
این مفهوم بالبداهت غلط است، و شاعر میگوید که اگر اظهار حرف اسرار به کسی

از جای دور ممکن می بود در آن صورت من هم راز دلم را به (یار دور افتاده ام) آشکار میکردم.

در نمونه ای از رحمن بابا که (ایشان هم شاعر قرن یازدهم و دوازدهم میباشد) چنین است :

سبا زیری د وصال په مهجور کتدی

د هواد خبر مونده شی له سیاحه (۲۵)

ترجمه :

صبا آرد به مهجوران پیغام وصال یار

که از سیاح می گیرند خبر از جای های دور
(کلمه سبا درین شعر که به مفهوم صبا یا باد مشرق و باد برین آورده شده شاید اشتباهاً رقم زده شده باشد و باید واژه صبا باشد تا شعر به معنی روشن خود برسد. کلمه سبا در فرهنگ عمید وجود ندارد. مترجم).

طوری که در صفحات گذشته دیدیم و در موردش به بحث پرداخته ایم درین شعر هم کلمه « هواد » نه به معنی وطن بلکه به معنی « جای دور » یا « فاصله » میباشد که به عین همین معنی شعری از رحمن بابا هم در دیوان صاحبزاده محمدی موجود است :

دهغه آشنا خبر پشتم له باده

او دلری ملک حال غشت شی له سیاحه

ترجمه : پرسم ز باد حال همان یار آشنا

همچون سیاح که میدهد از ملک دور خبر

ازین شعر صاحبزاده محمدی به درستی به اثبات میرسد که آنچه رحمن بابا از استعمال کلمه « هواد » منظور دارند صاحبزاده محمدی آنرا به عین مفهوم در کلمه « دور = لری » بکار برده است.

بعد از رحمن بابا کلمه « هواد » در دیوان عبدالحمید مومند همچنان در دو مورد دیده میشود (حمید مومند به یقین تا سال (۱۱۴۵ هـ) در قید حیات بوده بنابراین او هم شاعر هر دو قرن یازدهم و دوازدهم شمرده میشود) که در هر دو مورد همایش رعایت استعمال نزدیکی شده است.

نمونه اول : بدنصیب له نژدی یاره څه رنگ لری په هیواد کرم (۲۶)
ترجمه : زبیش واز جوار یار نزدیک نصیب بدچسان در دورم افگند

نمونه دوم :

که هر څو یار ته نژدی د زره په یاد یم

په صورت چه خنی لری په هیواد یم (۲۷)

ترجمه : به صورت گرچه من از یار دورم

ولی در یاد و دل نزدیک او ام
که در صورت حالت ضد نزدیک معنی « هواد » فقط و فقط « لری = دور » شده میتواند.

یونس خلیل : (که به زعم علمای افغانستان درسند محمد هوتک بنام یونس خیبری نامیده شده است) همچنان شاعر هم عصر و نزدیک به همین زمان است، او در دیوان خود درشش مورد کلمه هواد را استعمال نموده که در هر شش مورد همراه با آن چنان کلماتی به کار برده شده است، که در موجودیت آنها کلمه هواد را وطن تعبیر کردن در آن به صراحت و آشکارا ناممکن است. به اشعار زیر توجه فرمائید :

۱- په غربت کښی ستاد هجر دلگیری ده یك تنها دی په هواد کرم الغیاث
ترجمه : دلگیر و درنگ بود هجر در سفر تنها و تنگ به دور فگندم، الغیاث
که در صورت بکاربرد استعمال کلمه « غربت » باز هم کلمه « هواد » به معنی وطن چقدر زیاده روی و بیمورد میباشد. نمونه دوم :

۲- هغه غم چه له ما لری په « هواد » وه

اوس نژدی ترما چار پیر شو ستا په هجر

ترجمه : آن غم که بود دور زمن در مکان دور

اکنون زدست هجر تو ام در حصار او

درینجا اگر به رعایت کلمه « نژدی = نزدیک » نظر اندازی شود و از کلمه هیواد مفهوم وطن گرفته شود در آن صورت مطلب شعر چنین خواهد شد : « غمیکه دور از من و در وطن بود اکنون نزدیکم شد و به دلیل هجرانت دور و بزم را گرفتند » درین صورت مفهومی آنقدر مسخره و مضحک میشود که کسی جرأت نسبت دادنش را به خود نخواهد داشت. نمونه دیگر :

۳- په خاطری د وصال وطن ورپری

هرچی شپه د جداییه په هواد کا

ترجمه : بارد وطن وصل او در خاطر و یادش

شبهای جدایی که به دوری گذشته بود

اگر درین شعر کلمه هواد را به معنی وطن برگردانید و بعد ببینید که چه مفهومی از آن برمی آید در آن صورت در میان ما چه کسی حاضر خواهد شد که شعر را چنین تعبیر کند :

« کسیکه درو تن دچار شبهای هجرانست دردلش باران وصال وطن می بارد »

نمونه دیگر:

۴- که تنها د جدانیه په هـواد یم
چه دغم راسره مل دی زه پری بناد یم

ترجمه: زدوری اش اگر تنها جدام

جو بادردت رفیقم شادم از آن

نمونه دیگر:

۵- دوصل رفیق ئ چرته له ما ورک که
یک تنها د جدانیه په هیوادیم

ترجمه: کجا گم کردند از من، یار و صلم

که اندر فرقتش تنها و دورم

که درین هردو شعر هم کلمه هواد را به معنی وطن آوردن ناممکن میباشد.
شعر ششم ای که کلمه هواد را در شعر و شاعری یونس به روشنی تمام آشکارا
میکند، و به یقین برای شعر هیچ شک و شبهه ای که شعر کدام مفهوم دیگری
داشته بتواند باقی نمیگذارد چنین میباشد:

۶- دهواد دسیل تـوان ورځـه لارشی

په ناکام به یی په خپل کورکښی نشت شی (۲۸)

ترجمه:

رود یارای ی سیر دور از دست

ز ناچاری بنیشتند به منزل

در غزلهای دیوان شعر شاعر دیگر این دوران بنام حسین چارمرتبه کلمه
«هواد» به کار گرفته شده است که حتی در یک مورد هم، به معنی «وطن»
نیامده است.

۱- لری به سبا له خپله ربه په هواد شی

نیم قدم حسین که نن پری کیږدی په خطا

ترجمه: میشود دور جدا از رب خود فردا اگر

نیم قدم ار در خطا امروز بگذارد حسین

درین شعر اگر کلمه هواد وطن معنی بدهد، از یکسو گویا برای خداوند وطنی
تهیه دیده ایم و دوم از آن این نتیجه حاصل میشود، که اوطانی هم وجود دارند
که از تصرف خداوند به دورند.

۲- زړونه د صورت په جدایی نه جدا کیږی

څه شوکه ترمیانه یی فرسنگ وی که هواد

ترجمه: دل از دل جدا، کی به صورت شود

در میان باشد اگر فرسنگ و باشد جای دور

که درینجا کلمه هواد فقط فاصله معنی میدهد و هر مفهوم دیگری از آن به
مفهوم اثبات سخن فهمی شخص میباشد.

۳- آشنایان په یوه حال وی نژدی لری

زړه چرکه نه شوری په هیوادونه

ترجمه: آشنایان چه در دور و چه در نزدیک به یک حال اند، مانند مرغ پیر که
در جاهای دور شر و شوری ندارد.

درین شعر اگر هواد به معنی وطن تعبیر گردد، در آن صورت قبول این حقیقت
لازمی میباشد که مرغ جوان هم وطن دارد و هم قادر به سیاحت میباشد.

۴- که صورت یی په هیواد وی عشق یی مراد وی

چی یی نقش دیار شکل په ضمیر وی (۲۹)

ترجمه: اگر در جای دور هم بود و پاش داشته باشد، ولی مراد و منظور عشق
باشد در واقع با هم نزدیکند چونکه یاد یار و شکل یار در ضمیر و خاطرش
نقش بسته است.

این شعر به لحاظ مضمون خیلی نزدیک به شعر عبدالقادر خان خټک است که از آن
قبلاً ذکر بعمل آمد:

یار په هیواد ندی که دزړه مینه پیدا کړی

مینه هسی خیزدی چه نژدی لری کوینه

ترجمه: اگرش بود محبت، نبود ز دل جدا یار

عشقست آنچنان که کند قرب ها بعید

عین مضمون را شاعر همین دوران سعید خټک اینگونه ادا نموده است:

دمینو مسافت په تن نه زړه دی

په ایواده سره زړه نه دی منوط (۳۰)

ترجمه : محبت را مسافت در دلست و نیست اندر تن

که دل را ارتباطی نیست با ابعاد و دوریها

درینجا « ایواد » همان هواد است که در قرائت و در شکل طور دیگری استعمال گردیده است. و مفهوم شعر اینست که محبت مشتاقان به دوری دل منوط است نه به دوری بدن. بخاطریکه محبت قلبی را فاصله از میان نمی برد. مثالهای دیگری از استعمال کلمه هواد در اشعار شعرای قرن دوازدهم هجری:

بیاض :

بیاض علی خان « صاحب » یکی از بزرگترین شعرای این زمان است و در دیوان این شخص دو مرتبه کلمه « هواد » و سه مرتبه کلمه « هوادی » بملاحظه میرسد، که در هر سه مورد معنی فاصله ، جدائی ، بعد و دوری از آن استنباط میشود. مثلاً :

لکه نوک اوری په نه جدا کیدلو باری اوس دی خپل نصیب بند په هواد کرم
ترجمه : زمانی چون گوشت و ناخن با هم یکجا وجداناشدنی بودیم ولی امروز نصیب ما را از هم در فاصله ها دور و جدا نمود.

مضمون این شعر با اشعاریکه تحت اسم عبدالقادر خان خټک و معز الله خان مومند ذکر گردیده یکسان است و خبر قابل تعجب اینجاست که جهت ادای عین مضمون الفاظیکه عبدالقادر خان خټک و معز الله مومند انتخاب نموده اند در اشعار هردو شاعر کلمه « هواد » شامل میباشد.

عبدالقادر خان میگوید :

چی بی شا په شا په کت کبئی ناستی نه شو

دافلک یی په هواد خبله جداکا (۳۱)

ترجمه : وقتیکه توان نشستن پشت به پشت یا پهلوی به پهلوی در یک چارپایی با هم نداشتند ، فلک آنها را در جاهای دور از هم خوار و جدا نمود.

شعری از معز الله مومند :

چه زما به یی په ځنګ کبئی آرام نه شو

اوس فلک له هغه لری په هواد کرم (۳۲)

ترجمه : نشد آرام من چون در کنارش فلک ما را کنون از هم جدا کرد نگاه کنید به شعر دوم بیاض :

چه آرام په کلی کور کبئی زما نشی په نصیب کبئی رابنکاره لری هواد شو
ترجمه : چو آرام نشد دریده و منزل ز قسمت جای دورم گشت معلوم

کلمه « رابنکاره = معلوم » به اثبات میرساند که مقصد از « لری هواد = فاصله دور » یا فاصله های دور است و از همین سبب است که به شکل تکریم (ناشناسانه یا نقیض معرفت. مترجم) مورد استعمال قرار گرفته است. و اگر « هواد » به معنی وطن پذیرفته شود در آنصورت همراهی کلمه « رابنکاره »، ذکر نام وطنش حتمی بود. و حالا سه مثال در مورد استعمال کلمه « هوادی » :

چی نزره له درده تل ژړا فریاد کرم هغه تللی هیوادی اشنا را یاد کرم
ترجمه : ز درد دل چو دارم گریه فریاد همان دور رفته یارم را کنم یاد
لرغی دی هوادی طوطیان راغلی

ستا دمخ په باغ کبئی ناست دی سری مشوکی
ترجمه : « همان عهد قدیم و طوطیان است

نشست در باغ چهرت سرخ منقار

همان روزگار اولست و طوطیان دور رفته آمده اند و در باغ زیبایی روی تو با منقارهای سرخ خود نشسته اند.

هوادی اشنا زما چی تر ځنګ کبئی ناست

دایه ما باندی خدای کری لوی کرم دی (۳۳)

ترجمه : چو آن دور رفته یار آمد کنارم خدا بر من نمود احسان بسیار
علی خان که تا سال (۱۲۲۰ هـ) در قید زندگی بودند .

له هواده کله رد دسلام مومم که می سل واره دلداری لره سلام لار
ترجمه : اجابت کی کنم رد سلامم ز دور گرمی فرستم، صد سلامش

درینجا اگر کلمه « هواد » به معنی وطن قبول گردد در آنصورت شعر مهمل میشود و به صورت نثر این شکل را بخود اختیار میکند: « از وطن جواب سلام را نخواهم پذیرفت ولو اگر صد بار برایش سلام فرستاده باشم ». و در حالیکه مفهوم شعر چنین است : « اگر صد بار به محبوبه ام سلام فرستادم و جوابی نگرفتم، دلیل آن فقط دوری یارم از من میباشد » و درین مورد تصریح و روشنی پروفیسور تقویم الحق قابل مطالعه است و به نظر آقای تقویم کلمه هواد به معنی « وطن دور » است و شعرا چنین تشریح میکنند:

« اگر به دلداری صد مرتبه سلام فرستادم ولی چون در وطن دور است ازین روجواب نمیگیرم » که گویا به نظر آقای تقویم در شعر مفهوم « دوری ، فاصله » ضروری میباشد.

اینهم شعر دیگری از علی خان :

یا وفا په هیوادی لالی کبئی نه وه

یا دغره په اور لاسونه نه تودیری (۳۵)

ترجمه : یا نیست وفانی به دورافتاده نگارم

یا دست به آن آتشی درکوه نشودگرم
در قرانت متن این شعر بجای کلمه « هوادی » کلمه « هوانی » نوشته شده
ولی از آنجائیکه در مصرع دوم هیچگونه تلازمی با کلمه هوادی موجود نیست
پس بهترین شکل قرانت همان طور است که به عرض رسانیده شد، حالانکه
در « غره اور = آتش کوه » و « هوادی لالی = معشوق دورافتاده » یک بهم
پیوستگی و تلازمه بعد مکانی موجود است و همین تلازمه ثابت میکند که مفهوم
کلمه هوادی همان « دوری فاصله و جدایی » میباشد .

معز الله مومند :

(تا سال ۱۱۶۷ هجری) هنوز زنده بوده اند.

در دیوان معز الله خان واژه « هواد » دو مرتبه آمده است و اینک در شعر اول
ایشان :

چه زما به ئ په ځنگ کښی آرام نه شو اوس فلک له هغه لری په هواد کرم
ترجمه : چو در پهلوی او راحت ندیدم فلک اکنون جدا کردم از او دور
و این شعر اگر در روشنی با شعری از عبدالقادر خان خټک مورد مذاقه
قرار بگیرد :

چه یی شا په شا په کت کښی ناستی نه شی

دافلک یی په هیواد خبله جدا کا (۳۶)

ترجمه : چو نتوانند نشینند پهلوی هم فلک ایشان جدا و خوار سازد
نه تنها مفهوم هردو شعر واضح میشود بلکه ازین تحقیق اینهم به اثبات
میرسد که هردو شاعر کلمه هواد را به عین معنی « دور ، جدا و فاصله »
شناخته اند.

و برای بار دوم معز الله خان مومند کلمه « هواد » را چنین بکار می برد :

چه فلک له ماته یار په هیواد بیل کره

معز الله همیشه ناست یم په ماتم کښی (۳۷)

فلک چون یار من دور و جدا کرد نشسته معز الله دایم به مات
درینجا از پیشگیری و اسلوب شعر و یا سیاق و سباق آن به روشنی هویدا است،
که « هواد » به مفهوم وطن نی بلکه به مفهوم فاصله و دوری قبول شده است
و به « هیواد بیلول = به فاصله جدا کردن » محاوره ای قبول میشود که تنها
معز الله خان ایجاد نموده است .

نجیب : که (در حدود سالهای ۱۱۷۶ هجری زندگی داشته است) :

در دیوان نجیب کلمه « هواد » یک بار آمده و آن طوری استعمال شده است که
غیر از معنی « دوری » به دیگری هیچ چیزی منسوب شده نمیتواند نجیب
میفرماید :

هسی شان کوم فریاد دستا له درده

چی می غوخی په هواد دستا له درده (۳۸)

ترجمه : به فریادم چنان از دست دردت که از دردت رود افغان من دور
درین شعر رفتن فریاد به جاهای دور نشان دهنده اینست، که شاعر میخواهد
بگوید که زیادت و شدت فریادش آنچنانست که حتی در جاهای دور و خیلی
دور هم بگوش میرسد، و عین همین معنی در شعر فیاض هم موجود است :

چه افراد گوزار کاوه په مزکه پریوت

دفریاد ناله یی تلی په هوادونه (۳۹)

ترجمه : چو بر خاک می فتادند حین یورش

فغان و ناله شان، میرفت در دور

در مورد شعر آقای فیاض در موقع سخن زده میشود اما اکنون باید این نکته
به خاطر باشد که در شعر نجیب هم مفهوم کلمه « هواد » هیچگاهی وطن شده
نمیتواند.

احمد شاه بابا (۱۱۸۶ - ۱۱۳۵ هـ) : شاعر نیمه دوم قرن دوازدهم
و قهرمان بزرگ ملی ما احمد شاه بابا واژه « هواد » را در اشعار خود چنان به
کار برده است که غیر از مفهوم « دوری ، فاصله و بعید » دیگر معنی ی ندارد.
و طوطیان و رکوی عالم شکری دوی راغلی له هواده هندیان ستا
ترجمه : شکر دهند به عالم تمام طوطیان که آمدند ز ره دور هندیان شما
معنی مصرع دوم تنها این میشود که « اینها هندیانی از جای دور آمده اند » که
اگر به معنی « از وطن آمده هندیان » باشد، شعری ترکیب مضحکی بخود
میگیرد. به شکل هنوز هم واضحتر کلمه « هواد » را چنین به کار می برند :

ته ولاری هسواد دی وطن کره هجران دی را پرینوه چی رحم یی نه کیری
ترجمه : تورفتی جای دور مسکن گزیدی بگذاشتی هجر که رحمش هیچ نیست
استعمال یکجا و مترافق کلمات هواد و وطن خود ثبوت خوبی برای این دلیل
است که این دو کلمه جدا از هم و دارای مفاهیم مختلفی اند. و شعر دیگر :

په هواد که پسی ولارم بیا می نه موند

څه عجب دی که می زره له غمه مرینه (۴۰)

ترجمه : گردر طلبش دور برفتم و ندیدم

میرد گرا زین غم دل من هیچ عجب نیست

روشن است که در مصرع اول مطلب از کلمه « هواد » وطن نی بلکه « جای دور » میباشد و اگر به مفهوم وطن تعبیر گردد شعرا قافیه معنی میشود .

اخون گدا :

اخون گدا شاعر قرن دوازدهم هجری و شاعر صاحب دیوانست و با آنکه هنوز دیوان شعرش زیور چاپ حاصل ننموده ولی مبنی بر مسایل دینی کتابی بنام « نافع المسلمین » دارد که بصورت چاپ شده موجود است. درین کتاب جسته و گریخته غزلهایی هم از اخون گدا جا داده شده ولی در تمام کتاب فقط در یک جا کلمه « هواد » بکار برده شده است. موقعیت استعمالش را توجه فرمائید :

دو دسته تند و هم په دواره لاسه

غماز لری له مینه په هواد کرم (۴۱)

ترجمه : زنم دو دسته برپیشانی خویش زمعشوقم جدا غماز کرد دور درینجائی که هواد نه به مفهوم وطن بلکه به معنی فاصله استعمال شده است

مهین : مهین یکی از شعرای قرن دوازدهم است که درین اواخر نسخه قلمی دیوانش در هندوستان پیدا شده است (۴۲). نسخه قلمی تذکرة الابرايشان در هرجا قابل دستگیری میباشد که در آن کلمه « هواد » دومرتبه استعمال گردیده . باری در تعریف دلدل حضرت علی (رض) گفته است :

که مرغونه وه که باد وه له دی پاته په هوادوه

ترجمه : اگر بود باد یاگر بود پرند از اودورمانده بود و پس مانده

باردوم درضمن يك قصه میگویند :

سوداگر نیت د سفر کره هوادی یی خیل تبر کره (۴۳)

ترجمه : وقتی که سوداگر تصمیم سفر گرفت در حقیقت از ناچاری جاهای دور را قوم خود قبول کرد. در هر دو مورد واژه « هواد » به تعبیر « دور و در فاصله » قبول میشود.

حافظ الپوری : در دیوان چاپی حافظ الپوری واژه « هواد » سه مرتبه به کار گرفته شده است. در دومورد به مفهوم بعد و دوری آنقدر آشکارا به کار گرفته است که در پرتو آن و در شعر سوم مورد استعمال و معنی واژه « هوادونه » خود بخود و کاملاً روشن میگردد. از آنجمله اولین شعر چنین است :

د توحید چراغ دی بل د زره په بام کا

چه له نوره یی غل لری په هواد شی

ترجمه : افروختی مشعل توحید به بام دل
کز نور او به دور شود رهزن بعید

شعر دوم :

لاندی شو تر خاورو مهری خکه لیدی نشی

تल्ली چرته ندی چه به راشی له هواده

ترجمه :

به خاک اندر شده آن یار، از آنرو در نظر ناپد

نرفته کی چنان جائیکه برگردد ز جای دور

مفهوم شعر اول چنین است « تو چراغ توحید را بر بام دلت آنچنان برافروختی که از نورش دزد به فاصله میگریزد » و اگر معنی هواد وطن میباشد در آن صورت شعر چنین افاده می شد

« تو چراغ توحید را بر بام قلبت چنان برافروختی که از نورش دزد در وطن دور میشود » حالا دیگر فیصله در اختیار خوانندگان است که بگویند که کدام تعبیر درست و کدام غلط است. و معنی شعر دوم اینست که « دوستان شفیق مردند و به خاک اندر شدند و از همین جهت است که دیگر دیده نمیشوند، و جانی نرفته اند که از کدام دیار دور دیگری، انتظار آمدن شان برده شود ». درینجا اگر معنی « هواد » به وطن تعبیر شود در آن صورت این معنی قابل قبول بود که حافظ الپوری در عالم مسافرت انتظار آمدن دوستان خود را میکشد چونکه « از دور آمدن » به همین معنی میباشد. حال در روشنی دو شعر فوق به شعر سوم توجه کنید :

یا د فقیری خر قه په غاره قلندر شوی

و غشتی په سیل می پاک نهاده هوادونه (۴۴)

ترجمه :

یا قلندر گشتی و خر قه بدوش

خواستی ای نیکونهاد من رابه دیدن جای دور

درین شعر کلمه « هوادونه » باد و شعر فوق در مفهوم مطابقت دارد و ازین جهت است که به معنی « دوری و فاصله » قبول میشود.

مصری خان گگیانی :

مصری خان گگیانی یکی از شعرای بزرگ این دور بوده اگرچه در دیوانش از واژه « هواد » ذکری به عمل نیامده است اما یادی از ایشان درینجا به مقصد خاصی ضروری میباشد. زیرا مرتب کننده دیوانش آقای خیال بخاری در یکی

از اشعارش کلمه « هواد » را از خود و از ذهن خود علاوه نموده و یادداشتی هم درباره اش نوشته اند که این کلمه در اصل خود « موم » (دیوان مصری خان گگیانی ص- ۱۶) و این شعر چنین میباشد .

د وفا بوی مونده نشی په داملك كېښی له جفایی ورك كړی خان په بل هواد
ترجمه : به نسبت جفائی كه سبب شده بود خودش را ازینجا به فاصله های دورگم نموده و بونی از وفایش درین وطن دیده نمیشود .

آقای خیال بخاری در نسخه اصلی به عوض لفظ به تحریر رسیده، واژه « هواد » را قیاساً در آن داخل نموده اند در حالیکه در اینجا لغت هموزن آن کلمه « بلاد » هم آورده شده میتواندست، به هرحال تا نسخه قلمی دیگری از دیوان ایشان بدست نیاید استنباط ازین شعر کار درستی نیست.

معاذالدین خٔك : خزانه گم شده این شاعر را معاذالدین و فرهنگ زبان و ادبیات پښتو او را به نام معزالدین نامیده است (۴۵). در دو قطعه از شعر این شاعر دو بار کلمه « هوادی » و « هواد » ظاهر شده است. و نوع شعر « هوادی » ایشان چنین است :

هوادی اشنا کا(?) خپل معاذالدینه په بدخواه به خدا کبر او دماغ کرم
ترجمه : من معاذالدین آشنای دور افتاده را به خود خویش و از خود میسازم و به اینوسیله بر بدخواهان می خندم و کبر و غرور می نمایم.
که درینجا هم مفهوم کلمه « هوادی » در روشنی به اشعار شعرای دیگر قبول میشود.

اما درباره کلمه « هواد » این شعر بسیار واضحست :
ربه اشنامی په هواد لار شو

ته یی وژغوری له سختی واری (۴۶)

ترجمه :

رفت و جدا ز من شد آن آشنا خدایا در حفظ خود نگهدار از جمله مشکل او را به جای دور برو! - په هواد لار شه! « که فقط يك معنى میدهد » دور برو .

محمدی صاحبزاده :

محمدی صاحبزاده متوفی ی سال (۱۲۲۰ هـ) در دیوانش « هواد » را شش مرتبه و کلمه « هوادی » را دوازده مرتبه به کار برده است که در هر هیجده مقام و قطعه اشعار این کلمات « هواد » و « هوادی » حتی يك مرتبه هم به معانی وطن و « وطنی » بوضوح بکار برده نشده است. البته به مفهوم دور « لری » در چندین جای به بسیار وضاحت استعمال گردیده است. بنابراین در هر شعری که کلمه « لری » استعمال گردد معنى اش فقط دوری میباشد.

بطور مثال شعرهای زیر را خود فیصله و تدقیق کنید که آیابه مفهوم وطن استعمال شده میتواند یا خیر؟ .

خه زما دکور محلّت کوی پښتنه هره شپه د مسافرو په هواد دی
ترجمه : چه می پرسى کجا ام محله باشد مسافر هر شب اش در جای دورست
د سلام د رد کارکله له هواد کا که می سل واره دلدان لره سلام ولاړ
ترجمه : کار رد سلام نگردد ز جای دور صدیار اگر سلام فرستم پسوی یار
له هواده کله رد دسلام مومم که می سل واره دلدان لره سلام ولاړ
ترجمه : رد سلام کی می پذیرم ز جای دور صدیار اگر سلام فرستم پسوی یار
قطعه شعر دیگری از صاحبزاده محمدی :
هغه یار می لباسی وه راغی لار شو

اوس له کوره پسى خمه په هواد زه (۴۷)

ترجمه : آمد آن یار لباسی و برفت حال از خانه به سویش بروم منزل دور
در مورد استعمال کلمه « هواد » به معنى « لری = دور » مثالهای واضح و آشکار آورده شد . حال از صورت استعمال کلمات « هواد » و « هوادی » در اشعار صاحبزاده محمدی نام می بریم و بعداً این فیصله را به خواننده ها می گذارم که تا از اشعار آورده شده از صاحبزاده محمدی به مفهوم تقدیم شده از کلمه « هواد » و « هوادی » از کدام منبع و جای دیگر چه معنى بدست می آورند و چه تعبیر میکنند.

واره ستا د بيلتانه جوړدى چه کيږی محمدی ورك په هواد کرم الغيات
ترجمه : این همه آنچه بر منى محمدی میگذرد و او را به جاهای دور گم نموده است ناشی از هجران و ثمر دوری تومیباشد.

هغه یار شو رانه پاتی په هواد اوس خکه نه اوری زما د ځلى فریاد څوک
ترجمه : در فاصله افتاد و ز من دور شد آن یار زینست که کس نشنود آوا و فغانم
چه می پرانت زما زره له غمه خلاص کر له هواده چه په یار راغی د یار خط
ترجمه :

آندم این قلب رها میشود از درد غمت که رسد نامه بر یار زیار زره دور
څوک مین په هوادی پښایسته نه شه مسافرو پسى تل ده ژړا پوچه
ترجمه :

مباد برخو پرویی گردد عاشق کس به جای دور *

که دریاد سفر کرده بود آه و فغان بیسود
جمع زره کامحمدی پریشان کاغذ
تسلنى د هوادی ورباندی کيږی

ترجمه : ای محمدی حتاکاغذپیشان هم باعث تسلی دل جمعی ی به جای
دورسفرکرده میشود.

گندی دی آشنا هوادی راشی وخیل خدای ته

کوک په کوک ناری کره په سرخاوری ایری لونه

ترجمه : شاید وبه امید اینکه یار دوررفته برگردد، تو باید دم به دم فغان کنی
و خاک و خاکستر بر سر بافتشانی.

های ارمان دی هوادی آشنا رانگی په غم مرم هوس نصیب زما رانگی
ترجمه : افسوس که آن یار دور رفته نیامد کنون از غم می میرم که نصیب
و هوسم برنگشت.

هوادی یارمی که نن سبا راشی مرور بخت به هله په خلا راشی
ترجمه : اگر آن یار سفر کرده من امروز یافردا بیاید، آن وقت است که بخت
برگشته من با من آشتی میکند.

هوادی یاره ته چرته لاری غم می کری وچی په خله کبسی لاری
ترجمه : ای یار دور رفته تو به کجا سفر نمودی که غم و درد تو آب دهنم
را خشک نمود.

محمدی حال تری زه د هوادی یار غورم

دوی وایی چپ شه گفتار دی زانوخی

ترجمه : من میخواهم از یار دور رفته احوال بگیرم ولی دیگران میگویند
خמוש باش که صدای کلنگان می آید (کلنگ ها و قتیکه با های وهوی
از جاهای دور می آیند ، برای انسان احساسی دست میدهد که ایکاش میشد با
کلنگان سخن زد وبه اینوسیله از حال یار سفر کرده آگهی پیدامیکردم وخמוש
گوش می دادم تا مگر از آواز آنها چیزی از یار مسافرم می فهمیدم ومی شنیدم.
مترجم)

د هوادی یار خبر لانه راخی په سترگوروند شوم خبر لانه راخی
ترجمه : ز یار رفته دور احوال ناید شدم کور و خبر از اونیايد
قاصد می تللی هوادی یار له دی شادی نور خلق کا غم ما خوار لره دی
ترجمه :

قاصدم رفته در آن دورو بود پیش نگار

شادی نصیب دیگر و غم شدن نصیب من

له هوادی یار خبر رانگی محمدی زره به د چا په خای (۴۸)

ترجمه : ای محمدی از یار دور رفته احوالی نرسید اکنون قلب تو سراغ یارتورا
در کدام منزل بگیرد .

کاظم خان شیدا (۱۱۴۰ تا ۱۱۹۴ هـ) .

کلمه « هواد » در دیوان کاظم خان شیدا تنها یکبار کاربرد شده است .
در ترجمه و شرح این دیوان به زبان اردو از طرف (داکتر سید انور الحق)
در صفحه (۳۸۴) ترجمه این تک شعر چنین آمده است :

تا دزره په صاف دوربین کبسی همیشه وینی

که هرځویي له شیدا په هواد دوره

ترجمه :

به دوربین صفای قلب خود ببند ترا دایم

اگرچه از بر شیدا جدا هستی به جای دور

با رعایت کلمه « دوربین » در مصرع اول و کلمه « دور » در مصرع دوم درین
شعر هم معنی « هواد » یعنی همان « فاصله، جدائی شده میتواند و حتی اگر با
روشنی تصریحات گذشته هم همین طور نباشد تعبیر کلمه « هواد » بکلی روشن
است.

قلندر :

قلندرها به اساس تعلق شاگردی اش با حمید بابا اورایی از شعرای قرن
دوازدهم قبول میکنیم. و در دیوان این شاعر چار مرتبه کلمه « هواد » استعمال
شده است که از آنجمله در سه مورد بکلی به مفهوم دور و فاصله به کار گرفته
شده است .

زه له هواده را غم یارانو میرامی ولید په دوه چشمانو
ترجمه : من ز دور آمده ام ای یاران دیده ام آشنا به دو چشمان

بیلتونه ته چه دارنگ تاختونه کری آشنا به لری په هوادونه کری
ترجمه : گر بتازی تو چنین ای هجران یار ز من دور کنی فاصله ها
زه قلندر به هله شادی کرم که میرا راشی له هوادونه (۴۹)

ترجمه : من قلندر زمانی شاد شوم که رسد یار من ز مسکن دور
اما يك مرتبه به شکلی استعمال شده است که دریادی النظرازان این شك وشبه
به وجود می آید که شاید به معنی « وطن » آورده شده باشد.

که له ما لری په بل هواد دی په هر ساعت کبسی زما په یاد دی (۵۰)
ترجمه : اگر از من دور و در جای دیگر قرار دارد، ولی هر ساعت در یاد
و خاطر من میباشد.

اما با آنهم در روشنی سه قطعه شعر ذکر شده او و حواله به اشعار دیگر که
درین مورد استعمال شده است، معنی کلمه « هواد » درین شعر هم همانست که

به اثبات رسیده است. ولی از آنجائیکه دیوان قلندر صرف به بنیاد يك دیوان قلمی مکمل و مرتب شده است این اشتباه میتواند یا از جانب قلمزن این دیوان و یا اشتباه ترتیب کننده قبول گردد، و یا هم میتواند که این شعر در اصل چنین بوده باشد :

که له مالری بیل په هواد دی په هر ساعت کبئی زما په یاددی
اگر دور از من و جای دیگر هست به هر ساعت به یاد و خاطر هست
و اگر چنین نباشد آنگاه توجیه شعور نیست که « بل هواد » به معنی «فاصله دیگر» و « جای دور » دیگر میشود و یا شاید قلندراین شعر را دور از وطن و در جای دیگری نوشته باشد که خود را در يك فاصله دور دیگر و معشوقه اش را در فاصله دیگر (جای دور) قبول کرده باشد.

ابوالقاسم :

راجع به زمان زندگی ابوالقاسم تذکره های ادبی ما کدام معلوماتی ارائه نمیدهند اما در اشعار قلمی دیوانش اشعاری موجود است که از آن بدون شك این استنباط میشود که او از شعرای قرن دوازدهم میباشد. در دیوان این شاعر کلمه « هواد » فقط يك مرتبه استعمال شده است .

تمامی زما دغم په اشیولوند شو نن چه خط رالره راغی د هواد (۵۱)
ترجمه : به اشك غم همه تن شد امروز چو خط از جای دور آمد برایم

فیاض :

بطور قطع روشن نیست که فیاض شاعر کدام دوره و زمان بوده است از همین سبب است که ما مجبور به یادآوری از ایشان در زمره شعرای اخیر قرن دوازدهم و در زمره شاعران پیش از قرن سیزدهم شده ایم . حکایتی از فیاض در « شهزاده بهرام » و « گل اندام » در کلید افغانی پادری هیوز آمده و جداگانه هم به چاپ رسیده است. درین قصه چار مرتبه کلمه « هواد » در اشکال مختلف استعمال گردیده یعنی يك مرتبه « هواد » و دو مرتبه « هوادونه » و يك مرتبه هم به شکل جدیدی از هواد یعنی « هوادین »، که اشعار مربوط به آن چنین است :

چی افراد گوزار کاوه په مزکه پریوت

د فریاد ناری یی تللی په هوادونه (۵۲)

ترجمه : چو در حین تهاجم میفتادند فغان و شورشان در دور می رفت
چه نژدی شود افراد دیوو پیری ته

واسمان ته تله لوگی په هوادونه (۵۳)

ترجمه : وقتیکه مردم نزدیک کوی و برزن آنها شدند ، دیدند که دود دور و بلند رو به آسمان می رود.

له کاروانه بهرام و کرله پښتنه

له دی خایه چین نژدی که هوادین ده (۵۳)

ترجمه : پی رسید بهرام از آن کاروان که زینجا چین، نزدیک هست یا دور
و همچنان :

دچین شهر ورته ښکاره شوه له هواده

چی یی وی ماتی وچتی له اسمانه (۵۴)

ترجمه : شهر چین که قصر هایش بالاتر از آسمان بود برایش هویدا گردید.
در هر چار شکل این اشعار « هواد » و « هوادین » به معنی فاصله و دوری استعمال شده است که اگر هر معنی دیگری از آن تصور شود ، معنی وطن در آن به شکل خاص به هیچ رنگی گنجانیده نمیشود.

سید حسین :

و همچنان درباره زمان زیست سید حسین معلومات قابل باور وجود ندارد ولی به هیچوجه بعد از قرن یازدهم بوده نمیتواند و درجنگنامه اش فقط یکبار کلمه « هواد » آمده است .

ورته کیښود جزائیل په هر برج کبئی زر او سل

له هواده یی ویشتل تری چارپیر وه قبایل (۱۵۴)

ترجمه : در هر برج برایش صد و هزار جزائیل گذاشت ، از جای دور فیر میکردند و قبایل هم در دور و بر ایشان بودند.

که درین شعر مربوط به سید حسین همچنان برای کلمه « هواد » تنها يك معنی ممکن است ولی به معنی وطن در آن هیچگونه امکان دیده نمیشود .

میان نعیم :

میان نعیم شاعر قرن سیزدهم است و در دیوان مربوط به او واژه « هواد » فقط یکبار و در شعر زیر به کار برده شده است .

خان جهان می تمامی له یاده ووت

په هواد تللی اشنا چه رایه یاد شی (۵۵)

ترجمه : زخویش و زجهان کردم فراموش چو یار رفته دور، آمد به یادم

درین شعر نیز معنی « هواد » طوریکه قبلاً از آن یادآور شدیم غیر از دوری و « فاصله » چیز دیگری شده نمیتواند. اگرچه استعمال کلمه « در هواد = فاصله » و « از هوادته = برای فاصله » به محاوره پستو برابری ندارد و بنابراین مقصد از شعر یعنی وقتیکه یاری « در فاصله » (دور) سفر کرده به خاطر گذشت، از خود و جهان فراموش کردم. درین شعر اگر هواد « به معنی وطن » برگردانیده شود آنوقت مفهوم شعر چنین خواهد بود: « وقتیکه آشنای در وطن رفته ام (طور محاوره به وطن رفته است) بخاطر گذشت از جان و جهان فراموش کردم » که درین صورت شعر تا سرحد مضحکه و تمسخر بی مفهوم میگردد.

پیر محمد :

تذکره نویسان پستو پیر محمد را هم عصر احمد شاه بابا دانسته ازینرو او یکی از شاعران قرن دوازدهم شمرده میشود. در دیوان قلمی مشتمل بر کلام ایشان این شعر آمده است :

هم دیوان دصاحبزاده چه مشک افشان دی

دقاسم دی باریک بین نکته دان شعر

ترجمه : گرچه مشک افشان بود دیوان صاحبزاده

قاسم است باریک بین در شعر خویش و نکته دان

این شعرش در حاشیه همان غزل نوشته شده است که در دیوان چاپی مصادف به صفحه (۴۲) میکند و در آن از بعضی شاعران پستو تذکار رفته است. از آنجائیکه حاجزاده محمدی به یقین در سال (۱۲۲۰ هـ) وفات نموده اند پس لزوماً پیر محمد بعدتر از ایشان و شاعر قرن سیزدهم بوده اند.

در باره پیر محمد اطلاعات دیگر تذکره نویسان هم مورد نظر میباشد که البته در اینجا موقع بحث در آن نیست. در دیوان پیر محمد کلمه هواد شش مرتبه استعمال شده است. از آنجمله چار مرتبه با آن « صفت دیگر » بکار برده شده و دوبار هم بدون « دیگر » همراهی صفت طوری استعمال شده است که توضیح دهنده معنی چار مورد دیگر هم باشد. اولاً آنرا یکجا با صفت « دیگر » دقت کنید.

د بی نیازو په دیار کبنی خیر خون شو

پیر محمد خکه هوا د بل هواد کا

ترجمه : در دیار بی نیاز — از آن پیر محمد شد ملول

زین سبب بر سر ز دش جای و هوای دیگری

یو اشنا ورسره مل د لاری نه شو

یک تنها و بل هواد ته نادان و لیش

ترجمه : از زمره آشنایان هیچکسی رفیق راهش نشد و او را تک و تنها و نادان به سفر دور فرستادند.

بیلتاته غمونو تنگ کرم په وطن کبنی

کله خوگ په بل هیواد کبنی وی اوساغ

ترجمه : غمهای هجران مرا در وطن به تنگنا گرفتند بآنکه کسی در جای دور آسایشی نمی یابد.

مونږ راغلی طوطیان د بل هواد یو

د قسمت په لومه بند یو بیا به خونه (۵۶)

ترجمه : ما طوطیان آمده از جای دیگریم

در بند دام قسمتیم و می رویم گهی

در سلسله بر آوردن مفهوم (جای دیگر) از کلمه (وطن دیگر) خوانندگان محترم باید به همان معروضاتی نظر داشته باشند که عیناً در ضمن یکی از اشعار قلندر آمده است. بطور خاص راجع به حالت مغشوش نسخه اصلی دیوان پیر محمد تبصره مرتب دیوان آقای عبدالرؤف بینوا که در نسخه بنیادی ارائه نموده اند چنین میباشد.

« این نسخه نتیجه تحریر یک نفر نیست و طوری معلوم میشود که عجله ای در کار بوده باشد. و آنرا همین سه نفر طوری نقل نموده اند که قسمت اعظم آن به قلم آقای حبیبی نقل شده است » (۵۷) و به پیش بینی این حقیقت که ترتیب کننده با وجود در دست داشت نسخه اصلی، در تعبیرش خاموش مانده است و استنباط از اشعار پیر محمد محتاج به دلایل قوی و اضافی بسیار میباشد. استنباط و نتیجه گیری از دیوانهای پیر محمد (و شمس الدین) به این اساس هم ناتوان و هم ضعیف است، چونکه هر دو دیوان بعد از سال (۱۳۳۰ هجری) یا (سال چاپ پته خزانه) به چاپ رسیده اند که منطقاً استدلال از آنها درست نمیشد.

درین اشعاریکه مربوط به پیر محمد میباشد خبر جالب و دلچسپ اینست که علی الرغم شعر قلندر واژه « هواد » در این سه شعر مطابق به قافیه استعمال نشده و بنابراین اگر مفهومش وطن میباشد برای شاعر به عوض « بل هواد » استعمال کلمه « وطن دیگر » کاری مشکلی نبود. ولی اگر با وجود آن شاعر بجای (وطن دیگر) « بل هواد » میگوید پس گویای این حقیقت روشن میباشد که

درینجا مقصد شاعر يك جای دور دیگر بوده است. حال به دو شعر دیگری از آن توجه فرمائید که با صفت « بل = دیگر » یکجا استعمال نگردیده است.

تنها را غم له هواده تنها درومم په دا ملک کینی تنگ غمونو د غربت کرم
ترجمه : من که از جای دور تنها آمدم تنها برمی گردم، زیرا که غم های دوران غربت مرا در تنگنا گرفتند.

مونژ له هواده تنها راغلی یو دین طوطیان یو په دام ننتلی یو (۵۸)
ترجمه : تنها و تنگ ز جای دیگر آمدم ما ما طوطیان باغیم و وابستگان دام
درینجا این اعتراض وارد است که اگر معنی هواد وطن می بود در آن صورت، شاعر هیچ ضرورتی به استعمال کلمه هواد نداشت و آنهم بطور خاصیکه در سلسله اشعار « بل هواد » در شعری سوم خودش کلمه وطن را بکار برده است و آن در حالیکه درین اشعار کدام تکلیفی هم از ناحیه قافیه نداشته است.

در شعر سوم در تشبیه « طوطیانو » مفهوم « هواد » هنوز هم روشن ترمیگردد چه اگر مطلب از هواد وطن می بود، پس برای طوطیها هم تقاضای فرض کردن وطنی لازم بود و در مقابل اگر مفهوم هواد « جای دور، در فاصله » قبول شود درین صورت در استعمال با کلمه طوطیان جریحه دار نمیگردد، و این به اثبات میرساند که در اشعار اصیل پیرمحمد همچنان « هواد » به معنی « جای دور، دور، و فاصله ها » استعمال شده است.

شمس الدین کاکر: شمس الدین کاکر شاعر قرن سیزدهم نامیده شده و در دیوانی که بنام خودش به طبع رسیده در دو مورد کلمه « هواد » مورد استعمال قرار گرفته است. در یک مورد مطابق به روایت اجتماعی ادب پیشتر این کلمه به مفهوم « دور = لری » چنین ذکر گردیده است :

بدنصیب ناسازی چاری په ما وکړه له نژدی یی لری لری په هواد کرم
ترجمه : نصیب بد نمود ناسازی بامن به دور دور ز نزدیکم فرستاد
درین شعر با همه تلاش و کوششی که اگر صورت بگیرد، کلمه « هواد » وطن معنی نمیدهد و معنی شعر چنین است : « نصیب بد بامن بدیها نمود زیرا که مرا از نزد دوستان و خویشان داندان دور کرد » و کلمه هواد اینجا تنها و تنها به مفهوم دوری و فاصله بکار برده شده است.

شعر دوم درینمورد :

په هوا می د کشمیر د تورو سترگو

له زړه ویاسته نیاز من د خپل هواد (۵۹)

ترجمه : در هوای و هوس سیاه چشمان کشمیری نیازمندان وطن خودم را از دل بیرون نمودم.

درینجا کلمه هواد به تمام معنی به مفهوم وطن آمده و شاعری به زعم خودش و با کمال ادب این کلمه را برخلاف آنچه معنی دارد به کار برده است، که اگرما در مورد شاعر از کمال فیاضی کار بگیریم و دست به کدام الزامی در موردش نزنیم، پس خواهی خواهی باید بگوئیم که شاعر درینمورد مرتکب غلطی و اشتباه شده است. و هم از آنجائیکه دیوان شمس الدین بعد از طبع پته خزانه به ملاحظه و منظر عام رسیده است، بنابراین قابل تمسک نمیباشد.

خوژدل :

در « ورکه خزانه = خزانه گم شده » مطبوعه (سال ۱۹۶۰ م) از یک شاعر قرن سیزدهم بنام « خوژدل » ذکری به میان آمده است (به اختلافیکه در سلسله زمان اوموجود است اظهار نظر نمیکنم). در نمونه اشعار او این شعر هم شامل است :

له هواده یی د زلفو په پنسو کینی شعلی وینم د عذار نه یم غلط (۶۰)
ترجمه : ز جای دور در هر تار زلفش ز رخسار آتش اریبیم غلط نیست
یا : اگر در رشته های زلفش شعله های آتش عذارش را از جای دور ببینم به یقین که مرتکب اشتباهی نشده و غلطی ننموده ام.

درینجا اگر هواد غیر از « از فاصله از راه دور و مسافه » معنی دیگری داشته باشد در آن صورت چنین معنی میدهد : « از وطن در تار زلفش شعله های رخسارش را می بینم » که اگر شعر به این صورت معنی گردد پس به شاعری و شعر فهمی چه انصافی کرده باشیم.

غریب :

در خزانه گم شده « ورکه خزانه » غیر از تعیین زمان حیات « غریب » يك شعری هم از او آمده است :

دشبنم په څیر یی اوبنکی څی له سترگو

چی وچاته هوادی مین خپل یاد شی (۶۱)

ترجمه : ز چشمانش چو شبنم اشک ریزد به یاد اریار دور آید کسی را
یا : کسی را که یاد یار دور افتاده به خاطر بگذرد ، مانند شبنم از چشمانش اشک جاری میشود.

اشک از دیده چکیدن قرینه ای برای وصال نی بلکه لازمه هجران است و از همین سبب است که مفهوم « هیوادی » مانند جاهای دیگر دور و فاصله میباشد و در غیر آن طوری میشود که گویا به یاد عاشق موجود در وطن اشک می ریزد.

صدیق :

در چار شعری از دیوان یکی دیگر از شعرای قرن سیزدهم به اسم صدیق کلمه « هواد » این چنین مورد استعمال قرار گرفته است . به اشعار زیر توجه فرمائید :

د هواد سفر تر سترگو خمیل ژرکا

ترجمه : وقتی از راه دور خبری در نظر چشمک میزند که در آن ، احوالی از درویشان باشد.

لری ملک ته په ورو تله کله په کاردی

له هیواده درومی کورته کاروان ژر ژر (۶۲)

ترجمه : به سوی ملک دور به آهستگی رفتن لازم نمیباشد ، چه حتی کاروان از راه دور به سوی خانه زود زود حرکت میکند.

درین اشعار سفراز جای « دور » مطرح بوده و روشن است که سفراز وطن به جای دور صورت می گیرد نه برعکس آن ، و از همین سبب است که در اشعار فوق معنی کلمه « هواد » فقط جای دور است و نه در وطن. دو شعر دیگر از صدیق :

شه یاران چه یو تربل سره خاریږی

زمانه په یی څه زر په بل هواد کا

ترجمه : یاران با وفا که دهند سر برای هم

زودش فلک جدا کند از هم به جای دور

لری ملک راته نژدی نژدی کا بیارته

د وصال ژمنه یی دا که بل هیواد ده (۶۳)

ترجمه : اگر قرار وعده و پیمان وصال در جای دور باشد ، راه دور و هنوز هم دور را برایم نزدیک می سازد.

بل هواد = جای دور « که در مصرع دوم به کار گرفته شده در هر جایی توضیح دهنده جمله مستعمل « بل هواد = جای دور » و نشان دهنده مفهوم « جای دور دیگر » میباشد نه « وطن دیگر » .

امیر :

این شاعر که مولف خزانه گمشده او را به نادرستی « امیرخان هجری » میخواند ، شاعر قرن سیزدهم بوده و شاید که در زمره شعرای پینتو او از همه زیادتیر کلمات هواد و هوادی را به کار گرفته باشد. در دیوان طبع نشده اش این کلمه در بیست و شش جای به اشکال مختلف (هواد ، هوادونه ، هوادی) مورد

استعمال قرار گرفته است . در بعضی جاها این کلمه مفاهیم « دور ، فاصله » را به وضاحت نمیرساند اما در جاهای دیگر و به همین معنی ، این کلمه آنقدر به وضاحت موضعگیری شده است که کمبودات جاهای غیرواضح را هم پوره و جبران میکند . ازین رومن اول به ذکر اشعاری می پردازم که به وضاحت به معنی « دور » و فاصله استعمال شده اند و بعداً به بیان مثالهایی دست به کار می شوم که معنی آنها در روشنی این وضاحت نه تنها ممکن بلکه ضروری میباشد :

څه خر سیلاب یم د عصیان اخستی

خبر می واخله له هواد صاحبه

ترجمه : گرفته سیل نافرمانی من را

بگیر احوال من از دور صاحب

چه په هیواد درومی مرغانو

چه بیا راخی د اشنا راوړی سلامونه

ترجمه : اندر دیار دور چو مرغان می پرند

در بازگشت سلام به دوستان می آورند

اشنا می لار شو په هوادونه

اوس مسافر شوه په مدتونه

ترجمه : رفیق من سفر در دورها کرد مسافر شد کنون اندر مدتونها

بی له تا زه د زره کله لرم مراد څوک

که نژدی دی یاکه لری په هواد څوک

ترجمه : غیر از تو دیگر مرادی مرا در دل نیست ، بی تفاوت اگر در نزدیک و یا در جای دور مسکن گزین باشم.

بیل چی له یاره زه په هواد یم

قرار می نشسته تل په فریاد یم

ترجمه : چو از یارم جدا در جای دورم

قرارم نیست و دایم در فغانم

بیل چی په هواد له مازما دمینی یارشه

سپین رخسار زما پسی په وینو لاله زار شه

ترجمه : رخسار سپید من از خون وقتی لاله زار شد ، که یارم از من به جای دور جدا گردید.

له تکه یاره مدام چی بی تگی شی دستور

په هوادونو لری خپل کلی کور ښه دی

ترجمه : اگر برای یار فریبکار، فریبکاری دستور العمل گردد ، بهتر آنست که آنوقت دور از من در جاهای دور خانه و مسکن گزیند.

په ډیر الم کرمه ژړا زه دفلک په جور

دی بدنصیب چی بیل له تازه په هواد کرم یاره

ترجمه : به درد و ناله کنم گریه ها ز جور فلک

ز بخت شوم که کردم ز یار خویش جدا

د مجنون هسی وحشی په صحرا سر شه

له دلبره خنی بیل چی په هواد شه

ترجمه : کسیکه از دلبر خود به فاصله های دور جدا گردد ، آنوقت همچو مجنون و حشیانه سراز صحرا میکشد.

زه چی جدا شوی په هواد له خپل دلداریم

گرخمه کریږم بی طبیبه زه بیمار یم

ترجمه : منکه منزلها جدا گردیده ام از یار خویش

بی طبیب بیمارم و میسوزم و در گردش

چی جدا له تاته یاره په هواد شم

دحباب په دود بی بیخه بی بنیاد شوم (۶۴)

ترجمه : جدا چون از تو کردم منزل دور شوم همچون حباب بی بیخ و بنیاد در تمامی این اشعار مفهوم هواد آنقدر صریح و روشن است که ضرورت به روشنگری و تشریح ندارد، ولی اگر با آنهم کسی در آن شك و شبهه ی داشته باشد در آنصورت، در تمامی این اشعاریکه تذکر داده شد به جای کلمه هواد کلمه وطن را بگذارند و بعد از آن به مفهوم و معنی دریافت شده و منتج از شعرتوجه فرمایند. حال به اشعار دیگرکه تحت نام امیر در معنی هواد و هوادی به تحریر آورده شده و هم در روشنی این معنی به اشعار شاعران دیگر نظر بیاندازید:

په دسمال به کرم د صبر اوښی وچی زه موندل به د اشنا تللی هواد کرم

ترجمه :

ز دیده اشک به دسمال صبر خشک کنم تاکنم پیدا نگار رفته جای دور را

ربه یار هوادی ما و ته قریب کری

اجابت د دی دعا په ما نصیب کری

ترجمه : قریبم کن خدایا یار دورم قبول این دعا گردان نصیبم

چی جدا په هوادونو یار له یار شی وچی شونډی گونه زیره زره افکار شی

ترجمه : لبش خشک و رخس زرد و دل افکار

شود گردور و تنها یار از یار

سرومال په کرمه خار زه له قاصده که خبر دی ماله راوری له هواده

ترجمه : سرو مالم کنم قربان قاصد گرم آرد خبر از منزل دور

هوادی یار چی زه را په یاد کرم له ډیره غمه ژړا فریاد کرم

ترجمه : ز دور افتاده یار چون آیدم یاد زیس غم میکنم گریان و فریاد

که هوادی اشنا په ما که ځښتن پیش یو خله

ورته به زه دبیلخانه په ژړا وایمه حال

ترجمه : اگر خدا یار سفر کرده و دور رفته ام را باری به من میسر کند ، آنوقت در گریه های هجران برایش حالم را بیان خواهم نمود.

زه یمه راغلی ستا دیدن لره کنه نن له یو هواده دی وطن لره کنه

ترجمه : آخر من امروز از برای دیدنت از جای دوریه این وطن آمده ام

زرگیه چوی که پاتیږی اشنا مقام و نیو په لری هوادونه

ترجمه : شوی گریاره ای دل یامی ماتی به جای دور منزل کرد دلبر

چی می همدم په دم قدم وی نصیب ډیره کرلی په لری هوادونه

ترجمه : مرا چون همدم و دم در قدم بود نصیبش دور کرد در منزل دور

د زره سر می له هجرانه شه دوه نیمه هوادی اشنا می را ولی قدیمه

ترجمه : یار دور افتاده و قدیم ام رابه من بیاورید چونکه قلبم از هجرش دونیم

گردیده است.

دا خراب زره می په کوکل کښی بیازوریږی خلقه
چی هوادی اشنا وماوته یادیری خلقه

ترجمه : ای مردمان به سینه برنجد خراب دل
در خاطر م چو بگذرد آن یار رفته دور

د هجران په توره شپه کښی تنها ناست یم
رابنکاره کړه هوادی اشنا له وراه
ترجمه : تنها نشسته ام به شب تار فرقتم از رحم آشکار نما یار رفته دور

د بیلته به خاص غلام شم
که هوادی اشنا می پریردی چی راځینه

ترجمه : غلام خاص هجران میشوم من
گذارد گریباید یار دورم

دا هوادی اشنا زه غواړم
که پسی ژاړم سوال خواب یی نه مومه
ترجمه : من طلبگار یار دور افتاده ام میباشم و اگر برایش گریه سرمی دهم،
آنوقت دیگر آرزومند سوال وجوابش نیستم.
عالمه لاس په دعا نسی
که هوادی اشنا می راشی په پښته

ترجمه : دست دعا بگیرد ای جمله خلق عالم
تا آشنای دورم آید به پرسش من

شمس الدین خټک : شمس الدین خټک نواسه حضرت کاکا صاحب است که
مناقب برادر خوشحال بابا جمال بیگ را در سال (۱۲۸۷ هجری) به
تحریر درآورده و درین مناقب دوبار واژه « هوادی » بکار برده شده است.
واړه دی ته فریادی وو د وطن که هوادی وو
ترجمه : برایش جملگی فریاد بودند اگر هم از وطن یا دور بودند
دا له ماره فریادی ده چه راغلی هوادی ده (۶۶)
ترجمه : این فریاد ها از آنست که یار دور افتاده از سفر برگشته است.

میا حسیب گل کاکا خیل:

میا حسیب گل اساساً شاعر قرن سیزدهم هجری میباشد. ولی از آنجائیکه
در سال (۱۳۰۶ هجری) داعی اجل را لبیک گفته اند ازین سبب یادآوری
از ایشان در ابتدای یادی از شعرای قرن چاردهم هجری شده میتواند. شعر
و شاعری این شاعر تا جائیکه به من روشن گردیده (دیوان شعرش از نظر من
نگذشته است) در یک مجموعه ی درج است که اورا « چمن بی عدیل »
نامیده اند. درین مجموعه میا صاحب سه باریه ذکر کلمه « هواد » پرداخته اند
و در هر سه بار کلمه « هواد » را طور روایتی یعنی آنچه در ادبیات پښتو به
معنی « دور، در فاصله و از وطن بعید » آورده شده است.

سر وکار می له فریاد دی یا دغسه څه ګریان کړم
یار می پاته په هواد دی سروهم پسی ارمان کړم

ترجمه : سروکارم باشور و فریاد است و یا از شدت غم در گریانم، به سرم می
کویم و افسوس میکنم چونکه یار من از من دور واقع شده است.

آویخته ستا په لمن یم
په هواد که په وطن یم
جکی جکی ډیر غمژن یم

راکړه لاس ولی دستگیره (۶۷)

ترجمه : آویزه دامن توام اگر در وطن و یا اگر در جای دور باشم ، به درد و غم
روز افزون غمین هستم، ای ولی دستگیر دستت را برسان. (مثال اخیر از
منقبتی گرفته شده که میان حسیب گل صاحب در شان حضرت کاکا صاحب
نوشته است).

میان جناب کاکاخیل : شاعر دیگری از شعرای قرن چاردهم جناب میان
کاکاخیل میباشد که کلمه « هواد » در دیوانش سه مرتبه به کار گرفته شده
است.

واړه خیلخانه رانه جدا زه تری جدایم دور په هوادونو رانه نن تمام تیردی
ترجمه :

جدا شد خاندان از من و گشتم من جدا زیشان

بعید و دوریاشند جمله امروز همتبار من

زره می گرخی په میرو په هوادونو

که ظاهره می سر تیت په دغه لوردی

ترجمه : اگر درین جهت به ظاهر سرافکنده به نظر میرسم، ولی قلبم در مکان ها و جاهای دور در گردش و تکاپو میباشد .

د رب به فضل به رسیری تر منزله کنی

دا هوادونه قطع نشی په منزل د سړی (۶۸)

ترجمه : به فضل رب برسد عاقبت به سرمنزل

طی شود کی به تکاپوی کسان فاصله ها

در مصرع اخیر توأم با کلمه هواد فعل قطع کردن استعمال شده است که از آن به صفائی و وضاحت مفهوم « طی کردن فاصله ها » آشکار میگردد.

ملا نعمت الله : ملا نعمت الله نوشتار شاید یکی از شعرای معلوم اواخر قرن چاردهم باشد که کلمه هواد را به معنی اصلی آن مطابق به روایات تاریخی ادبیات پښتو بکار برده باشد . شعری از ایشان :

داکلام علی بابا کره په زړه یاد

غله روان شو په طرف بیا دهواد (۶۹)

ترجمه : این سخن یاد کرد علی بابا رهنمان رفتند به دور و جدا نه تنها در زبان پښتو بلکه در تمامی السنه دنیا که کتاب الف لیلی به آن ترجمه شده است، در قصه علی بابا درباره وطن چهل نفر رهن هیچگونه توضیح و صراحتی به کار نرفته است. از همین سبب است که در شعر ملا نعمت الله همچنان مقصد از هواد وطن نی بلکه، منظور « جای دور » میباشد.

تپی :

تپی در ادب مردمی ما همان صنف است که در آن معنی و مفهوم يك لفظ تعیین میگردد و بعد خود بخود به درجه زیبایی و قابل قبول مردمی نایل میگردد . از بخت بد کدام مجموعه تاریخوارتپی های پښتو جمع آوری نگردیده است اما اگر شاعران کدام تپی کهنه و قدیمی را در دواوین خود نگهداری نموده باشند و در آن از کلمه هواد ذکر کرده باشند، در آنها همچنان کلمه هواد نه به معنی وطن بلکه به مفهوم « دور » و « فاصله » نتیجه میگردد. به امثله زیر دقت کنید :

راغی هجران عمر می گران شو نه ما روان شه یار په لری هوادونه
ترجمه : هجران فرارسید و زندگی هم دشوار گردید چونکه یارم از من به فاصله های دور جدا شد.

زه به کجل په سترگو کښیږدم

که هوادی اشنا می راشی په پښتنه
ترجمه : به چشمام کجل درمی کشم من اگر دور رفته یار آید به پرسن

زما په په تا پسی ژړا ده که نه هواده دی خدای راولی مینه
ترجمه : برایت گریه ها سر میدهم من خدات از دور اگر آرد حبیبم

در مصرع اخیر تپی اخیر مراد از هواد « جای دور » است ولی فرض کنید که اگر به معنی وطن استعمال میگردید در آن صورت، تپه مهمل و بی معنی می بود. و همچنان به چند تپی ای از امیرنگاه کنید :

زرگپه چوی که پاتی کپیری اشنا مقام ونیو په لری هوادونه
ترجمه : ای دل از غم پاره میگردی و یامانی سلیم
اشنا مسکن گزید ، اندر مکان دور دور

چه په هواد درومی مرغانو چه بیا راخی د اشنا راوری سلامونه
ترجمه : چه مرغان می پرند در منزل دور چه برگردند سلام یار آرند

چه می همدم په دم قدم دی نصیب دیره کره په لری هوادونه
ترجمه : چه یار همدم شد و دم در قدم شد نمود قسمت مکاتم منزل دور

د بیلتاته به خاص غلام شم که هوادی اشنا می پریردی چه راخینه
ترجمه : غلام خاص هجران میشوم من گذارد گر بیاید یار دورم

دا هوادی اشنا زه غوارم که پسی ژارم سوال خواب یی نه موممه
ترجمه : من یار دور افتاده ام را میخوام و وقتیکه به یادش در گریه ام سوال و جواب اورا درین مورد قبول ندارم.

عالمه لاس په دعا نسی که هوادی اشنا می راشی په پښتنه
ترجمه :

دست دعا بگیرید ای جمله خلق عالم تا آشنای دورم آید به پرسش من

کلمه هواد و ادب نثری : کلمه هواد در نثر ادبی ما هم به کار برده شده ولی در هیچ جایی به مفهوم وطن نمی باشد.

نثر در مقابل با شعر از اعتبار بیشتری برخوردار است چونکه شاعر بعضی از الفاظ را نه به معنی اصلی و لغوی آن بلکه به معنی استعاروی آن به کار می برد. و قتیکه در نثر یک کلمه در مقابل با شعر و شاعری مورد استعمال قرار بگیرد، آنوقت در ضمن معنی به یک سند قوی مبدل میگردد.

گفته میشود که «پته خزانه» در سال (۱۱۴۲ هجری) به تحریر آورده شده و ما در شعر و شاعری قرون دهم، یازدهم، دوازدهم، سیزدهم و چاردهم این مسئله را به اثبات رسانیدیم که در تمامی این مدت این کلمه (کلمه هواد. مترجم) به مفهوم وطن و یا برای وطن استعمال نگردیده است. حال درین ضمن به گونه شهادت و تائید به ذکر این نثر معلوم الحال قرن دوازدهم می پردازیم:

«علم خانه دانش» را افضل خان ختک که ترجمه عیار دانش (کلیله و دمنه) میباشد در سال (۱۱۲۹ هجری) به تحریر درآورده است و از همینجاست که این کتاب و «پته خزانه» از نظر زمانی با هم خیلی نزدیک میباشد. اکنون به قسمتی از «علم خانه دانش» دقت نمائید:

«ومن بآنکه یک جانور وحشی ام اگر دو سه روزی با ایشان الفت بگیرم و از دست ایشان طعمه بدست بیاورم حق آنرا داشته و صید کنم بدیشان و هم هر چند روز دورتر رفته باشم به مجرد آوازی که بشنوم پروازکنان باز آیم» (ترجمه از خود مؤلف) (۷۳). در ترجمه اردوی کلیله و دمنه جملات ترجمه اردوی این عبارت چنین آمده است:

«اورمین با وجودیکه جانور وحشی هون اگر چند روز آدمیون کی هاته سی طعمه کهاتهون توان سی انس کرتاهون اوران کی حق کاخیال کرکی شکران کوپکر دیتا هون اورکتاهای دورپهنچتا هون جبکه ده اواز دیتی هین پهران کی پاس آجا توهون» (۷۴) ترجمه «هواد» از جانب افضل خان همان ترجمه «دورتر» است که در اردو هم «کتاهی، دور» ترجمه شده و در زیر الفاظ فارسی و اردوی آن خط کشیده شده. حال اگر به این فکریافتیم که کلمه هواد غیر ازین معنی چیز دیگری هم معنی شده می توانسته (و فرض میکنیم که در شعر غیر از کلمه هواد کدام کلمه دیگر باعث اشکال در وزن و قافیه میشد) پس درینجا و در نثر به چه لحاظ و چرا آوردن کلمات وطن، ملک و غیره برای افضل خان و مترجم اردو مشکل بوده باشد. روشن و ظاهرست و از آن فقط یک نتیجه استخراج میگردد و آن اینکه در قرن دوازدهم برای این کلمه صرف و صرف یک معنی می شناختند و آن یعنی «دور، فاصله» و دیگر هیچ.

همچنان در قرن دوازدهم در نثر پستی کتاب دیگری هم به تحریر درآمده است و به روایت تذکره نویسان، نویسنده آن آخون قاسم پاپین خیل شنواری

میباشد اسم این کتاب «فوائد الشریعه» بوده که از آن نسخه جات چاپی بیشمار قابل دست آوری میباشد. ما به انتخاب کریستومتی و از یک نسخه چاپی تازه چند نمونه تقدیم میداریم:

«خیلی از مردمان اند که در صدد نزدیکی خلق به خالقش میباشد بخاطریکه آنها از خدا دور و جدا هستند» (۷۵). درینجا اگر کلمه هواد وطن معنی شود پس ذکر آن یکجا با نام خدای پاک به این مطلب منتج میشود که گویا وطنی هم موجود است که از خدا دور است (معاذ الله و درینجا این سؤال بار دیگر پیدامیشود که آخر چرا استعمال کلمه هواد درینجا ضروری بوده است). (زیرا که بطور خاص در خیال بعضی از مردم مفهوم کلمه هواد هم به معنی وطن است و هم به معنی جای دور (۷۶) و با ذکر از خدای پاک ضروری بود که باید لفظی استعمال می گردید که در آن از شأن خدا کمی ای بوقوع نمی پیوست. از همین سبب است که من اصرار می ورزم که معنی هواد تنها و تنها «فاصله و دوری» می باشد.

به اقتباس دیگری از «فوائد الشریعه» بنگرید:

«خداوند تعالی به ملایک فخر میکند که به بندگان من نظر بیاتدازد که از فاصله دور گردآلود و پریشان حال و خوار به خانه من آمده اند» (۷۷). و این عبارتست که در مورد حج نوشته شده است. اینجا اگر کلمه هواد وطن معنی گردد آنوقت باید این هم پذیرفته شود که خلقی به حج آمده، تنها به یک وطن مربوط میباشد و اگر این چنین نباشد آنوقت معنی اش اینطور میباشد که این مردم «از دور..... به خانه من آمده اند». حال به حواله دیگری از فوائد الشریعه توجه نمائید: «این سماک گفته است که مردمان زیادی اند که دریند و نصیحت از خدا و خلق خدا یاد میکنند اما در حقیقت از خدا غافلند، و بسیاری از مردمان اند که از ترس و هول خدا به مردم یادآور میشوند ولی آنها (از) خدا دور و جدا هستند» (۷۸). اینجا هواد به همان معنی استعمال گردیده است که از آن در سلسله حواله قبلی کریستومتی تذکار رفته است. از خداوند کسی در وطن دور شده نمیتواند البته میان خدا و بنده اش در نتیجه قرب و بعد فاصله کم و زیاد شده می تواند و درینجا هم به همین مفهوم است.

سیرالسالکین کتاب مشترک تاس جان لی مهر و قاضی عبدالرحمن است که در سال (۱۸۷۷ ه.ش) به طبع رسیده است. این کتاب ترجمه ی انگریزی ناول «پلگرمزیراگرس» از نویسنده (جان بن یو) میباشد و به حواله ی ازین کتاب توجه فرمائید:

«یادر چیزهای اخلاقی یا روحی یا پاک و یا ناپاک یا چیزهای گذشته و یا آینده یا در مورد چیزهای ملکی یا دور افتاده و یا در فاصله ها یا چیزهای ذاتی و

اتفاقی با تو سخن میگویم» (۷۹). درین گفته ها ازده چیزیکه باهم مخالف اند، ذکر رفته است. درمقابل با کلمه ملکی استعمال کلمه هوادی این گفته را صریحاً به اثبات میرساندکه به خیال قاضی عبدالرحمن (ازمهر به دلیلی یادآورنمیشویم که ایشان درپشتو آنقدرعالم هم نبودند چنانچه قاضی عبدالرحمن بود) معنی «هوادی» حتی درخیال هم وطنی نبوده است.

از يك اقتباس دیگری از همین کتاب عین نتیجه حاصل میشود: «ملا زردوست به ملا خود غرض گفت که آنها کیانندکه ازپیش دیدگان مایه آن راه میروند خود غرض گفت «که آنها دومی از جای دورند که به طور و روش خود راه سفر گرفته اند» (۸۰).

درینجا هم مفهوم هوادی، «وطن» نه بلکه متعلق به جای دور میباشد. کتاب «خزینة افغانی» را استاد راورتی یعنی حضرت مولوی محمد اسماعیل صاحب درسال (۱۸۸۶ عیسوی) به رشته تحریر درآورده است که درآن به ترجمه الفاظ و فقرات پبنتو به زبان انگریزی مبادرت ورزیده اند. دريك فقره ی ازین کتاب چنین آمده است: «وطن من در جای دوراست». و تلفظ ترجمه انگریزی آن اینست:

«مای کنتری از این آوری دیستانت ریجن». درین فقره پبنتو ذکر تقابلی وطن و هواد اثبات قاطع این ادعاست که هواد به معنی وطن نمیباشد. و همچنان در ترجمه انگریزی اش هواد به معنی «دستانت ریجن» آمده و این همان مفهومیست که ما به کار می بریم یعنی «جای دور».

کتاب های لغت:

اولین کتاب لغت چاپ شده در زبان پبنتو کتاب فرهنگ «کرستومتی» میباشد. این کتاب در سال (۱۸۴۷ ع) از طرف اکادمی امپیریل سینت پترزبرگ و عضو ساینس آن داکتر برنهارد دورن مرتب و طبع گردیده است. در فرهنگ این کتاب واژه هواد به دو شکل زیر آمده است:

هیواد: (بیولنگ لمنیتیشن سی) — ونه — جمع — هواد (هواد — جمع هوادونه — به هیواد نگاه کنید). (۸۲). — لمننتگ — گروننگ — ونه — جمع — هیواد (هیوادونه — ماتم — زبیرگی).

روشن است که این هردو معنی غلط و مبنی بر قیاس میباشد، زیرا که در کرستومتی شش بار این کلمه استعمال شده و حتی دريك جای هم به همین

معنی نه آمده است. از باعث واگذاری و حواله، ما این شش نمونه را دوباره پیشکش میکنیم:

۱ - «اگر هر قدر فاصله دور هم در میان باشد، اگر تنها صدا کند به يك پرواز می آیم» (ص ۱۵ کتاب).

۲ - «انسانهای زیادی اند که باعث نزدیکی خلق به خدا میشوند ولی اینها از خدا دور و در فاصله اند» (ص ۱۳۸ کتاب).

۳ - اگر نزدیک باشد یا اگر دور است.

اگر دلش مانند پولاد است. (ص ۱۸۵ کتاب).

۴ - شب و روزم به فریادست.

رود آوازم در منزل دور. (ص ۲۱۰ کتاب)

۵ - از فاصله ها سلام بیاورید.

و باز پیغام وصل بیاورید. (ص ۲۱۹ کتاب)

۶ - اگر غوغای خورا آشکار کنند.

فریادشان به فواصل دور میرود (ص ۲۵۰ کتاب)

راورتی: غیاث اللغات دوم پبنتو را ایچ-جی راورتی در سال (۱۸۶۰ ع) ترتیب و به چاپ رسانیده است.

درین کتاب واژه هواد به سه شکل و چنین آمده است:

۱ - (هواد - هواد) واحد - مذکر - (دوم) - يك ملك، يك علاقه، يك قسمتی از ملك، یکجای دور - جمع - جاهای دور، نگاه به هیواد).

- هواد (هیواد اس. ام) (دوم) يك مملکت - يك ریجین (ترکت اف کنتری آ ریجین آ دستس - هیواد - هیوادونه - ببیند (۸۳) (جمع).

۲ - (هیواد - هیواد) واحد - مذکر (دوم) يك ملك - يك علاقه يك قسمتی از ملك - يك جای دور - جمع جاهای دور ۲ - ماتم - الم خفگان به هواد نگاه کنید).

هیواد - هیواد اس. ام (دوم) يك کشور يك ریجن (ترکت اف کنتری آ - دیستنت لند - هیوادونه - لمننتگ بیوایلینگ گریونگ ببینید هواد

۳ - یواد - یواد - واحد - مذکر - (دوم) (مغربی) يك ملك دور - جمع یوادونه - صفت - دور بعید به هیواد نگاه کنید.

۴ - یواد - یواد - اس. ام. (دوم) (دیلیو) آ فار کنتری.

جمع - یوادونه ادیکتیف - فار، به آ فار آف ببینید هیواد (۸۵).

از حواله ها و واگذاریهای بالا به آسانی ثابت میشود که راورتی همچنان معنی این واژه را از قیاس خود استخراج نموده اند. البته قیاس ایشان تا حدودی

درست است البته در صفحه (ص ۱۰۷۷) معنی دوم آنرا از کرسٹومتی گرفته و نقل نموده اند و کلمه «یواد» را با هواد و هیواد هم معنی قبول نموده اند. غیاث اللغات دیگرو پس از راورتی از جانب واتربیلیو که در سال (۱۸۶۷) ترتیب گردیده است.

درین غیاث اللغات کلمه هواد بکار برده نشده ولی «یواد» و «هیواد» برگرفته شده است و هردو رایه معنی ملک و علاقه نشان داده شده اند اما توأم با «یواد» «نگاه کنید به هیواد» تذکار رفته است (۸۶).

پلاودن : تی سی پلاودن در سال ۱۸۸۵ کلید افغانی را به زبان انگریزی ترجمه نموده اند و درین ترجمه معنی کلمه (هواد) این چنین صورت گرفته است :

«هوات ۱ حوات که در زبان عربی به معنی آسمان ولی در زبان پښتو شکل برهم خورده و تخریب شده هواد را بخود اختیار نموده است» (۸۷).
- در کلید افغانی در صفحه ۲۶۰ و در اکادمی پښتو در شهزاده بهرام وگل اندام شعر ص (۳۰)

چی افراد گوزار کاوه په مزکه پریوت د فزید ناری تلی په هوادونه ترجمه : به وقت حمله می افتید افراد فغان و ناله شان در دور میرفت که این شعرا پلاودن در حاشیه باز هم «آسمان» معنی نموده اند (۸۸).
و در کلید افغانی در افسانه شهزاده بهرام وگل اندام به این شعر توجه نمایند :
له کاروانه بهرام وکرله پښتنه

له دی خایه چین نژدی که هوادین ته (۸۹)
ترجمه : نمود بهرام سؤال از کاروان این که زینجا چین نزدیکست یا دور و پلاودن آنرا چنین ترجمه نموده اند :

بیا داسی له کاروانه بهرام شهزاده پښتنه وکره له دی خایه چین نژدی دی او که لری

ترجمه : شهزاده بهرام دوباره از کاروان پرسید که چین ازینجا دوراست یا نزدیک.

انگریزی : دن دس پرنس بهرام آف ده کاروان کواری مید .
از چینا آدجیسنت تو آر دستنت فرام دس سپات «در حاشیه در ترجمه انگریزی کلمه استعمال شده (لری ، دور) پلاودن اینطور یاد آور شده است : «هواد یعنی غیر (خارجی) ملک که درینجا یک اسم پشتو به شکل صفت استعمال گردیده است و کلمه «به دین» در آن زائد است که به لحاظ ضرورت شعری به کار برده شده است (۹۰). اینک قصه دیگری از همین شعر :

دچین شهر ورته څرکند شه له هواده وی مانی ی بنایسته لوری بی شانه شدش از دور شهر چین پدیدار که ایوانش بلند و بی نظیر بود و پلاودن آنرا چنین ترجمه نموده است :

ده تاون آف چینا تو فم آپیرد این ویو فرام فارا تر مینسیونز بیوتیس سیمد (آی) اند و اندرس تال . (شهر چین برایش از دور نمودار شد ایوان این شهر زیبا و بلند به نظرمی آمد) (۹۲).

درینجا «هواد» ، «دور» معنی گردیده که در آن نه کلمه ملک اضافه شده و نه در معنی آن مفهوم «ماتم» و «آسمان» گنجانیده شده است . گویا با موجودیت دکشنری راورتی و بیلو، پلاودن معنی این غیاث اللغات هارا درست ندیده است و مفهوم کلمه «هواد» را مطابق به قیاسهای خودشان نوشته اند .

پادری خیرالله : «خیراللغات» پادری خیرالله در سال (۱۹۰۶ ع) به چاپ رسیده است و درین کتاب مطابق به تتبع راورتی کلمه «هیواد» معنی شده ولی کلمه «هواد» نظر به تتبع بیلو از نظر انداخته شده است و در ضمن معنی کلمه «هواد» در خیراللغات این تصریح هم صورت گرفته است :

هیواد - مذکر - ملک ، وطن ، اطراف (۹۳) همچنان معنی «یواد» چنین صورت گرفته است :
یواد - مذکر - ملک دور (۹۴).

در خیراللغات معنی لغت جدیدی بنام «یوادین» چنین تشریح گردیده است : یوادین - دیکهویواد - (ببینید یواد را) (۹۵). و این همان کلمه ایست که در قصه شهزاده بهرام وگل اندام به شکل «هوادین» آمده است . به این لحاظ معنی خیراللغات به تقلید راورتی و بیلو در سلسله یوادین بر قیاس مبتنی میباشد ، و طوریکه به عرض رسانیده شد کلمه «یواد» همچنان در ادبیات ما جانی به کاربرده نشده است و از همین سبب است که این کتاب لغت، در ضمن معنی این کلمه مارا طور کامل رهنمایی کرده نمیتواند.

راحت زاخیلی مرحوم : «لغات افغانی» مرحوم راحت زاخیلی یک برداشت و نقل کاملاً شبیه از کتاب پادری خیرالله میباشد و در میان این دو تنها این تفاوت موجود است که در «لغات افغانی» راحت صاحب کلمه «زاخیل» اضافه شده و در خیراللغات خیرالله اصطلاحات مسیحی زیادتر موجود میباشد . و از همین جهت است که در «لغات افغانی» راحت هم کلمات «هیواد» ، «یواد» و «یوادین» به همان معنی آورده شده که در کتاب پادری خیرالله و مانند پادری خیرالله، راحت زاخیلی مرحوم هم به کلمه «هواد» نظر اندازی نموده است (۹۶). نسخه «لغات افغانی» که در دسترس من قرار دارد ناقص الاول است

و روشن نیست که راحت صاحب این کتاب را درچه زمانی به چاپ رسانیده باشد. ولی از آنجائیکه خیراللغات در سال (۱۹۰۶ ع) زیور چاپ حاصل نموده است و اگر مطابق به اصول کاپی رایت نگهداری شده میبود، پس اگر پنجاه سال از آن نگذشته باشد یقیناً سی سال دیگر را راحت صاحب هم به این غرض تأخیر نموده است تا کتاب خیرالله از ذهن مردم فراموش شود و بعد از آن عین کتاب را به نام خود به چاپ برساند.

در مورد کتب دیگر من به طور حتمی اظهار نظری نمیتوانم کرد، اما درباره کتاب «لغات افغانی» مرحوم راحت زاخیلی به تأکید و شدت گفته می توانم که این کتاب قبل از چاپ پته خزانه از نظر آقای حبیبی گذشته است. چونکه در کتاب «مرغری خوشحال خټک» در صفحه (۹۹۷) این کتاب از راحت زاخیلی حواله داده اند.

در کتاب «پښتوسیند» گل محمد خان مومند (منظور مؤلف شاید محمد گل مومند باشد. مترجم) این لغت از ابتداء وجود ندارد و از همین سبب است که کدام ضرورت و گذاری و حواله به این کتاب هم پیدانمیشود. از آن به بعد قاموس پښتو (در دوجلد)، ظفراللغات اکادمی پښتو «زبان پښتو» در دوجلد، و قاموس تشریحی افغانستان در سه جلد به چاپ رسیده اند. «زبان پښتو» و «قاموس تشریحی» هنوز به حد کمال نرسیده اند و ازینرو اظهار نظر درباره کلمه «هواد» و مفاهیم آن پیش از وقت میباشد. اما در مورد یکی از اشکال این لفظ یعنی «ایواد» در دکشتریهای قدیم از آن ذکر نرفته است. البته درین کتابها در باب الف آنها این معانی صورت گرفته است:

۱- ظفراللغات: - ایواد- هواد- دور- وطن- دور- وطن- ملک.

۲- زبان پښتو: - هواد- هیواد- وطن- مملکت- وطن دور.

۳- قاموس تشریحی: لغت هواد را درین قاموس ملاحظه بفرمائید (که البته این سلسله هنوز تا حرف «ه» نرسیده است). درین دوران بنام «زره پانعه» یک دکشتری خیلی وقیع از جانب دوست محمد شنواری به چاپ رسیده است که در آن کلمه «هواد» به معنی:

۱- وطن- مملکت- ملک.

۲- وطن دور، ملک دور و صحرا ذکر شده است (۹۷).

علاوه بر آن در سال (۱۹۷۶ ع) و بعد از چاپ مقاله اینجانب، متونیکه در افغانستان به چاپ رسیده اند درین فرهنگها مانند «زره پانعه» هواد به معنی وطن و جای دور هردو آورده شده است (۹۸).

تحقیق لغوی: از معروضات ذکر شده قبلی شاید به آقایون خواننده روشن شده باشد که:

۱- تمامی نویسندگان کلاسیک کلمه «هواد» را به يك معنی فهمیده اند که عبارت از «دور، فاصله» می باشد.

۲- کتابهای لغت ما معنی این کلمه را تنها قیاس کرده اند.

۳- به شکل کتابی کتاب شعرای پښتو اولین کتاب است که کلمه هواد را تنها و تنها يك معنی نموده است و هم به ترویج این معنی پرداخته اند و آن عبارت از معنی و مفهوم «وطن» میباشد.

۴- بعد از آنکه در سال (۱۹۷۶ ع) مقاله من به چاپ رسید از آن به بعد نویسندگان محترم افغانی حالا به معنی دیگری از این کلمه که عبارت از «دور، فاصله» میباشد قانع شده اند، اما درین ارتباط سؤالی پیدامیشود که چرا در ابتداء این معنی را ننیزفتند. آیا این به این مقصد که در صورت تسلیم شدن به هر دو معنی این لغت، و به این گونه خواهان اینکه جلو انتقاد مرا بگیرند نیست، و آنهم به این سبب که استعمال غلط لغت «هواد» در «پته خزانه» عدم حقیقت و واقعیت پته خزانه را به اثبات میرساند. و اگر ایشان قبول کنند که کلمه هواد دو معنی دارد پس برای آنها این مسئله آسان میشود که از معنی غلط کلمه «هواد» از طرف «محمد هوتک» به دفاع بپردازند، و از همین سبب است که من باز هم درین موضوع اصرار می ورزم که «هواد» را به معنی «وطن» به کار بردن کاملاً غلط است.

از تحقیق لغوی لغت «هواد» روشن میشود که این لغت کلمه پښتو نیست بلکه این لغت در زبان پښتو داخل شده است که ما آنرا از کلمه عربی «جواز» گرفته ایم که از لفظ «جواز» لغت «هواد» ساخته شده یعنی (ح) به «ه» و «ذ» به «د» مبدل گشته است. و این يك قاعده عام است که «ح» به «ه» و «ذ» به «د» تبدیل میشود که مثالهای آن چنین است:

حبا - هبا - (بخشیدن).

جناح - گناه و:

۱- استاذ - استاد ۲- بذرقه - بدرقه ۳- همدان - همدان ۴- زره (زغره) ورع

۵- حارق، حازق ۶- گنبذ - گنبد ۷- نبیذ - نبید ۸- اذر - ادر - حائق -

حادق.

حال اگر به معنی عربی «جواز» نظر اندازی شود در کتب لغات به معانی مختلف آمده است.

لغتنامه شتاتن گاس - فرهنگ استینگاس: فاصله.

لغات کشوری : بُعد ، دوری .

المنجد (عربی - اردو) : دوری ، جدائی .

منتخب اللغات : دوری (۹۹) .

بنابران تمامی بحث به این نتیجه منتج گردید که کلمه « هواد » در ادب ما با آنکه تغییر شکل یافته است، اصلاً از زبان عربی داخل زبان پښتو شده است ولی با آنهم در معنی به هیچوجه تغییری ننموده است و در پښتو در هر جاییکه این لغت استعمال شده است معنی اش « فاصله ، بعد ، دوری و جدائی » میباشد. بنابران استعمال این لغت به معانی موجوده آن در « پته خزانه » اثبات کافی برای این گفته است که پته خزانه کارنامه نویسندگان قرن دوازدهم نی ، بلکه کارنامه نویسندگان این عصر و زمان میباشد. اگر چنین نمی بود باید در یک جایی از جاها کلمه « هواد » به معنی فاصله هم معنی میشد .

از دلایل گفته شده این موضوع هم به اثبات میرسد که همچو يك تغير در موقف نویسندگان افغانستان که معنی کلمه « هواد » هم « وطن » و هم « جای دور » هر دو میباشد در حقیقت يك تفکر بعدی یعنی به اصطلاح (انگریزی : افترات) میباشد که تنها ومحض برای « بی اثر » کردن انتقاد من بوجود آمده است. در حالیکه این آقایان این مسئله را به هیچوجه به اثبات رسانیده نمیتوانند که پیش از مقاله من (۱۰۰) در هیچ جایی این کلمه را غیر از « وطن » و حتی اگر برای يك مرتبه هم بوده باشد معنی دیگری ننموده اند. از آنجاییکه همچو چیزی انجام نشده و صورت نگرفته است، پس این رابه بسیار ادب باید بگویم که این تغییر در معنی کلمه « هواد » در واقع « مشیت بعد از جنگ » میباشد، چه تا زمانیکه در معنی لغت « هواد » کدام اعتراضی صورت نگرفته بود و به اساس این اعتراض اصلیت پته خزانه مورد شك و تردید واقع نگردیده بود، تا آنوقت معنی دوم این کلمه را حتی یکی از نویسندگان محترم افغانستان هم نمیدانستند. اگرچه بعضی از فرهنگیان قیاس این معنی را نموده بودند ولی با آنهم فرهنگ نویسندگان محترم افغانستان به قبول معنی دوم این کلمه تسلیم نمیشدند و حالا از باعنی تسلیم شده اند که اگر همچو اعتراضی نکنند آنوقت واقعیت پته خزانه آفتابی میگردد.

گروهیدل :

در مورد آن واژه هائیکه در پته خزانه به معانی غلط استعمال شده اند و در زمان « محمد هوتک » حتی کسی تصور آنرا هم کرده نمی توانست، یکی هم لغت « گروهیدل » میباشد . این کلمه در پته خزانه دو مرتبه مورد استفاده قرار گرفته است . يك مرتبه در ذکر رضی لودی علیه الرحمه چنین آمده است:

« از آنها الحاد و عقاید فرقه اسماعیلی را آموخت و گروهیده شد » (۱۰۱) .

و این فقره را مرحوم آقای حبیبی چنین ترجمه نموده اند :

« از ایشان الحاد و عقاید فرقه اسماعیلی را آموخت و به عقاید آنها گروید و ملحد گردید » (۱۰۲) .

یادداشت مرحوم آقای حبیبی درباره « گروهیدل » چنین است :

« گروهیدل - مصدریست که ریشه آن پلاشیه همین گروه میباشد که به معنی دین و کیش درین اشعار آمده و اکنون از بین رفته (۱۰۳) فقط مصدر گروهیدل به معنی « گرویدن » و عقیدت داشتن در متوسطین هم زنده بود و خوشحال خان میفرماید :

نه یی زره په ماترمیژی نه گروهیری خدایه څه می سراوکار شوله کافره
ترجمه : خدایا از چه سروکارم با کافری شد که نه قلبش بر من نرم میگردد و نه هم گرایشی و عقیدتی به من دارد.

« در مواردیکه کلمه گروه و گروهیدل درین اشعار پارا آمده آشکار میگردد که قدما کیش و دین را گروه میگفتند. چنانچه در اصل نسخه در بیت اول، نسخه نویس در بالای این کلمه (ای دین) نوشته است. و گروه و گروهیدل بمعانی دین و قبول کیش از غنایم ذخایر ادبی ماست که درین گنجینه نهفته پنهان بوده و ما میتوانیم این کلمه از دست رفته و از تداول افتاده زبان را اکنون واپس زندگانی دهیم » (۱۰۴) .

حال معنی این کلمه « مرده » را در غیاث اللغات هابینید :

۱- فرهنگ کریستو متی : « خفه شدن ، ماتم کردن ، ترس کردن ، دردمند شدن شاید در هندی کرهناحنی » .

۲- راورتی : متابعت کردن ، مسرور کردن ، ستایش کردن ، قبول کردن ، اعتماد کردن ، ترساندن عطف توجه کردن ، دلکش ، متمرکز کردن توجه .

۳- بیللیو : خوش کردن ، متابعت کردن ، دل کشیدن ، ترساندن ، ادب کردن ، احترام کردن ، جمع شدن (از گرویدن فارسی) .

۴- خیر اللغات : این کتاب لغت و لغات افغانی هر دو از کلمات گروهیدل و گرویدل یادآور شده اند و آنرا چنین معنی نموده اند : پیروی کردن و اعتقاد داشتن .

۵- لغات افغانی : مرحوم راحت در لغات افغانی کلمه هواد و کلماتی دیگری چون گروهیدل و گرویدل را همچنان معنی نموده است که نویسنده خیر اللغات نموده اند .

۶- پښتو سیند : وزیر محمد گل خان در « پښتو سیند » کلمه گروهیدل رابه معنی (اندیشه کردن از عقوبت) می آورند. « برین بیچاره که این ظلم را

میکنی از روز باز پرس اندیشه نمی نمائی « به این اکرب (شاید مقصد عقرب یا کژدم باشد . مترجم) (این کار را که خواهم کرد مگر اندیشه می نمایم) (این مصیبت برایش رخ داده است هنوز هم اندیشه نمی نماید) . وزیر صاحب مرحوم به معنی که ما قبول کرده ایم خیلی نزدیک حتی تقریباً عین معنی را ارائه نموده اند .

قاموس پبنتو : معنی این کلمه در قاموس پبنتو همانطوری ذکر شده است که ، آقای حبیبی آنرا در « پته خزانه » معنی نموده اند . اما اینقدر باید به خاطر باشد که قاموس پبنتو در سال (۱۳۳۰ هجری جلد اول) بعد از چاپ پته خزانه و در جلد دوم آن در سال (۱۳۳۳ هجری) بعد از چاپ پته خزانه به طبع رسیده است .

زبان پبنتو : کتابهای زبان پبنتو و قاموس تشریحی هنوز تا حرف « گ » نرسیده است بنابراین درین کتب معنی « گرویدل » هنوز وجود ندارد . از معانی ای که دکشنریها نموده اند آشکارا میگردد که مانند کلمه « هواد » در سلسله معنی لغت « گرویدل » درین کتب که از طرف مرتبین آن غیر از (پبنتو سیند) همچنان تنها به قیاس متکی میباشد و مانند مفهوم واژه « هواد » که راورتی در قیاسش تا اندازه ای به معنی آن نزدیک بوده در سلسله گرویدل قیاس بلیو به طور جزئی درست میباشد . حال ببینیم که نویسندگان پبنتو این لغت را به کدام مفاهیم استعمال نموده اند . در سلسله کلمه « گرویدل » مرحوم آقای حبیبی در یادداشت پته خزانه شعری از خوشحال بابارا برای اثبات دعوا مثال میزنند که در اقتباس و ترجمه از آن قبلاً ذکر گردید ولی با آنکه معنی این لغت همان چیزی نیست که آقای حبیبی می فرمایند اما با آنهم این شعر را به حال خودش گذاشته و از شعرهای دیگر برای فهم کلمه « گرویدل » استفاده و کوشش به عمل می آوریم . خوشحال ختک علاوه از شعر قبلاً ذکر شده اش در اشعار زیر کلمه « گرویدل » را به کار برده است :

مونژه به و مروهسی پوهیرو یاران مولارل لا نه گروهیرو
ترجمه : دانیم همه که مرگ فرامیرسد بار یاران همه شدند ولی بیم نداریم
که ورته وایی کله پوهیرو قرآن که لولی کله گروهیرو (۱۰۵)
ترجمه : اگر برایش بگویی نمی فهمد ، به قرانت قرآن هم می پردازد اما ترسی بخود راه نمیدهد .

چی بادشاه نه پری گروهیرو نه بی زره بادی شرمیری (۱۰۶)
ترجمه : که نه پادشاه از آن ترسی دارد و نه دلش از آن شرم دارد
مومنان دی و گروهیرو په صراط به گزر کیروی

ترجمه : مسلمانان بپاید بیم کردن که از پل صراط باید گذشتن
داهم کفر دی چه کیروی په قیامت که نه گروهیرو (۱۰۷)

ترجمه : این چیزیکه میشود هم کفر است اگر از قیامت نمی ترسند .
درین اشعار مفهوم « گرویدل » ترس و بیم است ولی به شکل خاص و ماورای طبیعی آن یا « ترس از مافوق الفطرت » اما از آنجائیکه در نتیجه خوف از مافوق الفطرت ایمان آوردن به مافوق الفطرت ضروری میباشد ، از همین جهت است که آقای حبیبی و دیگر مستشرقین در رسیدن به مفهوم درست این لغت دچار اشکال شده اند و آنرا به معنی (عقیده داشتن) که خود نتیجه گرویدن است تعبیر کرده اند .
در کتاب « یوسف زلیخا » تألیف عبدالقادر خان ختک این لغت دومرتبه به کار برده شده است

که باور کری به گروهیرو ته می روح یی که پوهیرو
ترجمه : نمودی چو باور بترسی از او چو فهمیدی ، روان من تو باشی
دا ناست بد دی که پوهیرو ما رخصت کره که گروهیرو (۱۰۸)
ترجمه : چو فهمیدی بد است تمکین چنینست

چو ترسیدی بده ام رخصت از خویش
از سیاق و سیاق این دوشعر آشکار است که درینجا گرویدل به معنی « گرویدن و عقیده داشتن » نی ، بلکه به مفهوم ترسیدن است . زیرا پس از شعراول زلیخا به دایی خود اظهار میدارد که :

که ز ما له خونه دار کری ته به سعی په دا کار کری (۱۰۹)
ترجمه : اگر از خانه من ترسی داری ، پس تو درین کار اهتمام خواهی ورزید
و درینجا از استعمال کلمه « دار » واضح و روشن است که « گرویدل » به معنی « ترسیدن » است .

در شعر دوم ذکر سخنانی از حضرت یوسف است که او به زلیخا گفته است .
عنایت و کره راپاندی چی زه ووخم د باندی
ترجمه : عنایت کن به حال من زینجا برآیم
و باز :

دا ناست بد دی که پوهیرو ما رخصت کره که گروهیرو (۱۱۰)
ترجمه : چو فهمیدی بدست تمکین چنینست

چو ترسیدی بده ام رخصت از خویش
« یعنی تنها نشستن من و تو کار خوبی نیست اگر ترس ات (از خدای) باشد مرا مرخص کن » حال اگر سیاق و سیاق و تشکل شعر در نظر گرفته شود « گرویدل » در هر دو شعر به یقین « ترسیدن » معنی میدهد .

سکندر خان خټک :

در دیوان سکندر خان خټک این لغت دو بار تکرار شده است .

اعتقاد د خلقو سست شو نه گروهیروی

چی په خبله خوری واره دی اسان اوس

ترجمه : اعتقاد خلق به سستی گرانیده و کسی را ترسی نیست ، که اگر به ناروانی اکنون هر چیزی را از خود بدانند آسان است . (ترجمه مصرع دوم نسبت غیر معمول بودن و نامفهوم بودنش مشکل بود و حتی مردمیکه اهل این زبان بودند از آن تعبیرهای مختلفی مینمودند . در صورت خطا پوزش میخوام . مترجم)

چه پوهیروی نه گروهیروی اختیار تا و ته رخصت دی (۱۱۱)

ترجمه : وقتیکه میدانی و هنوز هم ترسی نداری ، این به این معنی است که اختیار از وجود تو رخت سفر بسته است .

در شعراول در اثر سستی اعتقاد مطلب از « نه گروهیدلو » « از خدا خوف نکردن » است که در روشنی این معنی مصرع دوم وضاحت پیدامیکند .

خواجه محمد بنگش :

در دیوان چاپی خواجه محمد بنگش این کلمه سه مرتبه در حالت فعل حال استعمال شده است :

ولی نه گروهیروی ای زما خاطره سنگه

واریه وارمین یاران کمپوری درنگ تردرنغه

ترجمه : بآنکه یاران عاشق ، نوبت به نوبت کم میشوند ، ای فکر و خاطر سنگ شده ام ! چرا ترسی بخود ره نمیدهی .

د خواجه محمد په آه ئ ترس نه شی

دینایسته و زرو نه سنگ دی نه گروهیروی

ترجمه : ندارد بیم ز آه خواجه محمد

دل خوبان چون سنگ است می نترسند

(چی) (په هرلور؟) د مرگ بمامه اوری نه گروهیروی

ولی کون شوی ته د غور و په شپیلی (۱۱۲)

ترجمه : میشنوی آواز طبل مرگ و ترست هیچ نیست

گشته گوشت کر چرا از درک آن آواز نی

گروهیدل در شعراول و آخر از کلیات شعر خوشحال بابا و شعر دوم در روشنی و پرتو قرینه « ترس » غیر از « ترس » دیگر هیچ معنی ی از آن نمی تراود .

در شعر رحمن بابا :

گل لمبه شه د بلبل په آه رحمانه

نه گروهیروی یار په های او هو دستا (۱۱۳)

ترجمه :

رحمن ! ز آه بلبل ، آتش گرفت آن گل ترسی به دل ندارد یار از سرو صدایت قبل ازین شعر ، شعرهای دیگری هم به خوانندگان گرامی تقدیم گردیده است . نظریه گفته پته خزانه یونس « شاگرد » رحمن بابا این لغت را سه بار به کار برده است :

نرم دل به په ژړا د خوار گروهیروی په اوبه کله نرمیروی سنگلاخ ترجمه : ز اشک مستمند ترسد دل نرم نگردد نرم با آب سنگ آستان

مرد دستا له دسته نه گروهیروی دل سنگینی

ترجمه : ای سنگین دل که ترسی نداری ولی من از دست غم تو می میرم د عاشق په اوبینو نرم زره گروهیروی

نرمیده په ابو ترارولره نه دی (۱۱۴)

ترجمه : دل نرم از اشک عاشق می ترسد ، بآنکه صخره و سنگ را خاصیت نرم شدن از سوی آب نیست .

در اشعار بالا لغت گروهیدل به هیچ وجه « گرویدن و عقیدت داشتن » نمیتواند باشد بلکه در هر سه حالت به معنی « ترس و بیم » آمده است . اگر اخیانا به معنی « گرویدن و عقیدت داشتن » تعبیر شود در آن صورت شعر بی معنی میشود .

حمید مومند : در کلام حمید بابا این لغت دو بار آمده و از آن يك مرتبه در قصه « شاه گدا » این لغت چنین است :

شاه وی دا زما ابروی دی و پوهیروه

تفاوت په داکشی نشته و گروهیروه (۱۱۵)

ترجمه : ابروی من که چون شاه آبرومند است ، از آن بترس که در آنها تفاوتی وجود ندارد .

و برای بار دوم درین غزل :

په دا خدای چه د هر چا دی نه گروهیروی

واروم له رقیبانو په کوم خدای دوست

ترجمه : از خدائیکه خدای همه است ترسی ندارند ، پس حالامن به کدام خدا دوستان خود را از شر رقیبان پسپارم .

انگریزی : سنس شی فیبرت نات دت گاد هو از ده گاد آف آل پای ده اسستانس آف وت دیتی شل آی دیورت مای فریند فرام ده کیفرز .

یعنی او اگر از خدائیکه خدای همگان است نترسد (حالا) به کمک کدام خدائی معشوقم را از رقیبان رو گردان کنم (۱۱۶).

نجیب : دردیوان نجیب دومرتبه این مصدریه شکل « فعل حال » آمده است : رقیب کا په ما ناسازی صنم هم نه گروهیږی په مسجد په حرم هم ترجمه : رقیب و یار هردو باعث ناسازیاها گردند

نه بیمی از حرم دارند ونی هم ترسی از مسجد و : چه په روی د خدای رسول هم نه گروهیږی

ای نجیبه رقیب هسی شان بی دین دی

ترجمه : رقیبان ای نجیب بی دین چنانند که بیمی از رسول و رب ندارند درین دوشعر ذکر ای از هستی و اماکنه مقدس که به طور قرینه ذکر گردیده است مفهوم گروهیدل را بر ملاتر و روشن تر نشان میدهد تا هر خواننده به این گفته قانع شود که گروهیدل به معنی « گرویدن و عقیدت داشتن » بر اساس غلط فهمی بنا شده است.

حسین :

دردیوان حسین سه مرتبه کلمه « گروهیږی یعنی می ترسد » استعمال شده است :

که گروهیږی هغه یار زما په وینو درمجره به کرم د زره درر عجب ترجمه : اگر از خون من آن یار ترسد به مجرائی دهم، نر عجبیل دل عبث وایم بی کسی خپله رقیب ته نه گروهیږی په مسلم ترسا زندیق ترجمه : عبث از بیکی نالم به دشمن ز مسلم زندیق وترسا نترسند څه زما د یار تر میان غمازه گوری نه گروهیږی یك دلان په چوغلی ترجمه : میان یار و من چه جویی غماز نترسد یكدلان از مکر و نیرنگ چی جویی بی دیار غم لکه گنی په زاری می دیار سترگی نه گروهیږی ترجمه : وقتیکه امواج غم یار بر من چیره میشوند، به عذر وزاری ی من ترسی به چشمان او پدیدار نمیگردد. (۱۱۸)

در چار شعر گذشته به اساس قرینه و تلازم مضمون ، مفهوم گروهیدل تنها « ترس » شده میتواند وبس.

رحمت داوی :

اگر احياناً همه مثالهای فوق در قناعت دادن خوانندگان محترم به ناکامی مواجه گردد در آنصورت خوانندگان شعر رحمت داوی را که، هم دیار و هم قصبه «محمد هوتک» و آقای عبدالحی حبیبی میباشد دقت فرمایند :

خوار حیران په زره زیون درته ولاری

د مظلومو له آزاره و گروهیږه (۱۱۹)

ترجمه : ستاده دل زیون حیران به پیش

بترس از رنج و آزار ستمکش

یا : خوار، حیران بادل ناتوان در برابر استاده است ، از آزار مظلوم بترس. درینجا گروهیدل به معنی « گرویدن » و « عقیدت داشتن » به هیچ وجه شده نمیتواند صرف امکان یك معنی وجود دارد و آن « ترسیدن » می باشد .

گفته مزه دار و حلاوتبخش درینجا اینست که زمان زندگی رحمت داوی به زمان « محمد هوتک » خیلی نزدیک بوده و بنا بپیش کردن هیچ عذری شده نمیتواند که یك لغت در یك وقت و در یك ماحول جغرافیایی، دو معنی جداگانه و متفاوت داشته باشد. برای نویسندگان محترم افغان ستان درسلسله معنی لغت « گروهیدل » اگر کدام اشتباهی بوقوع پیوسته باشد در آنصورت شاید که یکی از اساساتش همین باشد که افضل خان در تاریخ مرصع این لغت رابه طورو طریقه ای به کاربرده است که از آن معنی « جمع کردن » استنباط میگردد . افضل خان میگوید :

« آن پښتونها و دیگران که از مریدان پیر روشن بودند همه ایشان زیادتر به نزد پیرروشان جمع بودند » (ص ۲۵۰) درینجا لغت گروهیدل به همان معنی ایکه نویسندگان محترم افغانی ازین لفظ استخراج میکنند نه آمده است، بلکه این لغت در روشنی سیاق و سباق « پندیدل و جمع شدن » میباشد که آن در زبان فارسی از کلمه « گروه » که مصدر ساختگی خود افضل خان میباشد و در ساختن اینگونه مصادر خوشحال بابا هم اقدام نموده اند. بطورمثال :

یا فریاد فریاد فریاد کړه ژاره تار په تار و یی

ترجمه : بکن فریاد هم فریاد و فریاد به هراتارش بزن و گریه سر ده و یا آن غزل که مطلعش چنین میباشد :

بی یاریه دی داخوار مری یاره وی یی

رقیبان په دا خواریری خواره وی یی

بدون یاریت این خوار می میرد، یارش کن

رقیبانت دلیل گردند، توهم نیز، خوارش کن

و در آن مصادر « نشان دادن » و « حساب کردن » هم ذکر گردیده اند . خوشبختانه درضمن « گروهیدل » نویسندگان محترم افغانستان هنوز به آن دعوی نپرداخته اند آنچه پس از چاپ مقاله اینجانب درسلسله کلمه هواد انجام داده بودند. یعنی که در ادبیات پښتو مفهوم هواد « وطن » و « فاصله و جای دور » هردو آمده است و بنابران هردو درست میباشد. به این دلیل حالا خواهی نخواهی این نکته پذیرفته شده است که معنی « گروهیدل » « گرویدن عقیدت داشتن » در کتاب « محمد هوتک » و یا در حاشیه کتاب از ذهن یك نویسنده

تراویده شده و در « پته خزانه » « محمد هوتک آورده شده است و چنین بیان میشود :

« چنین نقل میکنند که نصرپسر شیخ حمید، درملتان با نمایندگان ملاحد نشست و از ایشان الحاد و عقاید فرقه اسماعیلی را آموخت و به عقاید آنها گرویده و ملحد گردید » (۱۲۲). ترجمه این عبارت را استاد حبیبی فاضل و مرحوم چنین نموده اند :

« چنین نقل کنند که نصرپسر شیخ حمید درملتان، بارسولان ملاحد نشست و از ایشان الحاد و عقاید فرقه اسماعیلی را آموخت و به عقاید آنها گروید و ملحد گردید » (۱۲۳).

معنی کلمه « گروهیدل » طوریکه از دیوانها و کتابهای شعرای خودمابه اثبات رسیده است در عبارتهای هردو زبان پښتو و زبان فارسی نمی تواند جازده شود و این کلمه در کلام « شیخ رضی علیه الرحمه » این چنین مورد استعمال قرار گرفته است :

لرغون ولی گروهیدلی چی دی گوبی اراوه

و مرحوم حبیبی ترجمه فارسی آنرا این چنین نموده است :

ترجمه : « چرا می گرویدی که تنهاتبدیل کردنی بودی » (۱۲۴)

درینجا نیز همان مفهوم « گرویدن » استعمال شده است که کلمه « گروهیدل » اصلاً گنجایش آنرا ندارد. و عین مفهوم « گرویدن » هم درین عبارت موجود است « که شیخ کرامات بزرگی را ظاهر کرد و مردم به وی گرویدند » (۱۲۵) پس به نظر من این نمونه و مثال « گرویدن » که از « پته خزانه » بیرون میشود آشکارکننده این حقیقت است که نویسنده متن « املا » خود را از نویسندۀ حاشیه گرفته است.

کلن : این کلمه را « محمد هوتک » در کتاب خود « پته خزانه » به مفهوم شکل صفتی سال به کار برده است. و مثالهای آن چنین است :

۱- پادشاه ظل الله چارده ساله بود.

۲- محمد یونس در آن سال جوان سی و یک ساله بود.

۳- درس و سال خودبیسست و سه ساله است.

۴- در سن و سال خود پخته و هشتاد ساله بود (۱۲۶).

در گرامر پښتویک قاعده عام است که لغاتیکه همراه با وقت و زمان نسبت صفتی داشته باشند در آخر خود « یی » اختیار میکنند. بطور مثال : (امروزی - ننی) ، (سبانی - فردایی) ، (بیگانی - شامگاهانی) ، (سبزی - امسالی) ، (پخوانی - قدیمی) ، (پروسبزی - پارسالی) ، (ورم کلنی - یک سال قبل) و غیره.

این حقیقت در فرهنگهای پشتو هم قید گردیده است و در زیر من به حواله بعضی از فرهنگهای پشتو می پردازم :

۱- کریستومتی - کلنی یا سالگی زور یا پیر - مانند شش سالگی که شش ساله باشد.

۲- راورتی - سالگی - (ترکیبی) که همراه با تعداد استعمال میشود که تعداد سالهای پیری اش را نشان میدهد. مثلاً در شش سالگی (شیرکلنی) و یا شش ساله (دشپروکلنو).

۳- بیللو - سالگی (کلنی) . در ترکیب با کلمات نشاندهنده زمان است. مثلاً چارسالگی (پنجه کلنی) یعنی پنج ساله.

۴- خیرالله پادری . سالگی (کلنی) - این کلمه مشتق شده از سال است و همیشه در آخر عدد استعمال میگردد. مثلاً (لس کلنی) ده سالگی یعنی ده سال عمر.

۵- مرحوم راحت زاخیلی : همانطوریکه خیرالله پادری نوشته است .

۶- در کتاب « پښتو سیند » کلمات کلن و کلنی هردو وجود ندارند . سخن مهم اینجاست که در هر پنج کتاب قبل الذکر کلمه « کلن » جا داده نشده است.

تنها همین حقیقت که در تمامی کتب لغت کلمه (کلنی) یا (سالگی) موجود است اما کلمه « کلن » وجود ندارد ، این اثبات کننده این حقیقت است که « کلن » یک کلمه بسیار جدید بوده و در سال (۱۱۴۲ هجری) مستعمل نبوده است. ولی با آنهم برای اتمام این همه دلیل و برهان من از ادبیات پښتو در نظم و نثر مثالهایی می آورم :

استاد علیخان مرشد و « صاحب » بیاض میگوید :

د اختیار واگی می وختی له لاسه

په ښایسته چی می زړه بند څو کلنی شه

ترجمه : لگام اختیار از دست بگذشت

به آن زیبا که شد چند سال دل بند

این کلمه در حوالی و نزدیکی زمانه زندگی « محمد هوتک » از طرف « هموطنش » یکبار و از طرف مؤلف کتاب فوائد الشریعه سه مرتبه به نثر آورده شده است.

اگر در شعر کلمه « کلنی » به کار برده شود آن وقت معروض به این اعتراض میشود که، بنابر تقاضای ضرورت شعری این شکل را به خود اختیار نموده است ، ولی در نثر حتی با وجود استعمال « ی » هم، این اعتراض پدید نمی آید.

در مثال اول نمونه استعمال کلمه « کلنی » را بجای کلمه « کلن » از تحریر حافظ محمد امین سرکنده که « هم عصر » و « هموطن » « محمد هوتک » بود تذکر میدهم که در کتاب پسرش حافظ نور محمد « بریبتنا کیسه = قصه ی از روشنی » آورده شده و هوذا :

« من درین جنگ سی و شش ساله بودم و در فن و فتورهای جنگ هم تیز و استوار » .

به مثالهایی از فوائد الشریعه دقت کنید :

۱ - « بعضیها اظهار میدارند که بنای اول از حضرت آدم بود. بنای دوم از جانب ابراهیم خلیل الله بود که اثباتش در آیت آمده است . بنای سوم از قریشی هاست که آن حضرت با ایشان بود و او « بیست و پنج ساله بود » .

۲ - وقتیکه رسول کریم به مدینه هجرت کردند آنوقت در مکه بی بی عایشه شش ساله یا هفت ساله بود. وقتیکه سرور پاک داعی اجل را لبیک گفت، او هیجده ساله بود.

۳ - حضرت حسین پنج ساله بود. (پنجه کلنی وه (۱۲۹) .

در کتابهای چاپ شده عهد نامه های کهن از طرف برتش بابل سوسانی (جمعیت انجیل بریتانوی) بیست و یک بار کلمه « کلنی » استعمال گردیده است که حواله آن چنین است :

پیداوشت : ۲۸، ۲۹، ۷۱

خروج : ۱۳۳، ۱۷۸، ۲۳۱

احبار : ۲۶۰، ۲۶۰

شمار :

۲۹۴، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۵، ۲۹۵، ۹۶۲، ۹۶۲، ۹۶۲، ۹۶۲، ۹۷۲، ۹۷۲

۲۹۸، ۲۹۸، ۲۹۸، ۲۹۸، ۲۹۸، ۹۷، ۹۷

۳۵۰

یشوع : ۲۹۶

قاضیان : ۵۴۱

عذرا - نجمیه - ایستر - ۶

روزنامه : ۶۰ - ۱۲۵

مترجمین کتابهای عهدنامه های کهن، قاضی عبد الرحمن و غلام جیلانی میباشند. مؤلف گرامی « فرهنگ زبان و ادبیات پبشتو » زلمی هیوادل . درباره قاضی عبد الرحمن می فرمایند :

« در حدود (۱۳۰۰ هجری قمری) زندگی میکرد. قاضی شاعر و عالمی از قوم بابوزی سوات بود. در ترجمه سیرالسالکین

حصه داشت (۱۳۰) » و غلام جیلانی همان خوش نویسی میباشد که تمامی کتابهای راکه یکتعدادی از آن به طبع رسیده (مثلاً دیوان رحمن بابا و کلید افغانی) و یکتعداد دیگر که تا هنوز هم طبع نشده مانده اند، همه را برای پادری تی پی هیوز نوشته است. فرهنگ زبان و ادبیات پبشتو هم در ارتباط به آن اطلاعاتی را ارائه نموده و درین کتاب آمده است : « حدود قرن سیزدهم در پشاور می زیست خطاط گزیده و نثر نگار پبشتو بود. نسخ زیادی را به انگریزها خطاطی نمود انجیل مقدس را به نثر پبشتو ترجمه داشت (۱۳۱) » . به هر کیف این دو ترجمه کننده این قابلیت را دارند که به قول و رأی ایشان اعتماد کرده شود و این سخن هم در دل و جان نگهداری شود که اگر به این نویسندگان کدام شکل دیگری از این واژه روشن می بود، پس ایشان کم از کم حتی، اگر برای یک مرتبه هم می بود آنرا به شکل دیگری می نوشتند. در عهدنامه کهن درباره تفصیل استعمال کلمه « کلنی » منسلک و مربوط به این مقاله به ضمیمه الف نظر اندازی شود.

استوگه : من به غرض امتحان قدامت و یا جدیدیت پته خزانه کلمه دیگر را بنام « استوگه » انتخاب نموده ام که در پته خزانه به شکل جدید آن یعنی « استوگنه » نوشته شده است. در باره ثابت نمودن جدیدیت این کلمه تنها این گفته کافیست که اگر از یک طرف از جانب دورن کریستومتی در فرهنگهای راوتری و بیلیواین کلمه به اشکال استوگی، استوگنی (همچنان استوژی) نوشته شده اند، ولی از طرف دیگر خیر اللغات و لغات افغانی آنرا تنها به یک شکل یعنی « استوگنه » ارائه داده اند و این هر دو فرهنگ که فرهنگهای قرن بیستم میلادی میباشد شکل کهن این کلمه یعنی « استوگه » را همچنان رد نموده اند چنانکه پته خزانه آنرا رد نموده است، در حالیکه قرانت تمام نسخه های قلمی متفق علیه به شکل استوگه می باشد که مثالهای مربوطه چنین میباشد :

مخلص : مخلص شاعر بزرگ روشانیان این کلمه را در دیوان خودش شش بار به شکل استوگه استعمال نموده است .

۱ - د دنیا په نابود ملک استوگه کومه خکه نوم یی په کتاب کبنی دی اوجار
ترجمه : کنم مسکن درین دنیای پر یاد ازین رو در کتاب نامش خراب است

۲ - د دنیا اوجار سرای کبنی مقام مه کړه

هیخ عاقل استوگه نه کړه په اوجار

ترجمه : درین دنیای ویران خانه مگزین

که عاقل کی کند منزل به ویران

۳ - د نفسك په پليد ملك مه كره استوگه

په كوشش دی پاك جنان وټه وڅيړه

ترجمه :

زندگی در کشور زشت هوی ممکن مکن

از تلاش و سعی بالا رو در باغ جنان

۴ - بی جهت به په جهت کبني کا استوگه

دی بی مثل په بی مثل کبني استان کا

ترجمه : کند بی جهت مسکن اندر جهت

کند بیمثل در بیمثل مسکن

۵ - په شی نوری د دل روح د زړه عالم دی

د نوسك شیطان استوگه پر لورچپ دی

ترجمه : راه راست است روح دل دنیای دل

راه چپ منزل سوی شیطان نحس

۶ - دانا کس سری په خدای لڅره کيږي

په امید ویره استوگه د غبار وی (۱۳۲)

ترجمه :

مرد دانا می سپارد خویشتن برخالفش

در امید و خوف زیستن عادت خاک و غبار

و این شعر رحمن بابا :

همیشه به در په در گرخی رتلی

د اوستگی خای به نه مومی هیچرته (۱۳۳)

ترجمه :

در به در چون راندگان گیرد راه خویشتن

مسکن و ماواء نمی یابد در جای دیگر

و این در تمامی نسخه های قلمی رحمن بابا به عین شکل موجود است .
و اگر کدام اختلافی باشد آنهم در حرف اخیر مصرع اول و در کلمه « رتلی »
میباشد.

اشرف خلیل :

درغزلی از اشرف خلیل که در مجموعه میان حسیب گل صاحب از آن نقل شده
است يك شعری از آن چنین است :

د استوگی خای دهیچا دلته نشته

څوك د وړاندی څوك د وروستو قطار لارل (۱۳۴)

ترجمه : این جهان جای بود و باش هیچکسی نمیباشد ، کسی از قطار اول و کسی
هم از قطار اخیر ترک دنیا میکنند.

یونس : این کلمه در دیوان یونس دومرتبه به کار رفته است :

دادنیا څه د استوگی مقام نه دی ته به څه د پله په سر باتدی ولاری

ترجمه : این جهان جایی نیست که انسان در آن برای همیشه زندگی کند
و تویی جهت و بی خبر بر فرا پل ایستاده ی .

نه شی په یوه خاطر د دوه مینو استوگه

یا به غم د خان وی یا به مینه د جاتان وی

ترجمه : به يك خاطر نگنجد دو محبت

یا غم جان باشدش یا مهر یارو دلبری

در جلد اول خزانه گمشده « ورکه خزانه » این شعر قادر گنجتاییده شده است :

چه اخیره دا دنیا استوگه نه کری

بیهوده د چا هوس په خارستان شی (۱۳۶)

ترجمه : چو آخر کس درین دنیا نیاید

چه کس باطل به خارستان هوس کرد

«تاریخ مرصع» به لحاظ زمان، نزدیکی زیادی به پته خزانه دارد و این کلمه
در آن سی و چار مرتبه به شکل « استوگه » مورد استعمال یافته است. همچنان
در کتابهای عهد نامه های کهن بیست و يك بار، و در تواریخ حافظ رحمت خانی
پیرمعظم شاه این کلمه چار مرتبه به شکل « استوگه » به کار برده شده است.
برای تفصیل به ضمیمه « ب » مشمول این مقاله نظربیاندازید. در ترجمه
پلگرمز پراگرس در « سیر السالکین » این کلمه به شکل « استوگه » چنین نقل
گردیده است « در شهر هلاکت زندگی میکند » (۱۳۷). و قتیکه این کلمه
در تمامی نسخ قلمی و چاپی کهن به شکل « استوگه » به تحریر آمده باشد و
تنها در « پته خزانه » به شکل استوگنه به کار برده شده باشد، پس خوانندگان
به چه نظری غیر ازین نظری افتند که بگویند : « پته خزانه » قرا نست
و تحریر نویسندگان جنید خود را معرفی واستعمال میکند. اگرچه حالا نقادان
محترم افغانستان این موضوع را عملاً قبول نموده اند که صورت حقیقی این
کلمه همان کلمه « استوگه » میباشد (۱۳۸).

درموجودیت این چارکلمه مختلف « هواد »، « گرو هیدل »، « کلن » و « استوگه » اصلیت پته خزانه خود بخود آشکار میشود. زیرا این کلمات طوری معنی شده و به کار برده شده اند مثلیکه همین امروز معمول بوده و همین امروز معنی میگردند. من در چارصد سال گذشته باملاحظه نظم و نثر در ادبیات پبشتوویه ذریعه استعمال این چارکلمه این مسئله را به اثبات رسانیدم که، معنی و استعمال این کلمات همانطور نیست که مؤلف « پته خزانه » « محمد هوتک » و همچنان مَشرَح و مفسر این کتاب آنها را معنی نموده اند. و از آنجاییکه معانی هر چار کلمه « جعلی » و « خود ساخته » میباشد، بنابراین عین همین حکم جعلی و خودساخته بودن در مورد « پته خزانه » هم به کار برده میشود. علاوه ازین چارکلمه کلمات زیاد دیگری هم موجود است که درباره آنها میان مؤلف پته خزانه « محمد هوتک » و میان مفسر و مَشرَح آن « تصادقا » اتفاق نظر موجود است و این اتفاق رأی طور نیست که از یک اختلاف آشکارا میان فرهنگ پبشتو و فرهنگهای السنه دیگر بیان می دارد. و از آن معلوم میشود که از نظر هر دو مؤلف و مَشرَح پته خزانه یابین معنی از فرهنگها استخراج نشده و یابین هر دو به اتفاق نظر، به رد این معنی پرداخته و به اختراع معنی جدیدی دست یازیده اند. درین موضوع سخن شیرین و حلاوتبخش (دمزی خیره) اینست که بین قرن دوازدهم و چاردهم هیچکسی به این معانی اتفاق نظر نداشته اند آنطوریکه، مؤلف و مرتب پته خزانه با هم اتفاق نموده اند. به صبغه مثال اگر در « پته خزانه » به این شعرا قصیده « بنکارندوی » نظر اندازی کنیم :

دشهاب جگر ن به نه کببینی له ز غلو

نه به پریردی دا زلمی خپل بهیرونه (۱۳۹)

و از جانب (مؤلف) به فارسی چنین ترجمه شده است :

« لشکر شهاب از تاخت نخواهد نشست و این جوانان سلسله رفتار خود را نخواهند گسیخت » (۱۴۰). و در حاشیه این شعر مرحوم حبیبی مینویسند :

« بهیر یا بهیر یعنی قطار و جماعت مسلسل و سلسله مردمی است که متعاقب یکدیگر روند » (۱۴۱).

از « شعر » هم همین معنی بدست می آید اما، این معنی آشکارا غلط است. از بابائیکه بهیریک کلمه هندیست و در زبان فارسی هم به کار برده میشود و در فرهنگهای متفاوت به معانی زیر نوشته شده و درج شده اند :

راورتنی - بهیر : ۱ - سامان لشکر ۲ - هجوم (هندی) .

شتانن گاوس - بهیر : سامان راهیان عقب لشکر.

لغات کشوری - مردم بازاری لشکر - و این يك کلمه هندیست .

مجمع اللغات - مردم چاونی .

و طوریکه به عرض رسانیده شد اگر درین شعر کلمه بهیر به معانی ای که در فرهنگها از آن ذکر رفته است معنی گردد آنوقت، شعری معنی خواهد شد و معنی شعر وقتی بدستی حاصل میشود که کلمه بهیر همانگونه غلط مورد استعمال قرار بگیرد که مفسر فاضل پته خزانه آنرا معنی نموده است.

به همین ترتیب کلمه دیگر « گواش » است که در مورد این کلمه در صفحات گذشته همچنان عرض گردیده است. این کلمه در شعر شیخ بوستان یریش قدس الله سره العزیز در « پتله » اینگونه مورد استعمال قرار گرفته است :

« دلوړو زړو له حاله ته ئ ای باداره اگاه

و د بی وزلو همراه

د خپل عزت په روی « بستان » ته کره دمهرشندل

گری له گنا هه گواشل » (۱۴۲)

ترجمه این « شعر » را محشی، مفسر و مَشرَح پته خزانه چنین نموده است :

« ای خداوند! تواز حال دلهای افکار آگاهی

و همراه بیچارگانی

بر عزت خویش « بستان » را به مهر خود بنواز

و از گناه وی را دوردار »

در باره واژه « گواشل » در حاشیه آقای مرحوم حبیبی اینطور نوشته اند :

« گواشل به سکون اول امتناع و از فعل بدی کسی را منع کردن است. گواش

هم به همین معنی اکنون مستعمل است » (۱۴۴). معنی ن گواشل «

در فرهنگهای پشتو چنین آمده است :

۱ - راورتنی : گواش - صلح - آشتی - ثالثی - مداخلت - مذاکرات - گفتگو -

گفت و شنید - فروکشاندن جنگ .

(دکشنری راورتنی) :

گواشل : میانگیری کردن - خاتمه دادن به جنگ - صلح کردن - گفت و شنید

کردن - آشتی کردن، مداخله کردن در ازبیین بردن جنگ .

۲ - بلیو : میانگیری کردن، گفت و شنید، از شدت جنگ کاستن .

جنگ کردن، غصه کردن، برای جنگ آماده گی گرفتن - جواب سخت دادن -

گرم کردن - ثالثی کردن - سخن زدن - فیصله جنگ کردن - مداخلت برای

از میان بردن جنگ.

۳ - خیر اللغات : گواش : صلح - اتفاق - آمادگی .

گواشل : صلح کردن، یکجای کردن، تحریک کردن، آماده کردن .

۴ - لغات افغانی : گواښ : صلح کردن یکجای کردن و تحریک کردن و آماده کردن .

گواښل : صلح کردن - یکجای کردن - تحریک کردن - آماده کردن .

۵ - سیند : گواښ : در حالت زد و گرفت جنگ - دو طرف را از جنگ منع شدن - این کلمه با آشتی متفاوت است .

گواښیدل : تهدید کردن ، ترسانیدن .

۶ - پښتو قاموس : گواښ : در جنگ از هم جدا کردن تهدید . گواښل : از جنگ منع کردن تهدید کردن .

۷ - زره پانگه : گواښ : از جنگ جدا کردن تهدید کردن .

«سیند» «پښتو قاموس» «زره پانگه» فرهنگهایی هستند که در افغانستان به ترتیب در سال (۱۳۱۶ هـ) در سال (۱۳۳۳ هـ) و در سال (۱۳۶۳ هـ) به چاپ رسیده اند . فرهنگ اولی هفت سال پیش از چاپ پته خزانه آگاه بود فرهنگ دوم ده سال پس ازین «تذکره» و سومی چهل سال پس از آن به چاپ رسیده اند . اگر فرهنگ اولی یعنی «سیند» نظر اندازی میشد پس مرتب فاضل پته خزانه این گفته را که کلمه «گواښ» هنوز هم به همین معنی مورد استعمال دارد نمی فرمود .

این کلمه طوریکه در بیللو هویدا و روشن است دو معنی متضاد دارد . و این کلمه طوریکه در دیگرالسنه هم شده میتواند نمادی از معنی دولغت متضاد میباشد :

۱- «جنگ کردن» و ۲- «درضمن جنگ از هم جداکردن» و به همین معانی حالا هم دو کلمه زنده و مورد استعمال میباشند که بدبختانه در شعر «شیخ بوستان بریخ قدس الله سره العزیز» ازین دو معنی هیچکدامی از آنها صورت حقیقت بخود نگرفته و تنها معنی ایکه مرتب فاضل به آن بخشیده است به آن جوردرمی آید .

در «پته خزانه» این رباعی به «خلیل خان نیازی» منسوب گردیده است .

خری وریخی ژاری له پاسه

کونله ږغ کا بیلتون له لاسه

یه هغه لونی گوهر په خول ستا

دا مرحبا کا ستا زمونږ مواسه (۱۴۵)

این رباعی را فاضل بزرگ مرحوم حبیبی چنین ترجمه نموده اند :

«از طرف بالا ابرهای سیاه میگرید

کونل از غم فراق می نالد

آن برخود توگوهرنثار میکند

و این مرحباتی ترا میکند ای نگهدارما» (۱۴۶)

در باره کلمه «مواس» فاضل محترم حبیبی چنین یادداشتی تحریر نموده اند : «مواس در پښتو به معنی محافظ و نگهداراست و حمید مهمند می فرماید : چی یی تل سترگو کول پکښی خونونه

د مخ شهر یی د ژیری مواس وینو (۱۴۷)

ترجمه : «آنجانیکه چشمانش همیشه باعث خونریزی میشد، حالا در شهر رویش محافظ ریش دیده میشود» .

فرهنگهای مختلف کلمه «مواس» را چنین معنی نموده اند :

راورتنی : مواس : مخبر - تمام - غیبت کننده - جاسوس - فساد - باغی - سرکش - شیطان (مجازاً) تمام .

بیللو : مواس : غیبت کننده - مخبر - باغی - فساد .

مواس : پناه - حفاظت - بچاو (هندی) .

خیراللغات : مواس : پناه - محافظت - پناهی .

لغات افغانی : مواس : پناه - محافظت - پناهی .

قاموس پښتو : مواس : تمام (چغلی خور) سخن چین و موچی .

زره پانگه : مواس : به معنی (تمام و موچی) در قاموسها اما در متون به معانی

(۱- نگهدار - حافظ مجازاً بزرگ ۲- نوکر و نفر خدمت و ۳- اشغالگر و تالانگر) ذکر گردیده است (۱۴۸) .

بعد از آن زره پانگه شعری از خلیل نیازی را در پته خزانه بعنوان سند صادر میکند و بعداً از زیادت و حواله از نه شعردیگر خبر میدهد که در بعضی از مواضع معنی روشنی ندارند .

(همچنان) زره پانگه به شعری از حمید مومند حواله میکند که مرحوم حبیبی آنرا در حاشیه پته خزانه سهواً به عوض «پیری» «ژیری» نوشته اند . شعریکه حبیبی صاحب از حمید مومند حواله میدهند (طوریکه ذکری از آن رفت) اینست :

چی یی تل سترگو کول پکښی خونونه د مخ شهر یی د پیری مواس وینو ترجمه : در آن جاتیکه چشمش خون همیکرد

به شهر رویش است ریشش محافظ

شاید به فکر مرحوم حبیبی معنی این شعر این بوده باشد که در شهر همان روی ایکه چشمانش در آنجا خونریزی میکردند آنرا محافظین ریش اشغال نموده

بودند. حالانکه بنابر روایات وتلازمات شعروشاعری مشرقی معنی شعر چنینست: «درشهرآن روی ایکه چشمانش آنجا دایماً باعث خونریزی می شدند (حالا) آنرا محافظ ریش اشغال نمود». درحالیکه درروشنی تلازمات وشاعری مشرق زمین معنی این شعراین چنین است: «درشهرآن رویی که چشمها درآن همیشه باعث خونریزی میشدند (حالا) ریش درآنجا پناه گزین شده است» این معنی در روشنی معانی ایکه قاموسها انجام داده اند درست است اما، معنی قیاسی ایکه مرحوم حبیبی اختیارنموده اند فقط آنوقتی درست تلقی شده میتواند که، معنی «مواس» مطابق به قاموسها نه، بلکه مطابق به مفهوم «محمد هوتک» و مطابق به تشریح آقای حبیبی به معنی «نگهدار» قبول گردد. تمامی این مثالها به وضاحت نشان دهنده اینست که تا زمانیکه ارتباط این لغات میان «محمد هوتک»، مفسر و محشی و مرتب پته خزانه براساس يك ارتباط وتعلق «ذهنی» باشد که با وجود سپری شدن مدت زیادی وبوجود معانی نویسندگان معاصرواستعمال متداوم ازآن درمعانی «اصل» این کلمات یا مؤلف پته خزانه بفهمد وبازتا محشی و مفسر فاضل آن آنرا درک کند، تنها به همین دلیل یا باید کتاب «محمد هوتک» را درست واصل بشمریم ومترافق با آن تمامی ادب پښتورا جعلی قبول کنیم ویا کتاب «محمد هوتک» را جعلی قبول نموده و تمامی ادب آشکارای پښتو را صحیح قبول نماییم. به نظر من سخن دوم بارزترمیباشد. زیرا درپرتو ارانه دلایلی که تا حال پیشکش شدند (ودرصفحات آینده هم يك مقداری ازآن از نظر خوانندگان عزیزمیگذرد) ادب آشکارای ماصحیح وکتاب پته خزانه جعلی به اثبات میرسد.

واگذاریها و حواشی

- ۱ - ص ششم مرغلری خوشحال خټک .
- ۲ - مرحوم آقای حبیبی مقدمه «پښتانه شعرا» را درسال ۱۳۱۹ هـ که در دهم ماه جدی به انجام رسید و درین مقدمه هم این لفظ استعمال گردیده است .
- ۳ - در جلد اول ص ۱۷۸ کتاب شعراى پښتو .
- ۴ - متأسفانه که صفحات «تذکره سلیمان ماکو» حاوی شماره های مسلسل «شعراى پښتونها» نمی باشد وبراى آن شماره های ای - بی - سی - دی اختیار گردیده است که آنها درست به نظر نمیخورد بهر صورت حواله اول به

این ترتیب درصفحه بین سی و دی (از سی ۲) و حواله دوم ازآن پیشتر است.

- ۵ - شعراى پښتو جلد اول ص ۶۸ .
- ۶ - یوسف زلیخاى کریستمى ص ۱۸۵ .
- ۷ - مرغلری خوشحال خټک ص ۲۳۸ .
- ۸ - خوشحال خټک (اردو) ص ۱۰۳ (حاشیه) پشاور ۱۹۵۱ ع .
- ۹ - مرغلری خوشحال خټک ص ۲۳۸ .
- ۱۱ - ایضاً ص ۵۵۶ (در حاشیه به جای هواد «هیواد» نوشته اند .
- ۱۲ - دیوان عبدالقادر خان خټک مقدمه تدوین مرحوم حبیبی ص ۲۰ .
- ۱۳ - ایضاً - دیوان ص ۱۰۰ .
- ۱۴ - همین صفحه ۳۷ .
- ۱۵ - همین ص ۷۳ و ۷۹ (هر دو شعر علی الترتیب) .
- ۱۶ - فرهنگ زبان وادبیات پښتو ص ۲۸۳ و خزانه گمشده جلد اول طبع سال ۱۹۶۰ ع .
- ۱۷ - خزانه گمشده جلد اول ص ۱۴۱ - ۱۱۷ . شماره صفحات در کتاب بدون قاعده می باشد .
- ۱۸ - دیوان اشرف خان هجرى ص ص ۱۲۰۰ - ۱۸۴ - ۱۹۹ - ۲۰۵ - ۲۳۴ - ۲۸۵ - و ۴۸۴ به ترتیب .
- ۱۹ - گلدسته ترجمه گلستان سعدی ص ۱۰۷ .
- ۲۰ - دیوان نجیب ص ۶۳ .
- ۲۱ - کلید افغانی شهزاده بهرام و گل اندام ص ۳ .
- ۲۲ - کتاب یوسف زلیخا را برای اشعار عبدالقادرخان ملاحظه فرمائید کرسئومتی ص ص ۱۸۵ ۲۱۰ ۲۱۹ ۲۵۰ (به ترتیب) .
- ۲۳ - چاپ دوم دیوان سکندر خان خټک ص ۷۸ .
- ۲۴ - ایضاً ص ۱۷۳ .
- ۲۵ - کلیات رحمن بابا ص ۱۸۲ که در مورد این شعر رحمن بابادر صفحات گذشته تذکر به عمل آمده است .
- ۲۶ - در و مرجان ص ۶۶ .
- ۲۷ - همین دیوان ص ۱۴۲ .
- ۲۸ - دیوان یونس - کابل - ص ص ۵۵ - ۸۱ - ۱۳۷ - ۱۵۵ - ۱۵۵ - ۲۳۵ (به ترتیب) .
- ۲۹ - دیوان حسین ص ص ۲۸۰ - ۱۴۴ - ۳۵۶ - ۴۱۵ (به ترتیب) .
- ۳۰ - دیوان سعید ص ۵۷ .

- ۳۱ - دیوان عبد القادر - قندهار - ص ۷۳ .
 ۳۲ - دیوان معزالله خان ص ۵۶ .
 ۳۳ - دیوان بیاض ص ص ۹۱ - ۱۲۷ - ۱۲۳ - ۱۵۶ - ۱۶۳ (به ترتیب) .
 ۳۴ - دیوان علی خان - چاپ دوم (همراه با مقدمه ای از سید تقویم الحق) .
 ۳۵ - در همین دیوان ص ۱۳۴ .
 ۳۶ - دیوان عبدالقادر خان خټک ص ۳ .
 ۳۷ - دیوان معزالله خان ص ص ۵۶ - ۹۶ (به ترتیب) .
 ۳۸ - دیوان نجیب ص ۶۳ .
 ۳۹ - کلید افغانی - ص ۳۰ .
 ۴۰ - دیوان احمد شاه بابا ص ص ۸ - ۱۵۷ - ۲۳۵ (به ترتیب) .
 ۴۱ - نافع المسلمین از اخون گدا - ص ۳۰۸ .
 ۴۲ - در کتابخانه های هند فهرست کتابهای پښتو - هوادمل .
 ۴۳ - نسخه قلمی تذکرت الابرار ص ص ۲۸ - ۱۲۳ (به ترتیب) .
 ۴۴ - دیوان حافظ الپوری ص ص ۱۳۲ - ۱۵۷ ت ۱۶۵ (به ترتیب) .
 ۴۵ - جلد اول خزانه گم شده فرهنگ زبان و ادبیات پښتو - ص ۴۸۰ .
 ۴۶ - جلد اول خزانه گم شده ص ص ۸۰ - ۶۶ - ۱۰۴ - ۹۰ .
 ۴۷ - اشعار صاحبزاده محمدی را در صفحات ۱۲۴ - ۱۶۳ - و ۳۵۱ دیوانش
 ملاحظه فرمائید .
 و شعری از علی خان را در چاپ دوم دیوان ایشان در صفحه ۵۳ - مطالعه
 نمائید .
 ۴۸ - دیوان صاحبزاده محمدی ص ص ۵۹ - ۲۰۱ - ۲۴۵ - ۸۱ - ۱۴۲ -
 ۳۵۷ - ۳۷۰ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۶ - ۴۴۱ - ۴۴۱ - ۴۴۱ (به
 ترتیب) .
 ۴۹ - دیوان قلندر ص ص ۱۵۸ - ۱۷۰ - ۱۷۹ (به ترتیب) .
 ۵۰ - ایضاً ص ۱۶۳ .
 ۵۱ - دیوان قلمی ابوالقاسم - ص ۱۰ - ب .
 ۵۲ - شهزاده بهرام و گل اندام - اکادمی پښتو - ص ۳۰ .
 ۵۳ - کلید افغانی - ص ۲۵۸ این شعر در قصه شهزاده بهرام و گل اندام
 اکادمی پښتو موجود نیست .
 ۵۴ - در قصه شهزاده بهرام و گل اندام اکادمی پښتو ص ص ۳۱ - ۳۲ -
 (به ترتیب) .
 و جنگ نامه سید حسین ص ۳۰۰ .
 ۵۵ - دیوان میان نعیم - ص ۸۲ .

- ۵۶ - دیوان پیر محمد - ص ص ۲۱ - ۴۷ - ۵۱ - ۸۱ .
 ۵۷ - در مقدمه همان دیوان ص ۲ .
 ۵۸ - همان دیوان - ص ص ۶۱ ت ۱۲۹ .
 ۵۹ - دیوان شمس الدین کاکړ و ص ص ۷۷ ت ۳۲ .
 ۶۰ - خزانه گم شده - ص ۱۵۹ ت طبع سال ۱۹۶۰ ع .
 ۶۱ - ایضاً - ص ۱۸۹ .
 ۶۲ - دیوان صدیق - ص ص ۱۴۵ - ۱۰۶ ت (به ترتیب) .
 ۶۳ - ایضاً ص - ۴۴ ت ۱۷۰ .
 ۶۴ - دیوان قلمی امیر خان ت ص ص ۱۴۱ - ۱۶۲ ت ۳۵۴ - ۷۲ بر ۵۴ -
 ۱۰۳ بر ۷۷ - ۱۵۱ بر ۱۱۲ - ۳۵۱ بر ۲۶۳ ت ۲۰۴ بر ۱۴۹ - ۲۰۷ بر ۱۵۱ -
 ۲۲۷ بر ۱۶۴ - ۳۴۱ بر ۲۳۷ (به ترتیب) .
 ۶۵ - دیوان قلمی امیر خان ص ص ۹۸ بر ۷۳ - ۲۵۰ بر ۱۷۹ - ۲۵۸ بر ۱۸۴ -
 ۵۲۵ بر ۲۲۶ - ۳۳۹ بر ۲۳۶ - ۵۸ بر ۴۳۵ - ۱۰۱ بر ۵۰۵ - ۲۵۳ - ۲۵۴ -
 ۲۵۹ - ۱۲۸ - ۱۵۳ - ۱۵۶ - ۲۵۱ - ۲۵۴ - ۲۵۴ (به ترتیب) .
 ۶۶ - مناقب حضرت جمیل بیگ - ترتیب داکتر راج علی شاه خټک ص - ۱۶۰ .
 ۶۷ - چمن بی عدیل - ص ۱۴۷ .
 ۶۸ - دیوان جناب میان کاکاخیل ص ص ۲۶۷ - ۲۶۷ - ۲۷۴ (به ترتیب) .
 ۶۹ - جلد چارم الف - لیلی ص - ۲۱ ترجمه ملا نعمت الا .
 ۷۰ - دیوان حسین ص ص ۵۰۸ - ۵۱۴ - ۵۱۵ (به ترتیب) .
 ۷۱ - نسخه قلمی دیوان امیر خان - ص ص ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۹ - ۲۵۱ - ۲۵۱ -
 ۲۵۴ - ۲۵۴ ت (به ترتیب) .
 ۷۲ - کرسئومتی - ص ۱۵ .
 ۷۳ - انوار سهیلی فارسی - ص ۱۱۶ .
 ۷۴ - بستان حکمت - مطبعه جوهر هند دهلی ۱۹۰۲ ع ت ص .
 ۷۵ - کرسئومتی - سنت پترزبرگ - ص ۱۳۸ .
 ۷۶ - زره پانجه - ص ۷۲ - دیوان عبدالحمید مومند - فرهنگ زلمی هیوادل .
 ۷۷ - فوائد الشریعه - ص ۱۴۸ .
 ۷۸ - همین کتاب - ص ۱۵۲ .
 ۷۹ - سیر السالکین ص ت ۱۲۵ .
 ۸۰ - ایضاً - ص ۱۷۱ .
 ۸۱ - خزینه افغانی - ص ۳۵۸ .
 ۸۲ - از کرسئومتی ص - ۶۱۴ - ۶۱۵ (به ترتیب) .
 ۸۳ - دکشنری راورتی - ص ۱۰۶۹ .

- ۸۴ - همین کتاب - ص - ۱۰۷۷ .
 ۸۵ - همین کتاب ۱۰۹۱ - (در دکشنری راورتی این باید به خاطر باشد که شماره صفحات شماره کامه هاست یعنی دریک صفحه دو شماره نوشته شده) .
 ۸۶ - دکشنری بیلو - ص ص ۱۸۰ - ۱۸۲ - (به ترتیب) .
 ۸۷ - ترجمه پلاودن - ص - ۲۲۳ - حاشیه شماره ۶۰ - که در سلسله این شعر این تشریح صورت گرفته است :
 « چی نژدی شه د افراد دیوو دیری ته
 واسمان ته تله لوگی په هیوادونه »
 ترجمه : چو نزدیک شد به منزلگاه افراد
 میرفت در دورها دود سوی آسمان
 کلید افغانی - ص - ۲۵۸ .
 ۸۸ - ترجمه پلاودن - ص - ۲۳۵ - یادداشت حاشیه ۷۶ .
 ۸۹ - کلید افغانی - ص - ۲۶۱ - قصه شهزاده بهرام و گل اندام - ص - ۳۱ .
 ۹۰ - ترجمه پلاودن - ص - ۲۲۶ - یادداشت حاشیه - ۸۸ .
 ۹۱ - کلید افغانی - ص - ۲۶۲ - در نسخه چاپی اکادمی درص ۳۲ این شعر چنین است :
 د چین شهر ورته څرگند شه له هواده
 چی وی مانی وچتی له اسمانه
 ترجمه : ز دورش آشکار شد شهری از چین
 که بودش کاخها برتر ز گردون
 ۹۲ - ترجمه پلاودن ۲۲۶ .
 ۹۳ - خیر اللغات - ص ۱۹۳ .
 ۹۴ - ایضا - ص - ۱۹۴ .
 ۹۵ - ایضا - .
 ۹۶ - لغات افغانی - ص ص ۲۳۰ - ۲۳۲ - ۲۳۲ .
 ۹۷ - زره پانعه - ص - ۷۰۲ .
 ۹۸ - به گونه مثال این اهتمام در « فراق نامه » و در لغتنامه های دیوان حمید صورت گرفته است .
 ۹۹ - در لغت شتین گاس به معنی دستانس یا فاصله (ص ۴۳۳) .
 ۱۰۰ - در شماره ماه مارچ سال ۱۹۷۶ ع - پښتو - پښتور .
 ۱۰۱ - چاپ دوم پته خزانه - ص - ۷۰ .
 ۱۰۲ - همین ص - ۷۱ .

- ۱۰۳ - این گفته درست نیست « گروهیل » هنوز هم يك كلمه زنده است .
 (فراق نامه - چاپ پیشور - ص ۳۶ - یادداشت شماره ۳ - حاشیه) .
 ۱۰۴ - طبع دوم پته خزانه - ص - ۷۰ .
 ۱۰۵ - کلیات ص ص ۷۰۰ - ۷۹۸ - (به ترتیب) .
 ۱۰۶ - چاپ پیشاور فراق نامه و ص ۱۲۹ - ۱۰۶ .
 ۱۰۷ - فضل نامه ص ص ۱۲ - ۱۳۴ - (به ترتیب) .
 ۱۰۸ - کرسنومتی ص ص ۲۵۳ - ۲۶۱ - (به ترتیب) .
 ۱۰۹ - ایضا - ص - ۲۵۲ .
 ۱۱۰ - ایضا - ص ۲۶۱ .
 ۱۱۱ - دیوان سکندر خان ص ص ۲۴۶ - ۲۷۳ - (به ترتیب) .
 ۱۱۲ - دیوان خواجه محمد بنکین ص ص ۱۰۰ - ۱۲۹ - ۱۴۲ - (به ترتیب) .
 ۱۱۳ - کلیات رحمن بابا - ص - ۲۴ .
 ۱۱۴ - دیوان یونس ص ص ۶۳۰ - ۱۶۷ - ۲۴ .
 ۱۱۵ - شاه گدا - ص - ۵۹ .
 ۱۱۶ - گرامر راورتی - ص ۴۲ .
 ۱۱۷ - دیوان نجیب - ص - ۱۶۶ .
 ۱۱۸ - دیوان حسین - ص ص ۴۵ - ۲۵ - ۴۵۹ - ۷۳ - (به ترتیب) .
 ۱۱۹ - جلد اول خزانه مفقود شده - ص ۱۵۹ - دیوان رحمت داودی .
 ۱۲۰ - مرغرخوشحال خټک ص - ۹۵۸ .
 ۱۲۱ - ایضا - ص - ۳۷۷ .
 ۱۲۲ - چاپ دوم پته خزانه - ص - ۷۰ .
 ۱۲۳ - ایضا - ص ۷۱ .
 ۱۲۴ - ایضا ص ۷ - (ترجمه فارسی - ص - ۷) .
 ۱۲۵ - ایضا ص ۱۰۲ (فارسی ص ۱۰۳) .
 ۱۲۶ - ایضا ص ص ۱۱۰ - ۱۱۶ - ۱۲۸ - ۱۶۲ - (به ترتیب) .
 ۱۲۷ - دیوان بیاض - ص - ۱۱۴ .
 ۱۲۸ - زندگی و مزار محمد هوتک - ص - ۹۷ .
 ۱۲۹ - فوائد الشریعه - ص ص ۱۳۱ - ۲۱۹ ت ۲۲۴ (به ترتیب) .
 ۱۳۰ - فرهنگ زبان و ادبیات پښتو ص ۳۰۲ .
 ۱۳۱ - ایضا - ص - ۳۵۶ .
 ۱۳۲ - نسخه تایپ شده دیوان مخلص که از جانب اکادمی ص ص ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۳۰۲ - ۲۵۷ - ۳۴۹ - و ۳۶۰ - (به ترتیب) .

- ۱۳۳ - کلیات رحمن بابا ص - ۲۱۰ .
 ۱۳۴ - مجموعه میان حسیب گل چمن بی عدیل - ص - ۱۸۴ .
 ۱۳۵ - دیوان یونس ص ص - ۹۲ - ۲۴۳ - (به ترتیب) .
 ۱۳۶ - خزانه مفقود شده - جلد اول ص - ۲۲۸ .
 ۱۳۷ - سیرالسالکین - ص - ۱۲ .
 ۱۳۸ - زره پانجه - ص - ۱۱ (به حواله خیرالبیان) دیوان حاجی جمعه بارکزی با مقدمه ی از پروفیسور عبدالشکور رشاد - ۹۸ - ص ص ۷۴ - ۷۴ - ۱۱۶ - ۱۲۱ - ۱۶۲ .
 ۱۳۹ - چاپ دوم پتّه خزانه - ص - ۵۶ .
 ۱۴۰ - ایضاً ص - ۵۷ .
 ۱۴۱ - ایضاً .
 ۱۴۲ - چاپ دوم پتّه خزانه ص ۶۸ .
 ۱۴۳ - ایضاً ص ۶۹ (۱۴۴) .
 ۱۴۴ - درهمن کتاب ص ۶۸ (حاشیه) .
 ۱۴۵ - ایضاً ص - ۷۸ .
 ۱۴۶ - ایضاً ص ۷۹ .
 ۱۴۷ - ایضاً ۷۸ ص حاشیه .
 ۱۴۸ - زره پانجه - ص - ۶۰۷ .

پس منظر تاریخی

« پتّه خزانه » برای اولین بار در سنه (۱۳۲۳ هـ) از کابل به چاپ رسید و درباره این کتاب به خاطر سپردن گفته های زیرین ضروری میباشد :

الف - در سال (۱۳۱۷ هـ) علامه آخوندزاده عبدالعلی از کویته به مرحوم عبدالحی حبیبی پیغام فرستاده ایشان موفق به دریافت يك تذکره قدیمی پبشتو شده اند که اگر امکان طبع آن در مطبعة قندهار موجود باشد، « پس او آنرا روان خواهد کرد ». این پیغام برای حبیبی مرحوم که « تشنه » يك ورق حتی تکه بیتی از ادبیات قدیم پبشتو بودند مانند « خوش خبری تولد پسر » بود.

بنابران او (مرحوم حبیبی) به آخوندزاده علامه عبدالعلی مرحوم گفتند (؟) که « من خودم به کویته می آیم و آنرا ملاحظه مینمایم » (۱) .

ب - محترم حبیبی مرحوم با وجود این خواهش و اشتیاق شدید از سال (۱۳۱۷ هـ) تا سال (۱۳۲۲ هـ) به کویته نرفتند . اما مرحوم حبیبی در سال (۱۳۱۹ هـ) از قندهار به کابل تشریف آوردند و در کابل رئیس پشتو تولنه مقرر شدند و خود حبیبی مرحوم می فرمایند که « در کارهای رسمی آنقدر مشغول گردیدم که تا زمستان سال (۱۳۲۰ هـ) به سرخاریدن خودم نمی رسیدم » (۲) . حبیبی مرحوم از زمستان سال (۱۳۲۰) تا بهار سال (۱۳۲۲ هـ) در مورد نرفتن اش به کویته هیچگونه جواز و یا روادیدی پیشکش نمیکنند . بنابران در عوض سؤالی به میان می آید که بادر نظر داشت عمر پیشرفته علامه آخوندزاده عبدالعلی، و با وجود منتهای اشتیاق مرحوم حبیبی ، و هم با وجود گرانبها بودن همچو يك کتابی ، چرا برای مرحوم حبیبی هنوز هم ممکن نشد تابه کویته میرفتند و این کتاب را بدست می آوردند ؟ و مترافق با آن این سوال هم از اهمیت کمتری برخوردار نیست که چرا از سال (۱۳۱۷ هـ) تا سال (۱۳۲۲ هـ) از آخوندزاده عبدالعلی خبری درین معامله شنیده نشد و خاموشی اختیار کردند چونکه حبیبی مرحوم حتی آن کتاب را هنوز از ملاحظه خودم نگذشتاده بودند . در حالیکه علامه مرحوم خود از قدر و قیمت این کتاب آگهی داشتند . در سال (۱۳۱۷) علامه مرحوم (۶۶) ساله بودند و در سال (۱۳۲۱) وضع صحی ایشان خیلی به وخامت گرانیده و عمر ایشان به هفتاد رسیده بود . حال با موجودیت این همه حقایق چرا علامه مذکور به مرحوم حبیبی دوباره یادآوری نکرده بودند و هم با وجود این دوره طولانی خاموشی و بی التفاتی از جانب حبیبی مرحوم ، چرا خود دست به چاپ کتاب مذکور نزدند .

ج - محترم آقای حبیبی می فرمایند : « نسخه ازین گنجینه شاهوار در بهار سال (۱۳۲۲ هـ) بدستم افتاد » (۳) ریاست دارالتألیف وزارت معارف همچنان در « مقدمه طبع دوم » در زیر عنوان آن مینویسد که : « پشتو تولنه نسخه ای از این اثر قیمتی را در سنه (۱۳۲۲) بدست آورد » .

حال باید قبول کنیم که این هر دو گفته با هم متضاد قرار گرفته و یکی ازین هر دو ضرور باید غلط باشد . و یا هم به این اندیشه و تصویری افتیم که وقتی که حبیبی صاحب (مرحوم) به حیث رئیس پبشتو تولنه این کتاب را بدست آورده بودند (و این بیان هم درست است) .

پس درینصورت این سؤال پیدا میشود که اگر این کاریه پشتوتولنه مربوط بود و حبیبی مرحوم هم به علت گرفتاریهای رسمی قادر به رفتن به کویته شده نمیتوانستند، پس ازسویی درمفاد و بهره دهی به پشتتوواز سوی دیگرهم درمسئله فرائض پشتوتولنه، چرا این امرضروری دانسته نشد که شخصی دیگری را از اعضای پشتوتولنه مانند (قیام الدین خادم ، گل پاچا الفت ، عبدالرؤف بینوا (مرحومین) و یا صدیق الله رشتین را برای همچو يك كارخیلی مهم به کویته بفرستند. بنابراین تا زمانیکه به این سؤالات پاسخهای اطمینان بخش ارائه نگردد، تا آن زمان سؤال دریافتن کتاب هم غیرازافسانه میان تهی ی بیش نمیباشد که درمقابله به جرح و تعدیل حقیقت ، حتی توان يك لحظه ایستادگی را هم ندارد.

د - حتی اگرافسانه دریافت کتاب را به حیث يك حقیقت هم تسلیم شویم و قبول کنیم، با آنهم بعضی از جوانب این « حقیقت » آنقدرغیرقابل اعتبارمیباشد که هیچگاهی قابل پذیرش شده نمیتواند. بطور مثال :

۱ - این کتاب به شکل مبینه و اظهارشده دربهار سال (۱۳۲۲ هـ) بدسترس مرحوم حبیبی و یا (پشتوتولنه) قرارگرفته است ، حال اگرما این زمان موسم بهاررا در رفت و آمد مرحوم حبیبی و درمطالعه ابتدائی این کتاب سپری شده به حساب بیاوریم ، پس سه ماه اول سال را باید ازسال (۱۳۲۲ هـ) کم کنیم ، واگربرگشت مرحوم حبیبی را درماه جوزای سال (۱۳۲۲ هـ) درکابل قبول نمائیم پس مطابق به بیان شخص خود مرحومی « بعد ازآنکه ازاهمیت این کتاب واقف گشتم آنرا به حضورشوقمندان ادب ملی و درحلقه های ادبی و علمی عرضه داشتم که مورد علاقمندی فوق العاده تمام دانشمندان واربابان ذوق و علم واقع گردید چون شوق مفرط وعلاقمندی عامه را به این کتاب احساس کردم، به تصحیح، ترجمه، وتعلیق آن پرداختم واینک این گنجینه ملی را.....به جوانان حساس و شوقمندان علم وادب ملی تقدیم میکنم » (۴). در روشنی این گفته های شخص مرحوم حبیبی پته خزانه تا مرحله « تقدیم کردن » ازمراحل نوشتاری زیرگذاشته است :

الف - واقف شدن مرحوم حبیبی ازاهمیت کتاب .

ب - پیش کردن کتاب به حلقه های علمی وادبی .

ج - اظهاردلچسپی غیرمعمول ازجانب دانشمندان به این کتاب .

د - تصحیح .

ه - ترجمه .

و - تحشیه و تعلیقات .

این مراحل حایزاهمیت فراوان بوده و بدون شك که وقت زیادی را دربرگرفته است . حال ازمراحل دیگرآن میگذریم، درحاشیه کتاب ذکرحواله به (۱۰۷) کتاب وتقسیم کتب به جلد های فراوان ونوشتن شمارصفحات آن تذکر رفته است که انجام این همه کار، دقت طلبی و وقت طلبی آن ،سالهارا دربرمیگیرد. بطورخاص هم درحالیکه ازجمله ۱۰۷ کتاب که اکثریت آن کتب مشتمل برجلد های فراوان بوده وهرجلد حاوی صدها صفحه میباشد. علاوه برآن حاوی آثارقلمی و دربرگیرنده کتابهای دیگری هم استند که دارای اندکس نبوده و به اینصورت بدست آوردن وکشیدن مراجع وحواله ازآنها وقت زیادی رادربرمی گیرد.

لیکن با وجود آن و این همه کار،کتاب دردهم ماه میزان همین سال (دوم اکتوبر) به اكمال رسیده است . (۵) واین همه مراحل ششگانه درمدت سه ماه یعنی درماه های سرطان ، اسد و سنبله به پایان رسیده است، وحتی علاوه برآن مرحوم حبیبی درسنبله همین سال برای سالگرد « پته خزانه » هم مضمونی به طولای سی ویک صفحه بیرون دادند (۶) .

انجام این همه کارنامه ها ودرفرستی به این کوتاهی کارنامه عظیمیست که به سررساتیدن آن ازجانب يك انسان ،به منتها درجه ناممکن میباشد.حال اگردیگرهیچکدام دلیل وبرهانی هم وجود نداشته باشد تنها با تکیه به همین يك دلیل درباره کتاب به اثبات رسانیده میتوانیم وآن همان فرموده (جوناتن سوفت) است که باری گفته بود : بعضاً « چنین چیزی » پیش می آید « که آن وجود ندارد » .

۲ - در باره کتاب (چنانچه پیشترازحواله مربوط به آن یادآورشدیم) این دعوی صورت پذیراست که دربهارسال (۱۳۲۲ هـ) ، مرحوم حبیبی آنرا ازآخوندزاده عبدالعلی بدست آورده است وهم آخوندزاده عبدالعلی دربهارهمین سال (۱۳۲۲) به بیماری سختی گرفتار بودند که بعد ازیکسال رنج طولانی بالاخره در(۱۶) شوال سال (۱۳۶۴ هـ) مطابق به (۱۹۴۴ ع) وفات نمودند (۷).

حال اگراین گفته که مرحوم حبیبی این کتاب را بدست خود ازعلامه مرحوم بدست آورده اند درست باشد ، درآنصورت این يك گفته غیراغلب وغیرمعمولی میباشدکه دوست مشفقى مانند آقای حبیبی از« دوست قدیم واستاد دلسوزخودآخوندزاده عبدالعلی » ،ازعلالت مزاج ایشان حتی ذکری هم به بیان نمی آورند، وحتی ازآن به این نتیجه هم نرسیدند که میگفتند علامه مرحوم آنقدریه ادب پشتوتولنه بودند که حتی باوجود علالت و بیماری شدید کتاب مذکور را به ایشان تسلیم نمودند . ازین حقیقت چنین پیداست که به آقای

حبیبی در سلسله بدست آوردن کتاب کدام غلط فهمی بوقوع پیوسته است، چه اگر این طور نباشد چرا و چگونه ایشان از بزرگمردی به این دلسوزی و سنگینی، عالمی به این سترگی و دوستی در حال مرض الموت، یادی ننموده و ایشانرا فراموش میکردند؟

۳ - مطابق به قاعده عام به آقای حبیبی لازم بود که در چاپ اول پته خزانه از قصه دریافت و دستیابی پته خزانه یادآوری میکردند چونکه، به این طریق بد گمانیهای ممکن در سلسله کتاب زائل و نابود میگردد. اما آقای حبیبی میگویند: «اما آخوندزاده بنابر مصالح خاص خودش از من این تقاضا را هم کردند که در موقع طبع کتاب از ایشان نامی برده نشود و از همین سبب بود که من تا آزمائیکه مرحومی هنوز زنده بودند، از ایشان نامی نبردم و این راز از جانب ایشان يك امانت بود» (۸).

در این حالت لازم بود که آقای حبیبی علاوه از اظهار نام علامه مرحوم در همان چاپ اول کتاب، تمامی حقایق گذشته را بیان میکردند تا به کسی موقع این یقین پیدا نمی گردید که «پته خزانه» را با نداشتن کدام بنیاد، چیز دیگری غیر از يك «اثر مجعول» قبول کنند (۹).

اگر خبروفات علامه آخوندزاده عبدالعلی در ماه شوال سال (۱۹۴۴) درست باشد پس وفات علامه مذکور در خلال شش ماه بعد از چاپ اول پته خزانه بوقوع پیوسته است که لزوم نشر خبروفات علامه اخلاقاً باید درج نماید و مجلات در افغانستان نشر میگردد. مگر به تأسف علامه ای که از زمان «طلوع افغان» با بزرگان و نویسندگان افغانستان آشنا بود پس از مرگش حتی قابل این ارزش هم دانسته نشد که درباره وفات اش، يك یا دو جمله ای هم نوشته میشد. تنها این نه، بلکه آنچه در جلد سوم «شعراي پښتونها» در مضمونی که درباره مرحوم عبدالعلی آخوندزاده به تحریر درآمده است در حقیقت تنها يك کاغذ خاله پری شده بوده و کدام سخن جدیدی در آن اظهار نشده است که خوانندگان ادب پشتو از آن قبلاً آگاهی نداشته بودند. در حالیکه اگر این گفته درست باشد که «پته خزانه» از دریافتهای آخوندزاده عبدالعلی میباشد، پس بعد از مرگش در جلد سوم «شعراي پښتونها» باید به خدمت عظیم الشان ایشان اعتراف می گردید. مرحوم حبیبی مینویسد:

«اگر بعد از وفات (علامه مرحوم) کسی از من در مورد ایشان پرسشی نموده است، من این حقیقت را پنهان ننموده ام» (۱۰).

مرحوم حبیبی این حقیقت را در بیستم ماه قوس سال (۱۳۵۶ هـ) اظهار نموده اند (۱۱) در حالیکه وفات آخوندزاده در سال (۱۳۲۳ هـ) واقع شده است. اگر مرحوم حبیبی در مدت این (۳۳) سال بعد از این

«انکشاف» به سی و سه (۳۳) نفر حکایت میکردند درینصورت در جلد سوم «پښتانه شعرا» به مؤلف آن در ثبت این خبر هیچگونه تکلیفی موجود نبود و آن به حواله از مردمان بسیاری این دعوی را تا به حضور خود مرحوم حبیبی میرساندند که «پته خزانه» اساساً دریافت چه کسی بوده است؟

مطابق به اطلاعات اینجانب در اولین مرحله ای که مرحوم حبیبی به این کشف دست یافتند، ایشان در پاکستان بودند و پس از به طبع رسانیدن «شاخ گل» در «افغانستان آزاد» به «آشکارا» کردن این سخن پرداختند. بعد از آن عین خبر در «و ندر» مربوط به جعفر اڅکزی به طبع رسید و نویسندگان محترم افغانی هرگاهیکه از همچو چیزی سخن گفته اند همه آنها را، به حواله از جعفر اڅکزی اظهار داشته اند، ولی خدا میداند که به دلیل کدام مصلحت همیشه سعی نموده اند که درین ضمن، اسم آقای حبیبی نزد خوانندگان نامعلوم بماند.

شاید که برای اولین بار مرحوم حبیبی در افغانستان این قصه علامه عبدالعلی را در مقدمه چاپ عکسی پته خزانه و در مقاله چاپ شده در (زیری) در سال (۱۳۵۴) شایع کرده باشند و باز هنگامیکه در سال (۱۹۷۶ ع مطابق ۱۳۵۵ هـ) بعد از چاپ مقاله من به «پښتو» و بنام «تحقیقات تاریخی» به چاپ رسید، بعد از آن مرحوم حبیبی یکبار دیگر نام عبدالعلی آخوندزاده را به عنوان دریافت کننده اصلی پته خزانه آشکار کردند.

من با داشتن احترام بسیار و با وجود عقیدت به مرحوم حبیبی در قبول این خبر کدام اساس و بنیادی نمی بینم، که ایشان بعد از وفات علامه آخوندزاده به هر پرسش پرسنده در مورد اوشان به اظهار حقیقت پرداخته باشند و اثبات عقیده من درین مورد اینست، که چاپ دوم پته خزانه و جلد سوم «پښتانه شعرا» بعد از وفات علامه عبدالعلی انتشار یافته است. و اگر به دلیل کدام «مصلحت» از آخوندزاده در چاپ اول نامی برده شده نمیتوانست، پس در چاپ دوم و بعد از وفات ایشان چه حکمت و مصلحت در نبردن نامشان در کار بود؟ و هم اگر احیاناً علامه آخوندزاده از مرحوم حبیبی خواهشی نموده باشد که در چاپ کتاب از ایشان قطعاً نامی برده نشود پس در سالهای (۱۳۵۴ و ۱۳۵۶) چرا نام ایشان به چاپ رسید. و باز هم اگر احیاناً در سالهای (۱۳۵۴ و ۱۳۵۶ هـ) در نتیجه بیان اسمی از علامه مرحوم و عهدهای مرحوم حبیبی بایشان بسته بودند به شکست مواجه نمی گردید، پس در سال (۱۳۳۹ هـ) و (سال دوم چاپ پته خزانه) و در سال (۱۳۴۲ هـ)، (سال چاپ جلد سوم شعراي پښتونها) نام مرحوم باید آشکارا میگردد که در آنصورت از یکسو پیمان

شکنی ای صورت نمی گرفت و از سونی هم به منفعت‌های اضافی دیگری دسترسی پیدا میکردند، و این ادعای آقای حبیبی هم به اثبات میرسید که حتی «بعد از وفات» علامه عبدالعلی ایشان همچنان این «حقیقت را پنهان نکرده اند»، که حالا دیگر برای مورد قبول قرار دادنش هیچ يك اساس منطقی وجود ندارد. در مجموعه گفتار علامه آخوندزاده عبدالعلی که در کویته به چاپ رسیده است در «شناسایی از مرحوم عبدالصمد خان اخکزی» و در «کلمات اولی» «غازی فضل احمد» این «حقیقت» روشن و آشکار نشده است که مرحوم آخوندزاده عبدالعلی، دریافت کننده اصلی «پته خزانه» بوده است. و این درحالی که مرحوم عبدالصمد خان اخکزی با مرحوم علامه از همان سالهای ۱۹۳۰ به اینطرف ادعای دوستی داشته اند. اگر ادعای آقای حبیبی درست می بود پس لازم بود که این سخن پیش از هر کسی دیگر به عبدالصمد خان اخکزی معلوم میبود.

در ضمن تعلقات و ارتباطات میان مرحوم حبیبی و علامه آخوندزاده عبدالعلی گفته دیگری هم به اینصورت موجود است که براساس آن تمامی این افسانه، غلط به اثبات میرسد آنچه که گویا در میان این دو بزرگمرد، رابطه ای صمیمانه ی وجود داشته است. مطابق به ادعای مرحوم حبیبی ملاقات اول ایشان با علامه عبدالعلی در سال (۱۳۱۷ هـ) (۱۹۳۵ - ۱۹۳۶ ع) صورت گرفته است. چار سال بعدتر تعلقات میان این دو بزرگمرد چنین بوده است که علامه مرحوم ضمن يك پیغام محرم و خصوصی در قندهار به آگهی مرحوم حبیبی رسانیدند که ایشان يك تذکره قدیمی پشتو را یافته اند. و در سال (۱۳۲۲ هـ) کیفیت تعلقات هر دو بزرگمرد محترم طوری بوده که، مرحوم حبیبی مجبور شده اند که علامه مرحوم را «آشنای قدیم و بزرگ دلسوز خود بخوانند» (تمامی این تفصیلات را من از مقالات خود مرحوم حبیبی بدست آورده ام). تقاضای داشتن این همه تعلقات این بود که یا آقای حبیبی آن معلومات را از قسمتهای مهم زندگی ادبی علامه عبدالعلی، یا خودش بدست آورده می بود و یا خود علامه مرحوم در دسترس ایشان می گذاشتند. مگر این بخت بد این طور نیست، به آقای مرحوم حبیبی و به تمام نویسندگان افغانستان واقعه مهم زندگی ادبی علامه معلوم نبوده که علامه عبدالعلی در سنه (۱۹۳۷ ع و ۱۳۱۶ هـ) ده هزار لغت در (۱۹۴۱ ع و ۱۳۲۰ هـ) جلد اول قاموس پشتو (۱۹۵۱ ع و ۱۳۳۰ هـ) حتی نه سال قبل در سال (۱۹۱۱ ع و ۱۲۹۰ هـ) به زبان پشتو در نوشتن لغات شروع کرده بودند که، درین امر مهم ده تن از علما مددگار ایشان بودند (۱۲). در راه خدمت به ادب پشتو و به این اهم اهمیت نظر انداختن به صفاتی نشاندنده آشکارای این حقیقت است که، درباره

علامه عبدالعلی به مرحوم حبیبی و دیگر نویسندگان محترم افغانستان معلوماتی به این تفصیل موجود نبود آنچه که پیدانمودنش در نتیجه «تعلقات ذاتی» يك امر طبیعی و فطری میباشد. از همین جهت است که اگر موضوع ازین زاویه دیده شود، به ملاحظه میرسد که میان مرحوم آقای حبیبی و علامه آخوندزاده عبدالعلی به نفی و نبودن کدام «تعلق ادبی» حکم کرده میشود، اما اثبات آن در هیچ جایی ممکن نیست. و زمانی که میان این دو شخص بزرگ افسانه تعلقات ذاتی و ادبی غلط به اثبات برسد پس در سلسله دریافت پته خزانه تمامی این تفصیلات خود بخود غلط ثابت میشود و به همین دلیل هم جعلی شدن پته خزانه به اثبات میرسد.

دریافت افسانه پته خزانه به اساس و بنیاد آن حقایق که قبلاً در باب پیشین از آن یاد آور شدیم هم چنان کاملاً بی بنیاد به اثبات میرسد. من خودم در مقاله پیشین در خصوص دریافت و بدست آوردن پته خزانه به گفته هائی از مرحوم حبیبی راجع ساخته ام، که مطابق به آن ایشان نسخه قلمی «پته خزانه» را به واسطه علامه عبدالعلی از مالک اصلی آن دریدل پول بدست آورده بوده اند. (زیری - پنجم ماه قوس سال ۱۳۵۴ هـ - پنجم نومبر ۱۹۷۵ شماره ۲۶) که درین مورد هیچکدامی از آقایون جواب دهنده من، به رد این سخن نپرداخته اند. مگر از بخت بد آزمائیکه مرحوم حبیبی مقاله خود را راجع به «تاریخی پلنتی - تجسس تاریخی» می نوشتند شاید که این قسمت فراموش ایشان شده بود که ایشان راجع به پته خزانه در سال ۱۳۵۴ هـ چیزی نوشته اند، زیرا که درین مقاله آخری طوریکه به عرض رسید در مورد کتاب از علامه عبدالعلی تا مرحله بدست آوردن کتاب قصه ای بکلی متفاوتی گفته شده در عوض «مالک اصلی» و «دریدل پول» به جای اینهمه به آخوندزاده مرحوم این گفته منسوب گردیده است که: «من آنرا برای شما نگهداشته بودم بگیر و چاپ کن» (۱۳). ازین دو گفته متضاد کم از کم این سخن به اثبات میرسد که حافظه آقای حبیبی يك اندازه متأثر شده بوده و به علت این خرابی حافظه خوانندگان عزیز خود بخود در نتیجه گیری خویش حق به جانب میباشند.

مراجع و حواشی

- ۱- تاریخی پلنتی - یاتجسس تاریخی ص ۲۰ (مقاله مرحوم حبیبی) .
- ۲- همین مقاله - ص ۳ -
- ۳- چاپ دوم پته خزانه . مقدمه مدون و مصحح - ص - ب .
- ۴- ایضاً .
- ۵- چاپ دوم پته خزانه - ص ۲۸۱ -
- ۶- زندگی و مزار محمد هوتک - ص ۱۱۰ - (حاشیه ۳۹)
- ۷- شعر فارسی در بلوچستان - ص ۱۳۲ - راولپنڈی - ۱۹۷۵ ع درین تاریخ یکمقدار اشتباه معلوم میشود چونکه ۱۶ شوال سال ۱۳۶۴ هـ به سال ۱۹۴۵ مطابق میکند (تقویم تاریخی) اگر سال عیسوی ۱۹۴۴ باشد پس سال هجری باید ۱۳۶۳ باشد. فرهنگ زبان و ادبیات پشتو هم سال وفات عبدالعلی اخوندزاده را سال ۱۳۶۴ آورده است .
- ۸- تاریخی پلنتی (تفحصات تاریخی. مترجم) - ۴ - (مقاله مرحوم حبیبی) .
- ۹- زندگی و مزار محمد هوتک - ص ۳۶ -
- ۱۰- تفحصات تاریخی . (تاریخی پلنتی) - ص ۴ - مقاله آقای حبیبی .
- ۱۱- این تاریخ در آخر همان مقاله مرحوم حبیبی نوشته شده است که در «تفحصات تاریخی» در ص ۱ - ۴ به چاپ رسیده است . همچنان در عنوان خود کتاب «تاریخی پلنتی» که سال چاپ آن (۱۳۵۷ هـ) نوشته شده است .
- ۱۲- شعر فارسی در بلوچستان . گنجینه ادب شماره ۵ - جلد ۱۲ - ص ۱۳۳ -
- ۱۳- تجسس تاریخی - ص ۳ - (مقاله مرحوم حبیبی) .

جدیدیت

در «پته خزانه» جا، جا چنان غلطی های بیشماری به نظر میخورد که وقوع آن از جانب نویسندگان قرن دوازدهم (طوریکه در مورد محمد هوتک ادعا می گردد) در هیچ جایی شده نمیتواند . به طور مثال در مورد اسماء و صفاتیکه حرف آخر آن «یا» باشد . به اساس گرامر زبان پشتو و بر بنیاد تعامل قواعد بزرگان وقتیکه به صیغه جمع مورد استعمال قرار بگیرد در آن صورت به جای «ی» به شکل «یو» مبدل می شوند . مثلاً «مزری» در حالت جمع

«مزریو» میشود و «اپریدی» به «اپریدیو» تبدیل میگردد و همچنان به همین منوال وبه همین منوال . بر بنای این اصول گرامری در بسیاری جاهای «پته خزانه» این مأمول عملی گردیده است . به طور مثال در قصیده اسعد سوری به این دو زمینه دقت کنید :

تر نری ئ غوره خاوری ادیره کا د زمیریو په بیرویو کله وی «خوار» (۱)
ترجمه : نسبت به تمام دنیا خاک خود و قبرستان خودش راتر جیح داد چونکه در کشتی شیران (کلمه خوار را پته خزانه به معنی صبر ، استقامت و سکون معنی نموده و هم گفته است که این کلمه اکنون از میان رفته است) نمیتواند که استقامت و سکون وجود داشته .

چی به نجلیو په نڅا پکښی خندله چی به پیغلو کا اتن قطار قطار (۲)
ترجمه : وقتیکه دخترها در وقت رقص براو می خندیدند و زمانیکه دوشیزه ها قطار به قطار اتن می کردند .

درین دو شعر کلمات (زمری) بیروی و نجلی در حالت جمع به «مزریو» «بیرویو» و «نجلیو» تبدیل شده اند .

در قصیده «نیکارندوی» :

د زلما تالی راغلی دی په جندیو لکه پیغلی غتی کاندی مکیزونه (۳)
ترجمه : درین گردهم آیی جوانان به جوش و خروش آمده اند و شگوفه هامانند دوشیزدگان به ناز و غمزه می پردازند .

زمری کله کاری خان له یرغلگرو څویی نه کا مات متونه ورمیرونه (۴)
ترجمه : شیران تا مشیت ها و بازوان خود را نشکنند از دست یورش گران از پهنه درگیری بیرون نمی روند .

یا به جگ کا د بریو ری په هند کښی

یا به پریردی هم په دی چاره سرونه

ترجمه : یا پرچم ظفر بیافرازند در هندوستان

یا درین دار و مدار سراها گذارند از تنان

«بابو جان بابی همراه با جوانان تنومند خودش که سه هزار تن هوتک بودند» الخ (۶) .

از این امثله این موضوع روشن میشود که این قاعده گرامری تا زمان «محمد هوتک» هم یک امر قبول شده و معروف بوده است . و حال که نمونه ها و مثالهای خلاف ورزی ازین قاعده را در «پته خزانه» به مشاهده می نشینیم، بدون چون و چرا این تأثر و احساس از آن سر می زند که، پس این پیشتوی غلط را کدام نویسند «جدید» نبشته است .

آنهم به این دلیل که کلمات « ی » دار را در جمع بدون « ی » نوشتن يك بدعت ادبی شمرده میشود که برای نویسندگان زمان ما شکل عام به خود گرفته است. و یکی از مثالهای مهم آن همان یادداشت آقای حبیبی درپته خزانه است که نشان دهنده اینکه خود آقای حبیبی هم از تمامی تفصیلات این قاعده آگاهی نداشته اند میباشد. آقای حبیبی مینویسند:

« دا » اشاره قریب است به دخول دال « دي » میشود به یای مجهول و دريسا از محاوره ها در صورت جمع ، مشارالیه آنرا مفرد میگویند مثلاً « ددی سترگو » ولی درینجا « دیو » را هم به شکل جمع آورده اند که شاید این محاوره ، محاوره آن وقت ختک باشد (۷).

حال به مثالهای انحراف ازین قاعده مسلم دقت نمایند:

افتخار نامه یا « ویاژه » امیر کرور که تحریری « از قرن دوم هجری » و اولین شعر زبان پښتو قبول شده است دارای همین بدعت میباشد در حالیکه ، همچو يك اشتباهی در سده دوم هجری به یقین امکان نداشته و امیر کرور میگوید:

غښی د من می څی بریښنا په میرځمنو باندی

په ژوبله یونم یر غالم په تښتیدونو باندی

په ماتیدونو باندی له ما اتل نسته (۸)

درین بند « تښتیدونو » و « ماتیدونو » به ترتیب علامه صیغه جمع بوده و مترجم « محشی فاضل » پته خزانه ترجمه این بند را چنین نموده اند:

« تیرهای اراده و عزم من مانند برق بردشمنان میبارد

در جنگ و پیکار میروم و می تازم بر گریزندگان و بر

شکست خوردگان پهلوان تری از من نیست » (۹)

ترجمه « تښتیدونو » و « ماتیدونو » به ترتیب « گریزندگان » و « شکست خوردگان » شده است که هر دو صیغه های جمع میباشد. اگرچنین ادعا شود که این غلطی میتواند اشتباهی از کتابت باشد و شاید هم « امیر کرور » « تښتیدونیو » و « ماتیدونیو » گفته باشد و « نورمحمد خروتی » و یا « محمد عباس کاسی » درحین نوشته دچار این اشتباه شده باشند که این « عنرگناه » به این دلیل دیگر « بدتر از گناه » خواهد بود چونکه ، این هر دو کلمه در قافیه « میرځمنو » استعمال شده اند و اگر به شکل « تښتیدونیو » و « ماتیدونیو » قبول گردد در آن صورت قافیه دچار غلطی میگردد.

و دیگر اینکه اگر این دو غلطی به نظر محشی و مترجم پته خزانه هم اشتباه می بود ، در آن صورت ایشان خواهی نخواهی در موردش یادداشتی می نوشتند. مطلب و مقصد صاف و روشن درینجا اینست که این اشتباه مهم از جانب « امیر کرور » ، « محمد هوتک » و مرحوم آقای حبیبی یکسان و به یک شکل صورت

گرفته و به کار برده شده است. در حالیکه به دلیل جدیدیت ، امکان بروز این اشتباه از طرف مرحوم آقای حبیبی شده میتواند ، ولی این اشتباه از جانب « محمد هوتک » و شاعر قرن دوم هجری « امیر کرور » به هیچوجه توقع برده نمیشود آنهم به دلیل اینکه این غلطی به همین شکل و صورت در آنوقت به یقین وجود نداشته است.

مثالهای دیگر این غلطی را در نظم و نثر پته خزانه ملاحظه فرمائید:

در قصیده ی از « ښکارندوی » که از آن سه شعر را در ضمن رابطه و پابندی به این قاعده ی گرامری مطالعه نمودیم این شعر هم موجود است:

د مسیح په پویه مرو ژوندون بیاموند

پسرلی مگر مسیح سو په پوکرونه (۸)

ترجمه: مانند مرده که از نفس عیسای مسیح زندگی دوباره حاصل میکرد، بهاران مگر در زنده کردن دوباره، خاصیت دم عیسای مسیح به خود گرفته است.

درین شعر مطابق به قواعد ذکر شده گرامری به کار بود که بجای « مرو » ، « مریو » نوشته میشد چنانچه در چاپ عکسی پته خزانه هم این کلمه به شکل « مرو » بکار برده شده (۱۱) و خاموشی مرحوم آقای حبیبی در مورد این غلطی نشاندهنده اینست که برای ایشان بکار بردن « مریو » به جای « مرو » غلطی شمرده نمیشد، و این گفته را من از باغی اظهار میدارم که نباید گفته شود که این اشتباه حاصل از کتابت بوده است. این گفته را در غلطیهای گرامری و در تمامی امثله طور ضمنی باید در نظر داشته باشیم که هرگاه و اگر مرحوم آقای حبیبی این « اشتباه » را عیب زبان قبول میداشتند ، پس تنها برای يك بار از « دریافت » پته خزانه تا مرگ درین سلسله اظهار نظر گرانبهای خود را آشکار می کردند.

محمد هوتک درباره ذکر از « شیخ رضی متی علیه الرحمه » می فرمایند: « چنین نقل میکرد نصر پسر شیخ حمید در ملتان که باتماینندگان ملاحظه بنشست » (۱۲) درینجا مطابق به قاعده بجای « استاخو » لازم بود « استاخو » نوشته شود.

محمد هوتک در ارتباط با سلسله تذکره شاه حسین هوتک مینویسد که، شاه حسین « در حضور بزرگان و خوانین غلجاییها پادشاهی را قبول نمود. » - (۱۳). درینجا همچنان لازم بود که به عوض غلجو « غلجیو » نوشته میشد چه ازچنین یک نویسنده قرن دوازدهم که خود هم در اصل غلجی میباشد امکان همچو غلطی قطعاً شده نمیتواند. عین همین غلطی در ضمن ذکر از يك غلجی دیگر به نام « ملا نورمحمد » هم صورت گرفته است و « محمد هوتک »

مینویسد : « به غلجی مشهور است و در میان غلجانی ها توخی میباشد »
(۱۴). غزلیکه محمد هوتک از خود درختم کتاب آورده است يك شعرى از آن
چنین میباشد :

د بيلتون په تاريكو كېنى مى زړه شين شو

رڼا لمرد جام د ميو په ظلام را (۱۵)

ترجمه : آفتاب درخشان جام می را به من و به این دل که در اثرتاریکی های
جدائی و فراق سیه شده است ارزانی فرما .
درینجا به جای کلمه در « تاریکو » به استعمال کلمه « تاریکیو » ضرورت بود

قبول موجودیت همچو غلطیها که در شعرونثریه طور نمونه تقدیم شد،
نمایانگرو ثابت کننده اینست که غلطیهای زیاد و مانند آنها جا جادریں کتاب
موجود است و نشاندهنده این حقیقت میباشد که نویسنده کتاب یکی از اعضای
نویسندگان نسل جدید بوده و به این نویسنده « جدید » نویسنده قرن دوازدهم
گفتن بی انصافی بزرگی به تاریخ میباشد.

یکی از روایات مبرهن در شعر کلاسیک ما اینست که درین شعر و شاعری، تمامی
افعال اجوف به فتحه حرف علت مربوط اند که در نتیجه از آن هر فعل اجوف به
جای يك لفظ يك سیلابداریه لفظ دو سیلابیه مبدل میشوند . به گونه مثال
« عیب » را تمامی شاعران متقدم « عیب » و « قول » را با « قول » مربوط
نموده اند، مثال این روایت در اشعار کلاسیک چنین آمده است :

راشه مه کـوه ډیر جوړ

زه هم خوی لرم یو طور

د غماز په خوله می وژنی

نه انصاف لری نه غور (۱۶)

ترجمه :

بیا و باعث آزار زیاد مشو

من هم خوی و عادت یکسان و يك طور دارم

به گفته غماز باعث قتل میشوی

تو که دیگر نه دقت داری و نه هم صاحب انصاف هستی

وخت د نوبهار دی راغ او باغ واره گلزاری دی

راز د کردگار دی دا گلونه طور طور

کینیم و رودبار ته چی روانی آبه غورم
عمر غدی درومی چی شه و کم باندی غور (۱۷)

ترجمه :

بهاران است ، راغ و باغ همه رنگ گلزار پخود گرفته است
از سیر و راز کردگار گل هابه اشکال متفاوت نمودار شده اند
در کنار رودبار نشسته و سیر آب روان را مشاهده مینمایم و
وقتیکه به غور و دقت دیده شود به گذشت عمر شباهت دارد

رحمن بابا :

چی هنر کنی یاری د زور آورو

بول به وکرم زه رحمن په دا هنر

ترجمه :

تو اگر دوستی و یاری با زور آوران را هنرمیشماری، رحمن به همچو یک هنریول
(شاش) میکند.

چی یو یار له بله یاره لری باسی

د دی دور له ستمه ولی نه مرم (۱۸)

ترجمه :

جدا سازد چو یار از یار دیگر

چرا از ظلم این دوران نمیرم

در مقابله باین روایت کلاسیک به يك بند (شعری - بدله) از محمد گل مسعود
در پته خزانه توجه کنید :

راشه دخدای د پاره غور کره محمد گل ژاری

تا ته تل تل ژاری

ستا د عشق په واویلا کینی لکه تل شه

اور راپاندی بل شه (۱۹)

ترجمه :

بیا و از بهر خدا غور کن محمد گل گریه مینماید، برای تو مدام مدام می گرید از
دست غوغای عشقت مانند نی شده و آتش بر سرش در گرفته است .

در مصرع اول این بند کلمه « غور » کاملاً مطابق به تلفظ داخلی بسته شده
است و از شاعر هم عصر « محمد هوتک » این امید برده شده نمی تواند که
او در قرن دوازدهم کلمه « غور » را به شکل يك سیلابیه استعمال نموده باشد. در
فارسی ، پبشتو ، اردو و دیگر السنه شرق، شعر همچنان به مفهوم و معنی

« بیت » استعمال میگردد و تا زمانیکه این ترکیب به صورت اضافی استعمال نشده باشد دارای همین معنی میباشد. در بعضی از حالات اضافت ویا در بعضی از اشکال توصیف معنی آن شاعرانه میشود مانند « شعرالعجم » « شعرآبادار » و غیره. نویسندگان محترم افغانستان هم این کلمه را به طور عام و همچنان به همین معنی استعمال میکنند. در « پته خزانه » هم این کلمه بار بار به همین معنی استعمال شده است. بطور مثال :

« نصرالدین خان اندر شعر خوبی می سراید و یکی از موزونان (سرایندگان شعر سلیس مترجم) زمان ما شمرده میشوند » (۲۰). « چونکه طبع لطیفی داشته اند و اشعار شیرینی سرانیده اند..... نویسنده حروف را وقتاً فوقتاً به آن نظری اندازد و اشعارش را می شنود..... و اشعارش را در مجالس بطور ارتجالی می خوانند » (۲۱).

« نازو..... آنقدر متدین بود که در اشعارش از خداوند تعالی در مناجات، اشعار زیادی سروده است ».

« این اشعار از همان کتاب در حافظه پدر من بود » (۲۲).

حالا نویسندگان محترم افغانستان این کلمه یعنی « شعر » را چرا به معنی جدیدی استعمال میکنند که قدما آنرا به این معنی مورد استعمال قرار نداده اند، و این طرز استعمال کاملاً جدید است.

نویسندگان این دوران افغانستان « شعر » را به مفهوم نظم هم استعمال میکنند و حتی وقتاً فوقتاً آنرا از برای « غزل » هم به کار می برند و در « پته خزانه » شعر کم از کم در سه محل در معانی جدید خود استعمال گردیده است، چیزیکه قدما آنرا به این طرز استعمال نکرده اند و این گونه مورد استعمال تماماً جدید است.

« این شعر را که من از پدرم شنیده ام، این گونه به ذکر آن می پردازم » (۲۳).

و ازین به پس اگر کدام « شعری » تذکر داده شده باشد آن يك نظم طویل و مرکب از ده بند میباشد. همچنان در جای دیگری « محمد هوتک » می فرماید : « این اشعار را من از زبان پدرم شنیده ام که مربوط به شیخ بستان علیه الرحمه میباشد ».

« شعریکه آنرا بدله می نامند » (۲۴)

از این آگه و باخبر « محمد هوتک » در جای دیگری فرماید :

« این اشعار تیمن بابا را پدرم از بوستان الاولیا » نقل میکردند و من آنرا از ایشان شنیده ام.

« شعر » (۲۵).

درین حواله و برای بار اول این « اشعار » به معنی قدیم آن و بار دوم به معنی جدید آن استعمال گردیده است. استعمال جدید این کلمه به اثبات می رساند که نویسندۀ متعلق به این قسمتی از « پته خزانه » يك نویسنده جدیدی می باشند که به قرن دوازدهم هجری هیچگونه ارتباطی ندارد، که اگر این به اثبات برسد دلیل دیگری برای جعلی شدن « پته خزانه » بوجود می آید.

به همین ترتیب کلمه دیگر کلمه « قام » است که « دورن راورتی، بیلپو، پادری خیرالله و مرحوم راحت زاخیلی آنرا در فرهنگهای خود به معنی « قوم » آورده اند. در « سیند » کلمه « کام » به مفهوم قوم میباشد. قاموس پښتو کلمه « قام » را در خود نه گنجائیده ولی معنی « کام » را به معنی کلمه « مفعن قوم » (شکل افغان شده واژه قوم مترجم) استعمال نموده است. سخن آشکار و معلوم است که کلمه « کام » يك کلمه بسیار جدید است و برای بار اول در سال (۱۳۱۶ هـ) در « سیند » عرض اندام کرده است. قاموس زبان پښتو به اثبات رسانیده است که « کام » لغت خودی زبان پښتو نیست بلکه صورت افغانی شده یا صورت مفعن قوم میباشد و این کلمه جدید در « پته خزانه » به این صورت استعمال گردیده است :

خوان وه میره د توری جنگ وه نا

ولار د کام په نام اوننگ وه نا (۲۶)

ترجمه :

« جوان بود و مرد شمشیر و جنگ و برای نام و ننگ قوم به پا ایستاده بود ». درین نظم « کندهار » که حالا نویسندگان محترم افغانستان به غیر از مرحوم حبیبی آنرا به صورت مفعن « کندهار » می نویسند یا زده مرتبه به حرف « ق » نوشته شده است. سخن روشن و آشکار است که کلمه (کام) هم مانند کلمه « کندهار » شکل جدیدی از کلمه « قام » میباشد، که اگر این سخن قبول شود پس این هم قبول شده میتواند که این کلمه جدید بعد از محمد هوتک و خیلی بعدتر از قرن دوازدهم در نیمه اخیر قرن چاردهم به وجود آمده است که همچو چیزی ممکن نبوده چه رسد به اینکه حتی افزون بر آن « محمد عباس کاسی » هم این کلمه را به همین شکل نوشته باشد. در افغانستان بعد از مروج شدن نظم طباعتی تایپ بعضی از مشکلات املائی هم نمودار گردیده است که برای تحت مراقبت گرفتن آن علمای افغانستان به فیصله هائی مجبور گردیدند که در تاریخ رسم نوشتن نسخ حایز اهمیت فراوان میباشد. بطور مثال نوشتن حرف همزه بود (ه). این حرف اگر در میان کلمه ببیاید نوشتن آن به دستور نوشتاری قدیم ممکن میباشد. مثلاً مطمئن، مسؤول و غیره. که درین صورت برای خانه گک ترتیب شده برای حرف (ی) و در بالای آن نوشتن

همزه کدام اشکالی نداشت، لکن درجائیکه این حرف بعد از حرف مفرد بیاید آنوقت نوشتن آن ناممکن میگردد. مثلاً در کلمه جرأت مقام همزه در فوق حرف الف میباشد، درین مقام به دلیل ساختار حروف تایپ در فوق حرف، حرف دیگری نوشتن امکان ندارد. از همین جهت است که برایش علاجی دریافت گردید که این همزه حرف الف هم مانند همزه در کلمه مطمئن نوشته شود که مطابق به این چاره سازی صورت نوشتن جدید کلمه جرأت « جرئت » گردید و مطابق به همین طرز نوشتار، نوشتن دیگر کلمات و حروف هم به همین شکل آغاز گردیدند. از طرف علمای افغانستان این قاعده نوشتاری نسخ شاید يك زیادت و نوآوری قابل قدری بوده باشد لکن بهر صورت این فیصله به خاطر جلوگیری از مشکلات بسیار جدیدی بود و از همین جهت هم است که در نوع خود کاملاً جدید است. در «پته خزانه» از زمرة این کلمات فقط يك کلمه استعمال گردیده است و از طرف نویسندگان جدید از باعث مشکلات رسم جدید در طرز نوشتن در نتیجه فیصله تبدیلی ای که در املاء تبدیلی بوجود آمده باشد، همراه با آن به علت مانوسیت، این نویسندگان جدید مجبور بودند که این حرف را در املاى عامه هم آنچنان بنویسند که نوشتن آن در تایپ ممکن بود. اگر این چنین نمیکردند در آن صورت کمپوزیتر در زمان حروف چینی از نوشتن این حرف معذوری بود و این کلمه کلمه «قرانت» بود که در چاپ عکسی در صفحه پنجاه و پنج به این عبارت مورد استعمال قرار گرفته است: «بعضاً اشعار پښتو می سرایند و بعضاً هم به زبان فارسی تمایل نشان میدهند و برای استادالعلمایار محمد آنرا قرانت میکنند» (۲۷).

حال از آنجائیکه این طرز املاى «قرانت» کاملاً جدید بوده و در تمامی کتب چاپی موجود در افغانستان مروج گردیده است (تا حدیکه برای تمامی متعلمین در مکاتب و کالجها در تمامی کتب پښتو به کلمات بزرگ و درشت «قرانت پښتو» نوشته شده است) بنابراین گفته میتوانیم که این کتاب «محمد هوتک» یعنی «پته خزانه» در کویت نی بلکه در افغانستان بعد از رواج نظم طباعتی تایپ به تحریر رسیده است. درین کتاب اگر سال تحریر «۱۳۰۳» گفته شود يك دروغ محض و محض میباشد.

اگرچه در غیر آن هم در مورد حقیقت جدیدیت «پته خزانه» املاى تمام کتاب به گونه اثبات پیشکش شده میتواند، زیرا که املاى این نسخه قلمی کم و بیش تماماً جدید است. در حالیکه در نسخه های قلمی زبان پښتو حتی يك کتاب هم به گونه مثال به این وضع وجود ندارد که در آن تمامی املاء کاملاً درست بوده و با املاى موجوده کمی تفاوت داشته باشد. «پته خزانه» در حقیقت شاید یگانه کتابی باشد که یا با املاى معیاری امروزی کاملاً یکسان است و یا در آن

تفاوت بسیار خفیفی وجود دارد. بنابراین بر بنیاد و اساس تمام کتاب و کم از کم تا سرحد املا این دعوی به آسانی به اثبات میرسد که «پته خزانه» کتابیست که مطابق به معیارهای جدید املاى نوشته شده است. حالانکه معیار املاى جدید این کتاب تا زمان «آخرین کتاب» «محمد عباس کاسی» (یعنی سال ۱۳۰۳ هـ) هنوز حتی رواج نیافته بود. از آن گذشته حتی صورت املاى کتاب «مرغلری خوشحال خټک» هم تا آن حد معیاری نیست که املاى کتاب پته خزانه معیاری میباشد. که این هم در اثبات جدیدیت «پته خزانه» دلیل کافی میباشد. مگر در مورد املاى حرف (خ) سخن اینجاست که به یک مقدار غور بیشتر ضرورت دیده میشود.

در ایدیشن چاپی سال ۱۳۵۳ هـ مطابق به سال (۱۹۷۴ ع) کتاب خیرالبیان مقاله ی از عالم بزرگ و پوهاند افغانستان (فعلاً متقاعد) عبدالشکور رشاد زیر نام «دستور نوشتار خیرالبیان = خیرالبیان لیک دود» به طبع رسیده است. در مقاله تنها در مورد دستور و طرز نوشتار خیرالبیان تحقیق عالمانه صورت نگرفته، بلکه علاوه بر این مسئله پوهاند رشاد فاضل درباره دستور نوشتن موجوده هم نظر خود را اظهار نموده است و میگوید:

«شکل موجوده حرف (خ) که در آن همزه ی در فوق حرف (ح) کشیده شده ایجادى از محمد گل مومند میباشد که بعداً شکل عام به خود گرفت و در تمام مناطق پښتون نشین افغانستان مروج گردید» (۲۸).

تحقیق پوهاند فاضل ازین لحاظ مهم ترین است که در کتابیکه ایشان تحقیق نموده اند همراه با ایشان در تالیف کتاب، بزرگانی از جمله مرحوم حبیبی و مرحوم بینوا هم شامل میباشند. و تا حال از جانب این بزرگان در قسمت این مقاله کدام تردید و اضمحی صورت نگرفته است. لذا ما مجبوریم که این تحقیق پوهاند فاضل رشاد را در قسمت طرز نوشتن در افغانستان به حیث موقف مشترک بپذیریم.

اگر حرف (خ) ایجاد محمد گل مومند باشد، پس من به پیشگاه حامیان حقانیت و قدامت «پته خزانه» این حقیقت را تقدیم میکنم که پس باید سال پیدایش محمد گل خان مومند عین همان سال (۱۳۰۳ هـ) باشد، یعنی سالیکه کتاب دوم «پته خزانه» «محمد عباس کاسی» به «استعجال تمام» به کارش خاتمه داده است. آقای زلمی هیوادل در کتابش بنام «فرهنگ زبان و ادبیات پښتو» و در نوشته اش تحت عنوان محمد گل خان مومند سال تولد ایشانرا سال (۱۳۰۳ هـ) و سال وفات ایشانرا (۱۳۴۲ هـ) میگویند (۲۹). که به ترتیب مصادف به سالهای ۱۸۸۶-۱۸۸۵ و سال عیسوی ۱۹۶۳ میباشد و به این حساب مرحومی معاصر ما بودند. پوهاند فاضل آقای

رشاد به این صراحت تشبیه نورزیده اندکه وزیر محمدگل خان مومند این حرف (خ) را چه زمانی ایجاد نموده اند اما بهر صورت پس از نوشتن « پته خزانه » که در سال (۱۳۰۳ هـ) به اتمام رسیده ، صورت گرفته و از همین جهت است که دراملاي « پته خزانه » درمورد استعمال حرف (خ) غير از همین تشریح دیگر هیچگونه تشریحی صورت گرفته نمیتواند که « پته خزانه » کتاب نوشته شده پس از رسیدن محمدگل خان مومند به سن شعوری و دوران بعد از آن میباشد . بناً این اظهار يك دروغ محض است اگر گفته شود که این کتاب در سال ۱۳۰۳ هـ به تحریر درآمده است . سهم گرفتگان مهربان چاپ خیرالبیان امروزه چه میگویند بگویند، اما نمیتوانند که این حقیقت را تردیدکنند . وایشان پس از چاپ کتاب یعنی تا امروزی یعنی تا سال (۱۹۸۶ ع) درمورد تحقیق پوهاند رشاد خاموشی اختیار نموده اند . وبنابران به دلیل همین خاموشی به اثبات رسانیده اندکه ایشان با او هم نظر و متفق الرأی میباشد . اکنون اگر این آقایون به دلیل دفاع از « پته خزانه » اقدام به تغییر در نظر خود میکنند، این دیگر خواهش آنهاست اما به نظر يك مبصر بیطرف این بیان و اظهار پوهاند رشاد حیثیت بیان « شاهد سلطانی » یا شاهد شاهانه را دارد که در نتیجه این تحقیق جدیدیت و حیثیت جعلی بودن « پته خزانه » خود بخود به اثبات میرسد . درین مورد این گفته نیز به خاطر باشد که حرف (خ) در تذکره قلمی ایکه به سلیمان ماکو مربوط میشود همچنان به کار برده شده است که مطابق به نظر محترم پوهاند رشاد شکل موجود حرف (خ) ایجاد محمدگل خان مومند بوده و به این لحاظ تذکره سلیمان ماکو هم مانند « پته خزانه » يك دستاویز جعلی بوده و قصه شاعری بیت بابا ، ملکیار غرشین ، و شیخ اسماعیل ، افسانه و قصه ای بیش نیستند .

حواشی ها و حواله ها

- ۱ - مدون پته خزانه درمورد لغت (خوار) نوشته است که این لغت حالا از میان برداشته شده است مگر بر سبیل سیاق و سباق به معنی (صبر ، استقامت ، آرام و سکون) شده میتواند .
(چاپ دوم پته خزانه ص - ۴۴) .
- ۲ - چاپ دوم پته خزانه ص - ۴۶ .
- ۳ - ایضاً ص - ۵۲ .
- ۴ - ایضاً ص - ۵۶ .
- ۵ - ایضاً ص - ۵۸ - این کلمه یعنی (بریو) در بزرگداشت از « امیرکرو» به کار برده وزما دبریو پر خول تاویری هسک په نمخ اوپه ویاړ « پته خزانه - ص - ۳۴ » .
- ۶ - ایضاً ص - ۱۳۶ - این تحریر شخص « محمد هوتک » میباشد .
- ۷ - ایضاً ص - ۱۲۴ (حاشیه) .
- ۸ - ایضاً ص - ۳۴ .
- ۹ - ایضاً ص - ۳۵ .
- ۱۰ - ایضاً ص - ۵۲ .
- ۱۱ - چاپ عکسی پته خزانه (چاپ سوم) ص - ۲۱ .
- ۱۲ - چاپ دوم پته خزانه ص - ۷۰ - ۱۲ .
- ۱۳ - همان کتاب ص - ۱۱۰ .
- ۱۴ - چاپ دوم پته خزانه - ص - ۱۶۲ .
- ۱۵ - ایضاً ص - ۲۰۲ .
- ۱۶ - مرغری خوشحال ختک ص - ۱۰۹ .
- ۱۷ - ایضاً ص - ۹۰ .
- ۱۸ - کلیات رحمن بابا ص ص ۸۶ - ۱۳۳ (به ترتیب)
- ۱۹ - چاپ دوم پته خزانه - ص - ۱۲۰ .
- ۲۰ - ایضاً ص - ۱۶۰ .
- ۲۱ - ص ۱۶۶ .
- ۲۲ - ایضاً ص ص ۱۷۸ - ۱۸۴ .
- ۲۳ - ایضاً ص ۲۴ .
- ۲۴ - ایضاً ص ۶۶ .
- ۲۵ - ایضاً ص ۶۲ .
- ۲۶ - ایضاً ص - ۱۸۸ .

۲۷ - این عبارت در صفحه ۱۱۲ چاپ دوم پته خزانه به کار برده شده است .

۲۸ - چاپ عکسی خیرالبیان مقاله پوهاند رشاد ص ص ۷۳ تا ۷۴ .

۲۹ - فرهنگ زبان و ادبیات پښتو - ص ۴۹۱ .

مأخذ پته خزانه

مطابق به گفته مؤلف پته خزانه اوجهت فراهم آوری و تکمیل « پته خزانه » سی سال تحقیق نموده، و در تمامی مربوطات پښتون نشین با قبول تکلیف و زحمت به سیر و سفر پرداخته است (۱) . و قتیکه خواننده این گفته و این همه سیر و سفر را به تصور و خیال خود بیاورد و بعد از آن به مطالعه « پته خزانه » اقدام کند ، ضروراً مأیوس گردیده و در ارتباط به این کتاب هر مطالعه کننده فهم و زحمتکش، به این عقیده ثابت می ماند که این ادعا که « محمد هوتک » در تهیه و ترتیب « پته خزانه » سی سال تمام تحقیق نموده و در تمامی نواحی پښتون نشین گشت و گذار نموده مبنی بر دروغ میباشد. زیرا که درین کتاب چیزیکه ثابت کننده این ادعا باشد وجود ندارد . و برعکس از هر مقدار موادی که در متن این کتاب گنجانیده شده است ثابت میگردد که این کتاب مطابق به اصطلاح صحافتی سلسله گفتاریست که، در « روی میز » تهیه شده است .

درین کتاب شرح احوال پنجاه و یک نفر نویسنده « ثبت » گردیده است که از آنجمله یکی از آن اشخاص ، شخص مؤلف و شخص دیگر آن والد محترم ایشان « داودخان » میباشد. و به این لحاظ برای چگونگی حالات چهل و نه نفر نویسنده دیگر آن به اسناد تاریخی ضرورت بوده است ، که از پرداختن حتی از برای نویسندگان معلوم الحال زبان پښتو مانند خوشحال خان و رحمن بابا هم به کدام سند قابل باور حواله داده نشده است، و اگر کدام سندی هم داده شده در آن مورد در صفحات آینده به تذکار و یادآوری معروضات اقدام میگردد .

پته خزانه به سه خزانه منقسم گردیده است :

درخزانه اول از شعرانی تذکر رفته است که در قدیم گذشته اند .

خزانه دوم مشتمل بر حالات شعرای زمان مؤلف کتاب میباشد .

خزانه سوم مربوط میشود به زنانیکه شعر گفته اند .

درخزانه اول از شرح حال بیست و دو شاعر و درخزانه دوم از بیست و یک شاعر و درخزانه سوم به ذکر شش شاعر زنانه، و در خاتمه از حالات دو شاعر دیگر یادآوری به عمل آمده است .

شاعر اول درخزانه اول « شیخ المشایخ قطب العارفین و زیدت العارفین بابا هوتک علیه الرحمه » میباشد . در قسمت شرح احوال ایشان چار مرتبه کلمه « نقل است » تکرار ذکر گردیده و از آن جمله سه مرتبه مأخذ نقل ، تذکر داده نشده و همچنان نشان نداده اند که این حالات را به « محمد هوتک » چه کسی گفته است. تنها یک مرتبه نوشته شده است که « این گفته را پدرم داودخان به من حکایت نمودند » و درینجا حتی سهواً هم گفته نشده است که مأخذ خود « داودخان » چه چیزی و چه کسی بوده است. و از حد و سرحد « نقل » همچنان نشانی وجود ندارد که بالاخره در کجا ختم شده است . و از همین سبب است که بعد ازین الفاظ از وقایع زیرین تذکر رفته است :

۱ - « کوه سرخ درین روز از خون مغل چنان به لجن کشیده شده بود که نور آفتاب را به جلایش و سو سو زدن مبدل میکرد » .

۲ - « درین جنگ پښتونها کم و بدون افسر بودند » .

۳ - و قتیکه واقعه مغل سرخ بوقوع پیوست و درگیریها صورت گرفت ، یک چند نفری از پهلوان مردان خویشاوند به بابا هوتک به هلاکت رسیدند .

۴ - بابا هوتک به آواز بلند این غزل را « میخواند » و سینه های مغلان را به تیر می شکافت .

حال نشانه ای موجود نیست که روایت « داودخان » درینجا چه بوده است که البته این از نظرتاریخ نویسی ، غلطی بسیار گمراه کننده میباشد .

در باره حقایق مهمی مانند سالهای پیدایش و وفات بابا هوتک به ارانه هیچ سندی احساس ضرورت نگردیده است . و این گفته در مورد پسر « بابا هوتک » ، « شیخ ملکیار » نیز حقیقت دارد . در مورد ایشان همچنان پنج مرتبه عبارت « نقل است » تکرار گردیده است ولی ذکری از منقول عنه به میان نیامده است .

اینطور معلوم میشود که به محمد هوتک گویا « الهام » نشان داده شده است که ملکیار در سال مرگ پدرش (۷۴۰ هـ) جوان بیست و پنج ساله بوده (که به این اساس سال تولدش مصادف به سال ۷۱۵ هـ میگردد) . و سخن عجیبی در ضمن یادآوری از شیخ ملکیار اینست که، پته خزانه سال سیلابی شدن دریای ترنک را سال (۷۴۹ هـ) نوشته اما از سال وفات شیخ ملکیار فراموش نموده است . در حالیکه اگر برای سال سیلاب ترنک به سندی ضرورت نبوده، پس این تکلیف برای سال وفات شیخ ملکیار هم ضرورت نبوده است . از غزلهای شیخ ملکیار هم در « پته خزانه » یادآوری ای به میان نه آمده است، و در ذکری از خربنبون و اسمعیل هم به کدام حواله ای درین مورد احساس ضرورت نگردیده است ، در حالیکه در کتابهای انساب کم از کم

نامی از آنها موجود است. درباره سال وفات و نمونه کلام شیخ خربنبون علم غیب «محمد هوتک» مأخذ کافی قبول شده است.

سال پیدایش نویسنده پنجم خزانه اول «شیخ متی»، بدون کدام حواله سال (۶۲۳ هـ) درج گردیده است و سال وفات اوشان به صراحت گفته نشده است. اما از آنجائیکه این ادعا که شیخ متی در سن شصت و پنج سالگی وفات نموده بدون ارائه سند صورت گرفته، پس تخمین زده میشود که سال وفات ایشان (سال ۶۸۸ هـ) میباشد. درین تذکر باز هم از والد «محمد هوتک» یعنی «داودخان» نقل شده و به حواله از ایشان يك شعر طویل به طور نمونه ای از کلام «شیخ متی» آورده شده است.

شاعر ششم در خزانه اول، امیرکرویر «جهان پهلوان» میباشد. تذکری درباره امیرکرویر از کتاب «لرغونی پبنتانه - پبنتونهای کهن» مربوط به «شیخ کته متی زی» به قسم سند آورده شده است، و خود شیخ کته معلومات خود را از «تاریخ سوری» گرفته است. با آنکه اودرپته خزانه شاعری از همه قدیمی تر و پیشتر میباشد، ولی هیچ نشانه و علامه ای که چرا ذکر ایشان به حساب شاعر ششم رفته است روشن نمیشود؟ از آنجائیکه تذکره های تاریخی حاوی یاد آوری و معلومات در مورد پیدایش و مرگ رجال میباشد، و هم به طور عام و معمول به ترتیب تاریخی مرعی الاجراء قرار میگیرند، درپته خزانه ترتیب تاریخی بدون کدام سبب آشکارا از نظر انداخته شده است.

یادآوری از شاعر هفتم یعنی شیخ اسعد سوری هم به حواله از «لرغونی پبنتانه» و هم در حواله از «تاریخ سوری» از هر دو صورت گرفته، با آنکه سال وفات او را سال (۴۲۵ هـ) ذکر نموده است اما خدا میداند که چرا در هر دو کتاب از ذکر سال پیدایش اسعد سوری نشانی وجود ندارد، و همچنان این نکته که سال تولد او مهم دانسته نشده چرا هر دو کتاب در مورد خموشی اختیار نموده اند. یادآوری از «بشکارتوی» هم در هر دو کتاب آمده اما متأسفانه «هر دو تاریخ» سال پیدایش و وفات شاعر درباری سلطان شهاب الدین غوری را نشان نداده، و هم نه کدام افسوسی درین مورد از خود نشان داده اند. قصیده بشکارتوی که مشتمل بر چهل و پنج شعر میباشد طور آشکار از خود ناپختگی نشان میدهد:

۱ - گریزی مطابق به روایات قصائد ندارد.

ب - مطابق به روایات قصائد شاعر دارای تخلص نمیشود.

ج - پته خزانه آشکارا نمیسازد که «محمد هوتک» این قصیده چهل و پنج شعری را از کجا بدست آورده و دریافته است.

ذکری از شاعر نهم پته خزانه «ابو محمد هاشم بن زید السروانی البستی رحمت الله علیه» هم بر اساس سند کتاب شیخ کته «لرغونی پبنتانه» =

پبنتونهای قدیم» آورده شده است. سال پیدایش، تعلیم و سفر در عراق در سال ۲۹۴ هـ و برگشت شان، و بعد از سه سال وفات که مبنی بر «حکایت» از شیخ کته میباشد، از شاعری ایشان به زبان عربی، فارسی و پشتو هیچگونه مأخذی نشان داده نشده است. و همچنان واضح نشده که کدام «شعر» درپته خزانه تذکر داده شده و از کجا بدست آمده است. و همچنان در مورد کتابی از او به زبان پبنتونام «دسالو ورمه» که نه به معلوماتی درباره مأخذش ضرورت احساس شده و نه هم در آن تفصیلی از نثر بودن و یا نظم بودن آن کتاب موجود است. ولی با آنهم بعضی از برادران ما به این دعوی اصرار میورزند که «پته خزانه» اعلی ترین کتاب در تذکره نگاری میباشد.

یادی از شاعر دهم پته خزانه «عارف ربانی برهان السالکین شیخ تیمن رحمت الله علیه» به حواله از کتابی بنام «بستان الاولیاء» آمده اما در ذکری از این شاعر نکات آتی را مورد غور و دقت قرار دادن ضرورت می باشد:

۱ - پدر مؤلف «قدس الله سره»، نگاشتن کتاب «بستان الاولیاء» را که در سال ۹۵۶ هـ نوشته است خودش حواله میدهد.

۲ - درینجا سال تحریر «بستان الاولیاء» سال (۹۵۶ هـ) قبول شده اما، در ذکری از مؤلف «بستان الاولیاء»، «شیخ المشایخ» بستان بریخ آمده است که زمانی که او (بستان بریخ) در سال (۹۹۸ هـ) به وطن برگشت درباره اولیاء الله به تحریر «بستان اولیا» پرداخت (۳).

ایدیتر فاضل پته خزانه مرحوم حبیبی می فرماید: «این اختلاف سنین شاید ناشی از سهو نسخ و نویسندگان باشد» (۴).

راجع به عز آخرین کاتب پته خزانه محمد عباس کاسی «به استعجال تمام قلمی شد» اگر سال وفات رحمن بابا به جای (۱۱۲۸ هـ) سال (۱۱۱۸ هـ) نتیجه سهو کتابت قبول شود (که بعداً در موردش بحث میشود) اما دیده میشود که شباهتی در شکل اعداد هندسی آنها موجود میباشد که بر بنیاد غلط از آن دعوی شده است اما در میان سالهای (۹۵۶ هـ) و (۹۹۸ هـ) کدام پوشیدگی هندسی و یا عبارتی ممکن شده میتواند، که ما بر اساس آن عذر سهو کتابت مرحوم حبیبی را بپذیریم. بعد از وفات مرحوم حبیبی درباره آنها خیال انگیزی سخن درستی نیست اما از بخت بد حاشیه خوانان ایشان درین خیال انگیزی خواه مخواه مجبور بوده اند.

۳ - چرا سالهای پیدایش و وفات «شیخ تیمن» ثبت شده نمی توانست؟ یادآوری از شاعر دهم پته خزانه «کاشف اسرار عرفان شیخ بستان بریخ قدس الله سره العزیز» را «پدر علیه الرحمة» مؤلف به اساس روایت از «قدماء» نموده اند که از بخت برگشتگی در تمام کتاب، از این قدماء هیچ

تفصیلی وجود ندارد. در روایتی از این «قدما» درباره زندگی، پیدایش و وفات شیخ بستان هیچ تفصیلی موجود نیست. درباره نمونه کلام شیخ بستان از هیچکدام سندی دیگری یاد نشده، تنها در کتابی به نام «بستان الاولیا» که در آن از «در بیانی از اولیا و الله» نامیده و نوشته شده تکیه شده است. در باره شاعر دوازدهم پته خزانه که «امیرالفصاحت شیخ رضی لودی علیه الرحمه» میباشد معلومات از کتاب «کلید کامرانی» گرفته شده که خود این کتاب، مبنی بر کتاب «شیخ احمد ابن سعید اللودی» به نام «اعلام اللوزعی فی اخبار اللودی» میباشد.

سال تحریر هر دو کتاب به ترتیب سالهای (۱۰۳۸ هـ) و (۶۸۶ هـ) گفته شده، اما در مورد سالهای تولد و مرگ شیخ رضی لودی و پسرعمویش نصرلودی، هر دو کتاب به خوانندگان خود کدام معلوماتی ارائه نکرده است. در «پته خزانه» مأخذ «پارکی» (نوعی از شعر قدما که امروز از بین رفته است. حبیبی) مربوط به شیخ رضی علیه الرحمه همچنان نشان داده نشده است. البته در جواب این پارکی در کتاب «غبرگون» مربوط به نصرلودی به استاد از شیخ احمد لودی آمده است. در مورد نصرلودی در پته خزانه چنین نقل میشود که «و قتیکه شیخ حمید رحمت الله علیه وفات نمود نصربه جایش نشست و ترویج الحاد را اختیار نمود. او به گردآوری قرامطه پرداخت و شیخ رضی علیه الرحمه که يك مسلمان صاف و تماماً عیار بود، به پسرعمویش این «پارکی» را به تحریر آورد و برایش فرستاد:

د الحاد په لور دی ترپلل گروه دی زموږ و کور او
ترجمه: قدم بگذاشتی در سوی الحاد نمودی دین ما منسوخ و باطل
بعد از آن از شش شعر ی یادآوری میشود که در آن الزام بر مرتد شدن نصرلودی که از دین پدر و بابا کناره گیری نموده گردیده است، که البته در جواب این الزامات به شیخ احمدلودی کتاب «غبرگون» نصرلودی آورده شده که در آن به تردید الزامات رضی لودی پرداخته اند. لازم این بود که پس از این تردید درباره عقاید نصرلودی اظهار اطمینان میشد که از بد قسمتی نه چنین شده و نه چنان و در مورد ایشان الزامات همچنان پا برجاست که او «ترویج الحاد را انتخاب و اختیار نموده بود و قرامطه را آورده بود».

شاعر چاردهم «پته خزانه»، «مقبول ربانی شیخ عیسی مشوانی» میباشد که ذکر حال و احوال ایشان بر بنیاد مخزن افغانی آمده است. بنابراین از لحاظ تاریخی در آن کدام غلطی موجود نیست. البته در مورد شاعری شیخ عیسی مشوانی روایت مکمل در تاریخ خان جهانی چنین است:

«نقل است که در توحید حق تعالی شیخ عیسی مشوانی رساله ای تصنیف فرموده اند از سه قسم به زبان پشتو، فارسی و هندی» (۶) يك رساله ای هم نوشته اند. «پته خزانه» با وجود واگذاری و حواله از مخزن افغانی، ذکر این رساله ننموده است. همچنان در مورد نمونه کلام شیخ عیسی مشوانی، اختلاف نظر موجود است و آن اینکه:

په خپله کار کړی پخپل انکار کړی
کله باداریم کله می خوار کړی
ته خو قادر یی په صفتونو
کله می نور کړی کله می نار کړی
عیسی حیران دی په دی شیونو
کله می یار کړی کله اغیار کړی

ترجمه:

ز آنچه خود کنی انکار ورزی
که بادارم نمائی گهی ام خوار سازی
توانائی تو در اوصاف بسیار
گهی نورم نمایی گهی نارم تو سازی
از این اقدام ها عیسی به حیرت
گهی یارم نمائی گهی اغیار سازی

قرانت مخزن افغانی:

پخپله کار کړی په خپله انکار کړی
کله عزیز می کله می خوار کړی
ته قادر یی په صفتونو
کله می نور کړی کله می نار کړی
عیسی حیران دی په دی صفتو
کله می یار کړی کله اغیار کړی (۷)

ترجمه:

ز آنچه خود کنی انکار ورزی
گهی دوستم بداری گهی هم خوار سازی
توانائی تو در اوصاف بسیار

گهی نورم نمائی گهی نارم تو سازی
شده عیسی به حیرت زاین جمع صفات
گهی یارم نمائی ، گهی اغیار سازی

دست برد به مصرع اول ، دوم ، سوم و چارم شاعری سده دهم ،
نمایانگر کوششی برای مطابق گردانیدن و برابر ساختن به نوع شاعرانه در قرن
چهاردهم میباشد . این اشعار در جلد اول کتاب « پښتانه شعرا » این طور آمده
است :

پخپله کار کړی پخپل انکار کړی
جگ په هوا یم کله می خوار کړی
ته شه قادری صفت دی دادی
کله می نور کړی کله می نار کړی
عیسی حیران دی په دی صفت کښی
کله می یار کړی کله اغیار کړی (۸)

ترجمه :

زانچه خود کنی انکار ورزی
به اوج اندر هوایم گهی ام خوار سازی
تویی آن قادر خوب و وصف تو چنین است
گهی نورم نمائی گهی نارم تو سازی
ز این وصف شده عیسی به حیرت
گهی یارم نمائی گهی اغیار سازی

تقاضای اصول تاریخ و انتقاد اینست که مرحوم حبیبی کم از کم (اگر در حاشیه
برایش کدام مشکلی رخ میداد) آنرا در تعلیقات روشن میکردند که این اشعار را
برای جلد اول « پښتانه شعرا » از نسخه قلمی مخزن افغانی به اندازه مختلف
نقل کرده اند . بهر کیف بعضی از اشعار نقل شده از نسخه های چاپی و قلمی
مخزن افغانی مرحوم دوست محمد خان کامل مومند با اشعار نقل شده از نسخه
های قلمی مرحوم حبیبی متفاوت آنها ، خود بخود به اثبات میرساند که قرانت
اشعار شیخ عیسی مشوانی در « پښتانه شعرا » و پته خزانه ثابت کننده يك
دستکاری شعوری بوده و اگر کدام غلطی در وزن این اشعار که مرحوم حبیبی آنرا

در سال (۱۳۱۹ هـ) احساس کرده بودند باشد ، عین همان اشتباه را
« محمد هوتک » در سال (۱۰۴۲ ق) به عین شکل صحیح نموده بودند .
و مرحوم حبیبی در یاد داشتهای « پته خزانه » از وقوع این « حسن اتفاق »
قبول ضرورت به نوشتن کدام چیزی در مورد نکردند .

شاعر پانزدهم در « پته خزانه » ، « سلطان السلاطین سلطان بهلول
لودی علیه الرحمتہ الله الولی » میباشد .

زندگی نامه ایشان به استاد مخزن افغانی آغاز میشود مگر از آنجائیکه ، نمونه
کلام پشتوی ایشان در مخزن افغانی وجود ندارد ازین جهت از بیاض « محمد
رسول کلاتوال هوتک » استفاده شده است .

درین « بیاض » همراه با سلطان و با وجود سلطان بازم از نمونه کلام
شاعر شانزدهم « خلیل خان نیازی » (بدون تفصیل از حال وحوال
ایشان) تذکر رفته است .

در سلسله خوانین و صاحبین سلطان بهلول لودی اسم « خلیل خان نیازی »
از نظر من نگذشته است ولی اگر افسانه بیان شده در پته خزانه درست باشد ، پس
این نام در کتاب تاریخ هجوم سلسله خانواده لودی خواه ناخواه ذکر میگردد
(تفصیل آن می آید) .

شاعر هفدهم خوشحال بابا میباشد . ذکر نام ایشان در « خزانه اول » از باغی
ضرورت نبود که خزانه اول مربوط به ذکر آنده از شاعرانی میباشد که « قبلاً
گذشته اند » چون خوشحال بابا در سال (۱۱۰۰ هـ) وفات نموده است ازین
جهت به زمان زیست ایشان لغت « قدیم » اطلاق نمیشود . بهر صورت در مورد
این شاعر از بیاض « محمد رسول هوتک » استفاده شده است . سال پیدایش
خوشحال بابا به صراحت در سند « محمد رسول هوتک » سال (۱۰۲۲ هـ)
نگاشته شده و سال وفات ایشان سال (۱۱۰۰ هـ) اشارتاً هم مبنی
بر اظهار همین راوی میباشد . بحث مفصل در خصوص محمد رسول هوتک
در صفحات بعدی صورت میگیرد و از همین سبب که این موضوع را فعلاً
میگذاریم و تنها به آن نمونه ای از کلام به تقدیم معروضاتم می پردازم که به
حواله از همین بیاض نقل گردیده است . غزلی از خوشحال بابا که مطلعش چنین
است :

په کاته کاته می سترگی په خاته شی چه خبر دی دراتلو راپاندی وشي
ترجمه : « اگر خبر آمدنت را به من بدهند میدانم که از دیدن و دیدن
و انتظار بسیار ، چشماتم از خانه چشم بیرون می برآیند » .

در کلیات مرتب شده « دخوشحال خان مرغری » توسط مرحوم کامل مومند و
در کابل در سال (۱۳۵۹ هـ) در جلد اول کلیات چاپ شده ، نه شعرو وجود

دارد، اما درپټه خزانه ازاین جمله غزل يك غزل كمتر و جمله هشت شعر آورده شده كه مشرح كتاب (كسيكه كتاب « دخوشحال مرغری » رامرتب نموده است) درموردش به نوشتن هیچ یادداشتی مبادرت نورزیده است. اما اگر این غلطی از « محمد رسول هوتك »، « محمد هوتك »، « نورمحمد خروتی » و یا « محمد عباس كاسی » می بود درآنصورت مرحوم حبیبی درباره اش خواهی نخواهی یادداشتی می نوشتند اما چون این غلطی از « شخص دیگر » میباشد، بنابراین یادداشتی درموردش نمیتوانست به تحریر برسد .

يك شعری ازاین غزل چنین است :

«چی دیدن د محبوب وكرمه تازه شم لكه كبنت چی د باران سره اوپه شی
ترجمه : تازه می گردم چو بینم روی یار آنچنان كز آب باران كشت زار
در مصرع اول در تمامی نسخه های چاپی به جای محبوب « مین » به
کاربرده شده و این همان اشتباهی است كه به محمد هوتك، نورمحمد خروتی
و محمد عباس كاسی نسبت داده شده نمیتواند، ازخاطریكه مرحوم حبیبی
ضرورتی به نوشتن حاشیه درموردش احساس نكرده اند .
دراین نمونه كلام « محمد هوتك » درمورد غلطیهای همگون تفصیل چنین
است :

در تمامی نسخ چاپی شعر این غزل چنین است :

« دخپل یارد جدانی هسی كار دی لكه روح چی له وجوده په واته شی »
ترجمه : جدا از یار خود شدن چنان است چو روح از جسم بندد بار رفتن
كه در آن به جای « روح » ، « سا » آورده شده .

مطلعی از غزل دوم : كه مسجد گوری كه دیر دواره یو دی نشته غیر
ترجمه : چه مسجد بنگری چه بنگری دیر بود يكسان هردو نیستند غیر
مطلع در مصرع دوم در تمامی نسخه های چاپی این چنین قرائت شده است :
همه يكسانست و غیری وجود ندارد « واره یو دی نشته غیر »

همچنان شعر دیگر این غزل درپټه خزانه چنین است :

هغه خای په سیر گرخم چه تری نه رسیری طیر

ترجمه : به سیر آنچنان جانی بگردم كه طیر آنجا نمیتواند رسیدن

در تمامی نسخه های چاپی كلمه اخير مصرع دوم « غیر » ذكر شده است در
« مرغری خوشحال خان خټك » قرائت متن آن « غیر » ، اما در حاشیه بدون
كدام واگذاری و یا توضاحت در نسخه ، « طیر » آورده شده در حالیکه همین
« طیر » در « پټه خزانه » هم موجود است .

اگرچه تعداد اشعار غزل درپټه خزانه چار عدد میباشد اما این شعر از جمله در آن
آورده نشده :

« په احول باندى یو دوه شی »

خكه نشته باندى خیر »

ترجمه : یکی را چون ببیند دو، احوال ازین رو خیری از او بر نیاید
(احوال به کساتی میگویند كه سیاهی چشمش در جای خود نباشد. در اصطلاح
عموم به آن كج چشم و یا چپ چشم هم گفته شده است. از برگرداننده) .

در « مرغری خوشحال خټك » به جای « احوال » ، « احوال » به کاربرده
شده ولی در غلطنامه اصلاح این غلطی صورت نگرفته است . از آنجائیکه غزل
مركب از چار شعر نبوده بلكه كم از كم مركب از پنج شعر میباشد، پس امکان چشم
پوشی به همچو يك اشتباه بزرگ همچنان وجود نداشت. اگر این اشتباه از جانب
نسخه نویس می بود در آنصورت از نظر شخص عالمی چون مرحوم حبیبی به
هیچ وجه نمی افتید. حال تخمین این اشتباه به خواننده هامربوط است كه این
« نظر انداز » از چه کسی باید باشد . در ضمن رباعیات خوشحال بابا همچنان
عین اشتباه صورت گرفته كه مصرع اول رباعی دوم « هوشیار به مینه په
ورمو زیاته كا » یعنی « هوشیار محبت و عشق را به پند زیادت می بخشد » اما
در تمامی نسخه ها « هوشیار به مینه په ورمونو زیاته كا » یعنی « هوشیار
محبت و عشق را به پندها زیادت می بخشد » به کاربرده شده ولی درپټه
خزانه، بدون ذكر یادداشتی درموردش « اصلاح » شده است . از تمامی این
معروضات به اثبات میرسد كه شعرهای نوشته شده از جانب « محمد رسول
هوتك » در تمامی نسخه های چاپی مختلف بوده ولی مرحوم حبیبی ضرورت
توضیح آنرا احساس ننموده است . اگر این اشتباه برای يك بار صورت می گرفت
آنوقت به تقاضای بشری به عنوان عذر از آن دفاع شده میتواندست اما
درمورد شرح حال يك شاعر و دريك جای ، موجودیت شش غلطی چگونه بدون
وضاحت گذاشته شده میتواند و ایشان از آن به بهانه تقاضای بشری چگونه
دفاع کرده میتوانند . درین مجموعه، خوشحال خټك با دردست دیوان
ایشان نزما اولین شاعر شمرده میشود و شما دیدید كه در نمونه كلام این اولین
شاعر، شش غلطی بزرگ صورت گرفته است . البته اشتباهاتیكه در ذكر شرح
حال ایشان رخ داده است بعداً ذكر میگردد.

بعد از خوشحال بابا شاعر هیجدهم « زرغون خان جنت مكان » میباشد
كه پټه خزانه به یادآوری از ایشان به حواله از « غرغبت نامه » دوست محمد
كاكرمی پردازد . دوست محمد كاكار از سال تولد زرغون خان حرفی به میان نمی
آورد، اما این اظهار را ضروری میدانند كه « زرغون خان مبارك در سال ۸۹۱
هجری به هرات رفتند » و همچنان اظهار میدارند كه در سال ۹۲۱ هـ در دیرواوت
وفات یافتند. و باز هم درین مورد كه دیوان ایشان كه « پوره سه صد » صفحه

داشته روشنی نمی اندازند و این راهم اظهار نمایند که چگونه نه سال قبل از وفات ایشان در سال (۹۱۲ هـ) این دیوان به دست « ملا ایوب تیمنی » رسیده بود.

« غرغبت نامه » طوریکه « محمد هوتک » اقتباس آنرا پیشکش میکند در نظم سروده شده نی درنثر، و در آن ذکر حکایات غرغبت بابا قدس الله سره الکریم درج میباشد که آنرا به روایات از مردم درستکار و صدیق جمع آوری نموده اند (۱۰). این کتاب را پدر محمد هوتک « درتوبه پیدا کرده بوده اند » و به قول مؤلف پته خزانه « در منزل ما اطفال و جوانان سبق میخواندند » (۱۱) و حال در روشنی با این تصریحات این سؤالات بوجود می آید :

۱ - وقتیکه « غرغبت نامه » به نظم تحریر یافته بود، پس چرا اقتباس از آن به نثر ترجیح داده میشود. و در تمامی این روایات حتی از یک شعر « دوست محمد کاکر » هم حواله ی صورت نگرفته است.

۲ - وقتیکه غرغبت نامه مشتمل بر حکایات غرغبت بابا بود، پس در حکایات مربوط به غرغبت بابا موقع حکایه در آن از کلام « زرغون خان » چه جای و سبب داشت (۱۲).

۳ - اصل غرغبت نامه کتاب پدر « دوست محمد کاکر » بنام « تذکره غرغبت » بود زمانیکه پدر « دوست محمد کاکر » بایر خان وفات نمودند، دوست محمد کاکر در منزل نبود و به همین علت آن کتاب گم و ضایع شده است. اما دوست محمد کاکر ازین کتاب و « از موضوع و متن آن شنویده و آنرا بار بار اظهار نموده است » و هم « چیزی از آن کتاب در ذهنش موجود بوده » بنابراین من این قول « دوست محمد کاکر » رامینی بر توکل به خدا پذیرفتم و آن قصه و روایات را به شعر در آوردم و از آن در « ۲۹ هجری » کتابی بنام « غرغبت نامه » پیدا شد و به وجود آمد (۱۳).

حال اگر این همه تفصیلات در ذهن سپرده و نگهداری شود، پس يك گفته و بیان کاملاً آشکار است که اگر زرغون خان در سال (۹۲۱ هـ) وفات نموده باشد در آن صورت ذکر از ایشان در « غرغبت نامه » با آنها هم بوقوع نمی پیوست، چونکه پدر دوست محمد کاکر در سال (۹۲۹ هجری) وفات نموده بود و هم از سویی دوست محمد کاکر دیوان زرغون خان را در سال (۹۱۲ هـ) در کجرا مشاهده نموده بود، و آنها هم درست زمانیکه هنوز با بایر خان ملاقی نشده بودند. از همین سبب است که همه این روایات جریحه دار و آسیب پذیر میگردد. حال یا کتاب « غرغبت نامه » را اثری از دوست محمد کاکر می پذیریم و هم قبول میکنیم که دوست محمد کاکر دیوان زرغون خان را در سال (۹۱۲ هجری) در کجرا به چشم سردیده و ساقی نامه مطول آنرا آنچه که در چاپ دوم پته

خزانه در صفحات ۸۴، ۸۶ و ۸۸ آن درج گردیده و حاوی سی و نه شعر میباشد نقل نموده اند، و یا قبول میکنیم که غرغبت نامه به استناد و بنیاد « تذکره غرغبت »، مثنوی طولانی نوشته شده میباشد و چونکه در مورد نویسنده « تذکره غرغبت » این ادعا که ایشان دیوان زرغون خان را ملاحظه نموده اند نشده و امکان ذکر کلام شان ممکن نیست، حال درین دو گفته اگر هر کدامی ازین دو اظهار پذیرفته شود به اساس آن پته خزانه يك کتاب جعلی به اثبات میرسد.

شاعر نزد هم پته خزانه و نویسنده « غرغبت نامه » دوست محمد کاکر گفته شده که در ضمن یادی از « زرغون خان » در مورد شان همچنان بحث صورت گرفت. درین سلسله این گفته حایز اهمیت میباشد که ذکر زرغون خان بر بنیاد غرغبت نامه صورت گرفته و ذکر از دوست محمد خان کاکر هم مبنی بر کتاب خودش (این کتاب در اصل کتاب پدرش بوده است) صورت گرفته و مانند یادآوری از زرغون خان یادی از ایشان هم به نثر آمده است، در حالیکه « غرغبت نامه »، « مثنوی اییات شیرینو میباشد » (۱۴) و از آن به آسانی میشد که به نقل اشعار پرداخت، چونکه کتاب « غرغبت نامه » را در خاندان مؤلف پته خزانه « اطفال و جوانان طور سبق مطالعه میکردند » حال اگر ازین کتاب، ۳۹ شعر ساقی نامه، ۳۳ حکایت نقل شده میتواند است، پس درباره احوال مصنف آن « زرغون خان » هم چند شعری نقل کردن آنقدر کار مشکلی نبود.

درباره غرغبت نامه باید این به خاطر باشد که در هر دو منظومه نقل شده ازین کتاب تخلص نویسنده طوریکه در آن اکثر قصائد « پته خزانه » به فراموشی سپرده شده در اینجا هم به همان منوال وجود ندارد.

شاعر بیستم « محبوب سبحانی عبدالرحمن علیه الرحمه » میباشد. در پته خزانه ذکر از رحمن بابا بر اساس سندی از بیاض « محمد هوتک علیه الرحمه » نوشته شده است. در مورد یادی از رحمن بابا درین خزانه عین همان اعتراض وارد است آنچه در ضمن ذکر از خوشحال بابا به عرض رسانیده شد. یعنی اینکه چون رحمن بابا شاعر زمان « محمد هوتک » میباشد و در خزانه اول مطابق به بیان « محمد هوتک » یادآوری از آن عده شاعران لازم بود که به « زمان گذشته » تعلق داشته اند. تفصیلات زیاده تر در قبایل احوال رحمن بابا از جانب شخص خود محمد هوتک و يك اندازه هم به واگذاری و حواله از پدر ایشان آمده است. خوانندگان عزیز درباره این تفصیل به مطالعه تبصره تنقیدی قبلی مراجعه نمایند. درینجا صرف اینقدر به عرض رسانیده میشود که نشده است، مأخذ مثال نمونه کلام غزل آورده شده رحمن بابا را نشان داده

این هم گفته شده که نقلهای دیوان رحمن بابا « فعلاً زیاد است » ولی با آنهم تقاضای روایات تاریخی تحقیقی و تنقیدی چنان است که محمد هوتک، باید آنرا آشکارمینمود که ایشان این غزل را از کدام نسخه ها برداشته اند و آنرا چه کسی و در چه زمانی نوشته است .

شاعریست و یکم « محمد صالح رحمت الله علیه » میباشد که مؤلف کتاب یادى از اويا « حالات » اورا براساس سند از کتاب تحفة صالح ملا الله یار الکوزى به تحریر درآورده است .

محمد هوتک مینویسد :

« ملا الله یارکتابى به نام شیخ اش به تحریر درآورد که اسمش تحفة صالح میباشد، و در آن کتاب از احوال و بیان درمورد شیخ علیه الرحمه اش بنوشت » مگر با وجود همین احوال و بیان چیزیکه مارا درموردش کدام آگهی نداده اینست که، شیخ ایشان مرد کدام زمان بوده اند و ما برای متیقن شدن زمان ایشان محتاج به تحقیق درباره احوال « شاه بیگ خان » میباشیم . و چونکه همراه با نام ایشان الفاظ صویه دارقند هارضمیمه میباشد مجبوریم ایشانرا « شاه بیگ خان کابلی » قبول نموده و حالا سؤال پیدامیشود که اگر این صویه داریه یقین کابلی بوده باشد، پس شیخ محمد صالح چرا به زبان پښتو برایش نامه می فرستاد . در غزل دوم شیخ محمد صالح مصرع اول از وزن خارج میباشد :

مگر الله چی حبیب دی هم طبیب دی کارسازى کاد خوارانورنخورانو ترجمه : مگر آن رب که حبیب و طبیب است بسازد کارخواران و مریضان آخرین شاعر خزانه اول و بیست و دوم شاعر پټه خزانه « علی سرور قدس سره العلی » میباشد، که « محمد هوتک » از ایشان به حواله از « تحفة صالح » و « مخزن افغانی » بیان نموده اند. « مخزن افغانی » درخصوص حال و احوال علی سرور کتاب مستند شده میتواند زیرا که در آن، علاوه از علی سرور از دیگر ولیان پښتونها نیز تذکار رفته است. اما « تحفة صالح » درمورد حالات علی سرور لودی يك کتاب کاملاً غیر مربوط میباشد. زیرا که مطابق به گفته شخص محمد هوتک ، ملا الله یار این کتاب را درمورد حالات و اخبار شیخ خودش (محمد صالح) به تحریر درآورده بود (۱۶). که بنابراین درین کتاب علاوه از حال و احوال درمورد (محمد صالح) گنجایش تذکری درمورد دیگر کسی موجود نبود. با آنهم این کتاب بطور خاص به حیث مأخذ غزل « علی سرور » واقعیت ندارد و اگر دارد، محمد هوتک به توضیح آن اقدام ننموده است.

قسمت دوم پټه خزانه که « خزانه دوم » نامیده میشود مربوط و وقف همان شاعرانی میباشد که « غفرالله لهم معاصر ما میباشد » که همراه با این

عنوان جمله « غفرالله لهم » را استعمال نموده اند، اگرچه از نظر معنوی درست میباشد ولی به روایت عام این جمله صرف برای مردمی که وفات نموده اند به کار برده میشود و این جمله مطابقت به حال زندگان ندارد .

اولین شاعر این خزانه که شاعر بیست و سوم کتاب می باشد « ملا باز توخی » نامیده میشود. اگرچه این شاعر با محمد هوتک همراز و حتی « آشنای راز » میباشد، ولی با آنهم محمد هوتک به ذکر سال پیدایش شان اقدام نکرده اند، در حالیکه میتواند آنرا از همین شاعر معاصرش بپرسد.

شاعران بیست و چهارم و بیست و پنجم به ترتیب شاه حسین و ملا زعفران می باشند . در مورد حال و احوال هر دو شاعر ضرورت به کدام روایت از کسی درمورد احساس نشده است. در مورد شاه حسین ذکر تمامی سالهای مورد ضرورت موجود بوده، ولی در سلسله ملا زعفران این اهتمام بوقوع نیبوسته است. و حالاً اگر این ملا زعفران همان « ملا زعفران تره کی » باشد که مؤلف « گلدسته زعفرانی » نامیده شده اند (۱۸) پس به حیث « مدارالمهام » و « صدرالافاضل » به هیچصورت از جمله مردان غیر مشهور نبوده اند، و بنابراین در مورد ایشان بدست آوردن معلومات ضروری کارمشکلی نبوده است.

شاعریست و ششم این مجموعه که ذکر ایشان در پټه خزانه به واگذاری از « رحمت هوتک » آمده است « محمد یونس خان » میباشد که آقای حبیبی در شرح حاشیوی و تعلیقات خود درمورد چیزی اضافه ننموده اند در حالیکه میتوانستند، چونکه دیوان محمد یونس خان در سال (۱۳۲۰ هـ) در دسترس شان قرار گرفته بود، و در کتاب شعرای پښتونهادر صفحه (۲۰۲) شخصاً اعتراف نموده اند که يك نسخه ی از دیوان یونس « به خط زیبای مطلا » دیده شده که در پشاور و به امر فیض طلب خان توپچی باشی در سال (۱۱۷۲) توسط کاتبی بنام زین الدین نوشته شده بوده و (کذا) « این همان نسخه است که آقای عبد الله خدمتگارانرا در سال ۱۳۵۶ هـ بنام دیوان یونس به چاپ رسانیده بودند » که البته کلمه « توپچی باشی » در آن موجود نبوده اما ترجمه آن دیوان چنین است : « به حسب فرمایش مرشد کونین و مربی دارین پیشوای سالکان طریقت ، رهنمای گمراهان شریعت خان صاحب بلند اقبال فیض طلب خان ساکن هشتنگر طال عمره کتاب میمونه المسمی دیوان یونس، از قلم شکسته فقیر زین الدین غفرالله له ولوالدیه و احسن الیهما مطابق به سنه (۱۱۷۶) صورت تحریر یافت مطابق به سنه ۱۱۷۶ » (۱۹) .

آقای عبد الله خدمتگار می نویسند : « در حدود سال (۱۳۲۰ هـ) يك دیوان مکمل یونس به کتابخانه ارگ دولت افغانستان مواصلت کرده است، که این دیوان از روی آن به طبع رسید که بعداً درموردش سخن زده میشود . »

از روی نسخه قلمی ذکر شده کتابخانه ارگ آقای حبیبی شناسایی یونس را نوشته اند که در سال (۱۳۲۰ هـ) در جلد اول کتاب شعرای پبستونها زیر شماره (۴۲) به طبع رسیده است (۲۰) . از آن آشکارا روشن است که دیوان یونس حین ترتیب جلد اول شعرای پبستونها به آقای حبیبی میسر بوده است. ولی آقای حبیبی به دلیل کدام مصلحت خاصی نه در آنوقت و نه هم در حاشیه و تعلیقات پته خزانه به این خیرا عتراف کرده اند. بنابراین «مصلحت خاص» به اظهار این گفته پرداخته اند که گویا ایشان دیوان یونس را ملاحظه نموده اند.

اکنون خوانندگان گرامی در مورد این مصلحت خاص ، خود تخمین و اندازه نمایند که با پته خزانه کدام ارتباطی داشته و یا نه .

معلوماتیکه در مورد پته خزانه از دیوان یونس حاصل میشود تفصیل آن قبلاً بیان گردید که خوانندگان عزیز آنرا باید در جایش ملاحظه نمایند. اما درین مورد یک اندازه بیشتر از آن که باید بخوانند ، آن در ارتباط به استادی و شاگردی رحمن بابا و یونس میباشد که «محمد هوتک» آنرا کشف و ذکر نموده است. این کشف قبلاً به آقای حبیبی مرحوم روشن بود و از همین جهت است که نوشته اند : « یونس مرثیه استاد خود رحمن بابا را قرائت نموده اند و در فراق ابدی اش چنین واویلا نموده است » (۲۱) . شعریونس به حواله حبیبی مرحوم :

پیدایگان کوتوال رهدار لیونی سپی دی
په ډکه دی خدای څوک نه کا برابر څوک

ترجمه :

چو سگ دیوانه اند کوتوال و رهدار
نه سازد کس ، خدا دچار ډکه

که در آن بر بنیاد برداشت غلطی از مفهوم « ډکه » این گونه تصور نموده اند که گویا درین شعر از استعمال ډکه « هویدا میگردد که ایشان در حدود اطراف خیبر زندگی میکردند » .

(۲۲) و بعداً به روایت از « رحمت هوتک » در پته خزانه این خیال و تصور را توثیق بخشیده اند. در حالیکه در ضمن شهادت دیوان یونس به عرض رسانیده شد که این « ډکه » همان « ډکه » است که رحمن بابا خود آنرا چنین استعمال کرده اند که :

هم یی هند په ډکه واخست هم کابل هم پینور (۲۳) .
ترجمه : به یک تکان و شورش هند و کابل و پشاور را مسخر نمود.
و یا طوریکه خوشحال بابا میگویند :

شری ورپبستون به یی سل په ډکه یوسی

کشمیری چه بفرگ شالونه یی په دوش وی (۲۴)

ترجمه : صدغرازی پبستون شری پوشیده (یا شال و کش پوشیده که مردها برای جلوگیری از سرما می پوشند) را از سر راه خود دور خواهد کرد زمانیکه کشمیری شال و چادر زیبای فرکی خود را به سر کند.

بیست و هفتم شاعریکه به روایت « رحمت هوتک » « سرآمد شعرای موجود » نامیده و متعارف گردیده است محمد گل مسعود میباشد که با آنهم سال پیدایش و محل زندگی و دلیل زندگی اش را در پشاور ننوشته اند. رحمت هوتک در موردش کلمه « دیده شد » را به کار برده و معلوم میشود که رحمت هوتک با او کدام آشنائی و تعارف پخته و محکمی نداشته است . و از همین جهت به « رحمت هوتک » لازم بود که مأخذ اشعار شانرا از آنچه اوبه پسر عمویش نقل نموده بود برملا میساختند .

به همین منوال درباره شاعریست و هشتم « عبدالقادر خان خټک » نواب محمد انور روایت میکند که در سال (۱۱۱۳ هـ) در کابل دیده شده بودند. با وجودیکه این روایت به صیغه مجهول اظهار شده است ولی میتوانست که سال پیدایش « عبدالقادر خان » حتی به روز تولد هم نشان داده شود ولی با آنهم گفته شده است که ایشان در (۲۳) ماه جمادی الثانی سال (۱۰۶۱ هـ) به دنیا آمده اند (۲۵) . هویدا است که درباره عبدالقادر خان « دیده شده » میشد که این اطلاع از شخص خود عبدالقادر خان بدست بیاید، و به این صورت همچو روایتی را در مورد عبدالقادر خان بکلی غلط ثابت مینمود، و یا اینکه این اشتباه شنویدن نواب محمد اندرویا غلط نوشتن « محمد هوتک » را که گویا همه خوانین خټک تابع عبدالقادر خان بودند معلوم و هویدا مینمود (۲۶) ولی تنه معلوماتیکه در نتیجه دیدن عبدالقادر خان خټک در کابل بدست آمده است یقیناً حیرت انگیز میباشد . زیرا که نه تنها تفصیل کتابهای نوشته شده از طرف عبدالقادر خان بلکه حتی سالهای به تحریر در آوردن آن در آن درج میباشد . و باز هم از همه حیرت انگیزتر اینست که گویا عبدالقادر خان در سال (۱۱۱۳ هـ) در کابل دیده شده بودند و در ذکر از ایشان این هم آمده است که او در سال (۱۱۱۵ هـ) کتاب دیگری بنام « حقیقه خټک » به نظم در آورده است.

این کتاب را محمد هوتک در سنه (۱۱۴۰ هـ) « نزد صدرالزمان بهادر خان دیده اند » و خود بهادر خان همان شخصی میباشد که شاعر بیست و نهم پته خزانه و دوست « محمد هوتک » میباشد و از برای درج در پته خزانه به ایشان شعری هم سپرده اند . اگر محمد هوتک به جای این همه تفصیلات

غیر ضروری تنها از ایشان می پرسید، که این « حدیقه ختک » را از چه کسی بدست آورده بودند در آن صورت خدمت بزرگی به ادبیات پېنتو میکردند.

چنانچه قبلاً ذکر شد شاعر بیست و نهم پته خزانه عبارت اند از « صدر اکابر دوران بهادرخان » که سالار لشکر شاه حسین و امیرالامراء یاد شده اند. ولی با آنهم از پخت بد پته خزانه حتی در مورد سال تولد همچو يك شخصیت معروف هیچگونه معلوماتی پیش نمیکند.

شاعری ام در پته خزانه ملا محمد صدیق پوپلزی نامیده شده است که « محمد هوتک » با ایشان ادعای دوستی هم دارند ولی پته خزانه در مورد سال پیدایش ایشان که چه زمانی به دنیا آمده اند تفصیلی نمیدهد.

شاعری و یکم این مجموعه که « ملایر محمد میاجی » و معاصر مؤلف کتاب میباشد، ولی با آنهم مؤلف از سال تولد و محل سکونتش مانند تعداد زیادی دیگری از معاصرینش تذکری به تحریر نرسانیده است. درین ضمن به اشتباهی که مرحوم حبیبی به آن متوجه نگردیده اند اینست که « محمد هوتک » حتی چار سال بعد پس از وفات « شاه محمود هوتک » (م - ۱۱۳۸) در موردشان دعائی « ادام الله دولتهم » را به کار می برند .

به روایت از عبدالعزیز کاکر شاعر سی و دوم این مجموعه « اللهیار افریدی » گفته شده است ولی باز هم از سال تولدش خبری در میان نیست . مانند افسانه سکونت محمد یونس در خیبر افسانه سکونت الله یار افریدی در کاکرها با هم يك مقدار هم آهنگی و توازن نشان میدهد، با آنکه در قرن دوازدهم از ماحول قبیله خود به قبائل دیگری نقل مکان کردن يك سخن غیر قابل قبول میباشد.

روایت در باره شاعری سی و سه و م در پته خزانه که بابو جان نامیده میشود و این روایت از طرف خود مؤلف کتاب صورت گرفته، اگر چه در یاد و بودی از ایشان به ذکر دوسنه تاریخی که عبارت از سال (۱۱۳۴ هـ) و مصادف به (حمله شاه محمود به ایران) و سال (۱۱۲۹ هـ) که (سال به شعر در آوردن افسانه شها و گلان) میباشد به خاطر خطور میکند ولی با آنهم ذکر سال پیدایش همچو يك شاعر معلوم الحال و مشهور مناسب قبول نشده است.

و همچنان در باره سال پیدایش و زندگی شاعر سی و چهارم پته خزانه که ریدی خان نامیده شده معلوماتی وجود ندارد. این شاعر از طرف مؤلف پته خزانه شاعر « مجلسی » خوانده شده. ریدی خان در سال (۱۱۳۶ هـ) برای اشتراک در « صحبت های » شاه محمود به اصفهان رفته بود که در برگشت از آنجا به نوشتن « محمود نامه » پرداختند. در پته خزانه قصه قتل گرگین خان

از همین کتاب اقتباس شده است . ولی حرف قابل تعجب اینجاست که درین افسانه از دیوان رحمن بابا و قصه کشیدن فال از آن بیانی صورت نگرفته است . در تذکر از شاعر سی و پنجم ملا محمد عادل بریخ هم « محمد هوتک » بدون کدام سند فقط بر اساس معلومات خودش اقدام میکند و بعد از آن سال پیدایش و عمرش را فراموش میکند. در تذکری ازین شاعر در نسخه های عکسی، الفاظ و کلمات آورده شده چنین است :

« به مردم هدایت میکند » (۲۷) .

شاعر سی و ششم پته خزانه « محمد طاهر جمریانی » میباشد که یادآوری از ایشان را « محمد هوتک » همچنان به « ذمه داری خود » میکند از سال تولدش آگهی ندارد اما در ارتباط به عمرش چیزی میگوید که با هم در تناقض اند یعنی : ۱ - « محمد طاهر جوان خوش طبع میباشد » که اگر به این گفته مؤلف اعتبار کنیم و عمر محمد طاهر را بیست و پنج سال تصور کنیم که ۲ - « سالهای سال همراه با پدرش در میتنگها زندگی میکرد و آنجا از کامل علما درس می آموخت و علوم دینی را فرا می گرفت » ازین جملات چنین نتیجه گیری میشود که ایشان ده سال تحصیل نموده اند پس ۳ - حال از يك نفردوستش محمد عمر خان احوال ایشانرا در چند سال و از کجا بدست بیاوریم که تا بر بنیاد آن محمد عمر گفته بتواند که : « ده سال با محمد طاهر در جلسه و بیاتیه بودم » نکته قابل ذکر و در خاطر نگهدارنده اینست که مؤلف سن چهل را سال پخته عمر میخواند (۲۸) .

شاعر سی و هشتم « ملا محمد ایاز نیازی » میباشد . ایشان هم عصر مؤلف کتاب پته خزانه میباشد، اما با آنهم بعضی از حالات زندگی ایشان به استاد یکی از شاگردانش « ملا عبدالحلیم » ذکر شده و بدست آمده است و طبق معمول در قسمت یاد از سال تولد و تاریخ تولدش کدام تکلیفی بدوش گرفته نشده است. در توجه به حالات ملا محمد ایاز نیازی همچنان اظهار نظرهای عجیب و متضادی وجود دارد مثلاً :

۱ - مطابق به معلومات « محمد هوتک » ایشان مرید « میان عبدالحکیم قدس سره العزیز » میباشد و در مورد میان عبدالحکیم ، مرحوم حبیبی دریادداشت خود چنین می نویسد « میان عبدالحکیم کاکر از مشاهیر اولیا و عرفای افغان است که در طریقت شهره زمان بوده و بسی از تلامذ ایشان شهرت دارند. این عارف کامل در حدود (۱۱۴۰ هـ) حیات داشت و پیش از (۱۱۵۰ هـ) از قندهار به کاکرستان رفت » (۲۹) .

وازين چنين برمی آيد که اودر زمان نوشتن پته خزانه (۱۱۴۱ - ۴۲ هـ) در قيد حيات بوده است. عين موضوع ازين عبارت پته خزانه هم معلوم ميشود که « اگر در مقابل پيردستگير خود چنان اشک می ريخت ». استعمال صيغه حال نمايانگر اينست که در زمان نوشتن پته خزانه مريد (محمد اياز نيازی) و پير (عبدالحکيم) هر دو هنوز زنده بودند. حال اگر ميان عبدالحکيم در قيد حيات بوده است، پس محمد هوتک چرا درباره ايشان کلمات « قدس سره العزيز » رابه کار بردند زيرا اين کلمات معمولاً در مورد يك انسان متوفی استعمال میگردد و معنی آن اينست که « خدای پاک گورش را مقدس بگرداند » (۳۰).

در حالیکه هنوز مزار ميان عبدالحکيم صاحب ساخته نشده بود، چرا اين گونه دعا در حق ايشان صورت گرفته، و ازين هم خبر عجيب تر اينست که اگر تصادفاً محمد هوتک به معنی و مفهوم « قدس سره العزيز » پی نبرده و آنرا درک نکرده بود، پس مرحوم حبيبي چرا در معنی اين مفهوم دچار اشتباه شده اند و اين چه مسئله است که وقتی « محمد هوتک » به معنی و مفهوم کدام کلمه و يا کدام جمله پی نمی برد « مرحوم حبيبي » همچنان معنی آن کلمه را نميداند ؟ محمد هوتک درباره « محمد ايا نيازی » مینويسد :

۲ - « ماها از خانه گم ميشاشند..... شبهای شب بيدار ميشاشند دردشت » و کوه میگرددند و ذکر میکنند..... اکثراً در کوهها میگردند . ولی با وجود آن آنقدر وقت داشته اند که ديوان مکمل شعر دارند . »

۳ - از « محمد اياز نيازی » بطور نمونه کلام چهار رباعی نقل گرديده است . ولی از جمله هر چهار رباعی یکی از آنها وزن رباعیاتی راکه شعراً در قرن دوازدهم می سرودند ندارد . ولی با آنها درين رباعی « وزن جديد » مصرع سوم از وزن خارج ميشود .

زرونه خویش کره دانیکی ده در بنیتیا
مکره چا پاندی تیرنه په جفا
دخدای کورمه ورائه په ستمو
دخدای کوروگنه زره چی وی صفا

ترجمه :

سرور بيار به دلهاکه آن يقين نيکيست
مکن زروی جفا حمله بر کسی ديگر
مکن به ظلم و ستم خانه خدای خراب
پذير که قلب صفاست خانه رب اکبر

اين رباعی به تأثير پذیری از :

دل بدست آور که حج اکبرست
از هزاران کعبه يکدل بهترست
نوشته شده است . اما اين تأثير پذیری کدام مسئله قابل اهميت نيست زيرا که در پته خزانه اشعار زیادی مثل آن وجود دارد .

شاعری ونهم « محمد حافظ بارکزی » ميباشد که او هم معاصر « محمد هوتک » بوده ولی اوازمنا سبات و تعلقات خود با ايشان چیزی اظهار نميدارد . و نمونه کلام ايشان را هم از کتاب خودشان بدست آورده اند، و طبق معمول از سال تولد او هم ذکر می به ميان نه آورده است .

همچنان از ذکر حال و سال پيدایش شاعر چهلم نصرالدين خان اندر چیزی نگفته اند .

سال پيدایش شاعر چهلم ويکم ملا نور محمد غلجی به صراحت تذکار داده نشده اما اشارتاً چنين ذکر شده است که، « از نظر عمر پخته و هشتاد ساله ميباشد » و از آن چنين استنباط ميشود که سال پيدایش شان (۱۱۴۰ هـ) بوده ولی به دليل هشتاد ساله بودنش سال (۱۰۶۰ هـ) ميباشد . درباره اين نويسنده هم به يادآوری خاصی نپرداخته اند ولی در سلسله ياد و بودی از ايشان اين سخن حايز اهميت است که او تدريس « مشکوت شريف ، بخاری شريف ، هدايه و کنز و طريقه محمديه و ديگر کتابهای مروجه » را يک بارويک جای مصروف تدريس بوده اند . حالانکه از چندين صد سال به اينطرف در نظام درسی مروجه، کتابهائیکه مقرر شده اند به نسبت داشتن مضامين جداگانه و به علت تعلقيت رشته آن کتابها ، تنها از طرف يک استاد و معلم درس داده نمی شوند .

شاعر چهلم و دوم در پته خزانه « عبدالطيف اخکزی » ناميده شده که تصادفاً از لحاظ اعتبار مضمون شاعری اش همراه با نامش صفت « شاعر ظريف » هم قافيه شده است . دريادی ازين شاعر مأخذ شعر طویلش را نشان نداده اند در حالیکه درباره شاعر گفته شده که او « در مجالس اشعار ارتجالی می سرود » و هم تصريح نشده که از ايشان کدام ديوان و يا کدام مجموعه شعری موجود است يا نی .

فقره اول در مورد ذکر شاعر چهلم و سوم « سيدال خان ناصر » چنين است: « محمد هوتک از الف خان ناصر ياد ميکرد » مربوط و متعلق به خودش در حالت صيغه واحد غايب در تمام کتاب برای اولين مرتبه درينجا به کار برده شده است، اما سبب آنرا نشان نداده اند . ذکر سال تولد انسان مشهور و معروفی چون سيدال ناصر هم روشن نشده است و اين سخن هم روشن نيست که شعر مربوط به او را از کجا اخذ نموده اند . درباره سيدال خان ناصر محمد هوتک اين نکته را هم نوشته اند که او مرد عالمی بود که علوم مروجه را مطالعه

نموده بودند، اما شعریکه به عنوان نمونه کلام از ایشان ذکر شده است به نظر من چنان بی وزن، لنگ و ازپا افتیده و غلط است که از هیچ عالمی توقع آن برده نمیشود.

خزانة سوم در « بیان زنهای » میباشد که « اشعار سروده اند ».

درین خزانة ذکر از شش شاعره آمده است که اولین شاعره (و چهل و چارم در کتاب) آن (نازو توخی) میباشد که این بی بی، مادر بابامیرویس بود و سال تولد این محترمه به محمد هوتک معلوم بوده و عبارت از سال (۱۰۶۱ هـ) ثبت شده است. اما سال وفاتش نه به محمد هوتک معلوم میباشد و نه هم به والد فاضل، معمر و بزرگوارشان که در سال (۱۰۲۹ هـ) تولد شده اند، ولی سی و دو سال از بی بی نازو بزرگتر بوده اند و در سال (۱۱۳۶ هـ) بعد از وفات میرویس بابا در سال (۱۱۲۷ هـ)، نه سال پس تر وفات نموده اند. این رباعی نازو بی بی را پدرش به محمد هوتک نقل کرده بودند :

سحر که وه د نرگس لیمه لاند
خاځکی خاځکی بی له سترگو خځیده
ماویل څه دی کینلی ځله ولی ژاری
داویل ژوند می دی یوه ځله خندیده

ترجمه :

سحر بود دیده نرگس پر از اشک
ز چشمش قطره بعد قطره می ریخت
بگفتم از چه می گریی قشنگ گل
بگفت عمرم به جز لب خنده ی نیست

این رباعی ازین رباعی اقبال « مأخوذ » شده :

شبی زار نالید ابر بهار
که این زندگی گریه پیهم است
درخشید برق سبک سیر و گفت
خطا گفته ی خنده یگ دم است

رباعی پیوسته شده به (نازو انا) ازدید خیال و مقصد خیلی پائین و حتی غلط است. زیرا که همراه با گل تلازم خنده سحر بسته و پیوسته شده است، اما گل

سحر (نازو انا) می گرید و چون باز از او پرسیده میشود گل میگوید زندگی من یک لیخنه است در حالیکه قبل از آن در گریه بود. همچو یک رباعی غیر شاعرانه که تا تیر گرفته از خیال لطیف و شاعرانه اقبالست، تنها مخلوق شاعر درجه سومی شده می تواند. چونکه اقبال ابر بهار را در گریه می بیند میگوید که زندگی یک گریه مسلسل است و در جواب برق فقط یک جرقه زد (بعد نابود شد) و گفت این گفته ات درست نیست زیرا که، زندگی یک خنده لحظی و زودگذر میباشد. حال دیگر خوانندگان گرامی باید هر دو رباعی را مورد دقت قرار دهند و قضاوت اصل و نقل آنرا خود بنمایند.

شاعره چهل و پنجم « حلیمه حافظه » میباشد که « محمد هوتک » او را دختر خوشحال بابا و خواهر عبدالقادر خان میدانند. در شعری از اشرف خان هجری که در آن از شاعران خاندان خودش ذکر نموده است تذکری ازین بی بی داده نشده است و تاریخ مرصع هم از ایشان تذکری به عمل نیاورده است ولی :

« در حیرتم که باده فروش از کجا شنید ».

اگر گفته شود که خوشحال خان بابا، اشرف خان هجری، افضل خان مطابق به روایات پبستونها تذکری از اناث خاندان خود را نمیتوانستند، این گفته اشتباه است زیرا که خوشحال بابا به ذکر مادر کلان خود مرجان (مرجانی بی) و همچنان به ذکر نام یکی از دختران خود تاج بی بی پرداخته و گفته است که « دختر نیکبخت من بوده تلاوت قرآن مینمود کتابهای زیادی خوانده بود و در طاعت و عبادت بودند » (۳۱).

حال و قتی که افضل خان در یکی از صفحات تاریخ مرصع اسامی اناث خواننده خاندان خود را گرفته میتواندست (۳۳) پس این راهم می توانست که به تذکری از دختران شاعره خوشحال بابا نیز بپردازد.

حالا اگر فرض کنیم که این اعتراض درست است پس این تفصیلات را به والد صاحب « محمد هوتک » چه کسی رسانید، و باز هم به طور خاص، آنهم در دوران سفر (بنو) که از اکوره به اعتبار طی طریق و سفر در آن زمان جای بسیار دور بود.

شاعره چهل و ششم (بی بی نیکبخت) که شاعره سوم در خزانة سوم میباشد. محمد هوتک ایشانرا به روایت از پدرش چنین معرفی میکنند که، او تذکری از ایشانرا در کتابی به نام و به حواله از « اولیای افغان » دیده است که حتی در آن از عروسی و تولد فرزند اولش و سالهای تکمیل کتابش هم نوشته بودند، اما با آنهم سال تولد و وفات بی بی نیکبخت در آن دیده نمیشود.

شاعره چهل و هفتم بی بی زینب میباشد که در (خزانة سوم شاعره چارم) بوده معاصر محمد هوتک و خواهر پادشاه مهربان ایشان، و دختر (میرویس

نیکه) میباشد، مگر سال پیدایش نه به محمد هوتک، نه به پدرعالمش، نه به شاه حسین و نه به نورمحمد غلجی استاد بی بی زینب، به هیچکسی معلوم نمیشد. درباره نوشته بی بی زینب در ابحارمختلف در مرثیه شاه محمود این هم گفته نشده که این مرثیه از کجا بدست محمد هوتک رسیده است.

شاعره چهل و هشتم پتیه خزانه (قسمت پنجم خزانه سوم) «زرغونه» میباشد که بوستان را در سال (۹۰۳ هجری) ترجمه نموده اند. اسم پدرایشان معلوم است و این کتاب ترجمه شده ایشان در سال (۱۱۰۲ هجری) دیده شده است. مگر با آنهم ضرورت به این گفته دیده نشده که پدرفاضل مؤلف سال تولد و وفات این شاعره را روشن میکردند.

شاعره چهل و نهم پتیه خزانه «رابعه» میباشد که مؤلف کتاب، یادی از ایشان را به استاد دوست خود «محمد طاهر جمریانی» نموده ولی این را اظهار نمیدارند که این روایت را به محمد طاهر چه کسی آورده بود، و شخص خود محمد طاهر جمریانی هم همان شاعریست که یادی از ایشان در پتیه خزانه به نام شاعر سی و ششم صورت گرفته است. اما در آنجا محمد هوتک احساس ضرورت نکرده است که محمد طاهر جمریانی را به ما معرفی نمایند ولی در اینجا درباره ایشان حاشیه‌ی به این صورت می‌نویسند:

«نام قومی است از توخی پیتون» (۳۳) خدا میداند که این خیال برای ایشان بعداً چگونه رسیده است؟

یادی از نویسندگان پنجاهم و پنجاویکم پتیه خزانه در «ختم کتاب» نوشته شده.

نویسنده پنجاهم پدرمؤلف بنام داود میباشد که در سال (۱۰۲۹ هجری) تولد یافته بودند بآنکه مؤلف پتیه خزانه به صراحت نشان نمیدهد که سال پیدایش ایشان را به مؤلف چه کسی روشن نموده، مگر با آنهم اینطور فرض کرده میتوانیم که خودش به فرزندش از پیدایش خودش و سال وفات پدرش اظهار نموده است. محمد هوتک میگوید که پدرش در «آوان صباوت» (شاید منظور نویسنده آوان صباوت باشد مترجم) به مطالعه علوم پرداخته بودند و در میان موزنان، علماء و فصحاء عصر خود از نامی (؟) برخوردار بوده، و مدت زیادی از قندهار بیرون رفته و از کوههای (کسی)، ژوب، دیری، پشاور و مناطق دیگر دیدن نموده اند. محمد هوتک می‌فرمایند که پدرشان در جنگهاییکه میرویس خان علیه گرگین خان به راه انداختند شرکت داشته اند، در حالیکه از نظر تاریخ حتی ذکری از همچو جنگی وجود ندارد که در آن جنگی میان میرویس خان و گرگین صورت گرفته باشد. تاریخ تنها از یک واقعه خونبار که

در آن گرگین به قتل رسیده بود تذکر میدهد. اگر این واقعه را محمد هوتک (جنگها) می‌نامند، پس بگویند.

در سال (۱۱۲۰) هنگامیکه لشکر صفوی یورش آوردند درین زمان پدر میرویس بابا داود سپه سالار بودند که عمرشان درین زمان به (۹۱) میرسید. ولی از میرویس خان به عنوان یک جنرال هوشمند و قوی این توقع برده نمیشد که ایشان برای همچو یک کار مهم مردی معموری را انتخاب می‌نمودند. تنها به طور خاص در حالیکه محمد هوتک از یکسو به ذکر از علم و فضل پدر می‌پردازد، از سوی دیگر درباره مهارت جنگی ایشان چیزی اظهار نمیدارد.

نویسنده پنجاهم این مجموعه خود مؤلف پتیه خزانه «محمد هوتک» میباشد و چیزیکه ایشان در مورد شخص خودش نوشته اند در دل خواننده شک به وجود می‌آورد مثلاً:

۱ - در زمان جد و جهد میرویس خان سی و پنج ساله بودند ولی بآنکه کوایف تحریک قومی را به روایت از پدرش اظهار میدارند، چنان معلوم میشود که ایشان درین مبارزه بزرگ پشتونها به کلی بیطرف بوده باشند.

۲ - محمد هوتک متولد سال (۱۰۸۴) بوده و تا عمر هیجده سالگی یعنی سال (۱۱۰۲) نزد پدر مصروف درس خواندن بوده اند. ولی پتیه خزانه در خصوص مصروفیت ایشان در میان سالهای (۱۰۸۴) و سال (۱۱۳۶ هـ) معلوماتی نمیدهند اما در سالیکه پدرش چشم از جهان می‌پوشد و خودش به دربار شاه حسین مراجعه میکند آنوقت است، که زندگی ادبی اش آغاز و آشکار میگردد در حالیکه در ابتدای کتاب اظهار میدارد که او از سی سال به اینطرف به کار نوشتن تذکره شاعران پشتو آغاز نموده بودند که به این حساب محمد هوتک از سال (۱۱۱۱ هـ) به این کار شروع نموده بودند، مگر در رابطه به حالات خودش ایشان این تفصیل را نشان نداده اند.

۳ - در جمله علومیکه پدر «محمد هوتک» تحصیل نموده بود در آن از علم طب ذکری موجود نیست پس در آموزش محمد هوتک باید تحصیل در علم طب شامل نباشد ولی، این گفته ایکه ایشان در طب هم کتابی نوشته اند یک خبر صرفاً قدرتی و سحرآمیز است. زیرا وقتیکه ایشان تمام علوم را از پدر آموخته بوده باشند و اگر پدرش به کدام علمی دسترسی نداشته بوده باشد به پسرش هم آموخته نمیتوانسته است. اما این یک اظهار عجیب است که با وجود آنکه نه داود و نه «محمد هوتک» هیچکدام علم طب نیاموخته و از طب هم چیزی نمی‌دانستند، با آنهم مؤخر الذکر صاحب کتابی «در بیان طبابت و علاج» بنام «خلاصه الطب» نوشته اند. و آنیکه این کتاب را در سال (۱۱۳۹ هـ) به حضور شاه حسین تقدیم نموده اند، شاه حسین به ایشان «صد طلا» صله دادند (۳۴).

۴ - درباره دیوان « محمد هوتک » گفته شده است که « دیگر اشعارم در دیوان جمع آوری شده ، شایقان علم و شعر آنرا از دیوانم مطالعه نمایند » . پس اگرچنین می بود امروز به کار بود که از آن جمله و شمار زیاد نسخه جات دیوان شان ، يك دانه ی هم باقی می بود که از بخت بد نه تنها تك دیوانی از محمد هوتک وجود ندارد که حتی ، از آنچه به نام دیوانهای قلمی و نسخه جات در پته خزانه تذکری به میان آمده درین مدت چهل سال چیزی دیده نشده است .

حال اگر به تمامی مأخذهای پته خزانه تأمل و تفکری صورت بگیرد ، در نوشتن این کتاب قسمت مربوط به « محمد هوتک » صرف آنقدر بوده که ایشان حال واحوال شاعران ذکر شده آتی را بدون کدام حواله به حساب بنای معلومات خود پیش کشیده و آورده است :

۱ - ملا باز توخی

۲ - شاه حسین

۳ - بهادر خان

۴ - محمد صدیق پوپلزی

۵ - ملا پیر محمد میاجی (که صرف حالات و نمونه کلام شانرا از « افضل الطرایق » گرفته اند) .

۶ - بابو جان بابی (جزوا)

۷ - ریدی خان مهمند

۸ - ملا محمد عادل بریخ

۹ - محمد طاهر جمریانی

۱۰ - محمد ایاز نیازی (جزوا)

۱۱ - محمد حافظ بارکزی (جزوا)

۱۲ - نصرالدین خان اندر

۱۳ - ملانور محمد غلجی

۱۴ - حافظ عبداللطیف اُکزی

که گویا مؤلف از زمره بیست و یک نویسنده معاصرش ، تنها ذکر حالات چارده نویسنده را بر اساس و بنای معلومات شخص خودش بیان نموده و اینکه چگونه از ایشان بیان نموده اند تفصیل مربوط به آن قبلاً از نظر گذشت .

در مورد شش نویسنده زنانه در خزانه سوم ، تنها حال واحوال يك نویسنده یعنی ازبی بی زینب را که معاصرش بوده است بر اساس معلومات خود نوشته اند . همچنان بیان حالاتی مربوط به خود و پدرش هم مبنی بر معلومات خودش آورده شده است . گویا از جمله پنجاه و یک نویسنده این مجموعه تنها هفده

نویسنده (که شامل خود مؤلف و پدرش هم میباشد) توسط خود « محمد هوتک » به تحریر آورده شده است . درباره حالات سی و دو نویسنده باقیمانده ذرایع نوشتاری ذیل استعمال گردیده است :

۱ - پبنتونهای کهن (لرغونی پبنتانه) ، تاریخ سوری ، سه نویسنده (امیر کرور ، اسعد سوری و بنکارندوی) .

۲ - پبنتونهای کهن (لرغونی پبنتانه) يك نویسنده (ابو محمد هاشم) .

۳ - بستان الاولیا ، يك نویسنده (شیخ تیمن) .

۴ - کلید کامرانی ، اعلام اللوزعی فی اخبار اللودی دو نویسنده (رضی لودی ، نصر لودی) .

۵ - مخزن افغانی ، سه نویسنده (شیخ عیسی مشوانی ، سلطان بهلول لودی ، علی سرور لودی) .

۶ - مرغبت نامه ، يك نویسنده (زرغون خان) .

۷ - تحفة صالح ، دو نویسنده (محمد صالح و علی سرور ، مخزن افغانی هم از آن ذکر نموده است) .

۸ - اولیای افغان يك نویسنده (بی بی نیکبخته) .

۹ - محمد طاهر جمریانی يك نویسنده (بی بی رابعه) .

۱۰ - پدر مؤلف هشت نویسنده (هوتک بابا ، شیخ متی ، شیخ تیمن (بستان الاولیا) بستان بریخ ، میرمن نازو ، حلیمه حافظه (نیکبخته (اشعار) .

۱۱ - محمد رسول هوتک ، سه نویسنده (خلیل خان نیازی ، خوشحال بابا و رحمن بابا) .

۱۲ - رحمت هوتک ، دو نویسنده (یونس و محمد گل مسعود) .

۱۳ - نواب محمد اندر ، يك نویسنده (عبدالقادر خان خبک) .

۱۴ - علم غیب ، سه نویسنده (ملکیار ، اسماعیل و خربنویون) .

حواله ها و حواشی

- ۱ - چاپ دوم پتہ خزانه - ص - ۶
- ۲ - این محل فعل صریحاً اشتباه هست .
- ۳ - چاپ دوم پتہ خزانه - ص - ۶۶
- ۴ - ایضاً - ص - ۶۲ (حاشیه)
- ۵ - مجله کابل سال (۱۳۶۱ هـ) شماره ۴ - ۵ . مقاله استاد عبدالشکور رشاد « زنده و مرگ محمد هوتک » به - ص - ۳۳
- ۶ - جلد دوم تاریخ خان جهانی - ص ۸۲۵ - داکه - تاریخ مرصع - ص - ۱۳۰۰
- ۷ - تاریخ مرصع - ص - ۱۳۰۰ - نوت اول - ص - ۱۳۰۴
- ۸ - جلد اول شعرای پښتون - ص - ۷۳
- ۹ - چاپ دوم پتہ خزانه - ص - ۸
- ۱۰ - ایضاً - ص - ۸۸
- ۱۱ - ایضاً .
- ۱۲ - مثنوی زرغون خان که به حواله غرغشت نامه نقل شده است پتہ خزانه ص - ۸۴
- ۱۳ - چاپ دوم پتہ خزانه ص - ۸۸ - عبارت بین ناخنکها از « محمد هوتک » میباشد که مفهوم دیگر عبارت‌ها را من در کلمات خود بیان کرده ام .
- ۱۴ - ایضاً ص - ۸۸ -
- ۱۵ - ایضاً
- ۱۶ - ایضاً - ص - ۱۰۰
- ۱۷ - ایضاً ص - ۱۰۶
- ۱۸ - ایضاً ص - ۱۱۲
- ۱۹ - دیوان یونس ص - ۲۲۸
- ۲۰ - مقدمه دیوان یونس صفحه بیست و هفتم -
- ۲۱ - جلد اول شعرای پښتون ص - ۲۰۳
- ۲۲ - ایضاً ص - ۲۰۴
- ۲۳ - کلیات رحمن بابا ص - ۸۳
- ۲۴ - مرغری خوشحال خټک ص - ۴۵۴
- ۲۵ - سال پیدایش عبدالقادرخان طوریکه اسمش از اعداد ان معلوم است (سال ۱۰۶۳ هـ) میباشد .
- ۲۶ - چاپ دوم پتہ خزانه ص - ۱۲۰

- ۲۷ - چاپ عکسی پتہ خزانه ص - ۷۹ چاپ دوم ص - ۱۵۰ و ص - ۱۵۱
- ۲۸ - چاپ دوم پتہ خزانه ص - ۶۶
- ۲۹ - ایضاً ص ص ۱۵۴ و ۱۵۵
- ۳۰ - برای معنی « قدس سره العزیز » به فرهنگ شتاین گاس تحت معنی کلمه « قدس » - ص ۹۵۸ .
- ۳۱ - بیاض از خوشحال بابا تاریخ مرصع ص - ۳۱۵
- ۳۲ - تاریخ مرصع - ص - ۲۵۷
- ۳۳ - چاپ دوم پتہ خزانه ص - ۱۹۵
- ۳۴ - ایضاً ص - ۲۰۰

راویان پتہ خزانه

خوانندگان گرامی شاید به این تخمین رسیده باشند که محمد هوتک سی سال تمام تن به محنت و زحمت داد که از اندازه و مقدار زحمت او در صفحات گذشته یادآوری صورت گرفت. یعنی او درین مدت صرف از شعر و شاعری چارده نویسندۀ معاصرو یک شاعره هم زمان، ازپدرو از شخص خودش یک مقدار خاک و خاکستری به نام حال و احوال به قید تحریر آورده توانست . حالارشته سخن رادرمورد آن راویانی بدست می گیریم که محمد هوتک ایشانرا مردمان ثقه و قابل باور قبول نموده وبربنیاد معلومات آنها « خزانه اش » راپرساخته است که، درزمره این راویان راوی ای ازهمه زیادتیر « باخبر » پدرمحمد هوتک میباشد که درمورد شرح حال نویسندگان درهرسه خزانه « اهم کردار » را انجام داده اند .

در زمره واقعات واموریکه « محمد هوتک » از « داود هوتک » به تحریردرآورده است ازآنجمله در بعضی از سخنانیکه جا، جا ازسوی « محمد هوتک » سر زده است تردید پیدا میشود . مثلاً « محمد هوتک » از یکطرف مینویسد که پدرش به « بنو » رفته بود (۱) و از طرف دیگر وقتیکه از سفرهایش ذکری به میان می آورد میگوید که « پدر من از کوههای کسی، ژوب ، دیری ، پشاور و دیگر جاها دیدن نموده است (۲) . اگر مؤلف زیرنام « دیگرجاها » ، « بنو » رانیز شامل میکند این درست نیست بخاطریکه « داود هوتک » از سفر خودبه طورخاص در « بنو » یادآوری نموده پس دراینصورت به کاریود که، درضمن سفرهایش همچنان طورخاص بیان میشد و تنها به ذکر « جاها ی دیگر » اکتفا نمی گردید . و بازاین هم باید دیده و فهمیده میشد که برای داود خان برای مدت درازی ازقندهار به جاها ی دوردیگر رفتن و وقت دیدن ازجاها ی دیگر، (۳) و به کوههای کسی ، ژوب ، دیری و پشاور،

از کجامیسر بود ، آنهم در حالیکه گفته میشود که داودخان در سال (۱۰۲۹ هـ) تولد و در سال (۱۱۳۶ هـ) وفات نموده اند. روشن است که اگر « داودخان » در سن جوانی به بنو ویشاور سفر می نمودند پس با خوشحال بابا و رحمن بابا ملاقاتش امکان پذیر بود بنابراین چنین قیاس میکنیم که سفر ایشان پس از وفات خوشحال با بابا و رحمن بابا به ویشاور صورت گرفته است، و درین مورد مطابق به گفته پته خزانه آخرین سال، باید سال (۱۱۲۸ هـ) بوده باشد. بنابراین داودخان هوتک شاید بعد از سال (۱۱۱۸ هـ) و یا بعد از سال (۱۱۲۸ هـ) به ویشاور رفته باشد چونکه پته خزانه از سال (۱۱۲۰ هـ) تا وفات میرویس خان (۱۱۲۷ هـ) داودخان را در مهمترین کارهای قومی و جنگی مصروف بیان میکند (۴). از همین باعث است که درباره داود خان این گمان برده نمیشود که تا سال (۱۱۲۷ هـ) به حیث سپه سالار زمان میرویس خان (۵)، پایتخت و یا لشکرش را ترک نموده و به سیاحت پرداخته و بیرون رفته باشد. و اگر به این سیاحت پرداخته باشد پس، بعد از سال (۱۱۲۸ هـ) صورت گرفته است که البته آنوقت باید به عمر (۹۸) سالگی رسیده بوده باشد. اگر « محمد هوتک » پدرش را درین عمر پیری به همچو یک سیاحت بزرگ گذاشته و مأمور کرده باشد در آنصورت این دیگر غیر از یک اثبات نیک اختری برای او، دیگر چه چیزی شده میتواند» .

محمد هوتک « در بین سالهای ۱۱۴۱-۴۲ چنین اظهار میدارد : « من از عرصه سی سال به اینطرف احوال بسیاری از شاعران پبشونهارا جمع آوری نموده ام » (۶) گویا ایشان در بین سالهای (۱۱۱۱-۱۲ هـ) تصمیم امروز و فردای، اینکه دست به نوشتن پته خزانه بزنم و یا نزنم را گرفته بوده اند که البته درین وقت عمر پدرش داودخان، بین (۸۱-۸۲) سالگی بوده است . این امر کاملاً ناممکن است که این تعداد اشعار و تواریخ در یاد همچو کسی و درین سن و سال باقیمانده بتواند آنطوریکه در مورد داودخان ادعا شده است. که در زیر به درج خاکه از آن می پردازم :

- ۱- در قرن هفتم سال هجری چارده شعر
- ۲- در قرن هفتم هجری سی قطعه شعرازشیخ متی
- ۳- در قرن دهم سال هجری هشت قطعه شعرازشیخ تیم
- ۴- در قرن دهم سال هجری سیزده قطعه شعرازیستان بیرخ
- ۵- در قرن یازدهم سال هجری بیست و یک قطعه شعراز زرغونه انا
- ۶- در قرن یازدهم- دوازدهم شش قطعه شعراز حلیمه حافظه
- ۷- در قرن دهم سال هجری بیست و یک قطعه شعراز بی بی نیکبخت
- ۸- در قرن دهم سال هجری دوازده قطعه شعر از زرغونه انا

که این همه در مجموع (۹۹) قطعه شعر میشود که آنرا يك شخص پیرو شیخ فانی که بیشتر از هشتاد سال عمر داشته است ، همه را با قید مسلسل سالها ، روشن و واضح در یاد و حافظه داشته بوده باشد. و از سویی این هم امر خیلی مشکل است که در همچو یک سن و سال پیشرفته اینقدر شعر در یاد کسی بماند، و این همچنان بکلی ناممکن است که اشعار مختلف و با قوافی مختلف غزل ، بدله و غیره طور مسلسل در یاد کسی باشد و باز وقتی که این راوی در خصوص شخص خودش و میان شعرای مربوط به مرض خرابی حافظه و فراموشکاری گرفتار باشد. پس آنوقت الزام « تدلیس » (پنهان کردن و پوشاندن عیب چیزی، فریب دادن ، عوام فریبی کردن . برگرفته از فرهنگ عمید . مترجم) در موردش بکلی ثابت میباشد .

افسانه فال کشیدن از دیوان رحمن بابا توسط میرویس خان که در پته خزانه « محمد هوتک » آنرا به حواله از پدرش بیان میکند، در کتاب مرحوم عبدالرؤف بینوا « میرویس نیکه » هم این روایت به واگذاری از پته خزانه بیان شده است، و خبر عجیب اینست که میرویس بابا در جرگه ملی اول (ص ۶۰-۶۲ همین کتاب) افسانه فال کشیدن میرویس را از دیوان رحمن بابا به حواله پته خزانه نوشته اند اما، در ذکری از جرگه های ملی سوم و چهارم (همین کتاب و ص ۶۹-۷۴) از دیوان رحمن بابا به تذکری در مورد فال نمیدهند بآنکه بعد از آن ، واقعات هنوز هم مهم تردیدگری مانند جنگ با خسرو خان و محاصره قندهار (همین کتاب ص ۸۲ و ۸۶) به وقوع می پیوندد. ولی خبر فال کشیدن از دیوان رحمن بابا را در رابطه بامیرویس فراموش میکند. بالاخره دلیل این فرو گذاشت اهم ، چه ارتباطی بامیرویس بابا داشته است ؟

به لحاظ شمار روایات ، محمد رسول هوتک در درجه دوم قرار می گیرد و ذکر ایشان به حیث راوی در پته خزانه سه مرتبه آمده است. يك مرتبه به نام « محمد رسول هوتک کلاتوال » نامیده شده (۷) برای بار دوم بنام « محمد رسول هوتک » یاد گردیده اند (۸) و برای بار سوم به نام « محمد رسول علیه الرحمه » از ایشان نام برده شده است (۹) که به طور یقین گفته نمی توانیم ، که این هر سه نام به يك شخص مربوط است و یا به سه راوی مختلف . ولی از آنجائیکه همراه با نام ایشان سه بار کلمه بیاض بیان شده است پس به گمان غالب شده میتواند که هر سه اسامی مختلف، مربوط به يك راوی باشد . بهر کیف این بیان تا این حد و اندازه یقینی میباشد تا گفته شود که این راوی همچنان « مدلس » میباشد زیرا که از یکسو مأخذش را پنهان میکند و از سوی دیگر درباره کسانی چون « بهلول لودی » (سال وفات ۸۹۴ هـ) خوشحال

بابا (سال وفات ۱۱۰۰ هـ) و دربارۀ رحمن بابا (وفات بعد از سال ۱۱۲۳ هـ) ، در مورد هر سه معلومات میدهد . در تمام پتّه خزانه از بیاض ایشان تنها از سه شاعر پستون نام برده شده ، ولی از طرف « محمد هوتک » در مورد این بیاض هیچگونه تفصیلی پیشکش نگردیده که آیا این کتاب تنها دربرگیرنده حالات همین تعداد شعراء بوده و یا حاوی حالات دیگر شعراء هم بوده است . ولی بنابر دلایلی این قسمت آن حذف گردیده است . تا زمانیکه متعلق به بیاض این معلومات حاصل نشده باشد تا آنوقت معلومات درج شده مبنی بر این مأخذ برای ما قابل قبول نمی باشد .

مندرجات خود « بیاض » هم آنچنان است که باعث ممانعت یقین و اعتبار میگردد . روایت اولی « محمد رسول کلاتوال هوتک » متعلق به یکی از درباریان بهلول لودی بنام « خلیل خان نیازی » میباشد . این شاعر در دربار بهلول تا آن اندازه روی دار و صاحب اعتبار یاد شده است که ، شخص سلطان در جواب آن رباعی ایکه از جانب او گفته شده بود در جواب به گفتن رباعی ی می پردازد و به این ذریعه به عزت این شاعری افزایش میدهد . ولی موضوع قابل حیرت اینست که ما در تاریخ لودیهها کدام یادآوری ی در مورد « خلیل خان نیازی » از طرف امیر معتبر لودی نمی بینیم . آقای عبدالشکور رشاد در ضمن « پستونهای لودی » زیر عناوین « حکام دوران سلطان بهلول » و « امرای دربار سلطان بهلول » که به ذکر مهمترین درباریان سلطان می پردازند (۱۰) در زمره این درباریان اسمی از « خلیل خان نیازی » وجود ندارد . درین کتاب آقای رشاد یادی از « خلیل خان نیازی » را صرف به حواله از پتّه خزانه می نماید و این را به اثبات میرساند که برای « پستونهای لودی » دربار دسترسی و با کاربرد از هفتاد و هشت نسخه قلمی و همچنان در کتابهای چاپی ، اسم « خلیل نیازی » تنها در « پتّه خزانه » (در شماره هشتم مأخذها) ذکر شده است .

اگر « مؤلف » پتّه خزانه را این معلومات و درک می بود که حتی برخلاف آنچه که ذکر نموده است ، مناسبات سلطان بهلول لودی با نیازیان آنقدر درهم و برهم بود که ، به جانشین خود به وضاحت وصیت نموده بود که « هیچ (کسی) از قوم نیازی را به خاطریکه این قوم یک قوم بی مروت و نمک حرام میباشد به نوکری نگیرید » (۱۱) و بنابر نام « خلیل خان نیازی » را باید هیچگاه در پتّه خزانه نمی آوردند . و به همین دلیل است که در تاریخ خاتان و امیران دوران سلطان و در تمامی تاریخ خاندان لودی متعلق به قبیله « نیازی » از هیچکسی نام برده نشده و آقای عبدالشکور رشاد اظهار میدارند که :

« مؤرخین ، تعداد امرای سلطان بهلول را که (در آن جمله بعضی از امرای هندی هم میباشد) سی و چار (۳۴) نفر شمرده اند که در تمام این تعداد ، هیچکسی از پستونهای سوری و نیازی در آن وجود ندارد . او حتی به هندوها مقام امیری داده بود ولی به سوریها و نیازیها این رواداری را در زمان خود نداشته است . تا آن حد که در زمان حکمرانی او لاده اش هم این اقوام عهده دار مقامی و یا امیری ی نبوده و قبول نشده اند ، و این از بابیکه در سوریها تلاش و کوشش برای پادشاهی ، و در نیازیها به قول خودش بی مروتی می دید ، و از سویی تدبیر و مردانگی اش هم اجازه نمیداد که اولاده این دو پدر (؟) پستون در دربارش راه پیدا کنند . » به تصور آقای رشاد دلیل خرابی مناسبات سلطان با نیازیها از بابی بود ، که به خیال سلطان بهلول این اقوام ، اقوام بی مروتی بودند . ولی حقیقت موضوع ازین قرار بود که علت عمده خرابی شدید مناسبات و دشمنی سلطان با نیازیها به دلیلی بود که پدر سلطان ، ملک کالاکان کشته دست نیازیها بود (۱۳) . ازین سبب در روشنی این همه حقایق این اطلاع ، غلط ، بی بنیاد و به صراحت دروغ ثابت میشود که در دربار سلطان بهلول لودی بنام « خلیل خان نیازی » کدام مردی یا کسی بوده باشد . و هم به همین دلیل است که « محمد رسول هوتک » و بیاضش هر دو فرضی و برای یک دست آویز جعلی ، شاهدان و گواهان جعلی میباشد .

روایت دوم همین « محمد رسول هوتک » دربارۀ خوشحال بابا میباشد و پتّه خزانه میگوید :

« خوشحال بیگ در بند مغلها قرار داشت و در مقرر نتهمبور زندانی بود ، پستونهای ختک رفتند و او را از زندان بیرون کشیدند ، او رنگ زیب از بیرون کشیدنش توسط ختک ها از زندان تا زمان رسیدن او به وطنش آگهی حاصل نکرد » (۱۴) .

راوی قابل اعتبار پتّه خزانه محمد رسول هوتک ، از یک طرف سال ولادت صحیح خوشحال بابا را به تحریر درمی آورد و همچنان سال درست وفاتش را می نویسد ، از سوی دیگر در « بیاض » اش اشعار او را ذکر می کند ، ولی با آنهم و از جانب دیگر ، در مورد رهائی اش چنان بی خبر است که حتی در کلیات خود خوشحال بابا اشعاریرا که درین سلسله به آن تمسک شده میتواند فراموش میکند . و زمانیکه « محمد هوتک » این روایت را نقل میکند تأیید و تصدیق آنرا از طرف پدرش ضروری نمیداند در حالیکه پدر « محمد هوتک » هم عصر خوشحال بابا میباشد . و اگر احياناً او با خوشحال بابا ملاقی نشده بود ، آنوقت بودند بسامردمیکه آنها با خوشحال بابا آشنائی داشتند و او را ملاقات نموده بودند . به طور خاص در حالیکه خوشحال بابا در کابل و دیگر مناطق افغانستان

گذشتانده وزندگی کرده بود، و یا کم از کم به تصدیق از ثواب محمد اندر آنرا تأیید میکردند. چونکه او با پسر خوشحال بابا یعنی عبدالقادر خان خٔک تعلقات و شناسائی زیاد و آنقدر نزدیکی داشته بود که علاوه از سال تولد حتا از روز تولدش هم آگهی داشت و در سال (۱۱۱۳ هـ) در کابل با هم ملاقات نموده بودند (۱۵).

تصادف عجیبی که صورت گرفته اینست که (همچو حسن اتفاق و یا سو اتفاق در پٔه خزانه در موارد زیادی بوقوع پیوسته) تا زمان به چاپ رسیدن پٔه خزانه آقای فاضل محترم مرحوم حبیبی هم، درباره واقعات رهائی خوشحال بابا معلومات نداشته اند، در غیر آن چگونه ممکن شده میتواند که مرحوم حبیبی در حواشی و تعلیقات خود در مورد «محمد هوتک» و یا «محمد رسول هوتک» و در خصوص اشتباهاتی به این بزرگی، دست به اصلاح نزده اند. این حقیقت هم حایز کمترین اهمیت نیست که شخص مرحوم حبیبی در مورد حالات خوشحال بابا در متن پٔه خزانه، به یک تفصیل حاشیوی لغوی (۱۶) جغرافیائی و تاریخی دست زده و نوشته اند (۱۷). اما در مورد روایت غلط بیرون کردن خوشحال بابا از زندان از جانب خٔکها هیچ چیزی ننوشته اند، و مرحوم حبیبی صاحب با اختیار کردن سکوت درین مورد به اثبات رسانیده اند که با این واقعه هیچ اختلاف نظری نداشته اند، حتی در «مرغری خوشحال خٔک» (که در حاشیه دوم آن درباره رجوع به شرح حال مفصل خوشحال بابا سفارش گردیده است) (۱۸) سال طبع (۱۹۳۶ ع) مطابق به (۱۳۱۷ هـ) و در کتاب «شعرا پٔنتون - پٔنتانه شعرا» چاپ سال ۱۳۲۰ هـ (۱۹۴۱ ع) آنچه در مورد رهائی خوشحال بابا در آنجاییان شده است با بیان پٔه خزانه خیلی نزدیک است. ولی اولتر به مطالعه بیان «مرغری خوشحال خٔک» بپردازید که: «در خاتمه خوشحال خان در آگره به همراهی خویش و خویشاوند خود این فرصت را نصیب شدند و به وطن خود برگشتند» (۱۹).

و «پٔنتانه شعرا» چنین روایت میکند:

«خوشحال خان در خاتمه از آگره فرصت یافتند و به وطن آمدند» (۲۰).

در مورد این دو روایت اجمالی ای که (که نقاط مشترک زیادی دارند) در «پٔه خزانه» یک اندازه بیشتر و به تفصیل چنین بیان شده است که «پٔنتونهای خٔک رفتند و ایشانرا از آن زندان بیرون کشیدند و اورنگ زیب تا وقتی که خوشحال به خانه نرسید از او خبر نداشتند (حواله آن ذکر شده است) و در «مرغری خوشحال خان خٔک» به همراهی خویشان و خویشاوندان «فرصت پیدا کردند» و در جلد اول «پٔنتانه شعرا» آورده شده که خوشحال خان «از آگره فرصت حاصل کردند». هر دو چنان بیانات و معلوماتی هستند که بر بنیاد آن «محمدرسول هوتک

«و...». «محمد هوتک» عمارت دروغینی بنا کرده میتوانستند که گویا خوشحال بابا را پٔنتونهای خٔک (؟) از بند کشیدند که به این صورت روایت دوم محمد رسول هوتک همچنان افسانه به اثبات رسید.

روایت سوم این راوی به حواله از «محمدرسول هوتک علیه الرحمة» درباره رحمن بابا میباشد و موضوعات آهم این روایت چنین است:

۱ - عبدالرحمان بابا در سنه (۱۰۴۲ هـ) تولد شده است.

۲ - عبدالرحمان بابا در پٔنتو به رحمن بابا مشهور گردید.

۳ - عبدالرحمان بابا در سنه (۱۱۱۸ هـ) وفات نمود.

۴ - دیوان ابیات و غزلهای رحمن بابا موجود است و بسیار به وفرت پیدامیشود.

۵ - مردم هنوز هم در قریستان پشاور او را زیارت میکنند.

طوری که قبلاً به عرض رسانیده شد اگر این همان «محمد رسول» باشد که در یادآور شدن از بهلول لودی خود را «محمد رسول کلاتوال هوتک» و در تذکر از خوشحال بابا «محمد رسول هوتک» و نامودنموده است پس ضرورت به اولین بحث در مورد ایشان اینست که چرا درینجا به ایشان «علیه الرحمة» گفته شده، ولی قیاس میشود که تا مؤلف به مرحله یادآوری از رحمن بابا رسیده است شاید «محمد رسول هوتک» وفات نموده باشد و از همین رو برایش علیه الرحمة گفته شده، اما این قیاس به دلیلی غلط است که از «محمد رسول هوتک»، «محمد هوتک» به راه راست روایت نمیکند بلکه هر سه روایت از «بیاض» «محمد رسول هوتک» صورت گرفته است. شخص مؤلف پٔه خزانه هم از معاصرین رحمن بابا و خوشحال بابا بوده و مدت سی سال در پهنای پٔنتونخواه برای جمع آوری مواد پٔه خزانه درگشت و گذر بوده است، پس چرا درین مدت و دوران سیاحت با «محمد رسول هوتک» ملاقی نشده؟ تمامی این سؤالات طوریست که به «محمد هوتک» و یا مرحوم حبیبی لازم بود تا به جواب این سؤالات می پرداختند، و تا وقتی که به این سؤالات جواب داده نشده باشد اعتبار و اصلیت «محمد هوتک» و پٔه خزانه در شک و تردید قرار داشته میباشد.

شاید در زمره تمام نویسندگان پٔه خزانه برای «محمد هوتک» به حیث یک نویسنده روحاً و جسماً نزدیک برای او در کتابش، پدرش باشد. او در پٔه خزانه بنام یادی از پدرش، به نام پدرش و یا به شکل ضمیر غایب واحد، بیست و نه مرتبه یاد نموده که از آن جمله پنج بار ایشانرا بنام علیه الرحمة و یا رحمة الله علیه گفته و یک مرتبه هم ایشانرا «قدس الله سره» نامیده اند ولی به جدش حتی یک مرتبه هم چنین اشاره ای ننموده است. حال اگر این لحاظ این طور

محاسبه گردد که از سال (۱۱۴۱-۱۱۴۲ هـ) او تنها برای پدرش که در سال (۱۱۳۶ هـ) وفات نموده اند و او را به نام رحمته الله دعا نموده باشد، از آن این نتیجه حاصل میشود که به رشته دارخیلی نزدیک و پنج سال قبل وفات نموده اش «رحمته الله علیه» خطاب میکند. که اگر چنین باشد پس در مورد «محمد رسول هوتک» کم از کم چنین حدس و اندازه زده میشود که او کم از کم تا سال (۱۱۳۶ هـ) هنوز زنده بوده اند، که اگر اینچنین قبول شود پس ملاقات میان محمد رسول هوتک و محمد هوتک چرا صورت نگرفته باشد. بحث «علیه الرحمه» را باید به حیث یک جمله معترضه قبول کنیم و حالا می پردازیم به پنج خبری که به سلسله رحمن بابا به حواله از «محمد رسول هوتک علیه الرحمه» که در پته خزانه از آن یاد شده است.

درین زمره خبر اول و سوم متعلق به سالهای پیدایش و وفات رحمن بابا میباشد که این دو خبر را یکی بعد دیگر مورد بحث قرار میدهیم: مطابق به گفته راوی پته خزانه «محمد رسول هوتک علیه الرحمه»، رحمن بابا در سال (۱۰۴۲ هـ) متولد و در سال (۱۱۱۸ هـ) وفات نموده اند. چون «محمد رسول هوتک» مأخذ تحقیقش را نشان نمیدهد پس فرض میشود که موصوف آنچه میگوید آنرا از روی علم خود اظهار میدارد. مشکل اینجا است که «محمد هوتک» برای ماهیچگونه معلوماتی در مورد «محمد رسول هوتک» ارائه نمیکند تا بر اساس و بنیاد آن ایشانشانرا دارنده «علم راسخ» قبول کنیم. مقابلتاً بر بنیاد آنچه در بالا اظهار گردید موجودیت این انسان یقیناً مشکوک میگردد و بر اساس افسانه ذکر شده از جانب ایشان سوالات زیر هویدا میشوند که:

۱- با وجود رفتن پدر «محمد هوتک» به پشاور و بنوچرا نتوانستند که تاریخ پیدایش رحمن بابا را بخود معلوم کنند.

۲- وقتی که محمد هوتک از یکسوم عصر رحمن بابا بوده و از سویی هم سال تولد نویسندگان قدیم در خزانه اول برایش چون مهمترین مسئله روشن بود، پس چرا در مورد شاعران نو این خزانه موفق به گردآوری اطلاعات نشدند، و آنهم بطور خاص در حالیکه اگر در مورد گذشتگان برایش ذرایع علمی قابل فهم وجود نداشت، برای درک شاعران هم عصرش ذرایع زیادی قابل دسترسی موجود بود.

۳- پسرعم «محمد هوتک» یعنی «رحمت هوتک» که در سال (۱۱۳۰ هـ) به پشاور سفر نموده بودند و با وجود اقامت یکماهه اش در پشاور و یکجا بودنش با یونس هنوز هم سال پیدایش رحمن بابا برایش واضح شده نتوانست.

۴- در حالیکه نواب محمد اندر از دیدن عبدالقادر خان در سال (۱۱۱۳ هـ) در کابل یادآور میشود، پس چرا نواب صاحب از عبدالقادر خان در مورد سال پیدایش رحمن بابا استفسار نکرد.

مذون و مصحح پته خزانه آقای عبدالحی حبیبی قبل از چاپ پته خزانه مدت زندگی رحمن بابا را از (۱۰۵۰ هـ تا ۱۱۲۰ هـ) قیاس کرده اند (۲۱) که مطابق به این قیاس عمر رحمن بابا هفتاد سال بوده است. که این هم در زمره آنهمه اتفاقات يك اتفاق مشمول دیگری است که از آن قبلاً یاد آور شده ایم که مطابق به روایت پته خزانه عمر رحمن بابا هفتاد سال بوده، یعنی در سال (۱۰۴۸ هـ) پیدا و در سال (۱۱۱۸ هـ) چشم از دنیا پوشیده اند.

سال پیدایش رحمن بابا سال (۱۰۵۰ هـ) از باغی قبول شده است که مطابق به روایت آقای حبیبی، رحمن بابا و خوشحال بابا باهم ملاقات نموده بوده اند. من با وجود سعی بلیغ به منطقی این گفته پی نبردم که از برای دیدن خوشحال بابا چرا این موضوع، که اگر رحمن بابا متولد سال (۱۰۵۰ هـ) فرض شده بتواند ضروری قبول شده است. اگر رحمن بابا متولد سال (۱۰۴۰ هـ) و یا سال (۱۰۷۰ هـ) هم می بود آیدایشش با خوشحال بابا ممکن نمی گردید؟ بآنکه درباره سال پیدایش رحمن بابا روایت پته خزانه بسیار قوی و درست قبول میشود ولی بآنهم بر بنیاد روایت همین راوی در پته خزانه سال بیان شده برای وفات رحمن بابا سال (۱۱۱۸ هـ) (که بعداً در موردش بحث میگردد) غلط به اثبات رسیده است. اما با وجود آن حالا نویسندگان محترم افغانستان آترام درست نمی پذیرند، بلکه برایش سال تولد دیگری یعنی سال (۱۱۲۸ هـ) را وضع نموده اند (که در بحث مربوط در موردش اظهار نظر میکنم). حال اگر هیچکدامی از تاریخ های بیان شده در مورد سال تولد رحمن بابا در پته خزانه درست نباشد پس چرا در درست بودن و صحت بودن تاریخ دیگری اصرار ورزیده میشود (۲۲). در زمره نویسندگان پبشتونخواه دور قرار گرفته که محترم سید تقویم الحق هم شامل آنها میباشد، در سلسله سال پیدایش رحمن بابا به يك شعری از قصیده طولانی رحمن بابا که به وفات اورنگ زیب عالمگیر یاد آور شده اند حواله گردیده است:

تر پنجاه تر پنجه تیر شوی ته لا خان بولی پسر (۲۳)
ترجمه: شدت عمرز پنجاه و پنج بیشتر تو خوانی هنوز خویشتن را پسر

و درین مورد طوری قیاس نموده است که اگر در سال وفات اورنگ زیب (۱۱۱۸ هـ) عمر رحمن بابا را پنجاه و پنج قبول کنیم پس سال پیدایش ایشان باید (۱۰۶۳ هـ) باشد. مرحوم دوست محمد خان کامل مومند بعد

از اظهارشك و تردید درباره سال (۱۰۴۲ هـ) بر بنای قیاسهای مختلف سالهای مختلفی را درمورد سال پیدایش رحمن بابا قیاس میکند. مثلاً دريك قصیده اشرف خان هجری بر بنای یادی از رحمن بابا میگوید که اگر در سال گرفتاری اشرف خان هجری ، سال (۱۰۹۲ هـ) عمر رحمن بابا را بیست سال فرض کنیم پس سال تولدش به (۱۰۷۲ هـ) تصادف میکند، و اگر او بیست و پنج ساله فرض گردد این سال مصادف به سال (۱۰۶۷ هـ) میشود. همچنان بر بنیاد يك یادداشتی از راورتی که در آن سال تولد حمید مومند را نیمه دوم قرن هفده عیسوی ذکر نموده اند و زمانی که رحمن بابا از شعر و شاعری آگاهی حاصل نمود او را نزد خود خواست و ویرایش دعا نمود. به تصور مرحوم کامل مومند سال تولد حمید مومند سال (۱۰۸۵ هـ) هم شده میتواند (۲۴) و اگر او در سن بیست و پنج سالگی با رحمن بابا ملاقات نموده باشد، پس شاید در سال (۱۱۱۰ هـ) واقع شده باشد. حال اگر رحمن بابا را در سال (۱۱۱۰ هـ) پنجاه ساله تصور کنیم پس سال تولدش به (۱۰۴۰ هـ) تصادف میکند. در مقابله با این همه مفروضات نظرات نقادی اینجانب اینست که در مورد سال تولد رحمن بابا هر یکی ازین فرضیات که مطابق به آن در سال وفات خوشحال بابا (۱۱۰۰ هـ) عمر رحمن بابا را بیشتر از بیست و یا بیست و پنج ساله نشان بدهد غلط است. زیرا اگر به روایت پته خزانه سال (۱۰۴۸ هـ) درست قبول شود پس در سال (۱۱۰۰ هـ) رحمن بابا پنجاه و دو ساله میشود، و اگر روایت سید تقویم الحق و دیگر نویسندگان محترم (۱۰۶۳ هـ) صحیح قبول شود، پس در سال (۱۱۰۰ هـ) عمر رحمن بابا سی و هفت ساله بوده ، و اگر قیاس مرحوم کامل صحیح قبول گردد پس درین سال عمر رحمن بابا شصت ساله میشود. و به تصور من تمامی این سالها از باعشی درست نیست که اگر عمر رحمن بابا مطابق به سال (۱۱۰۰ هـ) باشد پس درین صورت او به آن اندازه یک شاعر پخته ای می بود، که نظرات اندازی برای نقاد ادبی ای مانند خوشحال بابا هم در موردش نه تنها مشکل بلکه ناممکن هم می بود و از سویی در کلام خوشحال بابا درباره بسیاری از شعراء تذکری دیده میشود ولی در مورد رحمن بابا هیچگونه تذکری در کلامش وجود ندارد.

شعری از خوشحال بابا است که :

هر چی لاف و هی دشعر	نن په دا دور دی دیر
خدای دی نه کا چه به وایم	حال د دیو تیر و بیر
څوک پای څوک نیم پای دی	قلندر پکینی نیم سر
(چی) د مونزه په حساب دی	هیڅ می نه دی واصل هیر
بل دولت فقیر دری پناه	زه تری څو سر شاهی تیر

چی په سرای کبئی به پیداشی پس له قرنه پوره سیر (۲۵)

ترجمه :

هر آنکو لاف می بافد از شعر	درین دوران هستند از حد تیر
خدای ناخواسته گرمی بگویم	ز حالشان سخن اندر تیر و بیر
یکی پاویست دیگر نیم پاواست	از آن جمله قلندر هست نیم سیر
به نزد ما چو او اندر شمار است	ز یادم کی رود واصل و تدبیر
دیگر دولت فقیر باشد سه پاو	ز او بیشتر منم سرشاهی چند ، تیر
درین دنیا شود پیدا گهی گر	ز بعد قرنهای شاید پوره سیر

درین موضوع شاید هیچکسی بامن اختلاف نظر نداشته باشد که خوشحال بابا درین شعر به ذکر چه کسانی از شعراء پرداخته اند و رحمن بابا از تمام شاعران نامبرده شاعر بزرگتر است. حال اگر خوشحال بابا از شعر و شاعری رحمن بابا آگاهی میداشت خواه ناخواه به یادآوری از او هم اقدامی می نمود. ولی قیاس میشود که خوشحال بابا در زمان نوشتن این قطعه از موضوع شاعری رحمن بابا هیچ اطلاعی در دست نداشته که این از يك لحاظ تأنید گفته و قیاس من میباشد، چه اگر قبل از مرگ خوشحال بابا به حیث يك نقاد بزرگ ، در مورد شاعری شاعر بزرگی چون رحمن بابا اطلاع میداشت ، شعور تنقیدی اش را عظمت شاعرانه رحمن بابا خواهی تسلیم خود میکرد .

من درینجا به بسیار ادب و جرأت اختلاف نظر خود را با دوست بزرگ و محترم ام مرحوم جناب دوست محمد کامل مومند در مورد آنچه در مقبولیت و شهرت شاعری رحمن بابا از خود نشان داده اند آشکارا می نمایم . محترم و مرحوم کامل می فرمایند :

« ما درین مورد شهادت معتبری داریم که هنوز خوشحال بابا در قید حیات بود که شعر رحمن به اوج خود رسیده و صیت شهرتش تا فاصله های دور نزدیک انتشار یافته بود » (۲۶) « این شهادت معتبر » مربوط به همان قصیده اشرف خان هجریست که هجری در آن به ذکر بعضی از شعراء پینتو پرداخته است و در آن همراه با دیگر شعراء از رحمن بابا چنین یاد نموده اند :

د رحمان په ویل خای د لقب نشته
چه یی ما شعر منظور کړه معتبر دی

ترجمه :

نبود جای لقب را ، به بیان رحمن
منظور من چو شود شعر کسی، معتبر است

درین ضمن معروضات مؤدبانانه من چنین است :

این قصیده به خاطر شهادت منتهی و معتبر که استنادش را مرحوم کامل مومند هم پذیرفته اند بعد از وفات خوشحال بابا به تحریر درآمده است، و این «شهادت معتبر انتهائی» مبنی بر این مصرع از قصیده مذکور میباشد:

تولئ و سپاره په ما سریر د نظم
هغه نمر چه نن د خاورو په بستر دی

ترجمه: سریر نظم، همه بسپرد بر من همان شمسکه امروز زیر خاکست این «شمس» همان خوشحال بابا بود که در روشنی شعر هجری حین نوشتن این قصیده «دریسترخاک» بود. بنابراین با استنباط از این قصیده که در زمان حیات خوشحال بابا شهرت شاعری رحمن بابا در دورونزدیک اشاعه پیدا نموده بود درست نیست.

محترم مرحوم کامل مومند در مورد قیاسش دلیلی که بیان میدارد اینست که، اشرف خان هجری در سال (۱۰۹۲ هـ) در بند و قید مغلها بود و «بعد از آن سالهای زندگی انباشته باغم و ترس باقیمانده عمر اش را در بند یخانه گوالیاردکن و بیجاپور به انجام رسانیده است. اگرچه در زمان قید و بند خوشحال خان بابا دوستان و خویشاوندانش با او دید و وادیدی میکردند و تبادلۀ خط و کتابت انجام میدادند. عین همین قیاس در مورد اشرف خان هجری نیز کرده میشود و حتی از یک شعر سکندر خان هم این تصویر به واقعیت می گراید. پس این ناممکن نیست که برای هجری در زمان قید طولانی اش در مورد رحمن بابا و عظمت شاعرانه اش اطلاعاتی موجود بوده باشد. اما این يك ضرورت بسیار غیر اغلب است که در زمانیکه ما آنرا زمان تصنیف شعر تعیین نموده ایم یعنی بین سالهای (۱۱۰۰ هـ تا ۱۱۰۶ هـ) که علاوه از مکاتیب عام و اشعار سکندر خان و دیگر برادران، اشعار رحمن بابا و دیگر شعرای پبنتو هم به ایشان فرستاده شده باشد و باز به آن تعدادیکه در مورد اشعار رحمن بابا و براساس اشعار و نظری به این استواری و به طریقه ی این چنین حتمی استناد یافته باشد. پس قیاس غالب چنین شده می تواند که این معلومات به هجری قبل از زندانی شدنش بدست آمده باشد» (۲۷).

بعد از طلب فراغت و معافی از حضور خوانندگان گرامی نسبت نقل این حواله طولانی یکبار دیگر الفاظ دوست محترم و مرحوم دوست محمد خان کامل مومند را به این غرض نقل میکنم که عنیدۀ مرحومی به خوانندگان گرامی به درستی واضح گردد. مرحوم کامل صاحب می فرماید:

«..... و اگر بالفرض قبول کنیم که معلومات حاصل شده راهجری از اشعار فرستاده شده به زندان پیرامون کمال شاعرانه رحمن بابا بدست آورده باشد، و اگر این هم پذیرفته شود که این اشعار را نه از قبل بلکه از اشعار روانه

شده بین سنوات (۱۱۰۰ - ۱۱۶۰ هـ) حاصل کرده باشند، باز هم این قیاس ما معقول است که زمان کمال شاعرانه و شهرت رحمن بابا به هجری به هرحال قبل از کسب یقین و معلومات بوده است. بخاطریکه به صدها میل دور در بندیخانه دکن و ذریعۀ مکاتیب و رسائل آنوقت، رسیدن شعر رحمن بابا به هجری در پشاور و دیگر اماکن پشتونخواه و باز به طور خاص به خاندان عاشق علم و هنر و شعر و ادب خوشحال بابا که باید خیلی پیشتر رسیده میبود. اما با آنهم اگر آقایون خواننده مانند من برخلاف این فرضیات را ترجیح بدهند آنچنانکه طور غالب هم ممکن میباشد، و گفته درست هم همین است که برای هجری شاعری و زیبایی فن شعر رحمن بابا و حسن علم او همه قبل از حبس و بند واقع شده است (۲۸). این فرموده های مرحوم کامل مومند طوریکه خودش اعتراف میکند همه مبتنی بر مفروضات زیرین میباشد:

مفروضه اول چنین است که از آنجائیکه اشرف خان هجری در سال (۱۰۹۲ هـ) گرفتار شده است و باز تا زمان وفاتش یعنی سال (۱۱۰۶ هـ) در بند باقیمانده اند پس برای ایشان در زمرۀ این تعداد مواد قابل مطالعه، شاعری رحمن بابا و دیگر شعرای پبنتو حاصل شده نمی توانست. بنابراین خواهی نخواهی پذیرفته میشود که تمامی این معلومات راهجری قبل از قید (یعنی قبل از ۱۰۹۲ هـ) حاصل نموده است.

طوریکه کامل مرحوم راعادت بود (و به هر مؤرخ بزرگ و نقاد لازم است که دارای اینچنین عادت باشد) برخلاف این مفروضه این جواب را ارائه مینماید که مانند خوشحال بابا به اشرف خان هجری هم در دوران قید و گرفتاری ملاقات با خویشان و خویشاوندان و بدست آوردن مکاتیب میسر بوده، پس ناممکن نیست که هجری معلومات خود را در مورد رحمن بابا در زمان قید و بند در زندان حاصل نموده باشد. و باز خود به رد این جواب به این دلیل می پردازد که در جمع مقدار موادی به این بزرگی، رسیدن غزلهای رحمن بابا به هجری بسیار غیر اغلب میباشد که برینای آن هجری به ارائه اینگونه نظریارز و به طور حتمی پرداخته میتواندست.

مفروضه دومی را ایشان چنین پیشکش میکنند که اگر این پذیرفته شود که این نظر اشرف خان هجری مبنی بر همان اشعار رحمن بابا میباشد که بین سالهای (۱۱۰۰ هـ و ۱۱۰۶ هـ) در زندان به ایشان فرستاده شده بود، پس قبول این هم ضروری میباشد که اگر این اشعار برای هجری در دکن مهیا می بود، پس به خاندان عاشق پبنتوی خودش و به دیگر علاقمندان خلق پبنتوخواه باید قبلاً رسیده میبود. و بنابراین در پبنتوخواه خواهی نخواهی مقبولیت و شهرت میداشت.

من براساس احترامیکه همیشه به مرحوم کامل مومند داشته ام و حال مترافق با احساس جدائی و فرقتش آنرا برایم به اندازه زیاد متأثر کننده میدانم ولی با آنهم، به اظهاراختلاف نظر به این مفروضات به خود جرأت میدهم . استدلال من چنین است که بدو این خبرثابت نیست که اشرف خان هجری طوریکه به شکل عام قبول میشود حتماً دردکن زندانی بوده باشد. تاریخ مرصع از وقت به زندان بودن هجری در زندان گوالیارگواهی میدهد (۲۹) . اما بسیاری از اشعار اشرف خان آنچه دردکن به رشته تحریر درآورده اند نشاندهنده این نیست که در قید و بند بوده باشد ، که به طور مثال این اشعار تقدیم میشود :

رب دی وړك آتشین غړد دی سرنا کا
دم په دم و مرده غم راته احیا کا
بیجاپور لره چه را غلم که می غوړد کړ
ولی هم هغه فغان دی چه یی دا کا

ترجمه :

خداوند گم کند این آتشین آواز سرنا را
که هر دم مرده رنج و درد من را میکند احیاء
چو برگشتم به بیجاپور و گوش دادم به آوازی
چرا باشد همان افغان ، همان آوا چو در آنجا

د وطن عیش و هوا به می هیر نشی
بیجاپور که راته دك همه په زر کا

ترجمه :

فراموشم نمی گردد هوا و عیش در میهن
کنندگر پر ز زر بهرم تمام مهد بیجاپور

غم به همراه دلیری به هجری نه کړه
که یو گل دیار به رنگ وی په دکن کښی

ترجمه :

نشاید غم دلیری آنقدر ورزد بر هجری
اگر تا يك گلی همرنگ یار اندر دکن باشد

نیرنگی د جهان گوری زمانو
د هجری مکان دکن جان په کابل شه

ترجمه :

ای اهل زمان حیلست و نیرنگ جهان بین
هجری به دکن باشد و جان او به کابل

زه هجری دایم هوس د خیل وطن کرم
بیجاپور که هرڅو شه د اورنگ شاه دی

ترجمه :

دایم بؤدم هجری هوای وطن خویش
زیباست بیجاپور و بؤد از شه اورنگ

چی هر دم یی غم د یار په زړه څرخیری
بیجاپور که همه گل هجری ته کاغ دی

ترجمه :

چو می چرخد غمش هر لحظه در دل
بیجاپور با همه گل ، خار هجریست

زه خټک په بیجاپور آشنا په روه دی
ولایت مو سره اړ د هندو بار دی

ترجمه :

خټک اندر پشاور هست ولی یارش در روه
بود ما هردو را مسکن کنون محتاج هندو بار

چی هجری غندی جدا وی له یارانو
که بادشاه شی په دکن عمریی خواردی

ترجمه :

چو هجری گریزان کس جدا شد
اگر شاه دکن باشد ذلیل است

یار می پاتو په وطن زه په دکن شوم
اوس به یار نسمة بل په بیجاپور کښی

ترجمه :

یارم نشست اندر وطن چون من شدم اندر دکن
گیرم به بیجاپور به خود من آشنای دیگری

که هر خُو په دکن ډیری دی دلیری
هجری ته په غوره ونیوی گوهری

ترجمه :

اگرچه در دکن یارست بسیار
توهجری برترین گوهر گرفتی

چی په مهر می تل یاد کری مرگ دی مه وی
لب شکری ، سیمین بری ، مو کمری

ترجمه :

مباد آن موکمر شیرین بر وآن لب شکر رامرگ
کسی کو دایما با مهر از من یاد می‌دارد

ازین اشعار به صفائی هویداست که یگانه زحمت و تکلیفی که زندگی برای هجری در بیجاپور داشته آن جدائی از یاران روه بوده و آنهم با وجودیکه در عوض یاران وطن در دکن دوستان و یاران محبوبی برایش میسر بوده است، اما با وجود این همه اگر بیجاپور «همه گل» میبود ولی «جای» سکونت هجری از آن همه بهتر بوده است. حال خود انصاف کنید که درین شعر هجری کدام روحیه فراق خوشحال بابا وجود دارد، ولی روحیه ایکه درسرای این شعر موجود است همه تنها و فقط در یک شعر خوشحال جمع شده و موج میزند:

ننگیالی قبولی گور گور خونه وی رن تن بور

ترجمه : (مردمان با ننگ به قبول گورتن در میدهند اگرچه گورهم جای روشنی برای تن نیست) . در دیوان اشرف خان هجری هم بعضی از اشعار شهادت میدهد که این شاعری، یک شاعری ای به رشته درآمده در هنگام ظلمت زندان نیست. نگاه کنید به انتخابی از یک شعر طولانی :

په ما هر زمان اختر دی چه تا وینم

بی دیدنه دی دکن شه راته خار

په اخلاص شه راروانه فکر مه کړه

و همت و ته شی لنده لویه لار

تل دی لاف د پت کاوه په خپل وطن کښی

دکن څه دی که رښتیا کوی اختیار

تر هندوی کمه مه شه په یاری کښی

چه په یار پسی له اوره نه کا ډار

که په ما پسی رانشی و دکن ته

په دروغ دی راته که د مینی شمار

د لیلی غندی رښتیا وکړه نامی شه

په مجنون پسی وطن کړه هندوبار

په دکن کښی ناوی جونه کمی نه دی

که می زړه په چا کولی لڑ قرار

ترجمه :

چو می بینم ترا هر لحظه عیداست

بدون دیدنت دکن بود خار

مکن اندیشه با اخلاص پا شو

که با همت شود هر بُعد قصار

مدامت در وطن از ننگ بود لاف

دکن هیچ است کنی گرصندوق اختیار

به یاری کم نشد اورا ز هندوش

چو بهر یار ترشش نیست از نار

نیایی پیش من گر سوی دکن

دروغی در محبت گفته بشمار

صداقت کن چو لیلی نامور شو

وطن در عشق مجنون کن هندوبار

نباشد در دکن دوشیزدگان کم

په کس اندک ، اگر دل کرد قرار

در هر مصرع این شعر سی مصرع، بار بار به اصرار از محبوب همدیار و هموطن درخواست شده است که از روه به دکن بیاید ، اما تاحال ازین آگهی نداریم که آیا در زندانهای زمان مغل برای زندانیان سیاسی این مراعات صورت میگرفت که بتوانند محبوب خود را با خود در زندان داشته باشند و یا نه.

اکنون بعضی از مصرع های يك شعری تقدیم میشود که اشرف خان هجری آنرا در بیجاپور به تحریر درآورده است :

ماله شعره شغل کر په بیجاپور کینی

چاوی تالره راخی د هند افغان دی

بل مطلب یی په زره نشته بی دیننه

خواهش کا د غزلونو سخن دان دی

وی می ژر یی بیریر راوله نادانه

د دانا سری مجلس داد دیزدان دی

ترجمه : « چه کسی میگفت که برای دیدن و دوست داشتنت افغان هندوستانی ی می آید که همچو خواهشی میسرشدنی نیست، و ازین سبب در بیجاپور به شغل شعروشاعری پرداختم مقصدی دیگری غیر از دیدن ندارد آن کسیکه، منظور اوسخندانی و مشغولیت با غزلها باشد، گفتمش ای نادان هر چه زودتر بودنم را با دانامیسریساز چونکه هم سخن شدن با دانا یک بخشش و داد خداوند میباشد ».

اگر این اشعار در زندان به تحریر درآورده شده باشد پس این به این معنی میباشد که دربندی خانه های مغلها هیچگونه پابندی و قیدی نبوده و زندانیان حتی میتوانند همچو اشخاصی را که آنها ایشان را « نادان » هم میگفتند با خود داشته باشند و تأثیری ازین ناحیه نداشته اند. اگر به زندانیان سیاسی در آن زمان تا این اندازه سهولت موجود بوده باشد پس حکومت مغل قابل ستایش بسیار و هرگونه اهلیت بوده است. ولی حقیقت اینست که پسر خود پادشاه، معظم چهل هزاری درهمین زندان زندانی بود که پسرانش حتی اجازه سرخاریدن را هم نداشتند (۳۰) و همچنان از يك غزل دیگر اشرف خان هجری پیداست که به بنديان سیاسی سهولتهای دیدن، تفریح و بیرون رفتن میسر بود و هجری در یکی از اشعارش میگوید :

عمارت د بیجاپور واره عالی دی

ترجمه : عمارت در بیجاپور جمله عالیست

چو در نزدیک من قصریست موجود

گویا زندانیان سیاسی ما در بیجاپور در قصری یا کم از کم در جوار قصر زندگی میکردند. درین شعر علاوه از حسن و زیبایی زنان قصر هم توصیف شده است که شاید در آن زمان این يك رعایت اضافی برای بنديان سیاسی بوده باشد. و هجری در يك شعر دیگرش به تفصیل از سیر و دیدنش چنین می پردازد :

یوه ورخ دباغ په سیل ومه تلی

د چمن په سر دلبره وه ولاړه

ما وی ای د صباحت په سریر ناستی

تر تا خار شه د دکن دلبری واره

ترجمه :

يك روز به سیریاغ رفتم دیدم به چمن دلبری ستاده

گفتم ای بر سریر حسن نشسته فدایت در دکن خوبان جمله

حال اگر با وجود این همه مراعات و رعایتها بالخصوص، کهتران و مهتران پنبشو اصرار ورزند که اشرف خان هجری در بیجاپور تمام عمرش را در زندان گذرانده پس این باید خواهی نخواهی قبول شود که تمامی اختلافات اشرف خان هجری با همچو حاکمان انصاف پسند تا سرحد گناه غلط بوده است. در دیوان اشرف خان هجری از يك شعر فارسی چنین پیداست که در سال دهم گرفتاری « شهنشاه غفور » (این اسم را هجری به اورنگ زیب داده است) اورا از بند معاف نموده و میگوید :

« پس از آن کش قلم عفو بورزم راندى

بعد ایام کثیر و پس از اعمار دراز »

و بعد از آن خود درین مورد حیرت نشان میدهد که چرا بعد از عفو گناه « به چند زاغی » سپرده شدم. اینکه با وجود « معاف از گناه » چرا این خیال و تصور صورت می گیرد که اشرف خان هجری در زندان بوده است، که این حال و احوال فقط به خدا معلوم است. ولی آنچه گفته آمد با درك از کلام خود اشرف خان هجری دلایلی برخلاف دربند و قید بودنش در بیجاپور میباشد. و حالا به تحقیق دلایل دیگر می پردازیم :

از جمله اشعار سکندر خان که مرحوم کامل به ذکر آن می پردازد یکی از آن چنین است :

چی پیره په دامکان د وطن نه کری

مگر خوبش د تا مکان د هندوبار شه

ترجمه : وقتیکه درین مکان به یاد وفکر وطن نیستی، پس معلوم میشود که دیار هند را وطن و مسکن گزیده ای.

در مصرع دوم این شعر اگر به جای مکان « زندان » می آمد درین صورت در مصرع اول بالفظ « مکان » به دلیل داشتن تضاد هم تأثیرش زیاده تر میگردد و هم به « حقیقت » مطابقت می نمود، بخاطریکه درباره هجری هنوز هم این ادعا و دعوی وجود دارد که او در زندان دکن اسیر بوده است ولی از آنجائیکه در مصرع دوم این شعر « مکان » آمده نه « زندان » پس گفته می توانیم که

« در آن دیار » اشرف خان در « مکان » خود زندگی میکرد. همچنان در بند دیگر این شعربند در خطاب به خیل و قطارکنگان میگوید :

ولی بیا چه ولایت و ته را درومی

جکی جکی و کره بیا ز مونژ به خان یرغ

چی ز مونژ سره را درومه و وطن ته

بی له تا بلبلی نه کا به بوستان یرغ

ترجمه : « وقتی که دوباره به وطن برمیگردید ، سر و صدا خود را به خان ما بلند کنید چه وقتی که او با ما همراه به وطن می رفت ، حالا دیگر بدون تو و موجودیت تو دیگر بلبلی در بوستان آوازی سر نمی دهد ».

اگر اشرف خان در زندان بیجاپوری بود هیچوقت اختیار آمدن به وطن را نمی داشت و درین صورت از طرف سکندر ختک این درخواست که « بیا بیا پاشو و حرکت کن » قابل طرح نبود. اگر تنها همین حقیقت در نظر گرفته شود و هم در حالیکه ما از اشرف هجری دیوانی مکملی در اختیار داریم که قسمت اعظم آن در هندوستان به تحریر در آمده و به مخالفت از اورنگ زیب از اشعار تحریک کننده و به پا انگیزنده مملومی باشد ، پس به گمان غالب و در ارتباط به این نکته گفته میتوانیم که در زمان قیام در هندوستان اشرف خان در قید و بند نه بلکه آزاد بوده است ، چه در حالت به زندان بودنش این سوال پیدا میشود که پس این دیوان را چه کسی از هند با خود آورده است ؟.

قراری که در تاریخ مرصع آورده شده اشرف خان پس از دستگیر شدن و گرفتاری در جرگه ای که صورت گرفته بود حضور داشت و در آن این فیصله به عمل آمده بود که : « خان جنت مکان (اشرف خان نقل کننده) را که در بند مغل میباشد آزاد کنند ، باید در محضر پادشاه زندگی کند و برایش منصب و مقام داده شود و آنچه بهرام در آن زمان با مغل انجام داده بود او هم مانند او زندگی نماید و خانی را بنام بهرام به پیش ببرد » (۳۱) .

در زمان این فیصله افضل خان (نویسنده تاریخ مرصع) شامل جرگه نبوده بلکه در « سرورمیل » متوطن بود ، و به گمان غالب که این جرگه در « زیارت شیخ جیو » (یعنی زیارت کاکا صاحب) صورت گرفته باشد و در آن بهرام و « خان علین مکان » با تمام قبیله و مردم شرکت نموده بود و بعد از ختم جرگه « خان بزرگ » به سرورمیل آمد و از آنجاییکه به فیصله جرگه و بعد از اطلاع ، افضل خان روانه نظام پور شده بود « خان علین » هم بعد از ایشان عازم نظام پور شدند. افضل خان پس از ذکر واقعه رسیدن « خان علین مکان » در نظام پوری نویسد : « محال تری بولاق را هم به بهرام سپرد و

پسر بهرام را به ولاچی فرستاد » (۳۲) . و با وجود این افضل خان اظهار نمیدارد که ایشان با این فیصله ها مخالفت نموده باشد و حتی میگوید که ، « چند مدتی را نزد خان در نظام پور گذشتادم و به امید رفاقت که اگر با من یار شود و سپس انتقام خود را بگیرم » (۳۳) ازین اظهارات به صفائی هویداست که افضل خان با سرداری بهرام و ازدادن محال تری بولاق به او مخالف نبوده و از خوشحال بابا تمنا داشته که در سلسله گرفتن انتقام با او همراهی نماید. روشن است که افضل خان از خوشحال بابا صرف به مخالفت علیه مغل تمنای دوستی داشت ، چونکه افضل خان در بدل و عوض پدرش از مغل صرف تمنای انتقام داشت . و زمانی که درین کار ناامید میشود در مخالفت با بهرام دست به کدام اقدامی نمی یازد بل مطابق به گفته تاریخ مرصع افضل خان را از لشوری سواره فرستاد و راه پادشاهی را به غارت برد « (۳۴) و این از جانب افضل خان اولین اقدامی بود که در نتیجه آن بهرام به اقدامات جواب دهنده و تلافیجویانه پرداخت ، ولی به شکست مواجه گردید و جرگه غوری خیل و یوسف زی رابه « کمرومیلی » فرستاد. درین جرگه علاوه از خوشحال بابا افضل خان هم حضور داشت و مطابق به بیانی افضل خان « تمام جرگه به خان گوشزد نمود که (بهرام . ناقل) که آن پسر شما و این هم نواسه شما ، حالا اختیار به خودت که سرداری را به کدام یکی از ایشان به این ویا به آن دیگری می سپاری ، خان علین مکان در جواب فرمود که رنج من درین ساعت مربوط به سرداری این دو نیست بلکه مربوط به چیزیکه در جرگه با بهرام فیصله و مقرر شده بود میباشد که همراه با بهرام ، خان جنت نشان (اشرف خان . ناقل) که در زندان است آزاد و پرسیده شود که او به چه دلیل در گوالیار زندانی شده است . طوریکه به فیصله رسیده و قرارداد شده است از گوالیار آزاد گردیده و به منصبی سرفراز گردد و من به خان گفتم که « حالا سن و سال و فکر من متقاضی سرداری نیست تمامی این تلاشها برای آزادی پدر باید دانسته شود و رنه گرفتن سرداری از بهرام به کرم خدای تعالی نزد من کار آسانی میباشد . و هر زمانی که کمربندم انشا الله از او واپس می گیرم ، اما این معرکه (جرگه کمرومیلی . ناقل) را که شما سرو صورت دادید کار شایسته ی کردید و من هم رضایت حاصل نمودم » (۳۵) . گویا افضل خان و خوشحال بابا از نتیجه جرگه کمرومیلی رضایت داشتند و مقصد از جرگه « رهایی پدر افضل خان » بود و از بهرام هم همین مطالبه صورت گرفت که او این هدف را به مقصد برساند. درین سلسله به جمع آوری برای جرگه دیگری هم تقاضا گردیده بود که افضل خان به آن این پیغام را فرستاد : « من درین معرکه اشتراک نمی ورزم و اگر بهرام برای رهایی پدرم موافقت میکند این وسواس را

به خود ره ندهد که من نزد مغل بروم . ولی اگر شما موضوعات دیگری دارید من به آن روزگار اشتراک نخواهم کرد و من اجازت دادم . و خان علیبن ازین جرگه به نظام پور آمد و به من فرمودند که مقداری پولی که سرازین ماه برای مخارج خودت میباشد با بهرام تعیین کرده ایم تو خدمتگارت را به خیرآباد بفرست تا آنرا بدست بیاورد .

من برایش گفتم که قرارداد میان من و تو تا این اندازه بود که تا تو درآستی من و بهرام رضانیت حاصل نکرده باشی، اما حال که تو و او باهم موافقت نموده اید و دراتفاق بامن با بهرام راضی شده اید دیگر من و تو از هم جدا هستیم « هذا فراق بینی و بینک » (۳۶) .

و بعد ازین جدائی افضل به زودی نزد امیرخان میرود و خلعتی را از جانب او پذیرا میشود و ملازمت او را میکند (۳۷) و حتی قصه سیاسی تاریخ مرصع به این می انجامد که « اجازه را به من داد و شخصی را نزد پادشاه فرستاد و مقداری زرم از طریق من به عنوان مدد خرج مقرر گردید و خرج علوفه سواره ها را نیز به عهده گرفت و زمانی که به جلال آباد رسید از خبر مرگ خان آگهی حاصل نمود . و این مرثیه را خان جنت نشان سروده است . الخ (۳۸) . این نکته را باید خوانندگان گرامی فراموش نکنند که این امیرخانیکه افضل خان ملازمت او را قبول نمود همان « امیرخان » است که باعث گرفتاری اشرف خان « جنت مکان » شده بود . این امیرخان پسر خلیل الله خان یزدی و رشته دارپادشاه و افسری نهایت قابل اعتبار بود و اندازه اعتبار عالمگیری اش ازین حقیقت آسان حدس زده میشود که او در دوران عالمگیر در سال (۱۰۸۷ هـ) صوبه دارکابل شده بود و زمانی که در سال (۱۱۰۹ هـ) وفات نمود همچنان سمیت صوبه داری کابل را به عهده داشت . به این صورت او تقریباً بیست و دو سال از همه زیاده تر حاکم « آماده فساد » صوبه برجای ماند . درین مدت عموماً و در تمام دوران مغل و در زمان اورنگ زیب خصوصاً هیچ امیری صوبه دارکابل پابرجا نمانده بود و ازین چنین قیاس میشود که اگر این امیرخان در سال (۱۰۹۸ هـ) (۳۹) شش سال پس از گرفتاری اشرف خان (به پادشاه تجویز منصبی را به افضل خان کرده می بود پس مترافق با این منصب و همزمان با آن باید تجویز بیرون آوردن اشرف خان را از زندان هم به عهده میگرفت زیرا که سیاست هم همین تقاضا را داشت و مطالبه خوشحال بابا و افضل خان از بهرام هم همین بود .

این بود تعلقات مغل و افضل خان که به تحریر درآمد . طوریکه قبلاً تذکار داده شد تاریخ مرصع با وجود تفصیلات زیاد دیگر از فاصله میان گرفتاری اشرف خان تا وفاتش تفصیلات نمیدهد و تا آن حدیکه از تاریخ مرصع حتی این استنباط هم

حاصل نمیگردد که اشرف خان هجری چه زمانی از گوالیار به بیجاپور نقل مکان نموده و یا فرستاده شده است . تاریخ مرصع خبر وفات اشرف خان را چنین بیان میکند که : « درین میان خبر وفات اشرف خان هجری جنت مکان (اشرف خان هجری . ناقل) که در بیجاپور بودند رسید (۱۰۰۶ هـ) » (۴۰) و حال این ذکر از تاریخ مرصع که « در بیجاپور بودند » معنی و مفهوم هیچ قید و یا بندی را ندارد . بلکه در موجودیت تاریخ « غم و اندوه » آزادخان این نکته خیلی ضروری بود که اگر اشرف خان درین می بودند افضل خان از آن خواهی نخواهی یاد آور میشدند که در دوران زندان وفات نموده اند . این حقیقت که پسر اشرف خان واقعه مرگ پدرش را می نویسد و به خوانندگان توضیح نمیدهد که اوشان در زندان وفات نموده اند ، بوضاحت ثابت میکند که افضل خان به آن مقصد خواهی نخواهی نایل شده بوده اند آنچه اواز بهرام توقع داشته است ، و آنچه به دلیل به سر رسیدنش به بابا « هذا فراق بینی و بینک » گفته بود . یعنی اشرف خان را از بند گوالیار رهایی داده بودند و اشرف خان در بیجا پور به زندگی آزاد ادامه میداد و تنها یک پابندی برایش موجود بود و آن اینکه به وطنش برگشته نمی توانست ، و این همان شرطی بود که در هر دو جرگه ختک ها ، خوشحال بابا ، افضل خان و بهرام منظور نموده بودند .

به این دلیل مفروضه اول و آنچه مربوط به خبر شدن اشرف خان در زندان از شاعری رحمن بابا میباشد به اینصورت غیراغلّب قبول شدن آن به اتمام میرسد . و از آنجائیکه اشرف خان هجری در بند و قید نبوده پس به او هرگونه معلومات رسیده نمیتوانست . تردید این مفروضه از ترجیح بندی که در دیوان قلمی سکندر خان ختک آمده است ، به دو قسم شده میتواند . اول ازین حقیقت که عنوان ترجیح بند چنین به تحریر در آورده شده است : « خطی به اشرف خان جیو که به هندوستان فرستاده شده بود و همه احوال در شعر در آورده شده بود » و از آن پیداست که شعر « به هندوستان فرستاده شده بود » نه به زندان . و دوم اینکه در یک شعری ازین ترجیح بند چنین آمده است :

سل شبیهه بپته می ستا په خدمت و کبیل

په دا واره کبلی دا یو حسن احسن دی
ترجمه : نوشتم به خدمت صدوشش بیت کز آنجمله تنها یکی بهترینست
(تمام اشعار ترجیح بند در حدود ۱۶۴ یا ۱۶۳ میباشد) که اگر غزلی به این طولا و درازا به اشرف خان در « بندیخانه » روان شده میتواندست و اشعار رحمن بابا که حاوی هیجده صدوبیست غزل میباشد ، که اگر دو سه مرتبه « داک » از پشاور به بیجاپور میرفت (حالانکه از سال ۱۱۰۰ هـ تا سال ۱۱۰۶ هـ کم از کم شش مرتبه امکان پذیر بود) پس فرستادن غزلهای رحمن بابا به این تعداد

ممکن بود که اشرف خان، در موردش به «طریقه حتمی» يك نظر صریح ارائه کرده بتواند. بهر صورت این موضوع هم قابل بحث است که اشرف خان هجری در ضمن شاعری رحمن بابا «رأی صریح» به «طریقه حتمی» ارائه نموده و یا نه برای این مقصد خوانندگان گرامی را متوجه آن شعری از اشرف خان هجری میسازم که در آن «رأی صریح» به «طریقه حتمی» در آن قایم گردیده است. ساخت و بافت این شعر چنین است که اول در آن از خوشحال بابا ذکری رفته بعد از آن از شاگردانش در آن تذکر داده شده است (که اولاده خوشحال بابا بودند) و باز:

پس له دی به کیفیت د نورو وایم

چی دچا شعر شمشیر د چا خنجر دی

ترجمه:

ز کیف دیگران گویم ازین پس

که شعر کیست شمشیر، خنجر از کیست
و درین ضمن ذکر شاعران مختلف چنین آمده است:

شاعران د پښتنو گویا څیره دی

د مرزا شعر شمله بلکه افسر دی

تکلف په دا کښی نشته باور وکړه

په دا فن یی گوی وری له هریو دی

نن په دا دور که شه شاعران غواړی

که دوه دری تنه دگر قلندر یو دی

خوږ زبان په زمانی شکری لونی

هغه واف چه مستقر یی پېښور دی

د رحمن په ویل خای دلقلب نشته

چی ما شعر منظور کړ معتبر دی

ارزانی دولت د خپل دور بلبل وو

نن یی وللی زمانی د شعر فردی

د واصل له شعره څه وایم وچاته

چی زما په مخ یی پوری د حال وردی

نور قایل دیادونه دی په دا ذیل

نه یی شعر سنجیده نه د باور دی

تول یی و سپاره په ما سریر د نظم

هغه نمر چی نن د خاورو به پستردی (۴۱)

ترجمه:

شاعران چهره های گویای پښتون هاستند که از آنجمله شعر مرزا شمله نی بلکه افسر است.

و درین گفته هیچ چیزی خلاف عادت وجود ندارد و تکلفی دیده نمیشود که اگر گفته شود که اودرین فن گوی سبقت را از دیگران برده است. درین زمان اگر منظور شاعر خوبی باشد بعد از دو سه تن شاعر دیگر، یکتا ازین میان قلندر می باشد، او شاعر خوش نوا و دارای آداهای شکرین بوده و مردیکه در پشاور مسکن اختیار نموده است. در شعر رحمن جای دیگر برای اسم و مقامی نیست همینکه من شعر او را تأیید میکنم از اعتبار برخوردار است. دولت ارزانی از جمله بلبلان عصر و زمان خود است و شعرش از جمله اشعار بلند این دوران میباشد. و راجع به واصل به کسی چه اظهار نظر نمایم که حال و احوال او بر روی من در پشت دروازه بسته قرار دارد. از آن به بعد درین ردیف کسی و شاعری قابل یادآوری نیست بخاطریکه نه شعرشان از سنجشی برخوردار است و نه هم قابل باور میباشد.

این همه رابه آن سریر نظم بسیار، آفتابیکه امروز در بستر خاک غنوده است. (۴۱)

شاید به خوانندگان عزیز این احساس پیدا شده باشد که درین اشعار سعی به عمل آمده است که اگر در یک شعر ذکری از شاعر گرفته است متصل به آن وصفش در مصرع دیگر سروده شده است.

شعر اول در ذکر میرزا میباشد و در شعر دوم وصفش. در شعر سوم ذکری از قلندر است و در شعر چارم تعریفش. در شعر پنجم ششم و هفتم از شاعران نسبتاً خوردتر و کم شهرت تر تذکر داده شده است. ارزانی و دولت هم در یک شعر با هم جمع شده اند «زمانه شعرش را طور فرد میخواند» در شاعری واصل از باعشی تبصره نشده است که باب ذکر حال او به هجری «مربوط» بوده و شاعران دیگر قابل ذکر قبول نشده اند و به این دلیل شعری از هجری:

خوږ زبان په زمانی شکری لونی

هغه واف چه مستقر یی پېښور دی

ترجمه:

آن خوش زبان شکر میفشاند به این زمان

آن واف که جایگاه او اندر پشاور است

که درباره رحمن بابا نه بلکه درباره قلندر است. اگرچه نقادان ما این شعر را در مورد رحمن بابا دانسته اند و چنان تصور و خیالی از خود نشان داده اند که

اشرفخان هجری درمورد شاعری رحمن بابا به طور حتمی يك رأى صریح و بر ملاء قایم نموده است. مصرع اول این شعر در نسخه های قلمی چنین است:
«خوږ زبان په زمان شكر لونی»

هغه واف چه مستقرئ پېښور دی»

ولی مرتب نسخه چاپی این مصرع را چنین خوانده است:

«خوږ زبان ئ په زمان شكرى لونی»

شاید برای مقصد من قرأنت چاپی بسیار بهتر بود اما به تصور من درین صورت مصرع مفهوم خود را از دست میدهد و بنابراین همان قرأنتیکه قبلاً درج شده است درست میباشد.

و باین طریقۀ این بحث هم به فیصله رسید یعنی آنچه قلندر مومند ذکر اشرف خان هجری را به حواله دکن میکند، او در اصل از پیشاور بود. در باره رحمن بابا اشرف خان هیچکدام نظر صریح از خود نشان نداده است بلکه در ذکرى از رحمن بابا و هم درباره شخص خودش «نظر صریح» نشان داده است و درباره توصیف از رحمن بابا و اعترافش ثابت میکند که رحمن بابا آنوقت آنقدر شاعر بزرگ نبود که مانند «مرزا» شعریشتواش «شمله نه بلکه افسر» قبول شده باشد و یا مانند قلندر «شکرپاش» معرفی شده باشد، اما در مقابله با همه اینها شعر رحمن بابا از باعثنی مبراء از اعتراض قبول شده که گفته اند:

«چی ی ما شعر منظور کړه معتبر دی»

و ازین هم به اثبات میرسد که آن واف که در پیشاور مستقر میباشد رحمن بابا نه بلکه قلندر میباشد. زیرا قلندر به تصور اشرف خان هجری شاعریست که:

«که دوه درى تن دگر یو قلندر دی»

ترجمه: که اگر دو سه تن دیگر باشند آنوقت یکی از آنها قلندرمی باشد.

اما این گفته کدام حیثیت و مقامی به رحمن بابا نمیدهد بلکه فقط شاعری او را صرف از باعثنی منظوری خودش قبول دارد.

مفروضه سوم مرحوم کامل طورى نیست که نقصی به ادعا و دعوی من برساند زیرا که، اگر رحمن بابا در بین سنوات (۱۱۰۰ هـ تا سنه ۱۱۰۶ هـ) در خاندان خوشحال بابا صاحب شهرت تصور قبول شود، این درواقع يك ثبوت اضافی درمورد این گفته میباشد که فرستادن نمونه شاعری او به اشرف خان ضرورى قبول شده است. اگرچه از برای این ادعا کدام ضرورت اثبات کننده نمیباشد که در برابر اشرف خان هجری تمامی شعر و شاعری رحمن بابا وجود نداشته است. از آنجائیکه اشرف خان هجری در سال (۱۱۰۶ هـ) وفات

نموده و مطابق به نظریه خزانه رحمن بابا در (سال ۱۱۱۸ هـ) (و نظریه رأى دومى نویسندگان افغانستان مطابق به ۱۱۲۸ هـ) وفات نموده است. و دوازده (یا بیست و دو) سال اخیر زندگی شاعرانه رحمن بابا در سلسله شهرت و مقبولیت او قابل چشم پوشی نمیباشد ولی با آنهم برای تردید این مفروضه که نزد اشرف خان هجری نظری متعلق به شاعری رحمن بابا حتمی و شامخ بوده است باید گفته شود که، ضرورتیست از این حقیقت که اشعار رحمن بابا قطعاً به اشرف خان هجری نرسیده است چشم پوشی گردد. (حتی تا سال ۱۱۰۶ هـ به اولاده خوشحال بابا هم نرسیده بود) که در آن رحمن بابا به مقابله خوشحال بابا اظهار بزرگی کرده باشد. مثلاً این اشعار رحمن بابا:

یو خوشحال یو کم سل خټک نور په طبیعت کښی

خارشه د رحمان سره بنی تر یوه فرده

ترجمه: یک خوشحال و نودونه شخص دیگر از قبیلۀ خټک قربان یک فرد رحمن سره بنی شود.

خوشحالا او دولتا می غلامان دی

زه رحمن په پښتو ژبه عالمگیریم

ترجمه:

خوشحال ها برده من اند، و دولتان

گیرم تمام عالم در لفظ پښتو رحمن

که یی شعر در رحمن مومند تر غور شی

غوږ به نه باسی په شعر د خوشحال څوک

ترجمه:

رسد بر گوش کس گر شعر رحمن

کند کی گوش کسی اشعار خوشحال

دا غزل په حاشیه وکښه رحمانه

د خوشحال د بیاض پانی به ورپریدی

ترجمه:

اندر کناره رحمن بنویس این غزل را

تا لرزه در نیفتد اندر بیاض خوشحال

اینکه اشعار رحمن را اشرف خان قطعاً ندیده و مطالعه نکرده بوده، ثبوت این دعوی اینست که در دیوان اشرف خان هجری يك غزل از قلندر مومند آورده شده و درین سه شعر :

نوی طرز می په پښتو ژبه کښی وکړه
د افغان په شاعرانو کښی سلطان یم
په پښتو کښی چه څوک دم وهی دشعر
خوشه چین می دی د څیرمی زه دهقان یم
و پښتو ژبی می آب ورکړه په شعر
د فارسی شعر چه نه وایم افغان یم

ترجمه :

کشیدم طرز نو در شعر پشتو
منم سلطان شاعران افغان
کسی گر دم زند در شعر پشتو
بود او خوشه چین، و من دهقان
چو دادم آب پشتو را ز شرم
نگویم شعر فارسی هستم افغان

در جواب آن اشرف خان هجری يك قصیده ی به درازا کشیده ی نوشته که بعضی از اشعار آنرا نقل میکنم :

دامهینه قصیده می چی انشا کړه
عجب کړی په اشعار قلندر خان یم
مایې شعر هسی ډک له فخره ولید
چی حیران ی د شاعر په داگمان یم
همره کبر بدایی کا په خپل شعر
وایی شه په دا هنر د شاعران یم
خوشه چین د پښتو ژبی شاعران دی
زه دهقان د بلاغت فیض رسان یم
دی عطا د ویدو کا دانه بی نه وی
خندا وری په عطا د دی دهقان یم
د پښتو شعری سم له دیرو نه دی
د مغل دشعر لاف وهی حیران یم
شاه دشعر په پښتو ژبه هغه دی
چه بی زه حلقه بگوش د شاگردان یم

ترجمه : « دلیل نوشتن این قصیده بزرگ و مهین از باعشی است که قلندر خان مرا بعد از دیدن اشعارش به تعجب فرو برده است. من شعرا را آنقدر پر از فخر و غرور دریافتم که به گمان و طرز فکرش به من حیرت دست داد. او آمیخته با تکبر اظهار دارائی و ثروتمندی در اشعار خود نموده و فکر میکند که درین هنر از دیگر شعرا برتر است. ولی اگر دیگران در زبان پښتو خوشه چینان باشند من مثال یک دهقان فیض رساننده را در بلاغت دارم. او عطاکننده خوشه هایبست که دانه ندارند و مرابه عطای همچو یک دهقان خنده می آید. حتی که شعرایشان بهتر از اشعار شعرای دیگر نمیباشد ولی اگر با آنها از شعر دوران مغل لاف بزنند و به خود بیالند من از آن در تعجب فرو میروم. در زبان پښتو پادشاه شعر آن کسی میباشد که من خود را از جمله شاگردان حلقه بگوشش میدانم ».

بنابران آن اشعار رحمن بابا که از آن قبلاً در مورد خوشحال خان تذکر رفت و اشاره به راه راست برای خوشحال بابا دارد ، اگر برای اشرف خان هجری میرسید پس در جواب (که در غزل قلندر مومند به غیر از نام خوشحال بابا دیگر نام ها آورده شده اند) آن اشعار معلوم که به الفاظ سخت و هنوز هم تلختر جواب داده میشد. و این که اشرف خان يك شخص خیلی « وسیع القلب » بود و او با وجود این گونه اشعار رحمن بابا به اشعار مذکور جواب نه داده است ثبوت یک بیخبری منتهای درجه سخت از دیوان اشرف خان هجری میباشد . در روشنی این معروضات رحجان ذاتی من به این جهت است که در سال وفات خوشحال بابا رحمن بابا از لحاظ ادبی آنقدر عمر نداشته است که خوشحال بابا از آن در اشعارش یاد آور میشدند و به این لحاظ عمر ایشان درین سال هر قدر زیاد هم بوده باشد از بیست یا بیست و پنج سال زیادتر نبوده (۴۲) و بنابران ، سال تولدش را (۱۰۸۰ هـ یا ۱۰۷۵ هـ) قبول کردن غیر اغلب و نامسلط نیست.

در روشنی این بحث طولانی دیده شد که تیرهای غیبی محمد رسول هوتک آنچه درباره سال تولد رحمن بابا هدف گرفته بود همچنان به خطرافت . حال به بحث درباره تحقیق محمد رسول هوتک راجع به سال وفات رحمن بابا مراجعه میکنیم :

مطابق به نوشته پته خزانه سال وفات رحمن بابا سال (۱۱۱۸ هـ) میباشد (۴۳) . ولی قبل از پته خزانه آقای مرحوم عبدالحی حبیبی در کتاب شعرای پښتو جلد اول سه بار متصل به عین غلطی شده اند مثلاً ، تخت نشینی شاه عالم را در سال (۱۱۱۸ هـ) نوشته اند (۴۴) . در حالیکه شاه عالم اعلان

پادشاهی خود را در لاهور در سال (۱۱۱۹ هـ) و در اول ماه محرم و یا در اخیر ماه صفر برگزار کرده است. این غلط فهمی برای آقای حبیبی از آن بوقوع پیوسته است که اوماند دیگر شاهان مغلی پس از وفات اورنگ زیب فوراً به دور پادشاهی و تعیین جانشین ایشان شروع و فکر نموده اند در حالیکه اینطور نیست. اورنگ زیب در ۲۸ ذی القعدة سال (۱۱۱۸ هـ) در (احمد نگر) در هند جنوبی وفات نموده بودند. و خبر وفاتش در پستونخواه جائیکه شاه عالم آنجا سیمت و سرانی داشت دو یا سه روز پیش از ختم سال (۱۱۱۸ هـ) در ۲۷ ذی الحجة موصلت نموده بود. و وقتیکه شاه عالم (بهادر شاه اول) از پشاور نه به حیث پادشاه بلکه بعنوان امیدوار برای پادشاهی روان شده بود. و اعلان پادشاهی اش را در لاهور (طوریکه قبلاً گفته شد) انجام داده بود. ولی اصل پادشاهی اش وقتی آغاز گردیده بود که در روز بیست و یکم ربیع الاول همین سال در جاجو برادر خوردش را شکست داده بود. مرحوم آقای حبیبی این عقیده را بر اساس و دلیل کدام غلط فهمی اختیار ننموده بلکه تا نیمه سال (۱۹۵۳ م) به گفتار خود اصرار می ورزید. (۴۵) زیرا که درباره کتاب اردوی مرحوم کامل «خوشحال خٔک» و در روایاتش آن اعتراضات مرحوم کامل را غلط انگاشته اند آنچه در سلسله سال وفات رحمن بابا در پٔته خزانه ابراز داشته بودند (۴۶). در حالیکه نویسندگان افغانستان کم از کم تا سال (۱۹۷۵ ع) (سال طبع تاریخ مرصع) یعنی تا سال (۱۹۷۵ ع) یا سال (۱۳۵۴) به این عقیده بودند که زنده بودن رحمن بابا تا سال (۱۱۱۸ هـ) یقینی بوده است. (مجله کابل جوزا شماره ۱۳۵۴ هـ مطابق آگست سپتمبر ۱۹۷۵ ص ۴۶- حاشیه ۱). اظهارات راورتی در واقعه گل خان و جمال خان (۴۷) و دوباره به حواله از تاریخ مرصع و اثبات مرحوم کامل در مورد اینکه این واقعه در سال (۱۱۲۳ هـ) بوقوع پیوسته است و تا آنوقت رحمن بابا در قید حیات بود و نویسندگان افغانستان به غلطی تاریخ پٔته خزانه (۱۱۱۸ هـ) اعتراف کردند و گفتند که تأیید سال (۱۱۱۸ هـ) يك اشتباه نوشتاری و کتابتی بوده چونکه آخرین کاتب پٔته خزانه این کتاب را به «به استعجال تمام» به تحریر در آورده بود (۴۸). من بر بنیاد شهادت داخلی پٔته خزانه اصرار می ورزم که نوشتن وفات رحمن بابا در سال (۱۱۱۸ هـ) يك اشتباه کتابتی نبوده بلکه این عقیده مرحوم حبیبی (طوریکه به عرض رسانیده شد) و «محمد هوتک» بوده که رحمن بابا در سال (۱۱۱۸ هـ) وفات نموده باشد. اساس و بنیاد ادعای من درین مورد اینست که در سلسله بیان از رحمن بابا پٔته خزانه اظهار میدارد که: «آن مغفور (میرویس خان)» یک روز تا وقت نماز شام با خوانین و بزرگان پٔتون مصلت میکرد و چنین پیمان بستند که ظالمین را

نابود نموده و خود را از جور و ستم نجات بدهند در خاتمه حاجی میرویس خان علیه الرحمه فرمود: «بیانید که از رحمن بابا قدس سره هم بپرسیم. و وقتیکه دیوانش را باز نمودند (۴۹) این عبارت «پٔته خزانه» که (بیانید که از عبدالرحمن بابا قدس سره بپرسیم) و این الفاظ میرویس بابا میباشد که در سال (۱۱۱۹ هـ) به رحمن بابا «قدس سره» خطاب نموده اند. و طوریکه قبلاً به عرض رسانیده شد این جمله «قدس سره» تنها و محض در مورد وفات شدگان بکار برده میشود حال اگر به اساس «استعجال تمام» کاتب به رحمن بابای زنده و در قید حیات «قدس سره» گفته شده بتواند، پس چرا آقای حبیبی در همچو يك موردی یادداشت حاشیوی ننوشتند. پیداست که این هم در سلسله «اتفاقات» يك «اتفاق» است که مرحوم حبیبی و «محمد هوتک» باهم بین خودشان در مورد متفق هستند. زیرا که در پٔته خزانه در اثر دلیل موجودیت این جمله «قدس سره» این جواب نویسندگان محترم افغانستان که به روایت پٔته خزانه در نوشته سال (۱۱۱۸ هـ) اشتباه و سهو کتابت میباشد اگر گفته شود قابل قبول نمی باشد. درین ضمن لازم نیست که اگر این گفته اضافی به فراموشی سپرده شود که «محمد هوتک» ذکر «رحمن بابا» را رحمن بابا در خزانه اول نموده است که عنوانش به الفاظ خود «محمد هوتک» چنین میباشد:

«در بیان آن شاعرانیکه قبلاً گذشته اند و بیانات ایشان به ما روشن و هویداست اگر این گفته قبول شود که رحمن بابا در سال (۱۱۲۸ هـ) وفات نموده است پس در سال (۱۱۴۱ هـ) چنین اظهار درست نبوده که رحمن بابا در بین شاعرانیکه «قبلاً گذشته اند» یگانه و تنهانفر بوده است. روشن است که این خبر هم باعث اثبات این ادعا شده میتواند که پٔته خزانه در دور وزمانی نوشته شده است که زمان رحمن بابا از آن «قبلاً» گذشته بوده و این دور و زمان سالهای بین (۱۱۴۱- تا ۱۱۴۲ هـ) شده نمی تواند.

به حواله «محمد رسول هوتک علیه الرحمه» پٔته خزانه در ضمن یاد از رحمن بابا این نکته را هم اظهار میکند که «که مردم هنوز هم در قبرستان پشاور از او زیارت میکنند» و این لفظ «تا هنوز» به معنی اینست که در میان رحمن بابا و نوشتن این کلمات وقفه بزرگی رخ داده و بنابراین اینها الفاظ نوشته شده از طرف «محمد هوتک» و یا «محمد رسول هوتک» نبوده بلکه نوشته چنان شخصیت که با رحمن بابا از نظر زمانه فاصله بزرگی دارد.

در مورد رحمن بابا يك روایت دیگری هم از «محمد رسول هوتک» چنین آمده است که عبدالرحمان بابا در میان پٔتوننها به «رحمان بابا مشهور گردید» حقیقت اینست که گفته «مشهور شدن» هم از این قرار است که به

« مروریام » ضرورت دارد و نشاندهنده اینست که در میان زندگانی « محمد رسول هوتک » و رحمن بابا آنقدر فاصله زمانی ضرورت بوده تا درین دوران عبد الرحمان به رحمن بابا مشهور گردیده است. اما تا جاییکه به تاریخ ادبی پېښتو تعلق می گیرد « رحمان بابا » در قرن بیستم میلادی به این نام مشهور گردیده است. (همچنان خوشحال بابا و حمید بابا). تا جاییکه شاعران ما از رحمان بابا ذکرى به عمل آورده اند هیچکسى از ایشان « رحمان بابا » نگفته اند. در زمره شاعران تذکار دهنده، اشرف خان هجرى، یونس، نجیب، کاظم خان شیدا، معز الله مومند، پیر محمد و شمس الدین کاکرمقام پرازنده دارند که هیچکدام رحمان بابا را به نام « رحمان بابا » یاد ننموده اند. تا آن حد و اندازه که در شروع قرن بیستم هجرى شمس العلماء میر احمد شاه رضوانی و پروفیسور عبدالمجید افغانی هم در مقالات خود او را بنام رحمان و عبد الرحمان یاد نموده اند. الفنسین، راورتی و هیوز هم در کدام جایی او را « رحمان بابا » نگفته اند درین مدت زمان طولانی اگر کسی با نام رحمان لقب (بابا) را به کار برده باشد اوعبارت از عبدالعظیم رانی زی می باشد که میگوید:

د بابا عبد الرحمان مومند په شان

جوړکړه ما دغم کتاب د مرگ دلایه

ترجمه: « مانند عبد الرحمان بابا مومند، من هم کتاب غمی از دست مرگ ساختم » درین شعرا زهمه اولتر برای عبد الرحمان اسم « بابا عبد الرحمان » مورد استعمال قرار گرفته و این هم باید در نظر گرفته شود که عبدالعظیم رانی زی در نیمه اخیر قرن سیزدهم زندگی میکرد چنانچه خودش میگوید:

د تصنیف د مخمس واوره سامعه

سن یو زردوه سوه دری پنخوس ووايه

ترجمه: ای شنونده ازین تصنیف مخمس بشنو و سن و سالش را یک هزار و دو صد و پنجاه و سه بیان کن و بنابراین کم از کم به اثبات میرسد که تا نیمه اخیر قرن سیزدهم رحمان بابا به نام « رحمان بابا » شهرت نداشته.

تا آنجاییکه به افسانه کشیدن فال از دیوان رحمان بابا و مسئله « ولایت » اوتعلق دارد در تردید این خبر این قدر کافیست گفته شود که، نام رحمن بابا در آن تذکره موجود نیست آنچه معاصر « محمد هوتک » محمد افضل خټک در کتابش در بخش سوم تاریخ مرصع با ترجمه بخش دوم مخزن الافغانی بطور اضافی نوشته است و در آن، از حال و احوال اولیای پېښتون ها بیان نموده اند. (۵۰) و تا زمان زندگی خودش اسمی از رحمان بابا در تذکره احوال اولیا پېښتو وجود ندارد و حتی تا آن حدی از تذکرو بیان که از حال و احوال راول فقیر که در (بده بیره) نزدیک قریه رحمن بابا زندگی داشته است نوشته اند (۵۱) اما ذکر

رحمن بابا را به صفت ولی الله ننموده است. ولی در متن تاریخ مرصع اولین شعر:

څوگ له خاورو ایرو پاڅوی تخت ورکړی

څوگ له تخته د ایرو په ډیران ولی (۵۲)

ترجمه: کسی را می برد بالا ز خاک و تخت می بخشد

کسی را از سریر تخت برآورد در خاک و خاکستر

این مربوط به رحمان بابا میباشد (۵۳) و بطور حتمی از آن پیداست که افضل خان خټک به شاعر معاصرش رحمان بابا عقیدت بزرگی داشته و اگر این گفته درست می بود که رحمان بابا در دوران زندگی اش به دلیل شاعری و یا ولایتش در میان مردم به نام « رحمان بابا » مشهور میبود، درین صورت افضل خان خټک خواه ناخواه از ایشان ذکرى به عمل می آورد. حال در صورتیکه این طور نبوده است پس مطلب و مقصد طور صاف و سترده اینست که رحمان بابا به این نام مشهور نبوده است.

حالا می رسیم به آن حصه ی از روایت « محمد رسول هوتک علیه الرحمه » که در آن گفته شده که دیوان بیت ها و غزل های رحمان بابا وجود دارد و « بسیار بسیار پیدا میشود » (۵۴)

محمد هوتک « طوریکه قبلاً به عرض رسانیده شد » درباره محمد رسول هوتک « علیه الرحمه » برای ما واضح نمیسازد که او چه وقت « علیه الرحمه » شده یا علیه الرحمه نامیده شده است ولی طوریکه قبلاً درین مورد تا اندازه ی یادآوری شده است شاید « محمد رسول هوتک » تا سال (۱۱۳۶ هـ) هنوز زنده بودند که اگر تا این حدود تکیه شود پس مطابق به روایت « محمد رسول هوتک » در حدود سال « ۱۱۳۶ هـ » در قندهار مربوط به رحمان بابا « دیوان بیتها و غزل های زیاد زیاد پیدا میشود » (۵۴). حال اگر تنها به این بیان « محمد هوتک » نظر اندازی شود که « سایه خدا پادشاه جهان شاه حسین برای بدست آوردن دیوان رحمان بابا به فرستادن کاتبان به پشاور پرداخت و نقل های از دیوانش را آوردند و در قندهار زاهد و علما آنرا باز کردند و فال دیدند، فقراء و دوستان خدا اشعار رحمان بابا را زیاد میخواندند و دوست میداشتند و عوام در آن فال میدیدند و ناگاه هم دیوانش را مطالعه میکردند » پس به صفائی به اثبات میرسد که دیوان رحمان بابا « زیاد زیاد » و در سلسله قابل دسترسی بودنش روایت « محمد رسول هوتک علیه الرحمه » و « محمد هوتک » را تردید میکند.

زیرا که اگر تا زمان « محمد رسول هوتک علیه الرحمه » دیوان غزلها و بیت های رحمان بابا « زیاد زیاد پیدا میشود » پس « سایه خدا پادشاه جهان شاه

حسین « به فرستادن کاتبان به پشاورچه ضرورت وجود داشت تا نقلهای دیوان « عبد الرحمان علیه الرحمه » را با خود بیاورند. و اگر برای شاه حسین ضروری بوده باشد که دیوانهای رحمان بابا را از پشاور بخواهد پس آن دیوانهای زیاد ازبیت ها و غزل های قابل دسترسی « محمد رسول هوتک علیه الرحمه » همه گم شده بودند و یا چطور ؟ این دو گفته متضاد به اثبات این حقیقت حکم میکند که یکی ازین دو گفته باید غلط باشد که اگر هر کدامی ازین دو خبر غلط ثابت شود در آن صورت پتّه خزانه از بنیاد به سقوط و فروریزی مواجه میشود.

گویا محمد رسول هوتک در اظهار هر سه روایتش مرتکب آنقدر اشتباه شده است که بر بنیاد بیان آنها هیچگونه دعوی و ادعا اهلیت شنودن ندارد، و این راوی پتّه خزانه به منتها درجه ساقط الاعتبار ثابت میشود.

در مورد « محمد رسول هوتک » يك خبری دیگری که از همه مهمتر است و قبلاً هم به عرض رسانیده شد اینست که در پتّه خزانه سه مرتبه از بیاضش یاد شده است. ولی معلوم نشده است که او این بیاض را صرف وقف حالات سلطان بهلول ، خوشحال بابا و رحمان بابا کرده بود و یا حالات کدام نویسنده دیگر هم در آن ثبت گردیده بود. زیرا که در ذکر مردمان دیگر در بیاض او حواله يك شهادت نتانیدی را ارائه ننموده و این خبر بطور حتمی به اثبات میرساند که راوی و « بیاض » هردو جعلی می باشند.

راوی دیگری سر « عم » « محمد هوتک » رحمت هوتک می باشد، که در پتّه خزانه از آن درباره « شاگرد رحمان بابا » بودن محمد یونس و شاعر دیگری به اسم محمد گل مسعود می باشد که او را « سرآمد شعرای موجود » روایت کرده اند و تردید روایت « محمد هوتک » درباره پسر عمش « رحمت هوتک » خود در دیوان یونس موجود بوده و من در موردش در باب دوم بحث نموده ام. اما در اینجا درباره محمد گل مسعود به روایت از « رحمت هوتک » حرف زده میشود. محمد هوتک به این شاعر « سرآمد شعرای موجود » میگوید و حقیقت آنکه هنوز شخص خودش محمد گل مسعود را ندیده و نه هم کلامش را مطالعه نموده است، و « رحمت هوتک » تنها از يك شعر (بدله) او نقل قول نموده است. و من در حیرتم که « محمد هوتک » او را بر بنیاد يك بیت چگونه « سرآمد شعرای موجود » گفته میتواند است. حال اگر مایه « محمد هوتک » نهایت « فیاضی » بنمایم گفته خواهیم توانست که شاید این معلومات غلط را پسر عمش یعنی « رحمت هوتک » به ایشان داده باشد که گویا محمد گل مسعود « سرآمد شعرای موجود » میباشد. اگر « رحمت هوتک » به ایشان این خبر را گفته باشد پس از آن چنین مطلب حاصل میشود که « رحمت هوتک » نه

به پشاور رفته است و نه هم با یونس ملاقات نموده است زیرا که در سال (۱۱۳۰ هـ) نه تنها حمید بابا بلکه سعید ختک ، کامگار ختک و نجیب هم در پشاور وجود داشتند و یونس درباره همه ای این موضوعات و شعراء اطلاع داشت. پس اگر « رحمت هوتک » با یونس ملاقی شده باشد ضرورتاً مقام شاعران متذکره خبر می شدند، و در آن صورت هیچگاهی « محمد گل مسعود » را « سرآمد شعرای موجود » نمی گفتند.

و اگر این چنین نبوده باشد و این اشتباه از شخص خود « محمد هوتک » سر زده باشد پس نه تنها از « شعر شناسی » او به ما معلومات میدهد بلکه خود بخود به تردید این گفته « محمد هوتک » هم می پردازد که گویا، او برای نوشتن تذکره شاعران پبنتو سی سال عمرش را در سیاحت در توابع پبنتونها گذرانده است. که به هردو صورت دروغ بودن مأخذهای پتّه خزانه به وضاحت به اثبات میرسد.

راوی دیگری پتّه خزانه نواب محمد اندرمی باشد که « محمد هوتک » از ایشان در سلسله عبدالقادر خان ختک روایت نموده اند. اول این گفته به ذات خودش قابل حیرت است که در باره يك شاعر معاصربه روایت چنان يك راوی اتکا شده است که خوانندگان پتّه خزانه یقیناً او را نمی شناسند. و از طرفی در موجودیت « محمد رسول هوتک » ، « رحمت هوتک » و یونس احتیاج به روایت از نواب محمد اندر خبریست که به هیچگونه وضاحت آن روشن شده نمیتواند.

این گفته هم به جای خودش بسیار قابل اهمیت است که به پدر مؤلف پتّه خزانه در (بنو) در باره خواهر عبدالقادر خان ، حلیمه حافظه معلومات بدست آمد ولی در مورد شاعر بزرگی چون شخص عبدالقادر خان ختک معلوماتی حاصل نشده است. مثلیکه شاید هیچکسی او را در بنو نمی شناخت. اگر این طور نباشد پس بالاخره اطلاع در مورد عبدالقادر خان استفاده از « نواب محمد اندر » چه ضرورتی داشت. در حالیکه خود مؤلف سی سال تمام در تمامی توابع پبنتونها سیروسفر نموده است و پدرش معلومات زیادی برایش جمع آوری نموده بود. و از سویی رحمت هوتک خود در سال (۱۱۳۰ هـ) در پشاور بود و با یونس و محمد گل مسعود ملاقاتها نموده و رابطه ها داشته است و از همه فزونتر اینکه بیاض « محمد رسول هوتک » نزد مؤلف پتّه خزانه موجود بود که در آن از رحمان بابا تذکر داده است. (و همین رحمان بابا هم عصر عبدالقادر خان میباشد) حال با موجودیت این همه اخبار و گفته ها چرا به روایت « نواب محمد اندر » ترجیح و اهمیت داده شده است ؟ توضیح و روشنی در مورد این سؤال برای « محمد هوتک » خیلی ضروری بود و از با عشیکه هنوز این موضوع روشن نشده است ، پس شك ها و شبه های خوانندگان هیچگاهی ناروا و بی جواز نمیشد.

عبدالقادر خان خټک در سال (۱۱۱۲ هـ) کتاب «یوسف زلیخا» را به تحریر درآورد (۵۵) و در سال (۱۱۱۴ هـ) یک غزل نوشت (۵۶) که شاید از همین جهت پته خزانه او را در سال (۱۱۱۳ هـ) در کابل «دیده شده» یادآوری و خاطرنشان میکند که گویا از جانب قوم خټک به کابل آمده بود و خبرهای گذشت کاروان را به جانب بنگش احوال میداد (۵۷). این روایت «نواب محمد اندر» از نظرات تاریخی بی نهایت غلط، بی بنیاد و بدون سند میباشد که گویا عبدالقادر خان در سال (۱۱۱۳ هـ) در کابل دیده شده و از گذشت کاروان هابه سمت بنگش روایت کرده باشد.

برای تردید این روایت این قسمتی از تاریخ مرصع قابل مطالعه میباشد:

«بهادر شاه به کابل رفت و یک ناکرده کارهمره بهادر شاه بود که محمد حسین نامیده میشد که شخص طامع، حریص و دایم الخمر بوده و او را متصدی صوبه کابل مقرر نموده بود و کارها همه به معرفت او انجام میشد. و این شخص چون خود ناواقف در کار بود پس به اینوسیله تمامی لشکر هندوستان با او یکجا ناواقف بودند که گویا خدا به بهرام چنین لشکر بخشیده بود. و این مزور با غرور محمد حسین در راه بنگش به جستجو بود. او برایش گفت که این راه را هم من برایت پیدا میکنم. من ملکی درینو دیده ام که صدها خانه و زمینهای آبی دارد.... و تا امروز کسی در آن عملی و مداخله ی ننموده است..... اعتبار بهادر شاه خیلی زیاد شد او را به راه بنگش روان کرد و بازار راه (دورو) در سنه یک هزار و دوازده او را به بنو فرستاد (۵۸). در بخشش و انعام این «خدمت»، «مناطق تری و بولاق» از افضل خان گرفته شد و به بهرام داده شد (۵۹). بهادر شاه زمستان (۱۱۱۲ هـ) را درینو گذشتاند و باز به کابل برگشت. در طول راه جنگهای بزرگ زیادی بوقوع پیوست که چون به خوست رسید کرده های بهرام به خاطرش گذشت (باله) را قید کرد و تا کابل او را به کجاوه آوردند. زمانی که لشکر بهادر شاه به کابل رسید بهرام فرار را برقرار ترجیح داد و از راه غلجی بنگش به تیری خوتره رسید (۶۰).

پس از فرار بهرام بهادر شاه یک باردیگر با افضل خان به سلسله جنبانی آغاز نمود و «محال دبولاق» را باردیگر به افضل خان بخشید (۶۱)، و در سال (۱۱۱۲ هـ) پس از گذشتن از او به بهادر شاه از کابل از راه خیبر از جمرود به اخور آمد و از آنجا به (اشنودیره) متوطن شد و افضل خان را نزد خود در اشغور خواست و در آنجا این مصلحت صورت گرفت که بهادر شاه باید در کوهات مسکن گزین شود و افضل درینو به سرو سامان دهی و اصلاح آن شکست خورده و پیا شکسته بپردازد، آنچه توسط بهرام به حکومت مغل وارد

آمده بود. افضل خان وقتیکه بیرون از کوهات با بهادر شاه ملاقات نمود بهادر شاه برایش گفت که «من حالا به زیران و مکران میروم و این تابستان را آنجا می گذرانم» (۶۲). ازین اقتباس طولانی هویدا میشود که بهادر شاه در زمستان سال (۱۱۱۲ هـ) از کابل روان شده بود و خزان سال (۱۱۱۳ هـ) را در گرم گذشتانده یعنی در همین سال به کابل نرفت و به سوی بنودرتقررتجویز فوج پرداخت..... ناصر خان.... بهادر شاه از راه لکی مروته به عیسی خیل رفت و در سنه (۱۱۱۴ هـ) در باغ اوانه آمد (۶۳). ازین اقتباس این قیاس هنوز هم پخته ترمیشود که بهادر شاه پس از زمستان سال (۱۱۱۲ هـ) باز به کابل نیامده است. و قتی که اوضاع و احوال چنین بوده باشد پس عبدالقادر خان در سال (۱۱۱۳ هـ) در کابل کاری نداشته است و کسی نبود که با او راجع به گذشت کاروانها سوی «سمت بنگش» گفت و شنودی می نمود، طوریکه به خوانندگان گرامی روشن است و ایسرای مغل تابستانها همیشه در کابل بودند و زمستان را در پشاور می گذشتانند، و شاید سال (۱۱۱۳ هـ) یگانه سالی بوده که بهادر شاه به جای سکونت در کابل در گرم گذشتانده است. زیرا که به خاطر اعتماد به بهرام بخود همچو احوالی را فراهم کرده بود که موجودیت بهادر شاه در «سمت بنگش» ضروری بوده.

در مآثر عالمگیری از هیچگونه مصروفیت بهادر شاه درین سال تذکری وجود ندارد چونکه پادشاه خود درین سال در مهم دکن خیلی زیاد مصروف بود. در زمرة واقعات این سال مآثر عالمگیری تنها یک مرتبه به ذکر «محمد معظم بهادر شاه» می پردازد که میرابوالوفا یک خط «مرموز» او را به اجازه پادشاه قرائت نموده است و پس (۶۴). بنابراین شهادت تاریخ مرصع یک شهادت حتمی و یقینی میباشد که غیر حاضری بهادر شاه را از کابل به اثبات میرساند. پس وقتیکه بهادر شاه در کابل نبوده باشد در آنصورت موجودیت عبدالقادر خان در کابل یقیناً هیچ معنی نداشته است. اگر این قسمت متعلق به تاریخ مرصع به دقت مورد مذاقه و مطالعه قرار بگیرد از آن ثابت میشود که درین سال بهرام از دست بهادر شاه فراری بوده است و بنابراین به عبدالقادر خان به حیث نماینده بهرام و سوال گفت و شنود سیاسی یقیناً به وجود نمی آمده. بهادر شاه خود به «سمت بنگش» عزیمت نموده بود و به افضل خان درینو برای انصرام کارهایی وظیفه داده بود که از دست بهرام رو به خرابی رفته بود و افضل خان به «سمت بنگش» برای کار اجازه کاروانها بیکار نبود.

بنابراین اگر تمامی این اخبار و گفته ها تحت نظرو مذاقه قرار بگیرد به روشنی از آن ثابت میگردد که واقعه رفتن عبدالقادر خان در سنه (۱۱۱۳ هـ) به کابل تنها افسانه ایست که هیچ بنیاد ندارد. و به دلیل همین روایت ثقافت

واعتبارنواب محمد اندرهم زخم بردارمیشود. وقتیکه تمام راویان آن به روایت‌های دروغین می پردازند پس پته خزانه را چه کسی يك كتاب مبنی برحقیقت قبول خواهد کرد ؟

حواله ها و حواشی

- ۱ - پته خزانه - چاپ دوم - ص ۱۸۰ .
- ۲ - ایضاً - ص ۱۹۶ .
- ۳ - ایضاً - ص ۱۹۸ .
- ۴ - ایضاً .
- ۵ - ایضاً - ص ۶ .
- ۶ - ایضاً - ص ۶ .
- ۷ - ایضاً - ص ۷۶ .
- ۸ - ایضاً - ص ۷۸ .
- ۹ - ایضاً - ص ۹۲ .
- ۱۰ - لودی پشته - ص ۱۱۸ .
- ۱۱ - لودی پشته - ص ۱۰۳ .
- ۱۲ - ایضاً - ص ۱۱۸ - ۱۱۹ .
- ۱۳ - ایضاً - ص ۵۵ .
- ۱۴ - پته خزانه چاپ دوم - ص ۸۰ .
- ۱۵ - ایضاً - ص ۱۲۰ .
- ۱۶ - ایضاً - ص ۷۹ .
- ۱۷ - ایضاً .
- ۱۸ - ایضاً - ص ۸۱ .
- ۱۹ - مقدمه مرغری خوشحال بابا - ۱۵ .
- ۲۰ - جلد اول شعرای پشتونها - ص ۱۵۳ .
- ۲۱ - ایضاً - ص ۱۹۳ .
- ۲۲ - کامل مرحوم هم به همین دلیل روایت پته خزانه را به دیده شك می بینند رحمان بابا ص ۱۰ .
- ۲۳ - کلیات رحمن بابا - ص ۸۱ .
- ۲۴ - رحمن بابا - ص ۱۵ چاپ اول - ص ۱۲ و ۱۳ چاپ دوم .
- ۲۵ - مرغری خوشحال ختک - ص ۹۸۴ .
- ۲۶ - رحمن بابا - ص ۳۳ - چاپ اول - ص ۲۶ چاپ دوم .
- ۲۷ - ایضاً - ص ۳۶ و ۳۷ چاپ دوم - ص ۲۹ و ۳۰ .

- ۲۸ - ایضاً - ص ۳۷ و ۳۸ چاپ اول - ص ۳۰ و ۳۱ چاپ دوم .
- ۲۹ - خبرآمد که خان جنت مکان (اشرف خان هجری - ناقل) را پادشاه در قلعه
- ۲۹ - « والگیرزندانی نمود » تاریخ مرصع - ص ۲۹۴ .
- ۳۰ - مائرعالمگیری - ص ۲۰۶ (ترجمه انگریزی سرکار سرجادونات) .
- ۳۱ - تاریخ مرصع - ص ۴۹۴ .
- ۳۲ - ایضاً .
- ۳۳ - وایضاً ۳۴ - .
- ۳۵ - ایضاً - ص ۴۹۵ .
- ۳۶ - ایضاً - ص ۴۹۷ .
- ۳۷ - ملازمت به اصطلاح دربار مغل به « سلام درباری » مخصوصی میگویند که به مفهوم امروزی نوکری معنی نمیدهد .
- ۳۸ - تاریخ مرصع - ص ۵۱۱ .
- ۳۹ - ایضاً ۴۰ - یضا - ص ۴۸۷ .
- ۴۱ - دیوان قلمی اشرفخان هجری و رحمن بابا مرحوم کامل ص ص ۳۳ و ۳۴ چاپ اول - ص ۲۷ چاپ دوم .
- ۴۲ - مرحوم کامل در سال (۱۰۹۲ هـ) عمر رحمن بابا را بیست و یا بیست و پنج فرض نموده است . و به این صورت سال پیدایشش را بین (۱۰۷۲ - ۱۰۶۷ هـ) استخراج نموده اند
- رحمن بابا - ص ۱۰ چاپ دوم .
- ۴۳ - چاپ دوم پته خزانه - ص ۹۴ .
- ۴۴ - ایضاً - ص ۱۷۴ و ۱۹۳ .
- ۴۵ - آزاد افغانستان - ۱۵ جون سال ۱۹۵۳ .
- ۴۶ - خوشحال ختک (اردو) - ص ۴۰۲ (فت نوت) .
- ۴۷ - سیلیکشنز فرام ذ پواتری اف ده افغانز - ص ۳ .
- ۴۸ - زندگی و مزار - ص ۳۳ .
- ۴۹ - چاپ دوم پته خزانه - ص ۹۶ .
- ۵۰ - تاریخ مرصع - ص ۵۱۴ و ۶۰۶ .
- ۵۱ - ایضاً - ص ۶۰۴ و ۶۰۶ .
- ۵۲ - تاریخ مرصع قلمی - ص ۱ چاپی و ص ۳ .
- ۵۳ - کلیات رحمن بابا - ص ۳۱۱ پته خزانه چاپ دوم - ص ۹۴ .
- ۵۴ - ایضاً .
- ۵۵ - شعرای پشتون جلد اول - ص ۹۴ .

- ۵۶ - ایضاً حاشیه (۱) .
 ۵۷ - چاپ دوم پتہ خزانه ص ۱۲۰ .
 ۵۸ - تاریخ مرصع ص ۳۵۶ .
 ۵۹ - ایضاً ص ۳۵۷ .
 ۶۰ - و ۶۱ ایضاً .
 ۶۲ - ایضاً ص ۳۶۲ .
 ۶۳ - ایضاً ص ۳۶۳ .
 ۶۴ - مآثر عالمگیری - ص ۲۷۳ ترجمه انگریزی (واقعات سال چهل و ششم جلوس اورنگ زیب).

جوانب فنی

من درین بخش درمورد ترتیب ، ناتوانیهای ادبی و بعضی از غلطیهای دیگر در پتہ خزانه، به معروضاتی می پردازم که عنوان مناسبیت و درخور حال برای این همه همین عنوانی میباشد که من انتخاب نموده ام .

امیدوارم که خوانندگان گرامی تمامی این معروضات را در ضمن جوانب فنی آن مطالعه نموده و اگر هنوز هم مقداری از معروضات من زیر این عنوان یعنی جوانب فنی گنجد نتواند، مرا عفو نمایند زیرا که من، از باعث نوعیتهای مختلف مضمون با وجود کوشش فراوان نمی توانستم که برای این معروضات فقط یک نام وضع نمایم .

الف : پس بهتر است که اول راجع به ترتیب پتہ خزانه چیزی بگویم و آن اینکه ترتیب پتہ خزانه به دو قسم صورت گرفته است :

اول - ترتیب آن به ردیف « خزانه ها » شکل گرفته است که این ترتیب نمایانگر وثیوت پخته کاری مرتب میباشد. یعنی تقسیمات کتاب به سه خزانه به اصولی رده بندی شده است که نشاندهنده يك مؤلف و نویسنده پخته کار میباشد ، چونکه مؤلف در خزانه اول از شاعران زمانهای گذشته، در خزانه دوم از شاعران زمان خود و همعصران خود، و در خزانه سوم شاعره ها را جمع بندی نموده است. شاید که مؤلف برای پخته کاریهای دیگر در این راستا آمادگی زیادتری نداشته است و از همین سبب است که در امتداد ترتیب هر خزانه از اظهار منتهای خامکاری بهره برده است، و یا شاید هم اظهار این همه خامکاری ها، تماماً دانسته و فهمیده به خاطری صورت گرفته باشد که تاکسی نگویید که در آن زمانه، این ترتیب ماهرانه چگونه ممکن شده می توانست . ترتیب درونی خزانه ها نه به لحاظ حروف تهجی (یعنی حروف تا و ها و کسر جیم

مشدد. مترجم) صورت گرفته، نه به لحاظ علاقه ها، نه به لحاظ فضیلت و نه هم به آن لحاظ تاریخی ای که بطور عام در تمام تذکره ها آنرا تقلید میکنند. شاعران اول زمان گذشته در خزانه شاعران گذشته « بابا هوتک »، دومی آن شیخ ملکیار می باشد که این هردو با هم پدر و پسر میشوند.

«بابا هوتک» در سال (۷۴۰ هـ) مرده بیان شده و « شیخ ملکیار» در سال (۷۴۹ هـ) در قید حیات و انمود شده است (۱) که تابه این حد و مرز هنوز این يك ترتیب طبیعی و فطری معلوم می شود و از لحاظی هم قابل فهم است چونکه این هردو شاعران اولی ، شاعران اولی قبیله خود مؤلف بودند. اما از آن به بعد چگونگی و ترتیب صورت گیری شرح حال نویسندگان آشکار میسازد که این بی ترتیبی ها اقدامات سهواً نه ، بلکه دانسته و فهمیده به پیش برده شده است. قبول کنید که اگر مؤلف در این دوران سی سالیکه احوال شعرا را پیبستونخواه را جمع آوری میکرد (۲) اگر او این شاعران را به ترتیب تاریخی مرتب می نمود، هیچگونه مشکلی در کار نبود. در فهرست نوشته شده آتی سالهای زمان آن عده ی از شاعران نوشته میشود که مؤلف و یا محشی پتہ خزانه آنرا درست می پندارد :

- ۳ - اسمعیل سده پنجم هجری
- ۴ - خربیبون وفات در سال (۱۱۴۱ هـ) (۳)
- ۵ - شیخ متی (۶۲۳ - ۶۸۸)
- ۶ - امیر کرور وفات سال ۱۵۴ هـ
- ۷ - شیخ اسعد سوری وفات در سال (۴۲۵ هـ)
- ۸ - بنکارندوی معاصر سلطان شهاب الدین
- ۹ - ابو محمد هاشم البستی (۲۲۳ - ۲۹۷ هـ)
- ۱۰ - شیخ تیمن در حدود سالهای (۵۵۰ هـ)
- ۱۱ - شیخ یریخ (۱۰۰۲ هـ) (در حاشیه و تعلیقات پتہ خزانه)
- ۱۲ - شیخ رضی لودی معاصر البتکین و سبکتکین (قرن چهارم هـ)
- ۱۳ - شیخ نصر لودی (۳۹۰ هـ) (در تعلیقات)
- ۱۴ - شیخ عیسی مشوانی معاصر شیر شاه سوری (قرن دهم)
- ۱۵ - سلطان بهلول لودی وفات در سال (۸۹۴ هـ)
- ۱۶ - خلیل خان نیازی هم عصر سلطان بهلول قرن نهم هجری (در حدود ۸۹۰ هـ).
- ۱۷ - خوشحال خان (۱۱۰۰ - ۱۰۲۲ هـ).
- ۱۸ - زرغون خان متوفی سال (۹۲۱ هـ).
- ۱۹ - دوست محمد کاکر (۹۲۹ هـ) در قید زندگی.

- ۲۰ - رحمن بابا (۱۰۴۲ - ۱۱۱۸ هـ) هردو سال مشکوک .
 ۲۱ - محمد صالح هم عصرشاه بیگ کابلی که در سال (۱۰۰۳ هـ) قندهار را تسخیر نموده بود (تعلیقات) .
 ۲۲ - علی سرورلودی که از نظر زمانی ، نشانی در او نیست ولی از آنجائیکه در مخزن الاغانی مربوط به نعمت الله هروی ذکری از آن موجود است پس قبل از دوران جهانگیر گذشته است .

طوریکه قبلاً به عرض رسانیده شد در خزانه دوم کتاب، کدام التزام وعهده داری ای در سالها و تاریخها ضروری دانسته نشده است . ازین رومعلوم نمیشود و نشانه ای هم موجود نیست که کدام ترتیب تاریخی درخصوص شاعران این خزانه، در نظر گرفته شده است و یا نه. البته ذکری از « محمد یونس خان » تا سال (۱۱۳۰ هـ) در قید حیات نشان داده شده است اما پیشتر از عبدالقادر خان بیان گردیده ، و بآنکه خود مؤلف سال پیدایش را سال (۱۰۶۱ هـ) تسلیم میدهد و او را تا سال (۱۱۱۵ هـ) در قید حیات میداند، ولی در حین نوشتن پته خزانه به این گمان می افتد که شاید عبدالقادر خان زنده نباشد و مقابلتاً در همین ایام یونس را زنده قبول میکند، و هم برای دوام زندگی اش دعا می فرستد.

تاریخ زنان سراینده شعر در خزانه سوم چنین بیان شده است :

- ۱ - نازو توخی ، سال پیدایش (۱۰۶۱ هـ) .
- ۲ - حلیمه حافظه دختر خوشحال خان خټک و شاعره قرن دوازدهم .
- ۳ - بی بی نیک بخته تا سال (۹۶۹ هـ) در قید حیات .
- ۴ - زرغونه تا سال (۹۰۳ هـ) در قید حیات .
- ۵ - رابعه در زمان بابرشاه که در افغانستان از سال (۹۱۰ تا ۹۳۷ هـ) حکومت کرده است.

در فاصله سالهای میان زرغونه و رابعه ذکری از بی بی زینب دختر میرویس خان رفته است که در وقت نوشتن پته خزانه یعنی در سالهای (۱۱۴۲ - ۴۲ هـ) برایش دعای « اطل الله بقائها » خوانده شده و از آن معلوم میشود، که بی بی زینب تا سالهای میان (۱۱۴۱ - ۴۲ هـ) زنده بوده اند. ازین فهرست آشکار میگردد که در خزانه سوم همچنان روایت بی ترتیبی تاریخی استوار نگهداری شده است، و چیزی اضافی ایکه در آن واقع شده اینست که شاعره های زمان حال و ماضی تحت يك عنوان ذکر گردیده اند.

خوانندگان محترم شاید احساس نموده باشند که مؤلف پته خزانه در سلسله نوشتن شرح حال نویسندگان هیچ ترتیبی را مدنظر نگه نداشته است . در میان

بعضی از نویسندگان چنان فاصله های پنجصد و پنجاه سال وجود دارد که نویسنده قبلی از نویسنده ذکر شده بعدی پنجصد سال بعدتر گذشته است، (بطور مثال شیخ متی و امیر کرور) . و به همین منوال تفاوتهای دوصد سال و سه صد سال مسئله بسیار عام است . بنابراین ما بدون ترس از تردید گفته میتوانیم که « مؤلف » پته خزانه در ضمن ترتیب کتابش، از هیچ اصول و معیار پیروی و رعایت ننموده است و فقط برای پر کردن شکم کتابش، از دماغ خود بدون کدام ربط ، به جمع آوری نامها پرداخته است که این به ذات خود، این شك و شبیه را به یقین مبدل میسازد که در پس منظر تألیف این کتاب کدام محرکه علمی و تحقیقی وجود نداشته و نه این کتاب خواهان کدام تذکره علمی و یا کدام مضمون تحقیقی بوده است .

ب : در سلسله دفاع از پته خزانه این هم گفته میشود که به نسبت تنوع مندرجاتی که درین کتاب جاداده شده است برای يك انسان این ممکن نبوده که به تنهایی خود، به ساخت و یافت موادی به این تنوع، تنها و همه را از طرف خود آماده کرده باشد . اولاً این گفته قابل قبول نیست زیرا که در واردات عام جعل سازی، کارنامه هایی به همین تنوع به سر رسیده میتواند ولی تنها اگر آن گفته غیر قابل یقین پذیرفته شود. اما من به بسیار ادب به عرض میرسانم که مواد پته خزانه آنقدر متنوع هم نیست که يك انسان نتواند آنرا از فکر خود بسازد تا جائیکه من به مواد شعری پته خزانه دقت نموده ام ، این اشعار به چاربخش تقسیم شده می تواند :

قسمت اول آنچه به اساس اوزان ملی نوشته شده است، و آن عبارت از اشعار فولکلوریک میباشند که نمونه آن در لسان ما به آن زیادت و فراوانی موجود است که خیلی به آسانی نقل و ذکر شده می تواند، و اگر کسی بنشیند و اقدام کند، تنها از « هار و بهار » می تواند شصت و پنج نمونه بدست آورد . بخش دوم پته خزانه غزلهای دوران کلاسیکی ما میباشند که موضوع و مضمون عام آن شامل عشق و تصوف میباشند . به طور مثال به نمونه های زیر نگاه کنید :

دلیلی دمینی فیض هرسبا ژارم
 بیهوده منت به ولی دنور چارم
 بی له عشقه خوشحالی پرما حرامه
 زه صالح که به خله خویش به زره ژرا ورم

ترجمه :

زفیض عشق لیلی هر صباح درگریه میباشم
که من بیهوده بار منت کس بر نمی دارم
حرامم باد گرروزی به غیر ازعشق مسرورم
منی صالح به لب خرسند به دل بار بُکا دارم

که په سر د هغه یاردلاسه سنگ خورم
خدای دی نه کا چی به بله خواته ځنگ کرم
زه رحمان به څو ژوندی په جهان گرخم
چی په بلو لمبو څرخ لکه پټنگ خورم

ترجمه :

مراسنگی اگرزدست یارخود، به سر باشد
مبادا ای خدا جای دیگر، گرسوی و سر باشد
درین دور زمان تازنده میباشم منی رحمان
که چون پروانه غیرشعله ات دوروگذر باشد

این دوغزل دارای مصرع های دوازده سیلابیه میباشند و دربین نویسندگان آن کم از کم صد سال تفاوت وجود دارد و مثل اینست، که گویا درین صدسال درغزل پبنتو هیچ فرقی بوجود نیامده باشد.

ازین غزل ذکر شده صالح سه صد سال (به قول از مؤلف شعرای پبنتونها) میگذرد و اکبر زمینداوری درین زمینه این غزل را نوشته است :

چه مدام زه ستا ومخ وته نظر ورم
دبیلتون له بیرى زره زیراو زبرکرم
ستا دتورو ځنو خیال هسی طویل دی
تل په زره کښی دغه فکر زه اکبر ورم (۵)

ترجمه :

چو بر رویت نظراندازم هر دم
ز ترس هجر دل بالا و پستم
خیال زلف مشکینت درازست
من اکبر فکر آن بردل کشاتم

دردیوان مرزا انصاری هم درین زمینه غزلی موجود است که مقطع و مطلع آن به ترتیب در زیر نوشته میشود :

چی دیار دمینی خوب په خراب زره ورم
بیهوده به دنور چا منت په څه ورم
په مرزا د محبت لمبی چوپیر شوی
په دغه آتش به ډیر اومه پاخه ورم

ترجمه :

بزم چون بردل افگارخود من خواب میهراو
چرامنت کشم بردوش ، بیهوده ز غیر او
گرفت در حلقه میرزارا، زهرسو آتش جولان
که زین آتش برم بس خامی پخته، من زبراو

درین غزلها تنها وحدت سیلابگونه آن مطرح نیست بلکه ردیف غزلهايش همگون است .

در پته خزانه غزل دیگری هم از صالح آورده شده که مطلع و مقطع آن به ترتیب چنین است :

چی په زره یی غشی څرخ شی د چشمانو (۶)
روغ به نشی په دارو د طبیبانو

ترجمه :

چو تیرچشم او چرخد به قلبش
شفا بخشد نه داروی طبیبان

که صالح غندی د زره په وینو پایي
نور دولت په دنیا نشته طالبانو

ترجمه :

به خون دل قرارت گرچو صالحست
دیگردولت به دنیا نیست مطلوب

(پته خزانه چاپ دوم ص ۱۰۲)

به تصور مؤلف پته خزانه محمد صالح در سال (۱۰۱۴ هـ) پدرود گفته است که صد سال پس از آن هم در همین سرزمین دو شاعر بزرگ پبنتو غزل نوشته اند که مطلع و مقطع آن غزلها چنین است :

يك مطلع از غزل رحمن بابا :

تا چى رنگ د مىو ور كړه و لېانو
اور دى پورى كړه په كور د ميخوارانو

ترجمه :

به لبها چون تورنگِ میوه دادی
به آتش بیتِ می خواران سپردی

و مقطع آن :

ستا له غمه په خان زړه د رحمن سوزی
لكه شمع په زیارت د شهیدانو (۷)

ترجمه :

بخودسوزد دل رحمن ز درد
چو شمعی بر سر قبر شهیدان

و همچنان به مطلع و مقطع غزل دیگری از رحمن بابا توجه کنید :

چه کوتلی وی په تیغ ستا دچشماتو
سر حلقه وی د جمله وشهیدانو

ترجمه :

چو بر تیغ نگاهت دیده باشد
شود سر حلقه ی جمله شهیدان

و :

ماسوا دیاره هر چی دی رحمانه
واره کفر دی په دین د عاشقانو (۸)

ترجمه :

به غیراز یار هر چه هست رحمن
به دین عاشقان باشند همه کفر

پسر خوشحال بابا و شاعر بزرگ دیگر زبان پینتو عبدالقادر خان خټک هم بر زمینه غزل « صالح » غزلی نوشته اند که مطلع و مقطع آن چنین است :
راشه گوره ننـداره د فاسقانو
دم و هی د خدای د خاصو عاشقانو

ترجمه : « بیا وبه صحنه سازیهای فاسقان و گمراهان نظربینداز که باهمه فسق و فجور خود را بندگان و عاشقان خاص خدا میدانند ».

مرگ یی سل خله بهتر له حاضرانو
دی بنده عبدالقادر له آبـقانو (۹)

ترجمه : « کسیکه بنده عبدالقادر آبقان باشد، مرگ او صدبار از زندگی اش بهتر است ».

شاعر دیگری بنام نجیب که (تا سال ۱۱۷۸ هـ در قید حیات بوده) در زمینه غزل « صالح » سه غزل نوشته است ، من آنرا تنها از نظر داشتن مطلع و مقطع پیشکش میکنم مطلع غزل اول چنین است :

هغه څوك چه اشفته شوپه خوبانو
همیشه گرخی په بر د غزالانو

ترجمه : کسی کاشفته شد با خوبرویان

همی گردد به پهلوی غزالان
یا : (کسیکه با خوبریان خوبگیرد، سیر و گردش همیشه در پهلوی غزالان میباشد)

و مقطع آن :

چه له عشقه كناره گرخی نجیبه
سری نه دی په شماره د چارپایانو

ترجمه : نجیب آنکس که دور از عشق گردد

نباشد آدم ، است از چارپایان

و مطلع غزل دیگر :

خوبن یم زه په دی عادت د مهرویانو
گاه گهی چه مهر کا په عاشقامو

ترجمه : خوشم زین عادت زیبارویان

که گاهی مهر ورزند با عاشقان

و مقطع آن :

چی پری تل ستا آفتاب مخ ته نجیب گورم
روشنایی می خکه لاره له چشماتو

ترجمه : نجیب بیند چودایم مهررویت

ضیا از چشم زین رو رخت بسته

و مطلع غزل سومی چنین است :

چی هوس می کړه و عشق ته د خوباتو
قبلوم به ناکردی د رقیبـاتو

ترجمه : هوس چون کرده ام من عشق خوبان

پـنـیرم سوء کردار رقیبان

و مقطع آنست :

دانجیب دی په هجران کښی چی زگیروی کا
په دوزخ کښی که زگیروی وی دعاصیاتو (۹)

ترجمه : نجیب دارد چنان نالش ز هجرت

چو عاصی ناله در دوزخ نماید

و همچنان غزلی از علی سرور :

محبت پیاله می نوبش کړه په مجاز کښی
د حق نور وینم په سترگو د ایاز کښی

ترجمه : نوش کردم جام مهر اندر مجاز نور حق بینم به چشمان ایاز

در وزن اشعار رحمن بابا به طور مثال این غزلها تقدیم شده می تواند :

ستا دمینی گوهر نشسته په هر آب کښی
مگریبا موند شی په اوینیو په دریاب کښی

ترجمه : نباشد گوهر مهرت به هر آب مگر در رودبار اشك یابی

(کلیات رحمن بابا ص ۳۵۹ و ۶۰)

یا داستا چشم او ابرو وینم په خواب کښی
یا مستان دی ووده شوی په محراب کښی

ترجمه :

اینکه می بینم بخواب این چشم و ابروی تو است
یا که می نوشانی اند خوابیده ، اندر محراب
(ایضاً ص ص ۳۶۰-۶۰)

زړه می بائیلو ستا په مهر او محبت کښی
عاشقیه زهر را کړه په شربت کښی

ترجمه :

به مهر و عشق تودادم دل از دست

محبت زهر دادم توی شربت
(ایضاً ص ص ۳۶۱-۶۲)

مغور مه اوسه د عشق په کاراو بار کښی
هر خسني تیره تیغ دی په دا لار کښی

ترجمه : مشو درکار وبار عشق مغور

که کاۀ راه او چون تیغ تیز است
(ایضاً ص ص ۳۶۲-۶۳)

مدام ناست یم وچ کوکل سترگی په نم کښی
عشق را وینو بحر او برپه خپل حرم کښی
(ایضاً ص ۳۶۲ - ۶۴)

ترجمه :

خشك است سینه دایم و چشم است پرزاشك
عشقم نمود بحرو براندر حرم خویش

دبلبلو له حال زده کړه په خزان کښی
بیا د گلو ننداره کړه په بوستان کښی

(ایضاً ص ۳۶۵)

ترجمه : بدان اندر خزان از حال بلبل سپس در بوستان کن سیران گل

هسی بی یساره خفه یم په دی جهان کښی
چی می نه شی خای په زمکه په اسمان کښی
(ایضا ص ۳۶۵-۳۶۶)

ترجمه : چنان بی یارغمگینم درین دهر که جا ام درزمین وآسمان نیست

هسی خوبش یم ستا د در په خاکساری کښی
لکه خوبش وی سرداران په سرداری کښی
(ایضا ص ۳۶۷-۳۶۸)

ترجمه : به درگاهت خوشم در خاکساری
چو سرداران به سرداری خوشحالند

سپین مخونه تور کودی شی په پیری کښی
سم قلدونه کوږ لرگی شی په پیری کښی
(ایضا ۳۶۸-۳۶۹)

ترجمه : روی های سپید در پیری مانند کودی سیه میگردند وقامت های راست
به چوبهای خمیده شبیه میگردند.
در دیوان نجیب به همین وزن هفت غزل است که مطلع آنها چنین است :

که می سپین شو دواره کسی په ژرا کښی
دلریا می چیری ونه نیو په خوا کښی
(دیوان نجیب ص ۱۰۰)
ترجمه : سپید از گریه گردیدست چشمان نه بگرفتم به بر آن یار جانان

سمندر غندی که سوزم تل په اور کښی
خوبش یم ستا دعاشقی په شر و شور کښی
(ایضا ص ۱۰۱)

ترجمه : سمندروارگر سوزم به اخگر
خوشم در عاشقی وآن شوروشر

هیخ بیانه مونده ما ستا په محبت کښی
تمام عمر می گذر شه په محنت کښی
(ایضا ص ۱۰۲)

ترجمه : دیگر حاصل من، از عشقت ندیدم به عمر خویش جز محنت ندیدم

یاره ستا د عاشقی په کار و بار کښی
سمندر غندی تل زیست کوم په نار کښی
(ایضا ص ۱۰۳)
ترجمه : نگارا تا گرفتارم به عشقت سمندروار در نارم زعشقت

عشق اور وچاوه زما په دل و جان کښی
خکه زه کرم فریادونه په هر ان کښی
(ایضا ص ۱۰۳-۱۰۴)

ترجمه : فگند عشق تواتش بردل و جان از آن درآه و افغانم به هرآن

دادی مخ دی چی خلیبری په نقاب کښی
که حیران یمه آفتاب دی په سحاب کښی
(ایضا ص ۱۰۴)

ترجمه : صورتت نورافگند زیر نقاب یا زحیرت آفتاب پشت سحاب

مخنتونه دی بسیار دستا په عشق کښی
بی حساب هم بی شمار د ستا په عشق کښی
(ایضا ص ۱۰۴-۱۰۵)

ترجمه : محنت و زحمت به راه عشق تو بسیار بود
بود از حد برتر و از حد فزون در عشق تو

من ازین دوشاعر به گونه مثال یادآور شدم ورنه در وزن ، قافیه و ردیف غزل
هر شاعریکه غزلش در پته خزانه نوشته شده است، غزلهای همگون
دیگر شاعران هم آورده شده میتواند که ما از آنها شناسائی داریم و قبل از چاپ
پته خزانه این اشعار و شعراء به ملت پښتون معلوم بودند.

از جمله مواد شعری ایکه در پته خزانه آورده شده قسمت سوم آن مثنویاتی میباشد که همه در یک بحر به تحریر رسیده اند . مثلاً :

د هدی د آسمان ستوری غی رنای لور په لوری
شپه زمونږی کړه روښانه دوی دی وی خوښ په چنانه
ترجمه : ستاره های آسمان که هدایت کنند ه گانند ، نورشان به هر سمت وسو
روان است ، شب تاریک مارا روشن نمودند که آرزومند خوشی آنها در چنان
میباشم.

ساقی پاڅه پیاله را کړه مرور یار می په خلا کړه
پسرلی شو غنچه گل کا زلفی تاوی د سنبل کړه
(ساقی نامه زرغون)

برخیز و بده پیاله ساقی یکن آن یار دل افکار آشتی
بهار آمد بیرون از غنچه گل شد به پیچ و تاب زلف سنبل شد

له نیکانو روایت دی هسی توگه حکایت دی

نور محمد کاکړ راوی دی چی بی فیض تل جاری دی
(غرغبت نامه د دوست محمد کاکړ)

ترجمه : زنیکان شد روایت بدین گونه حکایت
نور محمد کاکړ راویست مدامش فیض جاریست

شیخ متی چی خلیلی وه دی له اړه لوی ولی وه
یوه ورځ روان په لار وه لوی څښتن په استغفار وه

(فضل الطریق ملا میر محمد)

ترجمه : شیخ متی که از نظر قومیت خلیلی بود ، او در اصل ولی بزرگی بود .
روزی او در راهی به استغفار خدا روان بود .

عشق یو هسی توریالی دی چی په هر خای ی بری دی
د عشق اور هسی سوزان دی چی سو خلی ئ جهان دی
(قصص العاشقین بابو جان بابی)

ترجمه : چنان جنگ آورست عشق پیروزی آورست عشق
چنان سوزان بود عشق جهان سوزیده از عشق

اوریدلی می قصه ده له شاتو هم خوړه ده
د اختر په ورځ سهار پایزید چی و رویدار
(حکایتی از بوستان زرغونه)

ترجمه : شنیدم قصه چنین که بود از شهد شیرین
به روز عید سحرگاه پایزید بود آگاه
(حکایت از بوستان زرغونه)

در پته خزانه يك مثنوی طولانی ای به نام محمود نامه آورده شده که مطابق به گفته « محمد هوتک » این مثنوی نوشته « ریدی خان مهمند » میباشد . به وزن این مثنوی کدام مثنوی دیگری از نظر من در پستون گذشته است ، اما در پته خزانه به همین وزن اشعاری موجود است اولاً ذکر از مصرع های یازده سیلابه ، و به چند شعری از محمود نامه توجه فرمائید :

اوس به نوتاته حکایت لرم دینو
خوږ حکایت د گرگین د وژلو
کافر کولی سلطنت سی مدام
که وکړی دا د نه وی جابر په انام
چی میرخان هسی عرض که حال د ظلم
هغه شپه مات سو توره ډال د ظلم

ترجمه : حالا برایت افسانه ی از نیکان دارم و این حکایت مربوط به قتل گرگین خان میباشد . کافر هم میتواند شاه باشد و سلطنتی داشته باشد ، ولی اگر د ادخواهی نماید مانند انام جابرو ظالم گفته نمیشود . زمانیکه میرویس خان از وضع و چگونگی ظلم به مردم عرض حال نمود ، در همان شب بارگاه سیاه ظلم مات و نابود گردید .

حالا به همین وزن چند شعر دیگری از پته خزانه تقدیم میکنم که مصرع های یازده سیلابه دارد .

نمونه اول شعری از خود محمد هوتک میباشد :
د حاجی میر غبنتلی زوی گرندی
خالقه تل دی وی خلان داغمی

ترجمه : پسر حاجی میرویس را که مرد قوی وزورمند و چون نگین و گوهر روشن است، خدایا اورا برای همیشه نگهدار.

و در آخر از بند اول « غزل و عذیه » ملا محمد حافظ بارکزی به طور نمونه تقدیم میشود :

کم بخته مه کړه په دنیا د ننگونه

که د زړه غواری د جنت گلونه

ترجمه : ای کم بخت اگر آرزوی گلهای باغ جنان در سمری پرورانی، دل به دنیا و اینهمه تگ و دَوَان میند.

کم بخته موژ یو میلمانه په دنیا

وطن مو بل دی آخر خو به رښتیا

هم به پټه بد سی را معلوم په عقبا

نوله سره اورکی په امان خاڼونه

ترجمه : ای کم بخت ما درین دنیا طور مهمان زندگی میکنیم و وطن اصلی ما از روی حقیقت وطنی دیگری است. وطنی که خوب و بد در آن آشکارا میگردد، پس وقتیکه حقیقت چنین است، خود را از آتش سرخ و سوزان در امان بدارید.

این گونه همگونیها در اشعار شعرای پته خزانه هم موجود است که بعضاً به يك وزن و در بعضی حالات هم به يك وزن و قافیه دیگر اشعار خود را به تحریر در آورده اند. به طور مثال در قصیده « بنکارندوی » که دو مصرع اول آن چنین است :

د پسرلی بنکلونکی بیلا کړه سنگارونه

بیایی ولونسل په غرونو کښی لالونه

ز مکه شنه لابڼونه شنه لمنی شنی دی

طلیسان زمردی واغستته غرونه

ترجمه : بهاران مشاطه دوباره دست به زیب و زینت زد و بار دیگر کوه پایه هارا لعل و گوهر افشانی نمود و از همین جهت است که با در بر کردن ردا و طلیسان زمردی، زمین سبز، دستها سبز و وادیها همه سبزاند.

بنکارندوی شاعر هشتم پته خزانه بوده و شاعر نهم درین کتاب ابومحمد هاشم ابن زید السروانی میباشد. از نمونه کلام او که محمد هوتک در پته خزانه آورده است دو شعر آنرا طور نمونه می آوریم :

ژبه هم ښه ویناکاندی چی ی وینه

دخاوند په لاس کښی زراو درهمونه

ژبور ورله ورخی وینایی اردوی

د درهم خاوندان تل وی په ویاړونه

ترجمه : زبان وقتیکه در دست سخنور زروگوهر ببیند خوب سخنوری و بیان مینماید، زبان و سخنوری گوینده بی درهم آنقدر جلب دقت نمیکند، ولی صاحبان درهم و دینار در سخنوری فخر و اعتبار می فروشند.

اشعار به تحریر آمده این دو شاعر نه تنها در وزن یکی هستند بلکه در قافیه هم یکسان میباشند بنابراین طرح این ادعا که گویا پته خزانه حاوی اشعار آنقدر متنوع میباشد که نوشتن این اشعار بالاتر از تاب و توان يك فرد میباشد هیچگونه بنیادی ندارد.

ج - برای نوشتن تذکره هائی مانند پته خزانه ضروریست که نویسنده آن در فن شاعری (کم از کم) آگاهی و فهم خوبی داشته می بود. درباره « محمد هوتک » (شاید آخرین) رأی مرحوم آقای حبیبی این باشد که بگوید « محمد هوتک در دربار هوتکی های قندهاریک نویسنده ورزیده زبان پښتو و يك ستاره درخشان بود » (۱۱) ولی به خیال و فکر زلمی هودامل او « محمد هوتک » شاعر زبان پښتو، نثر نگار و منتقد ادبی و آگاه به اصول و اسالیب طب قدیم و همچنان در فصاحت و بلاغت مرد مدبر صاحب تتبع و مطالعه، مؤرخ بصیر و مدقق، تذکره نگار و واقعه نگار هم میباشد (۱۲).

« محمد هوتک » متصف و موصوف به تمامی این اوصاف و اینکه این اوصاف را در پته خزانه چگونه به اثبات رسانیده است به نمونه هائی از آن توجه نمائید:

۱ - در باره شاه حسین دو شعر مدحیه را بیت نامیده است (۱۳).

۲ - در نوشته های زیر بار بار مرتکب عین غلطیها شده است :

الف - به جای غلوریخی، غلوریخ (در ذکر خربښون).

ب - به جای بیتها، شعر. (در ذکر ملا باز).

ج - به جای بیتها، بیت. (نمونه شعرا ز ملا زعفران).

د - به جای بیتها، بیت (در ذکر ملا عادل بریخ).

۳ - در دو شعر مدحیه درباره شاه حسین (که قبلاً از آن تذکری به عمل آمد) بعضی از اشعار اولی دارای ده سیلاب و شعر دوم دارای یازده سیلاب می باشد.

۴ - قصیده شیخ اسد سوری به این شعر آغاز میگردد :

د فلک له چاری څه وکړم کوکار

زموږی هرگل چه خاندی په بهار

ترجمه : از اطوار فلک که هر گل خندان را در بهار پژمرده و خراب میکند، کجا و چگونه شکایت کنم.

در تمام قصیده قوافی آن کوکار، بهار، زار و غیره بوده ولی درین قصیده یک شعر اینطور آمده است :

هغه غوریه ویرناتار د واکمن کنبیوست

هغه غور سو د جاندم غندی سوراړ

ترجمه : آن غور به ماتم و اندوه پادشاه از پاد آمد، و به مصیبت گرفتار شد. حال دیگر خدا میداند که «سورار» در «خلاصه الفصاحه» تحت کدام قاعده در قافیه این قصیده جاداده شده است.

۵ - در ذکر «عارفه کامله بی بی نیکبخت» مثنوی ای که «محمد هوتک» نقل نموده چنین است :

په زړه شاد شى اى مومنه	په ظاهر په باطن سپينه
ظاهر زهد په اخلاص كړه	په زړه ټينگ شه له يقينه
شكر صبر په هر حال كړه	خوښملى مه شه خود بينه
شب و روز په ژرائ	كه خبر شى له سجينه
سجين خاى د خوښمايه	د بى نمازو او بى دينه
له هغه خا (ئ) امان راكړى	يا الله العلمينه (۱۴)

ترجمه :

به دل شاد و به باطن و ظاهر پاک و سپید گردی توای مومن.
به ظاهر زهدت را به اخلاص ادا کن، و یقین محکم در دل داشته باش.
در هر حال به صبر و شکر بپرداز، و از خودنمایی و خودبینی دوری بجوی.
اگر از عذاب دوزخ با خبر شوی، آنگه شب و روز به گریه خواهی بود.
و دوزخ هم جای خودنما، خودبین و بی نماز میباشد.
خدایای الله که رب عالمیان هستی، ما را از همچو جانی در امان نگهداری.

«محمد هوتک» این شعر را در نصیحت، مثنوی عنوان نموده است که اگر این مثنوی باشد پس تعیین اندازه مهارت و تخمین علم نویسنده خلاصه الفصاحت کدام کار مشکلی نخواهد بود.

ولی از آن هم عجیب تر اینست که این غلطی چگونه از نظر «مصحح و مدون» پته خزانه پنهان باقی مانده است و در این چه دلیل و برهان موجود است، که

اگر سهوی بوقوع پیوسته است آنرا «محمد هوتک» و مرحوم حبیبی هر دو به مشارکت انجام داده اند.

۶ - مرحوم آقای حبیبی بدله را چنین تعریف میکنند :

«بدله نوعی مخصوصی است از اشعار پبشتوکه به الحان مخصوصی خوانده و سروده میشود، و بدله در ابتداء يك معيار عروضی مخصوصی داشت که آنرا کسر گویند، و تمام بدله باید به همان معیار برابر باشد و بعد از هر بند تکرار میگردد. اوزان بدله بسیار است» (۱۵).

تعریف بدله همچنان به این شکل به طور مکمل درست نمی باشد. و اگر این تعریف درست و صحیح پذیرفته شود پس نمونه کلام بابا هوتک که در چاپ دوم پته خزانه (ص ص ۱۰-۱۲) نقل شده است يك بدله نامیده شده که با تعریف مرحوم حبیبی مطابقت دارد، و حبیبی مرحوم آنرا بدله نامیده اند، اما این گفته را به آن اضافه نموده اند: «این ترانه رجز و حماسی برون خالص ملی میباشد که به اصطلاح قندهار آنرا بدله و بند اول آنرا کسر میگویند» (۱۶). اما این بدله به نظری تصور نویسنده «خلاصه الفصاحت» یعنی «محمد هوتک»، «سندره» میباشد که برایش عنوان «بیت ها» را انتخاب نموده است (۱۷)، حال دیگر خوانندگان خود انصاف کنند که در سلسله بدله معلومات «محمد هوتک» زیادتر قابل اعتبار است و یا از مدون و مصحح پته خزانه ؟

۷ - «سندره»، «بیتها» یا بدله مربوط به خزانه اول و شاعر اول «بابا هوتک» هر چه باشد، در پته خزانه به دو وزن به تحریر در آورده شده است :

پرسور غر بل راته نن اوردی و گریه جور راته پیغور دی
پر کلی کور باتدی مغل راغی هم په غزنی هم په کابل راغی
ترجمه : «ای مردم امروز کوه سرخ را آتش گرفته، به قریه و خانه مغل سرازیر شده اند و همچنان غزنی و کابل را اشغال نموده اند، و این ننگ وطن برای ما میباشد».

که در آن درد مصرع اول دارای نه نه سیلابه و دوم مصرع اخیر آن ده ده سیلابه میباشد. درین بدله هر بند آن سه سه مصرع و دارای نه سیلاب، و مصرع چهارم آن دارای ده سیلاب می باشد.

ب : افتخاریه و یا قدردانی ای که به نام «امیر کروړ» در پته خزانه آورده شده است وزن آن در هر بند تبدیل میشود.

زه یم زمړی پر دی نړی له ما اتل نسته

په هند و سند و پرتخار او پر کابل نسته

بل په زابل نسته له ما اتل نسته

ترجمه :

من ضیغم درین دهر ، نیست همچو من زگردان
چون من به سند و تخار ، درکابل و هندوستان
در زابل هم نباشد ، گردی چو من نباشد
دومصرع اول این بند دارای چارده سیلاب ، و دو مصرع اخیرآن دارای
هفت هفت سیلاب میباشد. حالا بند دوم آنرا ملاحظه فرمائید:
غشی د من می خی بریبتنا پرمیرخمنو باندی
په ژوبله یونم یرغالم په تشتیدونوباندی
په ماتیدونو باندی، له ما اتل نسته

ترجمه :

خندنگ عزم و تصمیم میزند چون شعله براعداء
به تعقیب فگار انم یورش هم برفراری ها
به مغلوبان کنم حمله، چو من نبودپهلوانتر
درین بند دومصرع اول پانزده سیلاب، مصرع سوم هفت سیلاب و
مصرع چهارم شش سیلاب میباشد.
در هرچا مصرع بند سوم چار وزن متفاوت استعمال گردیده است.

زما د بریو پرخول تاویری هسک په نمنج او په ویار
د اس له سوومی زمکه ریږدی غروته کاندنم لتار
کیرم ایوادونه اوجارله ما اتل نسته

ترجمه :

به گرد افسر فتحم ، سما در احترام چرخد
به زیر سم اسب من زمین لرزد و کوه باشد
کنم برباد کشورها ، چو من نبودپهلوانتر

درین بند مصرع اول چارده ، مصرع دوم پانزده و مصرع سوم هفت و مصرع
چارم دارای شش سیلاب میباشند و همین صفت در هر چار مصرع بند چارم هم
مراعات گردیده است.

زما دتوری ترشیپول لاندی دی هرات او جروم
غرج و بامیان و تخار بولی زما نوم په اودوم
زه پیژندویم په روم * له ما اتل نسته

ترجمه :

گرفت هاله شمشیر من هرات و جروم
تخار و غرج و بامیان ، گیرند نامم به اودوم
مرا در روم می شناسند ، زمن نبود پهلوانتر

درین بند همچنان مصرع اول چارده مصرع، دوم پانزده، و مصرع سوم هفت
سیلاب و مصرع چارم دارای شش سیلاب میباشد .
بند پنجم اینست :

په مرو زما غشی لونی داری دشن راڅخه
د هریوال او د پرځندو خم تینتی یلن راڅخه
رپی زرن راڅخه له ما اتل نسته

ترجمه :

زبارش تیرهای عزم من درمرو، دشمنان ترسند
هریوال چون گذر افتم، پیاده از من بگریزند
زمن در لرزه شجاعان ، چون من نبود پهلوانتر

درین بند مصرع اول پانزده سیلاب (اگر « زما » و « څخه » دو دو سیلابه
قبول گردد یا سیزده سیلاب) مصرع دوم پانزده و شانزده (اگر « څخه » يك
سیلابه قبول گردد) و مصرع سوم هفت (اگر « څخه » دو سیلابه قبول گردد
درآنصورت شش سیلابه) میباشد. از آنجائیکه مصرع سوم در تمامی مصرعها
هفت سیلابه می باشد پس از آن استخراج این نتیجه غلط نخواهد بود ، که
درهرسه این مصرع « څخه » دو سیلابه بوده و بنابراین مصرع اول دارای
پانزده سیلاب ، مصرع دوم شانزده، و مصرع سوم دارای هفت سیلاب میباشد.
بند ششم چنین است :

د زرنج سوبه می د توری په مخ سور وکړه
په باداری می لوړوالی د کول د سور وکړه
ستر می تور بور وکړه ، له ما اتل نسته

ترجمه :

زرنج راچون رخ شمشیر خود گلگون ظفر دادم
مخیر دودمان سور نمودم ، مقام برتری دادم
عموزاده به اوج بردم ، زمن نبود پهلوانتر

درین بند دومصرع اول دارای چارده چارده سیلاب، مصرع سوم وچارم دارای شش شش سیلاب میباشد. وحالایه بند هفتم نظر بیاندازید :

خپلو وگړو لره لور پیروزوینه کوم
دوی په دایینه بڼه پالم بڼه یی روزنه کوم
تل یی وډنه کوم له ما اتل نسته

ترجمه :

رواداری و مهربانی نمایم بر تبار خویش
به اطمینان ببالم خلق کنم تربیه ایل خویش
ایشانرا نشود نمایدم، زمن نبود پهلوان تر

درین بند دومصرع اول هرکدام پانزده سیلابه، مصرع سوم دارای هفت سیلاب وچارم دارای شش سیلاب میباشد.

به بند هفتم نگاه کنید:

بند آخر :

پر لویو غرو می وینه درومی نه په خند او په تال
نری زماده نوم می بولی ، په دریخ ستایوال
په ورخو، شپو، میاشتو، کالو ، له ما اتل نسته

ترجمه :

در کوههای بلند، خون من به آهستگی و معطلی درجریان نمیباشد
دنیا از آن من است و درمنبرازمن به ستایش یاد میکنند

در شب و روز و ماه و سالها ، از من پهلوانتر وجود ندارد
دو مصرع اول این بند هرکدام پانزده سیلابه، سوم هفت سیلابه و مصرع
چارم شش سیلابه می باشد . و ازتمام این بحث به این نتیجه می رسیم که
« افتخاریه » ی منسوب بنام « امیر کرو » درهر بند وزن « انتظام »
متفاوتی دارد، و تماماً به یک وزن نمیباشند.

ج : از قصیده مربوط به شیخ اسعد سوری که درفوق درشماره (۴)
دوشعرآن نقل و اقتباس شده است یکی ازین اشعار چنین است :

کله غرخی واکمن له پلازونی
کله کبښوی په خاورو کبښی نادار

ترجمه : براندازدگهی شاهان ز اورنگ نشانند برزمین گاهی چوالدنگ
صرف نظرازین حقیقت که این شعر، ازمضمون یک شعری از رحمن بابا گرفته
شده

(یا شاید رحمن بابا ازین شعر، این شعرخودش را گرفته باشد) .
څوک له خاورو ایرو پاڅوی تخت ورکړی
څوک له تخته د ایرو په ډیران ولی (۱۹)

ترجمه :

کسی راتخت بخشایدویردارد اورا ازخاک

کسی دیگر زتخت برخاک و خاکسترنشانند

درین شعر مصرع اول از وزن بیرون میشود، اولاً ازباعتیکه درکلمه سه سیلابه
« غرخی » زبریا زور(خج) در سیلاب سوم (وی) میباشد. و به این
صورت وزن مصرع به هیچوجه صحیح شده نمی تواند، تا این زیر(خج)
درسیلاب اول جاگزین نشود، و اگر این پذیرفته شودکه درزمان اسعد سوری
در « غرخی » فشاردرسیلاب اول بوده و یا اگرحالا درکدام لهجه ی چنین
باشد، پس دلیل دوم غلطی وزن ازحاشیه مرحوم حبیبی روشن میشود که می
نویسند :

پلاز : « این کلمه به سکون اول دربین قدمابه معنی تخت واریکه بود، اکنون
ازاستعمال افتاده » (۲۰) ولی مرحومی از آن مثال نمی دهند که چراحالا
ازاستعمال افتاده است (حال اگر این توجیه مرحوم حبیبی صحیح قبول شود و
درلفظ « پلازونه » « پ » ساکن خوانده شود، پس به وزن مصرع اول تطابق
میکند، زیراکه مصرع بجای دوازده سیلاب دارای یازده سیلاب میشود.

۵ - بند اول « شعر » شیخ تیمن چنین است :

گهیچ رڼا د لمر خوره سوه
زما پرکور د ویر ناره سوه
د بیلتون ورځ توره تیاره سوه
ژغ سوناڅاپه چی بیلتون راغی

ترجمه :

سحر شد اشعه خورشید پاشان
روز هجران تاریک ، همچوشامان
ولی درمنزل من ترس وافغان
رسید ناگاه صدا کآمد هجران

درین بند سه مصرع اول هرکدام نه سیلابه، و چارمی ده سیلابه (اگر درمصرع دوم « زما » دوسیلابه قبول شود درآن صورت وزن په شکست مواجه میشود، و درمصرع سوم (د) در « بیلتون » کدام تغییری آورده نشده است، حالانکه با داخل شدن « ذ » لفظ « بیلتانه » ضرورت بود. درتمام این شعر سه مصرع اول، نه سیلابه و چارمی ده سیلابه میباشد.
(ر) آغاز دربدله ی پستان بیریش چنین است :

اوبشکی می خاخی پر گریبان یو وار نظر کره په ما
راسه گذر که په ما

ترجمه :

بیا وبه سویم یک نظر کن و ببین که اشکم درگریبان می ریزد
بیا وبه سوی من گذر کن

درین آغاز مصرع اول دارای پانزده سیلاب، و مصرع دوم دارای هفت سیلاب می باشد، و ازین جهت این اهتمام درتمامی مصرع های سیلابها لازمی بود اما، در بند اول مصرع چارم از آن بیرون شده است :

د مینی اور دی زما زرگی وریت په انکار کینا
بشی تار و نار کینا
خودبه ویلیبرم چی می زره پر تا مفتون کینا
خان می زبون کینا

ترجمه :

آتش عشق تو قلبم را دراخگر خود کباب نمود
خوب سیه کرد وبه آتش میل نمود
هویدا است که وجودم آب میشود چونکه قلبم مفتون توشده است
خود را زیون کردم

درین چارمصرع، مصرع اول و سوم هرکدام چارده سیلابه و مصرعهای دوم و چارم هرکدام دارای شش سیلاب می باشند، ولی طوریکه تذکر داده شد درینجا به ترتیب مصرع پانزده سیلابه ضرورت میباشد.

ز : مطلع غزل محمد صالح :

چی په زره یی غشی څرخ شی د چشمانو
روغ به نسبی په دارو د طبیبانو (۲۱)

ترجمه :

چو برقلبش زند تیرنگاه چرخ
شفا بخشد نه داروی طبیبان

یک شعری ازین غزل است :

مگر الله چی حبیب دی هم طبیب دی
کارسازی کا د خوارانو رنخورانو

ترجمه :

خدائی کو حبیب و هم طبیب است
بود مشکل کشای خوار و بیمار

درین شعر مصرع اول از وزن بیرون شده است.

ح : آغاز یک بدله از محمد گل مسعود (که سرآمد شعرای موجود نامیده شده است) :

چی می جاتان په نیمه شپه کبشی رانه بیل شو
اور راباندی بل شو

(۲۲)

چی رانه لاری نو دی غم له ماته مل شو
اور راباندی بل شو

ترجمه :

به نیمه شب چو یار از من جدا شد
به آتش درگرفتم
چو رفتی درد توام همسفر شد
به آتش درگرفتم

چون درین آغاز مصرع اول و دوم هرکدام یازده سیلاب، و مصرع سوم و چارم هرکدام شش سیلابه میباشد، پس لازم بود که درتمام بندها این اهتمام صورت میگرفت، مگردرینجا در مصرع اول هر بند بجای سیزده سیلاب حاوی چارده سیلاب می باشد.

بشکلی لیلی له مانه ولاره زه نسکور یمه
رب دی شائست درپوری اورگری زه دی سکور کرمه
راشه د خدای د پاره غورکړه محمد گل ژاری

ترجمه :

زیبالیلی ز برم رفته و من منقلبم
خدا زیباییت را برایت آتش بگرداند مرا مدهوش بنمودی
از برای خدا بیا که محمدگل در گریان است

این سه مصرع بجای سیزده سیلاب، چارده سیلابه میباشد.

ط : در آغاز (بدله) « صدراکابر دوران » بهادرخان مصرع اول و سوم و پنجم هر کدام دارای چارده سیلاب بوده، و بنابراین لازم بود تا در دیگر بندهای مصرعهای های طاق (بدله) همچنان به عین وزن مورد استعمال قرار می گرفت، و ما می بینیم که از بند دوم :

راغله لیلی په شینکی خال نخا د گلو کوی
په سرو منگلو کوی
سحر چی ووخی سیل کا ژغ په بلبلو کوی
گل په اوربلو کوی
ملالی سترگی یی کاته په ویره ژلو کوی
زیب په کجلو کوی
د ژوبل زړه وینی په هر گری هر دم ځاځی
لکه شبنم ځاځی

ترجمه :

به خال سبز لیلی آمد و رقصد به گلها
با گلرنگ سر پنجه ها
سحرگه چون شود بیرون، کشد آوازه بلبلها
به زلفین کرده گلها
به ماتم دیده گان بیند خمارین چشم های او
کند زیبا کجل ها
چکاند خون قلب ناتوان هر دم
چکاند همچو شبنم

مصرع اول سوم و پنجم این بند دارای پانزده سیلاب، و مصرع هفتم دارای چارده سیلاب میباشد.

در بند دوم (بدله) آمده :

پنکی نجلی ! د باغ پر لور مه خه نخا مه کوه
عاشق رسوا مه کوه
وریت سوی زړه می دی منین پوری خندا مه کوه
راشه جفا مه کوه
زه یم پتنگ ته ی دیوه ما جنبلا مه کوه
نور ظلم بیا مه کوه
یم ستا له عشقه لیونی پر ما ماتم ځاځی
غم او الم ځاځی

ترجمه :

مرو به باغ و مکن رقص ای زیبا دختر
مکن عاشق رسوا
مخند به این دل عاشق که سوخته خاکستر
مکن جفا و بیا
تویی چراغ و منم شب پرده مه سوزانم
مکن دوبار تغدی
بارد ز عشق تو بر این دیوانه ات ماتم
غم و الم بارد

درین بند هم مصرعهای اول ، سوم و پنجم پانزده سیلاب، و مصرع هفتم دارای چارده سیلاب میباشد.

ی : در پته خزانه از شاعر سی و یکم این کتاب بنام « ملاییر محمد میاجی » حکایتی طور نمونه ای از کلام ذکر گردیده است که مشتمل بر هفده شعر بوده، و از آنجمله یازده شعر آن هشت سیلابه ، شش شعر دیگر آن هفت سیلابه میباشد. و نمونه های از اشعار هشت سیلابه چنین است :

شیخ متی چی خلیلی وه دی له اړه لوی ولی وه
یوه ورځ روان په لار وه لوی څښتن په استغفار وه
پر دی لاروی تیری گتی لاری زمکی وی پری پتی

ترجمه :

شیخ متی بود خلیلی ز اصلش بزرگ ولی
به ره یگروز بود روان به ذکر الله سبحان
ره پر از تیز سنگ ها زمین پر بود و راه ها

و حال درین حکایت به ملاحظه اشعار هفت سیلابه بپردازید :

کرده ذکر د غفار یو شیبه نه وه وزگار
دیری شپې راغی رویدار چی بی صافه کرله لاره
دی به لید په توره شپه شیخ متی په زیارخته
په شپو شپویی ته بیخواب په زحمت په اضطراب
داسی ووی شیخ متی د مولا په عشق پتی
چی خدمت د خلق الله یو گری په یوه سا

ترجمه :

همی کرد ذکر غفار
شب ها آمد این رویدار
دیدش در شام سیه
بسی شب رفت بیخواب
شیخ متی گفت این چنین
برای خلق الله
نبود يك لحظه بیکار
کند تا راه هموار
شیخ متی به کار اخته
به زحمت در اضطراب
به عشق رب مبین
يك ساعت به قدر آه

یا : بابو جان نیز همین « صنعت » را در « مثنوی عشق » خود بکار برده است که در « مثنوی » نه شعری اش ، هفت شعر آنرا طورهشت سیلابه و دو شعر آنرا هفت سیلابه بکار برده است .
نمونه اشعار هشت سیلابه آن چنین است :

عشق یو هسی توریالی دی
د عشق اور هسی سوزان دی
چی په هر خای ی بری دی
چی سوخلی ی جهان دی

ترجمه :

چنان فتح آورست عشق
سوزان است آتش عشق
و اشعار هفت سیلابه قرار آتیست :
نه دی عشق په یوه رنگ
پښتانه کاندی مثل
به هر جا با ظفر عشق
جهان سوزیده از عشق
کله صلح گهی جنگی
چی دی خور ترشات عسل

ترجمه :

نباشد عشق يك رنگ
دارند پښتونها مثل
ییب : يك رباعی از ایاز نیازی :

محبت د آب و خاك دی بی بنیاد
راسه څه كړي د دنیا خونه آباد
که دی زړه سپین وی د خدای له محبت
په صحرا به یی بی کوره اوره بنیاد

ترجمه :

به آب و خاك محبت است بی بنیاد
کنی از چه به دنیا منزل آباد
ز مهر رب اگر قلبت سپید است
شنو بی خانه در صحر است دلشاد

مصرع اول دوم و چارم این رباعی یازده سیلابه بوده و مصرع سوم آن دوازده سیلاب دارد

به يك رباعی دیگری از همین شاعر دقت فرمائید :

زرونه خوین کره دا نیکی ده په رښتیا
مه کره چا باندی تیرنه په جفا
د خدای کور مه وړانوه په ستمو
د خدای کور وڼه زړه چی وی صفا

ترجمه :

بود نیکی چو سازی شاد دلها
میریورش زروی جو رو جفا
مکن ویران ز ایستم بیت الله
بدان بیت خدا قلب مصفا

مصرع سوم این رباعی تا زمانی « بی وزن » است که تا یقین نشود که « ستمونو = ستمها » از « عباس کاسی » در نتیجه « استعجال تمام » ، « ستمو » شده است، به این صورت مصرع سوم دارای دوازده سیلاب و هم باقی یازده سیلابه میباشد .

یج : در بدله از سیدال خان ناصری جا جانی احساس غلطیها در وزن میشود . مثلاً در ابتدای بدله که مرحوم حبیبی آنرا « کسر » میخواند چنین است :

یار ماله هسی گران شو
نورنه وینم په سترگو
راتیر تر ټول جهان سو
جهان ټول راته جانان سو

ترجمه :

آنقدر یارم بشد بر من عزیز
کی دیگر دیدن تواند چشم من
کز تمام دهر کردم من گریز
جمله عالم شد فقط جانان من

در مصرع چارمی کلمه « تول » تمام مصرع را از وزن بیرون میکند، زیرا که سه مصرع اول هر کدام دارای هفت سیلاب، و مصرع چارمی يك سیلاب زیادتر دارد، اما با آنها قافیه در هر مصرع مراعات گردیده است. مثلاً:

راته اور تازه بوستان سو
دلبرد تیر نبشان سو
گوره زره دك په ارمان سو
چی تا خون زما په خان سو
لیونتب می اوس عیان سو
زه سیدال دا می بیان سو

ترجمه: « آتش به من آنوقت به بوستان تازه ای مبدل گردید که هدف تیر دلبر قرار گرفت، و نگاه کن که به این وسیله قلبم پراز ارمان و آرزویم شد، آن آرمانی که به سبب آن خون ترا به جان و گردن خود میخواستم و آن به وقوع پیوست، به اینصورت دیوانگی عشق من روشن و عیان گردید و این گفتنی و اظهار منی سیدال بود. »

تمام این مصرعها دارای هشت سیلاب میباشد اما قبل ازین مصرع ها در مصرع پنجم هر بند دارای هفت سیلاب می باشد مثلاً:

په اور دی اوسوم یاره
پرهار می گوره خلقه
وصال یی نصیب نه سو
نظر پر ما غریب کره
بنکاره سوه چی مجنون یم
نتلی د بیلتون یم

ترجمه: « ای یار مرا در آتش سوختی، ای مردم زخمهایم را بنگرید، وصال نصیبم نگردید، به سوی منی بیچاره نظر بیاندازید. واضح و روشن است که دیوانه ام و رنج دیده دست هجران.

در مصرع اخیر این فراموش نویسنده « خلاصه الفصاحت » شده بود که با داخل کردن « د » استعمال و بکار برد حالت مغیره بیلتون یعنی (بیلتانه) ضروری بود.

مصرع سوم و چارم بند اول این بدله، مربوط به سیدال خان ناصری حاوی سیزده سیلاب میباشد.

سری اشربی دی په تندى پاندی سپری کری
گرخی په باغ کبئی په گلونوکبئی نخری کری

ترجمه:

« ای که سکه سرخ پیشانی ات موقعیت سپری را گرفته، توبه باغ گشت و گذار و ناز و کرشمه مینمائی. »

مصرع سوم و چارم بند دوم پانزده سیلابه میباشد.

شهی ده ستمگاره خوشحال زرونه به زخمی کا

لیندی لری د ورخیود بانوغشی کاری کا

ترجمه: به شاه ستمگاری مانند است که دل های خرسند را زخمی میکند. از ابروها کمائی دارد و مژه هایش تیرهای کاری می افکند.

مصرع سوم بند سوم هر کدام چارده سیلابه و مصرع چارم پانزده سیلاب دارد. و وخی له وطنه وطن پریردی پرچولوخی

فریاد و ناری وکاپه نارو (۲۳) په غلبوخی

ترجمه: « بیرون شوید از وطن، وطن را ترک کنید، به کوه و کمر بروید، فریاد کنید و آواز برکشید تا صدایتان شور و هیجان بوجود آورد. »

مصرع سوم و چارم بند چارم پانزده سیلابه میباشد.

ناتوانه د بیلتون یم یو گری نه لرم دمه

بی تامی نفس خپری راڅه زما د زره همدمه

ترجمه:

توان فرسوده هجرم ندارم ساعتی آرام

بیای همدم قلبم که جان از تن رود بی تو

در مصرع سوم به اثر داخل شدن « د » بجای « بیلتون » حالت مغیره این کلمه یعنی استعمال (بیلتانه) بکار بود، ولی شاید تقاضای فصاحت آن زمان قسم دیگری بوده. درین مصرع تلفظ کلمه « دمه » هم چنان است که به جای سیلاب آخر (زَیر) در سیلاب اول قرار داشته است. که نظر به مطالعه من اینگونه تلفظ تا حال در شاعری زبان پشتو دیده نشده است.

مصرع سوم و چارم بند پنجم و ششم پانزده سیلابه میباشد.

خوناب خی ستا له غمه زما په مخ کبئی لاری لاری

تمامه شپه کم تیره په ژړا په ناری ناری

ترجمه:

ره ره رود خونابه به چهر من از غمت

شامم تمام به گریه و افغان همی گذرد

د زره پرهار گلگون دی چه بلبل په تماشا دی

په مینه یی زره وچاودی ته وایی په خدا دی

ترجمه : این زخمهای گلگون دل است که بلبل را به تماشا واداشته است ،
قلبش از درد محبت پاره شد و تومی گویی که می خندد. یا :
زخم دل گلگون بود زین رو کند بلبل نگاه

چاک از عشقش دل وگونی که اندرخنده است

در مصرع چارم بند پنجم در « تمامه شپه کم تیره - تمام شب را می گذرانم »
لفظ « کم » و در « په ژرا په ناری ناری - درگریه و فغان فغان » نقطه قابل
توجه میباشد زیرا که « کم » غیر فصیح و « ناری ناری » مخالف روش
محاوره میباشد. در حقیقت به جای « کم » « کرم » و به جای « په » ،
« ناری ناری » به « نارو نارو » ضرورت بود.

در تمام بندها مصرع اول و دوم هفت سیلابه میباشد .

و درباره این بدله منتها درجه بی بحر، مدون و مصحح پته خزانه میگوید :
« این بدله که از طرف يك سپه سالار معروف و دلاور سروده شده، از حیث بحر
و عروض از نوادر اثار ادبی زبان ملی است . و بحر مخصوصی دارد که در بین
اشعار پیشتوکه اکنون در دست است کمتر دیده شده و حفظ این ودیعه ادبی
از غنایم این کتاب است » (۲۴).

اگر به تکرار اشتباه و غلطی آثار نادر گفته شود، پس گفته حبیبی صاحب درست
است . ولی از آنجائیکه دروغ مسلسل و پیهم از صداقت برخوردار نمیشود ،
همچنان اینگونه بی بحری مسلسل بحر نادر شده نمیتواند. و بدبختانه که این
بدله مربوط سیدال خان ناصراز نگاه صنعت بی بحری و بی وزنی، يك
شهکار میباشد .

ید : در مرثیه « شاه محمود جنت اشیان » « بی بی زینب » هم ازدو وزن ()
استفاده نموده است. بند آغازین این مرثیه و سه بند متعاقب آن دارای ده
سیلاب میباشد .

دوغ سو چی ورور تیرله دنیا سونا
قندهار واره په ژرا سونا
زړه می په ویر کښی مبتلا سونا
چه شاه محمود له ما جدا سونا

ترجمه : همه قندهار از آواز ناگهانی ای که که از رفتن وجدانی برادرشاه
محمود از این دنیا خبر می داد، چون دل من گرفتار غم و به گریه بودند.

پس از سه بند آغازین و اول هفت بند دیگر یازده سیلابه میباشد، که از آنجمله
به يك نمونه ای از آن دقت نمائید:

وروره مقر دستا مولا کری جنت
دردی کری تاته پس له مرگه راحت
روح دی وه بناده په لویه ورخ د قیامت
مخ دی وه روڼ د خدای په مهر و رحمت

ترجمه :

مقرت را خدا کند جنت
دهدت بعد مرگ هم راحت
روح تو شاد در روز قیامت
روایت روشن ز مهر حق رحمت

یه : در ترجمه بوستان « زرغونه » هم از دو بحر استفاده شده که شامل
دوازده شعر است درین حکایت هشت شعر با هشت سیلاب و هفت شعر دیگر با
هفت سیلاب آمده است. حالا اشعار هشت سیلابه را ملاحظه نمائید :

اوریدلی می قصه ده	چی له شاتو هم خوړه ده
له حمّامه راوتلی	په کوڅه کښی تیریدلی
ایری خاوری چا له بامه	راچپه کرلی ناپامه
بایزید په شکر کښو سو	دخپل مخ په پاکیدو شو
له ایرو به څه بد ورمه	یا به لږ شکر کومه
هر پوهانو خان ایری کر	له لوی ی خان بری کر
لویی تل په گفتار نه ده	لویه خبره په کار نه ده
تواضع به دی سرلورکا	تکبر به تل خورکا

ترجمه :

شنیدم این حکایت	به ازشهد، درحلاوت
بیرون شد او زحمّام	به کوچه میزد او گام
پریخت از بام کس خاک	ندانسته و بی باک
بگفتا بایزید، آن شکرالله	نمود از خاک رویشرا مصفا
بدم آید چرا، از خاکستر	و یا شکر خدا بنهم کمتر
نمایند خاک خود، مردان دانا	کنند تا از بزرگی تن مبراء
بزرگی کی بوددایم به گفتار	کلاتحرفی نباید بوددرکار
تواضع سرفرازت مینماید	تکبر سرفگندت می نماید

حال هم درین حکایت به اشعاری توجه فرمائید که مصرع های هفت سیلابه دارند:

د اختر په ورځ سهار پایزید چه وه رویدار
مخ او سړی سو ککر په ایرو په خاورو خر
چه زه وړیم د بل اور چی په اور کښی سم نسکور
څوک چی خان ته گوری تل خدای ته نه سی کړی کتل

ترجمه : پایزید که شخص روی دارو یا اعتباری بود ، دریک پگاهی از روز عید، سر و رویش با خاک و خاکستر آلوده گردید، باخود گفت که اگر من روزی مناسب آتش دیگری باشم و به آتشی سرنگون بیافتم، پس چرا همیشه تنها خودم را ببینم و خدا ام را در نظر نداشته و نه بینم. و این از همان « صفت مجمع البحرین » است که ملا پیر محمد میاجی و بابو جان بابی در کلام خود به کار برده اند (نگاه کنید یا وی).
۸ - در پته خزانه همچنان غلطیهایی به نظر میخورد که حتی از شاعران مبتدی هم توقع آن نمی رود مثلاً در « سندرده از ملکیار بابا » به این غلطیهای توجه کنید :

۱- هر بندی ازین سندر پنج مصرع دارد و در بند اول مصرع سوم و پنجم « هم قافیه » نشان داده شده است، در بندهای دیگر مصرعهای دوم و پنجم « هم قافیه » میباشند و بند اول چنین است :

ترنگ بهیری ترنگ بهیری غاری تر غاری
زما زرگی خو — خپل لالی غواری

ترجمه : ترنگ چار یست ترنگ چار یست کنار به کنار

اما دل من — دلبر خود را می خواهد

درین بند طوریکه به عرض رسانیده شد مصرع سوم و پنجم هم قافیه قبول شده (حالانکه در « غاری تر غاری -- تاگردن تاکناره ها » آواز « ی » با « ی » معروف « غواری » فرق دارد و از همین جهت است که این قافیه (غلط است) ، پس به کار است که در بندهای دیگر اهتمام بند اول قافیه محافظت شده می بود ، و ما می بینیم که بند دوم :

که روده روده د ترنگ روده خاوند دی وچ کا
چی زرگی مومی زما په خپله سوده

ترجمه : اگر رود هستی رود ای دریای ترنگ خدا خشکت نماید
تا دلکم دریابد آرامش خودش را

که در آن اهتمام قافیه بین مصرع دوم و پنجم شده است.

ب : بند سوم این سندرده است که :

که نیزدی نیزدی نیز دیبلتون دی زره نیزه وری
په ویرژلی په غم زیون دی
ترجمه : اگر سیلاب است و اگر سیلاب است سیلاب هجرانست دلم راسیلاب برده است

بِه غم در گریانست در غم زیونست (۲۵)
قاعده عام گرامر پښتو چنین است که در اسامی ایکه در آن واو معروف یا مجهول می آید، در آنها در نتیجه مداخله حروف عامل، شکل اسامی تغییری پذیرد. مثلاً اگر بالای کلمه « پښتون » (ذ) ، (له) ، (په) و غیره بیاید در آن صورت، به « پښتانه » تبدیل میشود. مثلاً در شعری از خوشحال بابا درینمورد توجه نمائید:

اتفاق په پښتانه کښی پیدا نه شه

گنی ما به د مغل گریوان پاره کړه

ترجمه : اگر اتفاق در قوم پښتون پیدامیشد ، من گریبان مغل هارا پاره می کردم.

همچنان « تنور » به « تناره » « لور » به « لاره » و « پسر » به « پساره » تبدیل میشوند .

متقدمین در این اصول گرامری از خود پابندی سختی نشان داده اند، اما طوریکه قبلاً هم مثالهایی درین مورد آورده شد، در پته خزانه زمانیکه بر « بیلتون » حرف « ذ » داخل شده است هیچ تغییری در آن وارد نکرده است . طوریکه ازیند دوم این مصرع هویدا است . حالانکه درین مصرع « نیز د بیلتانه دی » به کار بود .

ج : به یک مثال دیگری از غلطی قافیه توجه نمائید :

از بند اخیر بدله و عطیه محمد حافظ :

کم بخته مه خه د حرام په لوری

خدای به وتاته په غضب وگوری

که دی زره غواری بنایسته ښی حوری

بی خایه مه برده بی پروا پلونه (۲۶)

صفحه	عبارت پته خزانه	عبارت صحیح
۱۱۶ -	علما میلمه کا (علما مهمان میکنند)	علماء میلمانه کا
۱۲۸ -	ماتم خاخی (ماتم میچکد)	ماتم کیڑی - ماتم جوڑوی
۱۲۸ -	اوربلو (۳۲)	اوربل (کاکل. مترجم)
۱۲۸ -	گل کول	گل ایبنول
۱۲۸ -	هر گیری	هره گیری
۱۳۴ -	۳۳ یو گیری	یوه گیری

اگر با وجود این همه غلطیها بازهم به « محمد هوتک » به حیث یک « نثر نگار خوب » ، منقد ادبی ، و در فصاحت و بلاغت صاحب مطالعه ، و پژوهشگر گفته و خطاب شود (۳۴) پس انسان درین مورد چه باید بگوید ؟

۱۰ - برای پوره کردن تقاضای قدامت کتاب ، در طرز واسلوب متن پته خزانه شاید که بعضی از غلطیها ، دیده و دانسته صورت پذیرفته باشد ، طوریکه در زیر به گونه مثال چند نمونه ذکر میگردد که بی مزه و بیجای تکرار شده است.

۱ - چه انسان یی په ژبه او بیان لورکا (ص-۲ - ژبه او بیان) . « که انسان را در زبان و بیان بلند میکند » .

۲ - تمیز یی ورکا په نطق او ویناسره (ص-۲) - « به نطق و بیان تمیزش داد »

۳ - نسته پل خاوند او پل بادار د وگریو (ص-۲) (ت: « دیگر صاحب و اختیار داری برای مردم نیست » .

۴ - مونږتی راوېنوله (ص-۲) .

سمه لاراوروده « راه و روده »

این همه اقسام غلطیها تنها از یک صفحه جمع آوری شده است. و این چنین اشتباهات در هر صفحه پاشان و پراکنده است، و شاهد « قادرالکلامی » مؤلف میباشد .

به این صورت خوانندگان عزیز نباید بپذیرند که گویا فقط همین تعداد غلطیها بود که من از آن تذکر دادم، بلکه آن طوریکه در بالا از آن یادآور شدیم، آنها تنها همان نمونه ها یست که از آن « قیاس بهار » شده میتواند .

من درینجا برای یکبار دیگر به بسیار ادب عرض میکنم که با وجودیکه « پته خزانه » چندین چندین بار به چاپ رسیده است، پس اگر مرحوم مدون و مصحح ، باتمام این غلطیها « اتفاق » و موافقه نمیداشتند، به بسیار آسانی بیزاری خود را ازین غلطیها در حاشیه و تعلیقات این کتاب آشکار میکردند. ولی از آنجائیکه

مرحوم حبیبی موقع استفاده از آن رابدست نیاورد (یعنی در حاشیه به تصحیح اغلاط نپرداخته است. مترجم) امروز هیچ دفاع کننده پته خزانه گفته نمیتواند که این غلطیها اشتباهات کتابت یا طباعت میباشد، و یا اینکه توجه مرحوم حبیبی به آن مبذول نشده است. از آنجائیکه این غلطیها از آن نوع غلطی ها شمرده میشوند که اگر به وهله اول جلب توجه نکرده بود، چرا در مرحله دوم و سوم طور مکرر به وقوع پیوسته است و توجه مرحوم حبیبی به آن معطوف نشده که خواه نا خواه باید میشد .

و باز بطور خاص که چاپ سوم، شکل عکسی نسخه اصلی میباشد و من به فکر ودقت زیاد چاپ دوم پته خزانه را با این نسخه اصلی مقابله نموده ام. بنابراین برای پیشکش کردن عراشته طباعتی ، هیچ اساس و بنیادی وجود ندارد، و از برای این حقیقت ضرورت به هیچکدام ثبوت و دلیل دیگری نمیباشد. پس غلطی های پته خزانه اشتباهات مشترک و باهمی « محمد هوتک » و مرحوم حبیبی بوده، و خوانندگان آزاد اند که براساس این حقیقت ارانه و اقامه نظر کنند و خود در مورد فیصله صادر نمایند .

حواله ها و حواشی

۱ - چاپ دوم پته خزانه ص ۱۲ - ص ۱۴ .

۲ - ایضاً - ص - ۶

۳ - شعرای پښتونها جلد اول زمان زندگی را در صفحه ۵۳ بعد از سال (۵۰۰ هـ) نشان میدهند .

۴ - از آنجائیکه حواله کدام کتاب دیگر داده نشده است، پس به متن پته خزانه مراجعه نمائید .

۵ - شعراء پښتونها جلد اول - ص - ۷۰

۶ - بجای « مرگان » ، چشمان اشتباه ناقابل عفو و ضعف شاعرانه میباشد .

۷ - کلیات رحمن بابا ص ص - ۱۶۵ - ۱۶۶ .

۸ - ایضاً ص ص ۱۶۶ - ۱۶۷

- ۹ - دیوان عبدالقادرخان ختک چاپ قندهار .
 ۱۰ - دیوان نجیب ص ص ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۷ ۱۸۸ .
 ۱۱ - زندگی و مزار « محمد هوتک » تعارف ابتدائی مرحوم حبیبی .
 ۱۲ - ایضاً، صفحه اول نوشته زلمی هودمل .
 ۱۳ - چاپ دوم پتہ خزانه ص ۶-
 ۱۴ - ایضاً ص ۱۸۴ که درین نسخه مصرع آخر آن "یا الله العلمین" غلط است.
 ۱۵ - ایضاً ص ۶۶ (حاشیه ۱) .
 ایضاً ص ۱۰ ۱۷ - ایضاً ۱۸ - ایضاً ص ۴۲ . ۱۶-
 ۱۹ - کلیات رحمن بابا ص ۳۱۱ .
 ۲۰ - چاپ دوم پتہ خزانه ص ۴۳ .
 ۲۱ - ایضاً ص ۱۰۲
 ۲۲ - در چاپ دوم پتہ خزانه در ص - ۱۲۰ این مصرع غلط است. الفاظ «رانه» را ندارد از روی چاپ عکسی تصحیح گردید .
 ۲۳ - در چاپ عکسی به جای « نارو » « ناورین » آمده است ولی در ترکیب سیلابها تفاوتی بوجود نمی آید.
 ۲۴ - چاپ دوم پتہ خزانه ص ص - ۱۷۲ - ۱۷۳ حاشیه (۱)
 ۲۵ - ایضاً ص - ۱۵۸
 ۲۶ - ایضاً ص ۱۶۰ (۲۷) ایضاص - ۴۶ .
 ۲۸ - درین صفحه همچنان این جمله موجود است « ثنا و سپاس آن خدایی را » و حال این سوال بوجود می آید که « خدای ته - به خدا » درست است و یا « خواند لره - خدای را » که مطابق به گرامر زبان پشتو، جواب این سوال اینست که « لره » درست است که ترجمه اش « دا » شده است .
 ۲۹ - همچو غلطی ها درین کتاب بی شمار است که در ماضی مطلق « کا » به کاربرده شده است و شکل صحیح آن « کر » هم از یاد نرفته است. مثلاً در صفحه (۴۰) در عبارت « خالق تعالی این آدم را به سراویخت - » (کر) آمده است .
 ۳۰ - عین تلفظ این کلمه در قاموس پښتو فارسی هم وجود دارد .
 ۳۱ - مرحوم حبیبی تلفظ « هیله » را چنین میکنند « به کسره اول ویای معروف و لام زیر دار » درین صورت تلفظ کلمه همانگونه باقی نمی ماند که در اصل بود .
 ۳۲ - درین حالت (اوریل - زلف) به شکل جمع استعمال نمی شود.
 ۳۳ - شماره صفحات به چاپ دوم پتہ خزانه مطابقت دارد.

۳۴ - زندگی و مزار محمد هوتک ص ۲ .

اینکرانیزم

اینکرانیزم به غلطیهای تاریخی ی گفته میشود که يك نویسنده وقوع يك واقعه را قبل از وقوع آن واقعه و یا بعد تر از آن منسوب کند. یعنی فرض کنید که يك واقعه پیش از حضرت مسیح علیه السلام واقع شده باشد و کسی آن واقعه را بالواسطه یا بلا واسطه چنان نشان بدهد مثلیکه بعد از مسیحا به عمل پیوسته باشد. و به همین منوال اگر واقعه ای پس از حضرت مسیح رابه تاریخ قبل از مسیح بالواسطه یا بلا واسطه منسوب کرده بتواند و این آنچنان يك غلطی خواهد بود که آنرا اصطلاحاً اینکرانیزم می گویند .
 اگرچه من در صفحات پیش، از پتہ خزانه در رابطه با اینکرانیزم مثال چندی ارائه کرده ام اما درین موقع من از يك غلطی تاریخی ، مثالی پیشکش خواهم نمود که در موجودیت آن هیچکسی بخود جرأت این گفته را نخواهد داد که پتہ خزانه را يك اثر واقعی ، راستین و تاریخی قبول کند . این دوشعر مربوط به « بنگارندوی » را مورد مذاقه قرار بدهید :

په پسرلی چی ئ تیرون په اټک وکا
 غاړه غاړه ئ تری سولله زروڼه

و: په هر کال اټک دده ښه راغلی کاندی
 غوروی په ځنډو خپل پاسته سالونه
 و مرحوم آقای حبیبی ترجمه این اشعار را چنین نموده است :

« وقتیکه در موسم بهار بر اټک گذشت

دلهای مردم کران تا کران دریا پلی را تشکیل داد
 اټک هر سال به وی خوش آمدید میگوید

و ریگهای نرم خود را بر کرانها می پراگند» (۱)

درین دوشعر « اټک » به معنی اباسین استعمال شده است، حالانکه در زمان « بنگارندوی » (که او را معاصر سلطان شهاب الدین غوری « ۵۶۹ هـ تا ۶۰۲ » گفته اند) هیچ ثبوتی برای موجودیت تاریخی اسم « اټک » وجود ندارد.

ابوالفضل در اکبرنامه مینویسد :

از جمله (اَهَم) واقعات یکی هم بنیان گذاری قلعه بنارس اَتک می باشد. در قلع بنیاباکننده دنیا (یعنی اکبر) این خیال بود که هر زمانی فوجش تا این سرحد برسد، (اینجا) يك قلعه مستحکم بناگردد که در آن زمان دادن منظوری اعمار قلعه در این محل مورد پسند دانایان واقع شده بود. در پانزدهم خرداد بعد از گذشت دوساعت از دوپهره با دستهای مقدس توأم بنام اوبنیان گذاری شد و در حالیکه در قسمت‌های آخر صوبه های شرقی بنام « کَتک بنارس » يك قلعه خورد موجود است (۲).

ایچ بیوریچ (مترجم انگریزی اکبرنامه) درباره اَتک چنین یادداشتی دارد : « به قول بدایونی این اسم (اَتک) زیرامورد پسند اکبر واقع شده بود که با يك قصبه سرحدی دیگر یعنی « کَتک » هم قافیه گردد. که در حقیقت درینجا این همان مطلب و مقصد ابوالفضل میباشد و معلوم است که « کَتک » را در آن روزها به نام « کَتک بنارس » یاد میکردند » (۳).

مطابق به ترجمه انگریزی منتخب التواریخ « در ماه ربیع الثانی شهنشاه به ساحل نیلاب که بطور عام بنام سند ساگر معروف است امر ساختن قلعه ی را به نام « اَتک بنارس » دادند تا از « کَتک بنارس » تفریق شود (۴).

نظام الدین احمد بخشی مؤلف طبقات اکبری درباره حالات سال بیست و هفتم جلوس می نویسد :

« در ماه ربیع الثانی او (اکبر) در ساحل اباسین که « سند ساگر » نامیده میشود، به ساخت قلعه ای حکم فرمودند و آنرا « اَتک بنارس » نامیدند » (۵).

جهانگیر در توتوزک خود می نویسد :

« در روز پیر (یکی از روزهای هفته که به گمان غالب روز جمعه میباشد. مترجم) در تاریخ هفدهم کوچیدند و در ساحل دریای نیلاب درفش شاهی بر فراز قلعه اَتک نماد سرخ رنگی گردید » (۶). حال به شهادت سه تاریخ مستند زمان اکبر و پس از اظهار ذاتی و شخصی شهادتهای جهانگیر تاریخ حکومتی و رسمی زمان اورنگ زیب راکه به فرمایش بهادر شاه اول نوشته و حواله شده بود دقت کنید :

ساقی مستعد خان درباره حالات سال دهم جلوس عالمگیر مینویسد :

« در روز زیارت (دوم ماه می مطابق به هجدهم ذی القعدة) شمشیر خان پس از عبور از دریای نیلاب به اَتک آمد و به طرف دیگر کنار دریا گذشت، در رو بروی علاقه یوسف زی به منطقه دشمن داخل شد » (۷).

حاجی زین العابدین شیروانی در کتاب ریاض السیاحه (تألیف سال ۱۲۳۷ هـ) درباره « اَتک » می نویسد : « يك قصبه بزرگ و يك منطقه وسیعی میباشد که دارای يك قلعه پخته و و دژ مستحکم تراشیده از سنگ که بانی آن اکبر شاه بن

همایون بن بابر گرگانی میباشد. و از آنجائیکه این (جای) در اخیر مَلک کابلستان و در ابتدای مَلک هندوستان واقع شده بود و هم در زبان ترکی آخرامور را اَتک میگویند چنانچه به دامن هم درین زبان اَتک گفته میشود، ازین رو اینجا هم به نام اَتک مسمی گردید » (۸).

پس در روشنی تمامی این واگذاریها و حواله ها به اثبات رسید، که درینجا این نام گذاری بنام اَتک از طرف جلال الدین اکبر (۱۰۱۴ - ۹۲۳ هـ مطابق به ۱۵۵۶ - ۱۶۰۵ ع) در سال (۹۸۹ هـ) مطابق به سال (۱۵۸۱ ع) (۹) گذاشته شده است. و از سوی دیگر این به هیچگونه ممکن نبوده که « بنکارندوی » شاعر معاصر شهاب الدین غوری (۵۶۹ - ۶۰۳ هـ مطابق به ۱۱۷۴ ع - ۱۲۰۷ ع) « اَتک » را به حیثیت « سیند » ستایش نماید.

در پستواتک هیچگاهی بنام اباسین به کاربرده نشده، و اگر کسی از آن به این مفهوم رسیده باشد پس منظورش ازین یاد « اَتک » نی بلکه « دریای اَتک » بوده است.

این دریا طوریکه به واگذاری و حواله از منتخب التواریخ گفته شد، در زبان فارسی بنام نیلاب و در زبان هندی بنام سند ساگر یاد شده است. به طور نمونه من میخواهم چند مثالی از تاریخ مرصع بدهم که در آنجا « اَتک » برای مقام و « آب سند » برای اباسین استعمال گردیده است.

در اباسین درباره تفصیل واقعه غرق شدن کشتی خوشحال بابا میگویند :

« خان علیین مکان بادو سه مرد دیگر بر سر تخته ای مانند، و تخته در کنار سنگ چسبید و با آب بالا و پائین حرکت نموده و در لغزش بود، هر چیز و هر کسی که در سمت اَتک موقعیت داشت جان به سلامت بردند و آزاد شدند و هر چیزیکه در جانب خیر آباد افتیده بود تماماً غرق گردیدند » (تاریخ مرصع - ص ۳۷۴).

درینجا لازم است بخاطر باشد که این کشتی روانه اباسین یا (اَتک بنکارندوی) بود و افضل خان يك طرف اباسین را بنام اَتک و سوی دیگرش را بنام خیر آباد یاد میکند.

در جای دیگری از بیاض خوشحال بابا چنین نقل شده است :

« من در ننگ از پستونها زاد و ولدم را از منزل بیرون کشیدم و با خود به نظام پور آوردم و قصد گرفتن اَتک نمودم تا اگر شود اَتک را متصرف شوم » (ص - ۲۹۹).

درباره جنگ با (کترها) می نویسد : « حکم کرده بودم که چون اټک شهرپادشاهیست لکن فتح جنگ با آتش تیغ به (اوری) تاخت و تاراج خواهد کرد » (ص - ۴۱۸) .

حال به مثالهائی از « اب سند » دقت نمایند :

درباره بابرمینویسد : « به جانب « اب سند » کوچ کرد به گودر (شاید مقصد از گودر همان گذریا جای عبور در فارسی و عربی باشد که تغیر نوشتاری داده است. مترجم) نیلاب آمد و از آن عبور نمود و کوچ با کوچ به نقاط دور دست رفتند و دیگران به سمت کابل کوچ کردند و به سوی نیلاب آمدند، از گذر نیلاب گذشتند کشتی به سوی نیلاب حرکت نمود و از آن گذشت و زمانیکه از کناره های اباسند کوچ کردند ناگهان مشکلاتی پیدایش (ص - ۲۴۴) .

و درباره « غزای کلان » روشانیان می نویسد : « پس از یک مدت با یوسفزانی ها مخالفت پیدایش یوسفزانی هایه ایشان در آویختند و در کنار آب سند شیخ عمر را با چند نفر از یارانش به هلاکت رسانیدند » (ص - ۲۴۰ هـ) .

کمی پیشتر از واقعه جنگ کترو که از آن به حواله و واگذاری « اټک » داده شد افضل خان می نویسد : « نقل است که مردمان باغ مکه دو چند روزی از باعت مرده ها و کشته شده ها از آب سند آب ننوشند » (ص - ۴۱۷) .

تاریخ مرصع جا، جا از « گذر اټک » ، « راه اټک » ، « شاهراه اټک » و حتی از « دریای اټک » نام می برد ولی هیچگاهی و در هیچ کجانی « اټک » را بجای « اباسیند » مورد استعمال قرار نمیده.

محترم دوست محمد خان کامل مومند در اندکس نامهای جغرافیائی تاریخ مرصع به ذکر از « اټک ، اټک بنارس » چنین می پردازد : (پرگنه ، کوټ ، مقام ، سیند) (۱۰) . ازین گفته این غلط فهمی بوجود می آید که شاید مرحوم کامل همچنان مرتکب همان اشتباهی شده باشد که « بنکارندوی » مرتکب آن شده است . اما این غلط فهمی در روشنی معروضات اوراق گذشته خود بخود از بین میرود . زیرا دعوی من در اینست که « اټک » می تواند با « پرگنی ، کوټ ، مقام و سیند » یکجا مورد استعمال قرار بگیرد، ولی به جای « اباسیند » هیچگاهی و در هیچ جایی استعمال نشده و نمیشود.

دو شعریکه من در فوق از « بنکارندوی » نقل نموده ام در مورد شعر دومین اش :

په هر کال اټک د ده ښه راغلی کاندی
غوروی په ځنډو خپل پاسته سالونه

ترجمه :

خوش آمد میگوید هر سال، دریای اټک اورا
وریگ نرم خویشتن رایه ساحل می پراگندد

درین مورد اگرچه ارتباطی با « اینکرانیزم » ندارد اما چنین يك اعتراضی هم بوجود می آید که با آنهم « مصنوعیت » پټه خزانه از آن به اثبات میرسد، و از همین سبب ذکر از آنرا درینجا ضروری میدانم :

در مصرع دوم این شعر از یک کلمه ی بنام « سالونه » تذکار رفته است که مرحوم حبیبی آنرا « ریگهای نرم » ترجمه نموده اند. این کلمه در پټه خزانه در ذکر از « زیدته الفصحا ابو محمد هاشم ابن زید السروانی البستی » در یک کتابی از ایشان به نام (نثر شائد) در « سالو و یدمه » به کار برده شده، و مرحوم حبیبی در حاشیه در موردش نوشته است که سال یعنی سرمه ریگ « (۱۱) . به این صورت « سالو » جمع « سال » است که آنرا به وزن جمع سال اندازه کرده می توانیم .

قاموس پښتو هم آنرا « سرمه ریگ » معنی نموده است (۱۴) اما از صورت جمع آن نامی نبرده در حالیکه این قاموس به گونه عام جمع تمام اسماء را بیان میدارد.

« زره پانگه » ، « سال » را چنین معنی میکنند : « وری شیگی - سرمه ریگ » قاموس پښتو میگوید که این معنی در بعضی قسمتهای پکتیا مانند منگل، خدران هم به همین معنی هنوز زنده میباشد . (۱۳) که متأسفانه « زره پانگه » هم صورت صیغه جمع این کلمه را بیان نمیکند (۱۴) .

پټه خزانه باری آنرا در صورت جمع « سالو » و بار دیگر آنرا به شکل « سالونه » بیان میکند. در پښتو هم گاهگاهی جمع کلمه « کال » در حالت مغیره « کالو » ولی معمولاً « کالونه » استعمال میگردد. اما از آنجائیکه در جمع کلمه « نه » معمولاً مربوط به اسمانی قابل شمارش میشود، بنابراین جمع سال (شیعه - ریگ) به این قاعده که « سالونه » گفته شود درست نیست . و در خصوص این کلمه به دلیل پیگانه بودنش الزام مصنوعیت آن ، درست و صحیح ثابت میگردد.

یک مثال دیگری از اینکرانیزم در سلسله « بی بی حلیمه حافظه » در پټه خزانه آورده شده. پټه خزانه در مورد دختر خوشحال بابا و « محمد هوتک » به روایت از پدرش چنین میگوید :

« پدر من چنین میگوید : که مشکلات مثنوی شریف و مکتوبات امام ربانی قدس سره راحل میکند » (۱۵) .

« مکتوبات امام ربانی » آن مجموعه ای از حضرت مجدد الف ثانی (رح) میباشد که در زمان حیات مبارک حضرت مجدد، در سه دفتر مختلف جمع شده بودند و هر دفتر از خود اسمی مختلف و خاصی دارد که از هر کدام به حساب ابجد سال تکمیل آن نتیجه میشود. مثلاً اسم دفتر اول را که شخص حضرت مجدد

خودش انتخاب نموده بود « دارالمعرفت ۱۰۲۵ هـ » گذاشت (۱۶) این نام را به ایشان حضرت مولینا یارمحمد جدید تجویز نموده بود (ایشان را جدید از سببی میگویند که به همین اسم حضرت مجدد، خلیفه دیگری هم داشت که یارمحمد قدیم نامیده میشد).

اسم دفتر دوم مکتوبات شریف، نورالخلایق (۱۰۲۸ هـ) واسم دفتر سوم آن « معرفت الحقایق الثالث » (۱۰۳۱ هـ) بود. اینها همه اسامی تاریخی اند و از تمام این اسامی مختلف روشن میشود که در زمان مبارک حضرت مجدد، و بعد از آن هم تا مدت‌ها بعدترین کتابها به همین نامها موسوم بودند. تذکره نگاران و خلفای ایشان حضرت مجدد را همیشه به حیثیت مجدد قبول نموده اند. از همین جهت است که در کتابهایی که درباره زندگی مبارک حضرت مجدد و تعلیماتش به تحریر آمده اند، در آن در اکثر نامها به یک شکلی از اشکال نام « مجدد » خواه ناخواه موجود است مانند :

۱ - تذکره مجدد الف ثانی از مولینا محمد منظور نعمانی. ۲ - جامع المجددین از مولانا عبدالباری مکنونی. ۳ - جواهر مجدديه از خواجه احمد حسین امروہوی. ۴ - سوانح عمری حضرت مجدد الف ثانی از محمد احسان الله عباسی. ۵ - هدیه مجدديه از مولانا وکیل احمد سکندر پوری.

کتابهایی که درباره حضرت مجدد تا حال از نظر من گذشته است در میان این همه، یکی هم « سیرت امام ربانی » از محمد داود امرتسری میباشد که آنهم از زمانه های نزدیک بوده و در سال (۱۳۴۳ هـ) به چاپ رسیده است. اولاده حضرت مجدد و خلفای ایشان به مجددی مشهور اند. مثلاً تمام اعضای خانواده مجددی در افغانستان عمدتاً نویسندة المقامات خواجه محمد افضل مجددی نویسندة کتابی بنام عبدالله خویشکی، محمد اقبال مجددی نویسندة جواهر علویہ مترجم ارد و شاه رؤف احمد مجددی، نویسندة مقامات احمدیہ، خواجه محمد امین مجددی نویسندة تحفته العاشقین و تحفته العارفین مصنف شاه عبدالصمد مجددی، تماماً به « مجددی » بودن خود افتخار دارند.

حضرت مجدد در زمان خود به نامهای « شیخنا » و « امامنا » و غیره مشهور بود که پس از وفات، به نامهای مجدد الف ثانی یا حضرت مجدد یاد می گردید.

جامع دفتراول مکتوبات حضرت مولانا یارمحمد جدید طالقانی بدخشی در « خطبه » دفتراول میگوید : « اما بعد. نموده می آید که این دفتراول است از مکتوبات قدسی حضرت غوث المحققین قطب العارفین برهان الولایته المجددیه حجتہ الشریعہ المصطفویہ شیخ الاسلام والمسلمین شیخنا و امامنا الشیخ احمد فاروقی النقشبندی سلمه الله سبحانه و ابقاه ».

مُحشی مکتوبات فاضل نوراحمد مجددی امرتسری در خطبه به لفظ استعمال شدہ « النقشبندی » این حاشیه را نوشته اند: « الحنفی مذهب الشہیر عند الاقاصی والادانی بالمجدد للالف الثانی الاویسی الرحمانی العارف الربانی قدس الله سره » (از لحاظ مذهب حنفی و در درون نزدیک به نام مجدد الف ثانی اوایسی رحمانی عارف ربانی قدس الله سره مشهور بودند).

در خطبه دفتردوم مکتوبات به حضرت مجدد، حضرت ایشان و به مکتوبات « مکتوبات قدسی آیات » گفته شد.

در « ربقة الاسلام » معزالدين خٲك كه در سال (۱۱۶۰ هـ) تکمیل شده و در سال (۱۳۱۱ هـ) به چاپ رسیده است، از برای مجدد الف ثانی نام « حضرت ایشان » استعمال شده است.

متعلق به سلسله آنها مفسر مشهور حضرت قاضی ثناء الله محدث پانی پتی علیه الرحمہ در تفسیر خود « تفسیر مظهری » (که منسوب به نام مبارک مرزا مظهر جان جاتان است) اگر گاهی به حضرت مجدد حواله داده است گفته است: « قال المجدد للالف الثانی رضی الله عنه » یا « قال المجدد رضی الله عنه » (۱۷) اسم ترجمه عربی هر سه دفتر مکتوبات شریف « الدرر المکتوبات النفیسه » میباشد. اگر هر سه دفتر مکتوبات شریف یک نام داشته باشد

(طوریکه فعلاً دارد و هست) پس برای شیخ مراد المکی آسان میباشد اگر اسم کتابش را بجای « الدرر المکتوبات النفیسه »، « مکتوبات الامام ربانی » می گذاشت.

در تمامی کُتب تحریک مجدديه اسامی مکتوبات، مکتوبات شریف، مکتوبات قدسی، آیات مکتوبات شریفه، مکاتیب و غیره گرفته شده. و « مکتوبات امام ربانی » به مجموعه آن سه دفتر گفته میشود که در سده سیزدهم جمع و به چاپ سپرده شده. طوریکه قبلاً به عرض رسانیده شد هر سه دفتر مکتوبات حضرت مجدد هر کدام جدا جدا از خود نامهای علیحده دارند که از آن سال تکمیل آن برمی آید. این اهتمام را مجدد (رح) و یارانش در سلسله کتابهای دیگر هم نگهداشته اند. مثلاً در جواب یک رساله اهل تشیع از کتابی بنام « کوائف الشیعه » مجدد (۱۰۰۲ هـ) نمایان میشود که سال تألیف آن میباشد. همچنان از یک کتاب دیگری از ایشان بنام مکاشفات عینیہ مجدديه، به حساب ابجد سال تکمیل کتاب (۱۰۵۳ هـ) حاصل میشود که آنرا خلیفه اش حضرت محمد هاشم کشمی (رح) مرتب نموده بود. از کتاب خود حضرت محمد هاشم کشمی بنام « زیده المقامات » سال (۱۰۳۷ هـ) حاصل میشود که سال تکمیل کتاب میباشد. حال اگر از عین دید و جهت به کتاب « مکتوبات ربانی » دیده شود سال تألیف (۱۲۱۴ هـ) از آن حاصل میشود. سوانح

نگار اخیر حضرت مجدد سیدزوارحسین شاه صاحب در کتاب خود بنام « حضرت مجدد الف ثانی » مطبوعه سال (۱۳۹۲ هـ مطابق به سال ۱۹۷۲ ع) می نویسد :

« متعلق به اصل فارسی مکتوبات عرض میشود، که هر سه دفتر..... مکتوبات شریفه را غالباً برای بار اول نولکشورشایع نموده باشد » (۱۸).

به نظر نولکشورپریس بانی رای منشی بهادر نولکشور بهارگوا، در سال ۱۸۳۲ ع (۱۲۴۷ هـ) به دنیا آمده و در سال (۱۸۹۵ ع مطابق به ۱۳۱۲ هـ) وفات نموده است . پریس در بیست و سه نومبر سال (۱۸۵۸ ع مطابق ۱۲۷۵ هـ) در حضرت گنج لکنهو در جنگ المعروف مهاراجه مان سنگ، در عمارت قائم گردید (۱۹) . به اینصورت از آنجائیکه مطبوعات نولکشور در قرن سیزده شروع شده است پس ما به یقین درست گفته میتوانیم که « مکتوبات امام ربانی » نام تاریخی میباشد و از همین جهت برای « حلیمه حافظه » این قطعا ممکن نبوده که دو صد سال پس از مرگش مشکلات « مکتوبات امام ربانی » راحل کند. زیرا که مکتوبات حضرت مجدد به این نام پس از مرگ حلیمه حافظه در سده سیزدهم مرتب و به چاپ رسیده است .

حواله ها و حواشی

- ۱ - چاپ دوم پتّه خزانه ص ص ۵۳-۵۶ چاپ عکسی ص ص ۲۳-۲۴ ترجمه دری ص ص ۲۲-۲۳ .
- ۲ - جلد اول اکبر نامه - ص ص ۵۲۰-۵۲۱ .
- ۳ - ایضاً ص ۵۲۰ (حاشیه ۳) .
- ۴ - جلد دوم منتخب التواریخ (ترجمه دیلو ایچ لو) ص ۳۰۱ .
- ۵ - طبقات اکبری (ترجمه انگریزی) ص- ۹۳ .
- ۶ - جلد اول توزک جهانگیری (ترجمه انگریزی الکزنر روجرز) ص ۱۰۱ .
- ۷ - مائثر عالمگیری (ترجمه انگریزی سر جادوناته سرکار) ص ۴۱ .
- ۸ - ریاض السیاحه ص ۷۳ ماسکو- ۱۹۷۴ (حواله این کتاب را در ضمن « آتک » آقای زلمی هواد مل در تعلیقات منتخبات مست در ص - ۱۲۶ داده است. این منتخبات در سلسله « پروژه علمی یکساله » نویسنده مذکور مرتب شده است) .

۹ - در ترجمه انگریزی اکبرنامه مترجم سال عیسوی را سال (۱۵۸۸) نوشته است. که در صفحه (۵۱۸) همین ترجمه سال (۱۵۸۱ ع) به تحریر رسیده است. زیرا که سال نوشته شده اول (۱۵۸۸) درست نیست و يك غلطی طباعتی می باشد .

۱۰ - تاریخ مرصع - ص - ۱۴۳۶ .

۱۱ - چاپ دوم پتّه خزانه ص - ۶۱ نسخه عکسی و یادداشت شماره (۴۳۲) ص - ۲۲ پتّه خزانه چاپ دوم ص - (۵۶) و در حاشیه آن مرحوم حبیبی نوشته است « این کلمه اکنون عمومی نبوده فقط در قبایل سمت جنوبی مستعمل است » .

۱۲ - قاموس پښتو ص (۵۹۵) .

۱۳ - زره پانگه - ص - (۳۶۰) این يك وضاحت دیگری مربوط به سمت جنوبی از مرحوم حبیبی میباشد . حالانکه در سمت جنوبی مردم « خاخیان » « سال » را سال نی بلکه عوض آن سعی استعمال میکنند و به همین نام آنجا يك قریه هم موجود است . مطابق به معلومات من بعضی از قبایل برای این کلمه « سؤال » را برای « سال ته - برای سال » به کار می برند

۱۴ - در توزک جهانگیری شهنشاه جهانگیر تصریح میکنند که « سال » یا « شال » در کماة جلال آباد به جاله (مشک باد کرده یا چوبهای بهم بسته ای که روی آن از دریا میگذرند مترجم) میگویند. جلد اول توزک ص - ۱۰۱ (ترجمه انگریزی الکزنر روجرز) .

۱۵ - چاپ دوم پتّه خزانه - ص - ۱۸۰ .

۱۶ - زیدته المقامات - ص - ۲۴۰ .

۱۷ - تفسیر مظهری - للعلامته القاضی محمد ثناء الله الفانی فتی جلد ۶ - ص - ۲۷۵ - جلد ۵ ص - ۶۵ - جلد ۵ ص ۸۵ - و غیره .

۱۸ - حضرت مجدد الف ثانی - ص ۶۷۱ .

۱۹ - هفت روزه لاهور - ۶ اپریل ۱۹۸۵ ع « تحت عنوان » رای بهادر منشی نولکشور بهار گوا مقاله دبیر حسین رضوی (علیک) .

متفرقات

با وجود اظهار مفصل از موقف در صفحات گذشته احساس میکنم که درباره پتّه خزانه هنوز هم به نوشتن و تفصیل زیاد تر ضرورت است . زیرا که خط به خط این کتاب گواه و مصداق این تک مصرع میباشد که « دامن دل میکشد که جا اینجاست » . اما این مأمول رای به آخر رسانیدن از سویی باعث طوالت زیاد شده و از سویی دیگر باعث ضخامت کتاب، و زحمت برای خواننده و خریدار کتاب

برای هر دو می شود. بنابراین من مجبورم که برای محدودیت ضخامت کتاب و کمی زحمت خوانندگان دامن مباحث انتقادی را کوتاه نموده، اما اهم نکات آنرا به اختصار حضور خوانندگان گرامی تقدیم نمایم. و اگر در جریان برآوردن این منظوردست به تکراریک بنایم خبری می زنم خوانندگان عزیز معروضات ثانیدی ویا تأکیدی مرا ببینند، وپیشانی درهم نقشند. و بعد ازین گفتار تمهیدی و آسان نگری در ذیل شماره وارنکات نظرم را پیشکش میکنم :

۱ - آنچه در دیباجه کتاب پته خزانه به نام القاب به شاه حسین به کاربرده شده از آن جمله یکی هم جمله « ابن قاتل الرفضه » (۱) (پسر قاتل رافضیان) میباشد. از آنجائیکه قسمت زیادی از زندگی مرحوم حبیبی در افغانستان و در سایه نظام پادشاهی گذشته و مرایشانرا زیاده تراژمن آگاهی به رسوم پادشاهی، رواجها و علم به روایات اداری موجود است، مگر بدبختانه این احساس را نکرده اند که پادشاهان خودشان برای خود نام انتخاب میکنند و به غیر از شاعران درباریه هیچکسی دیگر این اجازت را نمیدهند، که دیگران به اختیار و خواهش خود برای پادشاهان اسامی و القاب انتخاب کنند. شاعران درباری تنها در قصائد و یا اضافات در اشعار خود به این « گستاخی » مبادرت می ورزند، و این تکلف رسمی بعد از مرگ پادشاه هم جریان دارد که پس از مرگ برایشان اسامی دیگر میدهند. بطور مثال از کتاب مشهور مائثرا مرای، صمصام الدوله شاهنوازخان از تمهیدیه جلد اول این کتاب چند سطر را به خدمت خوانندگان تقدیم میدارم :

« درخاندان پادشاهان تیموری برای مادران و پدران محترم، برای هر کسی يك لقب مقرر است مثلاً..... اشاره « فردوس مکانی » اشاره بوده برای ظهیرالدین محمد بابر، و مراد از « جنت آشیانی » نصیرالدین همایون میباشد، « عرش آشیانی » لقب عظیم پادشاه جلال الدین محمد اکبر میباشد، و مراد از « جنت مکانی » اشاره به نورالدین محمد جهانگیر میباشد، « فردوس آشیانی و اعلیحضرت » هر دو خطاب به شهاب الدین محمد صاحب قران شاه جهان میباشد، و همچنان مراد از « خلد مکان ذات گرامی » محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر بوده، و مراد از « خلد منزل » قطب الدین محمد معظم شاه عالم است، که مخاطبش بهادر شاه میباشد ».

اما در مورد میرویس بابا هیچ اثبات تاریخی وجود ندارد که در القاب رسمی ایشان لقب « قاتل الرفضه » شامل بوده باشد. و همچنان نبوده است که در پته خزانه برای شاه حسین در کدام جایی لقب « ابن قاتل الرفضه » استعمال گردیده باشد. اگر از جنگهای بوقوع پیوسته میرویس بابا برخلاف ایران در کدام جایی این نتیجه گرفته شده و فرض شده باشد که چون تمام پادشاهان ایران

شیعه مذهب بودند، یا ساکنین ایران همه شیعه بوده اند و یا میرویس بابا در هرجائی « دشمن » فرقه های شیعه بوده است، اینها همه ثبوت و دلیل عدم آشنائی به تاریخ میباشد. مؤرخ معاصر میرویس بابا، محمد افضل خان ختک در تاریخ مرصع رابطه میان میرویس بابا و قزلباشها را برخلاف گرگین پس از فتح قندهار، از اتحاد و به دادن امنیت عام به قزلباشها تذکر میدهد (۲) و از سونی بخاطر داشتن این نکته هم ضرور است، که قزلباشها همه ایرانی النسل و اهل تشیع اند.

پس از جانب « قاتل الرفضه » داشتن همچو يك روش و سلوك فیاضانه با « رافضیان » چنین آشکار میسازد، که معلومات « محمد هوتک » طبق معمول نادرست است.

۲ - محمد هوتک « درباره وجه تسمیه کتاب خود میگوید که « اسم این کتاب « پته خزانه » میباشد زیرا درین کتاب حال و احوالی ذکر گردیده است که « پنهان بوده و آشکارا نبودند » (ص ۶) . اما با وجود این اظهار عنوان « خزانه اول » را چنین می نویسند :

« در بیان از شاعرانیکه قبلاً گذر شده اند و سخنان ایشان به ما معلوم و آشکارا بود » (ص ۸) حال خوانندگان گرامی خود فیصله و قضاوت کنند که درین دو گفته کدام يك صحیح و کدام يك غلط میباشد ؟ ولی هنوز هم و با موجودیت این اظهار، به تصریحات زیرین آقای هوادل نظربیاندا زید : « این مشاهیر شناخته شده از طرف محمد هوتک اکثر اشخاص معلوم الحال بوده و هم بعضی از مآثرهای ایشان را محمد هوتک ضبط نموده است » (۳) و بعداً این جمله ی از محمد هوتک را تکرار مطالعه کنید که.... « اینجا ذکر احوالی آمده که پنهان بودند و آشکارا نبودند » و حال خود به صدور این فیصله مبادرت ورزید که « پته خزانه » از احوال آشکارا سخن میزند و یا از احوال پنهان ؟ .

۳ - از شأن نزول بیت های منسوب به « بابا هوتک علیه الرحمه » این هویدا شده است، که بابا هوتک « جنگ را بسوی مغل کشیدند » و درین جنگ چند نیرومندی از خویشاوندان بابا هوتک به هلاکت رسیدند، و بعداً بابا هوتک به آواز بلند این بیت را می سرودند و از این بیت پدر محمد هوتک به پسرش یاد آور شده بود، که هر بند آن به این مصرع خاتمه می یابد : « پر کلی کورباندی مغل راغی » - (به خانه و قصبه مغل آمد. مترجم) .

این بیت با واقعه مذکور از باغی جور در نمی آید که در « پته خزانه » حمله بر مغلها از جانب محمد هوتک بیان شده است، یعنی « جنگ را تحمیل کردند - شخره بوتله » (که حبیبی مرحوم آنرا با کلمه « تاخت » ترجمه کرده اند) ولی از بیت چنین افاده میشود که مغلها به خانه و قصبه پشتونها یورش یا تاخت برده

باشند ، برخلاف آنچه محمد هوتک آنرا « شخره بوتله » یاد نموده ، و وانمود میکنند که مثلیکه برعکس مغلها برخانه و قصبه پښتونها حمله برده باشد .

و حال اگر گفته شود که این بیت در پس منظر از کدام تاخت « عمومی مغل » گفته شده باشد که باعث و سبب فوری آن جنگ بابا هوتک « شخره » بوده باشد ، این گفته درست نیست بخاطریکه مصرع اول این بیت « پرسور غریل نن راته اوردی » یعنی امروز در کوه سرخ بر سرم آتش افروخته شده است و آن متعلق به جنگ سور غرمی باشد . و از جانب دیگر مورخ ویا واقعه نگار « محمد هوتک » توضیح نداده است که این تاخت و تازمغل چه زمانی صورت گرفته است . تا زمان وفات بابا هوتک (۷۴۰ هـ) در هیچ تاریخی از مغل و از همجو یگ یورش ذکری به میان نیامده است ، که غزنی و کابل هردو در یک زمان شکارمغل شده باشند و باز این یورش از جانب بابا هوتک دفاع شده باشد .

۴ - در بسیاری جاهای پته خزانه از ذکر کلمات « ژوب » و « پشین » به شکل « پوب » و « پنین » (به ترتیب) سخن رفته است . در تلفظ نام این دو منطقه در بین پښتونها ، کدام اختلافی وجود ندارد و نامهای این مناطق در اوزان مخصوصی بصورت « پو » و « پش » گفته میشود . البته این درست است که در افغانستان جدید این علاقه ها هم به شکل « پوب » و « پنین » نوشته میشوند ، چنانچه در پته خزانه نوشته شده است (۴) . ورنه هیچ يك « کاسی » این کلمه را « پوب » و « پنین » نمی گویند و نه مینویسند . ازینست که در پته خزانه به تکرار و تواتر املاي « پوب » و « پنین » نوشته شده است و این سخن به اثبات میرساند ، که محمد عباس کاسی املاي جدید افغانستان را تتبع و دنبال نموده است و بازنهنگارندگان محترم افغانستان در روایت از تتبع پته خزانه این کلمات را به اینگونه زنده نگهداشته اند .

۵ - « زیدته الواصلین شیخ کته متی زی » در کتاب خودش بنام « پښتونهای کهن » به حواله از یک کتاب یعنی « تاریخ سوری » از امیر کروړتذکر میدهند . این حواله و انگاری به این عبارت خاتمه می یابد : « و اورا جهان پهلوان می نامیدند » (ص - ۳۰) ازین بعدتر یک روایت دیگری که به « وایی - گویند » شروع میشود (ص ۳۲) که آنهم بعد از سه سطر خاتمه می یابد « که معنی سخت و کنگ میدهد » و پس از آن پاکلمه « وایی - گویند » این روایت شروع میشود که : « که امیر کروړ در تابستان در (زمین داد) بود و در آنجا از خود قصرها داشت که بلکل مانند مندیش بود ، و در آنجا مشغول شکار و عشرت بود » . در مورد این همه روایتهای مؤلف فاضل پته خزانه درباره راویان آن برای ماهیچ چیزی نشان نمیدهد ولی ناگهان از « تاریخ سوری » برای هدایت

به راه راست به روایت آغاز میکنند ، و از آن کتابیکه شیخ کته در « بالستان دیده و یافته بود » . محمد هوتک شخصاً خودش به روایت آغاز نموده و به این طریق به اثبات رسانیده است که کتاب « پښتونهای کهن » و « تاریخ سوری » هر دو کتاب تنها و محض يك حیثیت افسانوی دارند .

۶ - در یک مصرعی از قصیده شیخ اسعد سوری « له اوکو به یی داری تیرو جبار - یعنی از عظمتش هرجابر میترسد » که در حاشیه نوشته شده راجع به « تیرو » مرحوم حبیبی از یکطرف تلفظ این کلمه و معنی آنرا نشان میدهد ، و از سوی دیگر میگوید که این لفظ امروز مستعمل نمیباشد . که اگر این فرموده اخیر مرحوم حبیبی درست قبول شود در آنصورت این سؤال کاملاً بجاست که پس مرحوم حبیبی معنی و تلفظ این کلمه را از کجا دانسته؟ .

۷ - همچنان در همین قصیده کلمه دیگری به نام « پلاز » استعمال گردیده است که در حاشیه آن مرحوم حبیبی می نویسد : « این کلمه با سکون (پ) در دوران قدیم به معنی تخت (مستعمل) بود ولی امروز از استعمال افتاده است » (ص - ۴۳ - ترجمه) . برای حبیبی مرحوم لازم بود که بعضی ازین کلمات « پخوانیو - کهن » را در نظم و تاثیر نشان داده و مثالهایی مورد استعمال این کلمات را ارائه میکردند ، که متأسفانه ایشان همچوکاری را نکردند و بنابراین مامجبوریم که این کلمه ذاتی و نفیسی قاموس مرحوم حبیبی و « محمد هوتک » را « پلاز » بپذیریم که حالا در افغانستان از آن مفهوم « پلازمینه » یا (دارالحکومت ، پای تخت) بوجود آمده است . اگر تلفظ آن مطابق و طوریکه مرحوم حبیبی به ما نشان میدهند خوانده شود پس این مصرع : « کله غورخوی واکمن له پلازونو - گاهی می اندازند حاکمان را از قصرها » بی وزن میگردد ، (طوریکه در محفل تذکر داده شده است) و از سویی سخن بزرگ و عمده دیگر اینست که اگر « پلاز » مانند « تیر » يك کلمه از استعمال افتاده است پس تلفظ صحیح آن از کجا به حبیبی مرحوم معلوم گردید؟ .

۸ - همچنان درین ضمن از همین شاعر يك کلمه دیگر هم قابل توجه میباشد . درین قصیده شیخ اسعد ، مصرعی دارد « په ټيکنه وه پردرست جهان اوڅار » - یعنی « در عدالت در تمام جهان هویدا بودند » . در مورد ټيکنه ترجمه یادداشت مرحوم حبیبی چنین است : « ټيکنه : با زیر حرف اول یای معروفه و حرف سوم و چارم زیریا زورکی . این کلمه امروز از میان رفته است و شاید که در قدیم معنی اش انصاف بوده باشد ریشه این کلمه ټيک به یای معروفه قبول شده است که امروز به معنی اصل و مطلوب مرکز (؟) می آید . و اگر به یای مجهوله خوانده شود آنوقت به معنی آرام و سکون می باشد » (ص ۴۴ : حاشیه ۴) که از این وضاحت سوالهای زیادی پیدامیشود :

۱ - معنی این کلمه به « انصاف » روی کدام سند صورت گرفته و آنهم بطور خاصی که درحاشیه همراه با معنی ، کلمه « شاید » هم آمده و بازاین معنی را چرادرشعراشاعه میکنند .

۲ - تیک در کدام یکی از مناطق افغانستان به معنی « اصل و مرکز مطلوب استعمال میگردد » .

۳ - تیک همراه با « یا » مجهول در زبان کدام مردمی و در کدام علاقه به معنی « آرام و سکون » مطلب و معنی شده است .

۹ - در موردیک کلمه دیگر این قصیده « ریودلی » در (ص - ۴۶) به : صراحت گفته شده است که این کلمه حالیافات نموده و در آثار متوسطین هم به نظر نمی رسد (حاشیه ۱۱ ص ۴۷) . که اگر این گفته حقیقت داشته باشد پس روشن کردن این مسئله ضروری میباشد که درحاشیه ، معنی و تلفظ این کلمه مرده از کجا پیدا شد و بازاین مفهوم چگونه به شعر شیخ اسعد سوری بخشیده شد .

۱۰ - در پته خزانه کلمه « نور » کم از کم در چار جای مورد استعمال پیدا کرده است . برای اولین بار این کلمه در شعری از شیخ متی چنین آمده است : « ستاد لورونو یوه رتا ده - یعنی يك لمعه ای از پرتو مهتر تو میباشد » و از سوی در « افتخاریه امیر کروربه این شکل استعمال گردیده است :

« خپلو و گریو لره لورپیژینه کوم - به مردم خود مهربانی و رواداری دارم » در قصیده « شیخ اسعد سوری » این کلمه چنین آمده است :

« هم په تادی وی دیر لورد غفار - رحمت و مهر خدای بخشنده بر تو باد »

در ساقی نامه زرغون خان نوازی این شعر چنین استعمال گردیده است (ص ۸۶) :

« مرابیماته رواداری و مهر بده ، و چون يك تهی گردد دیگری عطا فرما » در این هر چار موارد این کلمه به معنی مهر و مهربانی میباشد مگر همراه با شعری در حاشیه در ضمن تلفظ نوشته شده « به فتحه اول و واو معروف » یعنی حرف (ل) به زیرو واو معروف . این تلفظ به تکلف کم و زیاد در مصرع اول ، دوم و سوم ممکن است اما در مصرع چارم تلفظ « نور » بصورت قطع ممکن نمیشد ، که در همین مصرع درباره « نور » استعمال شده و نشان داده شده است . زیرا که در مصرع دوم قافیه همین « نور » ، « نور » آورده شده و درین « نور » واو معروف نبوده بلکه مجهول میباشد . ازین روعجیب معلوم میشود که معنی این کلمه « نور » همان یک معنی باشد که در سه جای دیگری باشد . اما تلفظ آن همانطوریکه در سه جای دیگر آورده شده است نمیشد . درینجاست که مؤلف خلاصه الفصاحت و محشی پته خزانه هردو

درین مورد خاموشی اختیار نموده اند . برسیبیل تذکر در مصرع دوم « چی یو تش شی دکی نور را » درینجا « نور » به معنی « بل » به منتها درجه غلط استعمال گردیده .

۱۱ - در تذکری از « شیخ رضی لودی » پته خزانه می نویسد ، که پسر حمید لودی بنام نصر لودی به نسبت نشست و برخاستیکه با اساتید ملاحد داشت ملحد شد و پس از وفات پدر به ترویج الحاد آغاز نمود . و بنابر این شیخ رضی لودی به او « اورا » « پارکی - نوعی از شعر » تحریر نمود در پته خزانه اسم راوی این روایت برده نشده مگر پارکی او که « یعنی غبرگون » به حواله از « شیخ احمد لودی صورت گرفته است . « شیخ احمد لودی » چونکه « کلید کامرانی » را نوشته است پس گمان میشود که این روایت از « کلید کامرانی » گرفته شده باشد . اما در تمامی این معامله خبر قابل تعجب اینست که نصر لودی با وجود آگاهی از « تردید » محمد هوتک چرا این روایت بی راوی را در پته خزانه جا داده است که به يك مسلمان الزام ملحد شدن چسبانده میشود و با وجود تردید ، برای تاریخ يك الزام اشتباه آمیزی بگذارند و معلوم نکنند که « شیخ رضی لودی » سخن « نصر لودی » را پذیرفته و یا نه ، و آیا پس ازین برچسب الحاد ، به او رجوع نموده است و یا خیر ؟

۱۲ - پته خزانه به واگذاری از « محمد رسول هوتک » در مورد حال و احوال خوشحال بابا میگوید که خوشحال بابا « پسرهای زیاد » داشت که همه شاعر بودند اما این گفته تا آن حد مشکوک است که محمد رسول هوتک از جمله آنهاست تعداد پسران خوشحال بابا حتی نام یکی را هم ننوشته است ، در حالیکه او به نگارش « بیاض » پرداخته است و در پته خزانه تنها احوال سه نفر شاعر (بهلول لودی ، خوشحال بابا و رحمان بابا) گرفته شده ، و اگر به « محمد رسول هوتک » این هویدا بود که تمامی پسران خوشحال بابا شعرا ء بودند پس چرا او در بیاض خودش از آنها نامی نبرده است ، و اگر او به یادآوری از آنها پرداخته باشد ، پس محمد هوتک چرا این یادآوری را از نظر انداخته است ؟

۱۳ - درباره زرغون خان پته خزانه به حواله از « غرغبت نامه » می نویسد که دوست محمد خان کاکر « نویسنده غرغبت نامه » دیوان زرغون خان را ملاحظه نموده که « اوراقش را حساب شده سه صد ورق میداند » .

پته خزانه میخواهد که این تأثیر بخشی را بر ما قایل کند که گویا ، دوست محمد کاکر در سال (۹۱۲ هـ) دیوان زرغون خان را ملاحظه نموده که گویا پنجم صد سال پیش تنها « سه صد » لفظ مورد استعمال داشته است ، حالانکه تا سده دوازدهم میتوان بجای این لفظ « تیر شد » نوشت و خوان میشد ،

و از نوشته های خوشحال خان و افضل خان به اثبات آن توفیق حاصل میگردد (۵).

۱۴ - شاعر اول خزانه دوم ملا باز توخست که در مورد او پته خزانه به صراحت اظهار می دارد که : « در اصناف شعراء استاد بود غزل و رباعی می سرانید » که به طور نمونه ی از کلامش به نقل يك قطعه بدله (که نویسنده خلاصه الفصافت آنرا شعری نامد) پرداخته اند. لازم بود که دلیل وجواز این کوتاهی و غفلت پیدا میشد .

۱۵ - يك شعری از غزل شاه حسین چنین است :

دبائو غشی می و خور په خیر کبئی
غمزانو په غمزو غمزو مهجور کرم

ترجمه : « جگرم هدف تیرمژگانش قرار گرفت، و غمزان مرا به ناز و کرشمه مهجور نمودند ».

مصرع دوم کاملاً بی معنی بوده و با مصرع اول هیچگونه ارتباطی ندارد. مقطع این غزل :

خلق یاد زما د عشق په لیونو کا
زه حسین محبت هسی مشهور کرم

ترجمه : مرا در عشق پندارند مجنون من حسین را محبت کرد مشهور ترجمه مصرع اول را چنین کرده اند « مردم مرا در جمله دیوانگان حساب میکنند » ولی ازین مصرع پست و همجو مفهومی نمی تراود. درین مصرع دو کلمه « خلق » و « زما » بجای يك سیلابه به شکل دوسیلابه مورد استعمال قرار گرفته است، که به تلفظ آنوقت قندهارچه که حتی با تلفظ امروزی هم جور در نمی آید.

۱۶ - حال و اشعار محمد یونس خان را « محمد هوتک » توسط پسر عمویش رحمت هوتک بدست آورده بود که گویا، در سال (۱۱۳۰ هـ) یونس را در خیبر ملاقات نموده بود و پته خزانه در سال (۱۱۴۲ هـ) به اتمام رسیده است، اینکه رحمت هوتک ملاقات خود را با یونس بر بنیاد کدام معلومات برقرار و استوار نموده است و اینکه یونس تا سال (۱۱۴۲ هـ) باید هنوز در قید حیات بوده باشد یا نه ، چونکه محمد هوتک در پته خزانه میگوید : « خداوند محمد یونس را زنده و معز داشته باشد » گویا تا این وقت محمد یونس هنوز در قید حیات بوده که درین صورت ما با آن هیچگونه اعتراضی

نداریم ولی، به محمد هوتک لازم بود که به اینصورت ذریعه و واسطه معلوماتش را هویدا می نمود، از بابعتیکه درباره زندگی عبدالقادر خان ختک گفته میشود که کدام کسی برایش معلوماتی فراهم ننموده بود، اما در مورد یونس چگونه به این عقیده حتمی رسیده است ؟

۱۷ - احوال عبدالقادر خان به حواله از محمد نواب خان اندر بیان شده ولی محمد هوتک خبر ندارد که در زمان تألیف پته خزانه عبدالقادر خان هنوز زنده بود و یا نه، امابه این خیالست که « وفات نموده باشد ». اگر « محمد هوتک » به یقین و درستی به این خیال بوده است پس این سؤال به میان می آید که چرا، او در خزانه دوم از عبدالقادر خان ذکر نموده است در حالیکه درین خزانه تنها ذکر از معاصرین « محمد هوتک » در میان است و غیر از عبدالقادر خان « محمد هوتک » درباره هیچکدام معاصر دیگرش همچو چیزیکه « وفات شده است » نگفته است .

۱۸ - در پته خزانه « محمد هوتک » درباره شعر و شاعری شاه حسین مینویسد که « در اشعار پادشاه يك اندازه سهو به چشم میخورد » و بر بنیاد همچو فقره های کوچک است که آقای هوادمل دستار (حکم ادبی) بر سر « محمد هوتک » گذاشته و میگوید، که محمد هوتک « درباره اشعار پادشاه اگر ضعیف ها و خامیها داشته باشد دور از هرگونه ملاحظه و ترس سخن می زند » (۶) . به اینصورت این نظر آقای هوادمل یعنی « حکم ادبی » بر اساس و بنیاد يك فقره مبهم استوار است که حبیبی مرحوم در ترجمه خودش در رفع این ابهام سعی ورزیده است و ترجمه این فقره را محترم مرحوم حبیبی چنین نموده است : « در اشعار پادشاه سهو کمتر دیده میشود » (۷) . این گفته آقای هوادمل اگرچه متعلق به يك غلط فهمی بود اما من خود را در یادآوری از آن به سببی مجبور دانستم که به خوانندگان گرامی بنمایانم که نثر هوادمل عزیز « مؤلف » ، « مؤرخ » ، « واقعه نگار » و « تذکره نگار » ، « حکم ادبی » و « نثر نگار » از لحاظ نثر معنوی آنقدر ضعیف میباشد که نویسنده ی چون آقای هوادمل هم به معانی درست آن رسیده نمی تواند. و از سوی دیگر برای اینکه به خوانندگان گرامی يك بار دیگر ثابت گردد که معنی نوشته محمد هوتک محتاج به ترجمه و حاشیه آقای حبیبی بوده است و اگر بجای حبیبی مرحوم کس دیگری مدون و مصحح این کتاب می بود پس در میان « نویسنده اصیل » و « مدون » آن « ارتباط ذهنی یارشته ذهنی » نمی بود که به دلیل آن خوانندگان در اکثر موارد به مافی الضمیر « محمد هوتک » در نتیجه تشریح مرحوم حبیبی می فهمند و يك مثال آن هم این بود که آقای هوادمل از فقره پست و مطلب غلط بدست آورده و اگر حبیبی مرحوم ترجمه این فقره را از ذهن « محمد هوتک »

و توسط قلم خودش بیرون نمی کشید پس به «اصل مفهوم» این فقره و هم به مقصد آقای هودامل کسی آگهی حاصل نمی نمود.

۱۹ - در خزانه دوم و در نسخه های چاپی و عکسی، شاعری به نام «اللهیار افریدی» آمده است که به اینصورت نام اوحاوی هیچگونه تلفظ بامعنی شده نتوانسته و در هیچکدام از تألیفات پته خزانه همچنان درباره اصلاح و یا وضاحت نامش سعی به عمل نیامده. از مقطع نمونه کلام اللهیار هویداست که شاید این نام «الله یار» باشد. بدو باید گفته شود که من در پشتونها و بطور خاص در افریدیها همچو نامی نشنیده ام، و اگر ازین موضوع هم بگذریم با آنهم این سؤال پیدا میشود که علت و دلیل تکرار بار بار این غلطی املانی نام «الله یار» چه چیز بوده باشد آیا سبب اصلی این موضوع این نیست که یکبار در «اصل نسخه» از طرف محمد عباس «کاسی» این اسم غلط نوشته شده، و بعد از آن هیچکسی هم به این فکر نه افتید که در صدد اصلاح اش اقدام کند. و این غلطی هم به طور مثال در جمله غلطیهای بیشماریکه در پته خزانه موجود است همچنان باقی مانده و در مورد آن «محمد هوتک» با محمد عباس کاسی و مرحوم حبیبی با هم متفق اند.

۲۰ - اگرچه در مورد این شماره بیستم، گفتنی هابسیار زیاد است اما من قصداً یکی از پیش آمدهای اخیر تاریخی را برای انصاف خوانندگان تقدیم میکنم و آن اینکه در اظهارات مربوط به نازوانا «محمد هوتک» از برادران میرویس بابا یادآور میشود و از «عبدالعزیز خان»، «یحیی خان» و «عبدالقادر خان» (همراه با این نامها) «او» می نویسد که از آن چنان پیدا است که در زمان نوشتن پته خزانه برادران میرویس بابا هنوز در قید حیات بوده باشند در حالیکه در قسمت حال و احوال شاه حسین، همین کتاب میگوید که «میر عبدالعزیز» در سال (۱۱۲۹ هـ) وفات نموده است. حال این غلطی را سهو کتابت باید خواند و یا ضعف حافظه؟

در سلسله وفات میر عبدالعزیز «محمد هوتک» همچنان يك سخن نوی دارد و آن اینکه اواز بام «قصر» «تاریخ» افتید و وفات نمود «حالانکه تمامی تواریخ به يك آواز میگویند که عبدالعزیز خان از طرف پسر میرویس خان به نام محمود به قتل رسید» (۸) ولی حبیبی مرحوم در مورد این یادداشت می نویسد: «مسئله مرگ میر عبدالعزیز خان را دیگر مؤرخین به شاه محمود نسبت داده اند، ولی مؤلف که ناظر و معاصر وقایع بوده آنرا بصورت دیگر نوشته که قولش ثقه تر میباشد» (۹).

«محمد هوتک» قراریکه خودش اظهار میدارد به تقاضای شاه حسین به قندهار آمده بود (۱۰) بنابراین او ناظر واقعی مرگ عبدالعزیز خان نبوده است.

در حالیکه تواریخ دیگر هم به روایت واقعه نگاران معاصر نوشته شده اند. و هیچ کسی اجازه ندارد که روایت متفق القول تمامی مؤرخین را به دلیل روایت يك نویسنده مجهول الحال ترك بگوید.

تمامی نکاتی که به عرض رسانیده شد به تقویت این نظر کمک می نماید که پته خزانه يك نوشته بی اصل، بی بنیاد و به درجه بی حدود يك نوشته غیر قابل تمسك بوده و در ورق ورق این کتاب روایات غلط، توجیهات غلط و واقعیات غلط بالخواست و بالا راده، به این غرض به تحریر رسیده است که درباره تاریخ ادب پشتو خوانندگان را مبتلا به آن غلط فهمی نماید که يك گروه خاصی از نویسندگان بنابر مقاصد خاصی از جانب خود انجام داده اند.

حواله ها و حواشی

- ۱ - چاپ دوم پته خزانه ص ۴۰.
- ۲ - تاریخ مرصع ص ۱-۴.
- ۳ - زندگی و مزار محمد هوتک - ص ۲۲.
- ۴ - برای استعمال جدید «روپ» ترجمه فارسی پته خزانه را با تعلیقات مرحوم حبیبی ملاحظه فرمائید ص ۱۳۰۱۲۳ (حاشیه) ۶۳۸۹ ۱۱۵ ۱۲۷ ۱۹۷ ۲۵۹ همچنان املا جدید کلمه «پنین» نگاه به ایضاً ص ۲۲ (حاشیه) ۲۳، ۲۱۱.
- ۵ - دتن می تیرسو شبیهه رگونه دی ستانه غمونه پکینی زرگونه دی ترجمه: بگذشت شصت رگ از تن من کز غمت اندران هزار بود مرغری ص ۸۸۱) «تاچند زمانی خلق در مسیر راهش بود» و دعوت به اسلام.
- (تاریخ مرصع ص ۱۸)
- ۶ - زندگی و مزار محمد - هوتک ص ۷۸.
- ۷ - چاپ دوم پته خزانه ص - ۱۱۳.
- ۸ - تاریخ مرصع (یادداشتهای مرحوم کامل) (ص ۱۲۶۰) تاریخ افغانستان میلین (پینتو) (ص ۲۲۰) ترجمه تاریخ ایران به فارسی اثر سر جان میلکم ترجمه ص (۲۰۰) و همچنان تعداد دیگر به حواله میرویس بابا اثر مرحوم عبدالرؤف بینوا کابل (۱۳۲۵ هـ).
- ۹ - چاپ دوم پته خزانه صفحه (۱۱۰-۱۱۱) اکثر مؤرخین نام این برادر میرویس بابا رایه جای «میر عبدالعزیز»، «عبدالله» نوشته اند.
- ۱۰ - ایضاً ص ۲۰۰.

اشاریه

و

نامنامه

شماره	نام اشخاص	شماره	نام اشخاص
	(۱)		
۱	ابراهیم (حضرت ابراهیم خلیل الله)	۱۷	اسماعیل خربیبون ۱۱۹-۲
	۸۴		۱۹۹-۱۸۵-۱۴۳-۱۲۰
۲	ابوالفضل	۱۸	اشرف خلیل ۸۷
۳	ابوالقاسم	۱۹	افضل خان خٹک ۶۶-۱۸-۱۵-۱۰
۴	ابوالوفا		۱۶۷-۱۶۶-۱۶۵-۱۶۴-۱۳۹-۸۱
۵	ابومحمد هاشم بن زید السروانی		۱۷۷-۱۸۰-۱۸۱-۲۲۶-۲۲۵
	البستی ۲۲۷-۱۸۵-۱۲۰	۲۰	افغانی (پروفیسور عبدالمجید افغانی) ۱۷۶
۶	اخکزی (عبدالصمد خان)	۲۱	اقبال (علامه اقبال) ۲۲۸
۷	احمدجیو	۲۲	اکبر (حاجی محمد اکبر هوتکی) ۷
۸	احمد (شیخ ابن سعید النودی)	۲۳	الله یار ۲۴۰-۱۳۴-۱۳۰
۹	احمدی صاحبزاده	۲۴	الپتکین ۱۸۵
۱۰	اخون گدا ۹۴-۴۶	۲۵	الپوری (حافظ) ۹۴-۴۷-۴۶
۱۱	ادم (حضرت ادم صلی الله)	۲۶	الله یار افریدی ۲۴۰-۱۳۴
۱۲	ارزانی ۱۶۹-۱۶	۲۷	الثفت (گل پاچا) ۱۰۰
۱۳	ازادخان ۱۶۷	۲۸	امیر ۶۵-۶۰-۵۸
۱۴	اسعد سوری ۱۰۷-۱۲-۱۱	۲۹	امیر تیمورگرگان ۳۰
	۲۰۵-۲۰۴-۱۸۵-۱۴۳-۱۲۰	۳۰	امیر خان هجری ۹۵-۵۸
	۲۳۶-۲۳۵-۲۱۸	۳۱	امیرکرو ۱۰۹-۱۰۸-۹-۸
۱۵	اسماعیل (حضرت مولوی محمد اسماعیل صاحب)		۱۸۷-۱۸۵-۱۴۳-۱۲۰-۱۱۷
۱۶	اسماعیل		۲۳۶-۲۳۴-۲۰۴-۲۰۱

شماره	نام اشخاص	شماره	نام اشخاص
۳۲	امین (حافظ محمد امین) ۸۴	۸	بهدرخان ۲۰۸-۱۴۲-۱۳۴-۱۳۳
۳۳	اندر (نصرت الدین خان) ۱۱۲	۹	بهدر شاه (اول) ۱۸۰-۱۷۴
	۱۴۲-۱۳۷		۲۳۲-۱۸۱
۳۴	اندر (نواب محمد اندر) ۱۳۳	۱۰	بهلول (سلطان نودی)
	۱۸۰-۱۷۹-۱۵۳-۱۵۰-۱۴۳		۱۴۸-۱۴۷-۱۴۳-۱۲۵-۱۱-۲
	۲۳۹-۱۸۲		۲۳۷-۱۸۵-۱۷۸-۱۴۹
۳۵	انور (سید انور الحق) ۵۱	۱۱	بیاض ۱۲۵-۹۷-۹۴-۸۳-۴۲
۳۶	اورنگ زیب (مغل شهنشاه)		۱۵۱-۱۴۹-۱۴۸-۱۴۷-۱۲۹
	۱۶۳-۱۵۳-۱۵۰-۱۴۹-۳۰	۱۲	بی بی حلیمه حافظه ۱۵-۱۲
	۲۰۵-۱۸۴-۱۷۴-۱۶۶-۱۶۴		۱۴۷-۱۴۶-۱۴۳-۱۳۹
	۲۳۲-۲۲۴	۱۳	بی بی عایشه ۸۴
۳۷	ایاز (ملا محمد ایاز نیازی) ۱۳۵	۱۴	بینوا (محترم عبدالرؤف) ۵۵-۲
	۲۱۰-۱۴۲-۱۳۶		۲۴۲-۱۴۷-۱۱۵-۱۰۰
۳۸	ایوب (ملا ایوب تیمنی) ۱۲۸	۱۵	بیلیو ۷۶-۷۵-۷۱-۷۰-۱۰-۹
			۱۱۳-۹۶-۹۱-۹۰-۸۹-۸۵-۸۳
	(ب)	۱۶	بیوریج ۲۲۴
۱	بابا هوتک ۲۳۳-۲۰۱-۱۸۵-۱۱۹		(پ)
	۲۳۴		
۲	بابر (مغل شهنشاه) ۱۸۶	۱	بادری (خیر الله) ۱۱۳-۸۵-۸۳-۷۱
۳	بابر (نور محمد) ۲۳۲	۲	پلاوین ۹۶-۷۱-۷۰
۴	بابر خان ۱۲۸	۳	پوپلزی (ملا محمد صدیق) ۱۳۴
۵	بابی ۲۱۶-۱۹۶-۱۴۲-۱۰۷		۱۴۲
۶	بدایونی ۲۲۴		
۷	بریخ ۱۲۱-۹۰-۸۹-۱۲-۱۱-۲	۴	پیر محمد ۱۷۶-۹۵-۵۶-۵۵-۵۴

شماره	نام اشخاص	شماره	نام اشخاص
۴	رحمن (عبدالرحمن باباموند) ۲- ۱۸-۱۷-۱۶-۱۴-۱۳-۱۲-۹-۸ ۹۷-۹۳-۸۶-۸۵-۷۸-۳۸-۲۴ ۱۲۱-۱۱۸-۱۱۷-۱۱۱-۹۸ ۱۴۴-۱۴۳-۱۳۵-۱۳۲-۱۲۹ ۱۵۲-۱۵۱-۱۴۸-۱۴۷-۱۴۶ ۱۵۷-۱۵۶-۱۵۵-۱۵۴-۱۵۳ ۱۷۱-۱۷۰-۱۶۹-۱۶۸-۱۶۷ ۱۷۷-۱۷۶-۱۷۵-۱۷۴-۱۷۳ ۱۹۲-۱۹۰-۱۸۶-۱۸۳-۱۸۲ ۲۲۲-۲۲۱-۲۰۵	۱۲	ریدی خان ۱۳۴-۱۴۲-۱۹۷ (ز) زاخیلی (مرحوم راحت الله صاحب) ۱۱۳-۸۳-۷۲-۷۱ زرغون خان ۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹ ۲۳۷-۲۳۶-۱۸۵-۱۴۴-۱۴۳ زرغونه (انا) ۱۴۰-۱۴۶-۱۸۶ ۲۱۵-۱۹۷ زعفران (ملا) ۱۳۱-۱۹۹ زمیندارودی (اکبر) ۲۹-۳۰-۱۸۸ زوارحسین (سید) ۲۳۰ زین الدین ۱۳۱ زینب (بی بی) ۱۳۹-۱۴۰-۱۴۲ ۲۱۴-۱۸۶ (س) ساقی (مستعد خان) ۲۲۴ سپکتکین ۱۸۵ سروانی (ابومحمد هاشم بن زید - السروانی البستی) ۱۲۰-۱۹۸ ۲۲۷ سرور (علی سرور لودی) ۲-۱۳۰- ۱۹۲-۱۸۶-۱۴۳ سعید (خٹک) ۱۷۹-۴۱
۵	رحمت (داوی) ۸۰-۸۱	۱	
۶	رحمت (هوتک) ۱۷-۱۸-۱۹	۲	
۷	۲۰-۲۱-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۳۱-۱۳۱	۳	
۸	۱۳۲-۱۳۳-۱۴۳-۱۵۲-۱۷۸	۴	
۹	۱۷۹-۲۳۸	۵	
۱۰	۶۲-۶۳	۶	
۱۱	۱۶۴	۷	
۱۲	۹۸-۹۹	۸	
۱۳	۱۱۵-۱۱۶-۱۴۴-۱۴۸	۹	
۱۴	۱۷۶ (احمد شاه صاحب)	۱۰	
۱۵	۹-۱۰-۱۰۹-۱۲۲-۱۴۳-۱۸۵	۱۱	
۱۶	۲۳۷		
۱۷	۱-۱۰۰		

شماره	نام اشخاص	شماره	نام اشخاص
۶	سکندر (خٔک) ۱۹-۳۷-۷۸-۹۳	۱	(بن) بشکارندوی ۸-۹-۸۸-۱۰۹-۱۲۰ ۱۸۵-۱۹۸-۲۲۳-۲۲۵-۲۲۶
۷	۱۵۶-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۷ سليمان (ماکو) ۱۵-۲۹-۹۲	۱	صدرخان (خٔک) ۱۹
۸	۱۱۶ سوری (شیرشاد) ۱۸۵	۱	(ط) ظاهر (جمريائی) ۱۳۵-۱۴۰ ۱۴۲-۱۴۳
۹	سیدال خان (ناصر) ۱۳۷-۲۱۱	۱	(ع) عادل (ملا محمد بريخ) ۱۳۵- ۱۴۲-۱۴۳
	۲۱۲-۲۱۴	۲	عباس (محمد عباس کاسی) ۶-۷- ۱۶-۱۰۸-۱۱۳-۱۱۵-۱۲۱- ۱۲۶-۲۱۱-۲۳۴-۲۴۰
	(ش)	۳	عبدالحکيم (ميان) ۱۳۵-۱۳۶ عبدالحليم (ملا) ۱۳۵ عبدالرحمن (قاضی) ۶۷-۶۸-۸۴ عبدالطيف (أکزی) ۱۳۷-۱۴۲ عبدالعزيز خان ۴۰- عبدالعزيز (کاکر) ۱۳۴ عبدالعلی (آخوندزاده) ۷-۹۸-۹۹
۱	شاه بيگ خان ۱۳۰-۱۸۶	۴	۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶
۲	شاه محمد هوتک ۲۴۰	۵	
۳	شاه محمود ۱۳۴-۱۴۰-۲۱۴	۶	
	۲۴۰	۷	
۴	شمس الدين ۵۵-۵۶-۵۷-۶۲-	۸	
	۹۵-۱۷۶	۹	
۵	شمشيرخان ۲۲۴		
۶	شهاب الدين (سلطان محمد غوری) ۱۲۰-۱۸۵-۲۲۳-۲۲۵		
۷	شيخ متی ۲-۱۱-۱۲۰-۱۴۳-		
	۱۴۶-۱۸۵-۱۸۷-۱۹۶-۲۰۹-		
	۲۱۰-۲۳۶		
۸	شيدا (کاظم خان) ۵۱-۱۷۶		
۹	شيروانی (حاجی زين العابدين) ۲۲۴		

شماره	نام اشخاص	شماره	نام اشخاص
۲۴	میلان عمر	۱۴	نیازی (خلیل خان) ۱۲۵-۹۰
۲۵	میرویس خان (نیکه) ۱۳-۱۰	۱۵	۱۸۵-۱۴۹-۱۴۸-۱۴۳ نیک بخته ۱۸۶
	۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۶		(۵)
	۱۴۷-۱۷۴-۱۷۵-۱۸۶-۱۹۷		هاشم خان (حضرت محمد هاشم
	۱۹۸-۲۳۲-۲۴۰		کشمی) ۲۲۹
	(ن)	۱	هجری (محمد اشرف خان خٲک)
۱	نازو (انا) ۱۳۸-۱۳۹-۲۴۰	۲	۱۹-۳۴-۳۵-۹۳-۱۳۹-۱۵۴
۲	ناصر خان ۱۸۱		۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹
۳	نازو توخی ۱۳۸-۱۸۶		۱۶۰-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۷
۴	نجیب ۳۶-۴۴-۴۵-۸۰-۹۳-۹۴		۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲
	۹۷-۱۷۶-۱۷۹-۱۹۱-۱۹۲		۱۷۳-۱۷۶-۱۸۳
	۱۹۴-۲۲۲		هوتک (محمد بن داود) ۹-۱۶
۵	نصر (لودی) ۱۲۲-۱۴۳-۱۸۵	۳	۲۴-۹۷-۱۳۲-۱۴۲-۱۴۵
	۲۳۷		هواذل (زلمی) ۹۴-۱۹۹-۲۲۱
۶	نصر (پسر شیخ حمید) ۸۲-۹	۴	۲۳۳-۲۳۹
	۱۰۹		(ی)
۷	نعمت الله (ملا) ۶۴		یحیی خان ۲۴۰
۸	نعمت الله (هروی) ۱۱-۱۸۶	۲	یوسف (حضرت یوسف) ۷۷
۹	نعیم (میلان) ۵۳-۹۴	۳	یونس ۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲
۱۰	نوراحمد (مجددی امرتسری) ۲۲۹		۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۳۹-۴۰-۷۹
۱۱	نورمحمد ۱۸-۱۹-۲۱		۸۲-۸۷-۹۳-۹۷-۹۸-۱۳۱-۱۳۲
۱۲	نورمحمد (حافظ) ۸۴		۱۳۴-۱۳۳-۱۴۴-۱۵۲-۱۷۶-۱۷۸
۱۳	نولکشور (رای بهادر بهارگوا)		۱۷۹-۱۸۶-۲۳۸
	۲۳۰-۲۳۱		